مجموعهٔ ایران‌شناسی تاریخ ۲

تبرستان
www.tabarestan.info

تاریخ ایران‌شناسی در فرانسه

تحلیلی از دست‌آوردهای پژوهشی تا سال‌های اخیر

دکتر طهمورث ساجدی
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران
و مرکز پژوهشی زبان خارجی ReCeLLT

انتشارات سمیرا و جهان

به نام آن که هستی نام از او یافت

www.tabarestan.info تبرستان

مجموعهٔ

ایران‌شناسی و تاریخ/ ۲

تبرستان
www.tabarestan.info

زیر نظر

دکتر پیمان متین

تاریخ ایران‌شناسی در فرانسه

تحلیلی از دست‌آوردهای پژوهشی تا سال‌های اخیر

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر طهمورث ساجدی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

و مرکز پژوهشی زبان خارجی ReCeLLT

انتشارات سفیر اردهال

تهران ۱۳۹۰

سرشناسه : ساجدی، طهمورث
عنوان و نام‌پدیدآور : تاریخ ایران‌شناسی در فرانسه: تحلیلی از دست‌آوردهای پژوهشی تا سال‌های اخیر/ طهمورث ساجدی.
مشخصات نشر : تهران: سفیراردهال،۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری : ۴۰۸ص.
فروست : ایران‌شناسی و تاریخ؛ شماره‌ی ۲.
شابک : ۷۰۰۰۰ ریال: ۱-۰۹-۶۰۶۸-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه.
یادداشت : نمایه.
موضوع : ایران‌شناسی — فرانسه — تاریخ
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۹ ۲ت۱۶ س/DSR ۶۴
رده‌بندی دیویی : ۹۵۵/۰۰۴۴
شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۰۰۸۵۹

تبرستان
www.tabarestan.info

شابک: ۱-۰۹-۶۰۶۸-۶۰۰-۹۷۸

تهران: خیابان مفتح، خیابان سمیه، روبروی بانک ملی ایران، ساختمان ۱۱۲، واحد ۷

تاریخ ایران‌شناسی در فرانسه

© حق چاپ: ۱۳۹۰، انتشارات سفیر اردهال www.safirardehal.ir

نوبت چاپ: اول

تألیف: دکتر طهمورث ساجدی

ویراستار: سیروان عباسی

طراح جلد: مرتضی شمیسا

صفحه‌آرا: امیرحسین حیدری

حروف متن: کریم ۱۴ روی ۱۸

چاپ: عترت - **صحافی:** مشعر - **لیتوگرافی:** نویس

شمارگان: ۱۱۰۰

شماره نشر: ۱-۹۹

کاغذ: تحریر سفید ۷۰ گرمی

بها:

همهٔ حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیرهٔ کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست مطالب

مقدمه ۱۳
فصل اول: حماسهٔ زبان فارسی در قرون وسطی و در سده‌های اولیهٔ پس از رُنسانس ۲۱
فصل دوم: ادوار مهم تاریخی زبان فارسی در فرانسه ۶۹
فصل سوم: زبان فارسی در عصر رُنسانس شرقی ۱۳۱
فصل چهارم: تداوم رُنسانس شرقی و تبعات ایران‌شناسی آن ۱۷۹
فصل پنجم: ایران‌شناسی فرانسه در قرن بیستم از خلال رویدادهای مهم تاریخی ۲۳۷
فصل ششم: باستان‌شناسی ایران و سیر تداوم آن از طریق باستان‌شناسی فرانسه ۳۱۹
کتابشناسی فارسی و فرانسه ۳۶۳
نمایه ۳۷۹

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست تفصیلی سرفصل ها

فصل اول. - *حماسهٔ زبان فارسی در قرون وسطی و در سده‌های اولیهٔ پس از رُنسانس*

آغاز اسلام در ایران○ ظهور زبان فارسی○ آمیختگی زبان○ در سدهٔ نهم○ ادب فارسی نو○ جنگ‌های صلیبی○ سلاجقه○ مسلمانان در اروپا○ جنگ صلیبی سوم○ فردریک دوم○ سلطان مصر و پاپ○ گیوک خان و پلان کارپن○ نامهٔ فارسیِ سالِ ۶۴۴ هـ (۱۲۴۶ م) ○ کشیشان نستوری○ بایجو و ایلچیگدای○ لوئی نهم○ هانری ماسه○ دومینیکن‌های فارسی زبان○ گیوم دو رو بروک○ زبان سُغدی○ مورخ ارمنی هایتون○ تصرف بغداد○ هولاکو خان○ زبان فارسی در نزد خوارزمشاهیان○ استیلای سلاجقه بر ارمنستان○ ارامنهٔ فارسی زبان○ تبریز در عصر ایلخانان○ کلَمَچی○ رشیدالدین فضل‌الله○ گلفها و ژیبلنها○ حافظ و دانته○ *سخن‌پردازی عامیانه* ○ *دفاع از زبان فرانسوی و اغنای آن* ○ *فرهنگ فارسی*○ مارکوپولو○ کلاویخو○ تیمور لنگ ○ نامهٔ فارسی○ *تزوکات و ملفوظات* ○ لانگلِس○ ترکی و فارسی○ میرخواند○ تیشیرا○ *انوار سهیلی*○ پاپ ژولِ سوم○ ایتالیائی‌ها و صفویان○ کریستوف ارمنی○ هشت بهشت.

فصل دوم. —*ادوار مهم تاریخی زبان فارسی در فرانسه*

مبادی خاورشناسی فرانسه○ تأثیر جنگ‌های صلیبی○ کرسی‌های زبان‌های شرقی○ وضعیّت مطالعات شرقی در قرن چهاردهم○ گیوم پُستِل○ عربی در کُلِژ دو فرانس○ *دستور زبان عربی* پُستِل○ فارسی در هلند○ رافلنگیوس○ ژوست لیپس○ خویشاوندی زبان فارسی○ وضع هلند○ خاستگاههای آنتورپ○ بیکانوس○ لوئی دوسیو○ ژوزف اسکالیچر○ یوهان الیخمان○ آدام اولئاریوس○ وضع زبان‌های غربی در ایران○ تشابهات زبانی○ آدریان رلاند○ پوتوتسکی در لهستان○ نقش زبان فارسی○ فرانسه، قرن هفدهم○ مدرسهٔ جوانان زبان○ دِل اوغلان○ سدهٔ هجدهم○ ارمنی‌ها و لوانتی‌ها○ خانوادهٔ پتی دولاکروآ○ پی‌یر آرمن: اولین استاد زبان فارسی○ سه خاورشناس بزرگ○ آنکتیل دو پرون○ ایران‌شناسی (اوستاشناسی) ○ پی‌یر روفن در کُلِژ دو فرانس○ دروس فارسی○ زحمات روفن○ کمیتهٔ رستگاری مردم○ ژان باتیست پرّی○ لانگلِس و لاکانال○ دروس لانگلِس○ محل استقرار مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی○ آنتوان لئوناردو دوشِزی○ لانگلِس و مناظرات○ کرسی زبان‌های شرقی○ ترکی و فارسی، در کُلِژ دو فرانس○ وضع فرانسوی‌ها و قسطنطنیه○ دانیل کیفر○ سیلوستر دوساسی و کرسی زبان فارسی○ روفن و کیفر○ کرسی جدید فارسی○ نقش تالِران○ فرانسه در ایران○ ناپلئون و ایران○ جواب فتحعلیشاه○ اوسیپ واسیلوویچ○ آموزش فارسی○ فرانسویانِ عازم ایران○ نظر روفن○ تأسیس مدرسهٔ جوانان زبان در تهران○ گاسپار درووِیل○ نشان وتأثیر تمدن فرانسوی○ ژوآنن○ سیریل اِلگود○ جیمز موریه○ گاردان در ایران○ رومیو ○ وقایع ایران از منظر هدایت و لسان‌الملک○ داودخان○ *فردنامهٔ پاریس*○ نخستین فرنگ‌شناسی

فصل سوم. - *زبان فارسی در عصر رُنسانس شرقی*

ناپلئون و گزارش دوساسی دربارهٔ زبان‌های شرقی○ کاربرد ادبیات شرقی○ مجموعهٔ *یادداشت‌ها و تلخیص‌ها* ○ ادامه گزارش دوساسی○ فارسی نو○ متون چاپی در دسترس○ ترجمهٔ *لیلی و مجنون* توسط شِزی○ تبعات خوب آن○ ناپلئون و مترنیخ○

www.tabarestan.info تبرستان

شایول در مدرسهٔ جوانان زبان○ مدرسان آن○ پاوه دو کورتی○ ایران‌شناسان لائیک○ لورو○ *ژورنال دِ ساوان*○ *ماگازن آنسیکلوپدیک*○ *ذخایر مشرق زمین*○ *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*○ غرجستان و جوزقان○ عطاملک جوینی○ هنری مارتین○ گوبینو○ ترجمهٔ دِکارت○ *ژورنال آسیائی*○ دوساسی و الویت زبان عربی○ شِزی پس از فوت لانگلِس○ گارسن دوتاسی و زبان هندوستانی○ ژول مول و مکتب رمانتیک○ اِشلِگِل و شرق○ *شرقیات* و *پاریا*○ شِزی و ترجمه‌هایش○ فوت او○ کاترمر○ اشتباه گوبینوشناسان○ کاترمر و رشیدالدین فضل‌الله○ عبدالرزاق سمرقندی○ علیشیر نوائی○ *مجمل‌التواریخ*○ در *ژورنال دِساوان*○ دستاوردها○ لانگلوا و گرایش ادبی○ نظر شولتز○ کینه و *نبوغ مذاهب*○ رُنسانس غربی○ رُنسانس شرقی○ اهمیّت رُنسانس شرقی○ بوپ و دستور زبان تطبیقی○ اهمیّت مطالعات سانسکریت○ پیکنه و روش زبان‌شناسی تطبیقی○ بورنوف○ *تفسیر دربارهٔ یسنا*○ گروتفنت.

www.tabarestan.info تبرستان

فصل چهارم. ـ *تداوم رُنسانس شرقی و تبعات ایران‌شناسی آن*

خلاصهٔ وضع کرسی زبان فارسی○ کاترمر○ ایران‌شناسان بدون کرسی○ گوبینو○ سفر به ایران○ آثار○ کِری○ مترجم○ آثار○ نیکلا○ مترجم○ آثار○ ژوبر○ دستاورد ضعیف○ مول○ در کار و زندگی○ ترجمهٔ *شاهنامه*○ تبعات تحقیقات او○ *شاهنامه* در ایران○ باربیه دومِنار○ دست‌آوردها○ ترجمه‌های ترکی آذری○ ترجمه‌های *تمثیلات* آخوندزاده○ دارمِستِتر○ توجه به آثار ایران‌شناسی○ درگذشت او○ شِفِر○ دست‌آوردها○ اسلام، دلمشغولی شِفِر○ چاپ و تحشیه○ گارسن دوتاسی و مکتب عرفانی و فلسفی خاورشناسی○ عطار○ *منطق‌الطیر*○ تحلیل مول○ آثار گارسن دوتاسی○ هاتف اصفهانی و ژوآنن○ دِفرِمِری○ ادبیات فارسی و تاریخ ایران○ سلسله‌های محلی○ ژوردن○ دوبو و ترجمهٔ *تاریخ طبری*○ زوتنبرگ○ ترجمه‌ها○ کازیمیرسکی و تحقیقات ایران‌شناسی○ شودزکو و تحقیقات ایران‌شناسی.

فصل پنجم. ـ *ایران‌شناسی فرانسه در قرن بیستم از خلال رویدادهای مهم تاریخی*

زبان‌شناسی و میّه○ کِلمان هوار○ آثار متنوع○ ایران‌شناسان مهجور○ آدرین

بارتِلمی و آثار او○ ادگار بلوشه و آثار او○ فهرست نویسی نسخ فارسی○ سلمان فارسی○ *دستور زبان فارسی کهن*○ زبان سُغدی و گوتیو○ مِیّه و امیل بنونیست○ آثار متنوع وی○ فوت هوار○ هانری ماسه○ مسافرت‌های وی به ایران○ انجمن ایران‌شناسی تهران و پورداوُد○ محمد معین○ دانش عوام○ فروغی و *پیام من به فرهنگستان*○ مقایسه○ سودای نجیبانهٔ حسن مقدم○ *حلیة‌المتقین*○ سلمان فارسی و حلاج○ قزوینی و ماسینیون○ پولاک و سکولوفسکی لهستانی○ جمالزاده و طبیب سوئیسی○ اقبال و ماسینیون○ ماسینیون و صدیقی○ هزارهٔ ابن‌سینا○ گوآشون○ نقطهٔ آغازین مطالعات ابن‌سینائی○ کارادووو○ *حکمة‌الاشراق*○ مکتب فلسفی خاورشناسی○ اِشمولدِرس○ فلسفهٔ ایرانی○ ورود کُربن○ مرد سفرهای دور دست○ سهروردی○ کُربن جانشین ماسینیون○ سخنرانی کُربن و ترجمهٔ آن○ بخش ایران‌شناسی انستیتوی ایران و فرانسه○ کُربن و *کتابخانهٔ ایرانی*○ *در اسلام ایرانی*○ لازار○ لازار و هدایت○ *دستور زبان فارسی معاصر*○ دو رسالهٔ او○ فرشیدورد و لازار○ در سوربُن جدید○ *فرهنگ فارسی — فرانسهٔ لازار*○ عمر خیام○ آثار او○ لِسکو○ آثار○ با هدایت○ ترجمه ها○ مونتی○ آثار○ ماریژان موله○ ژان اوبن○ ایرج افشار و *فرهنگ ایران زمین*○ تحقیقات میدانی اوبن○ دو لوژیه دو بورو کوی○ خواجه عبدالله انصاری○ موله به قلم افشار○ دومِناش○ آثارش○ ژینیو○ آثارش○ قوم‌شناسان○ موسیقی ایرانی○ فوشه کور○ آثارش○ ترجمهٔ *دیوان حافظ*○ مجامع و نشریات ایران‌شناسی○ وضع فعلی ایران‌شناسی در فرانسه از زبان فوشه کور.

فصل ششم. - *باستان‌شناسی ایران و سیر تداوم آن از طریق باستان‌شناسی فرانسه*

فرانسه و ماموران او○ نخستین سیّاح○ دِلاوالِه○ نظرِ مِنان○ شاردن، تاورنیه و اوتِر○ نیبور○ قرائت کتیبه‌ها توسط دوساسی○ گروتفنت○ سن مارتن○ راسک○ لاسِن و بورنوف○ اوژِن فلاندن○ بارون دوبُد○ مادم دولا مارینیر○ برانژه○ تکسیه و همراهان○ فرهنگستان کتیبه‌ها و بوره○ بوره در ایران○ پاسکال کوست و فلاندن○ اعضای هیئت گاردان○ فلاندن○ لامارتین○ سِمینو○ نفت در ایران○ شوش○

www.tabarestan.info تبرستان

ویلیامزولافتس○ کاترمر و نظر چسنی○ کاترمر و مقالهٔ او دربارهٔ «میان رودان» ○ دیولافوا و همسرش○ شرح مسافرت○ در تهران○ با صنیع‌الدوله و شاه○ فعالیت‌های زوج دیولافوا○ در شوش○ توصیف شوش○ ژاک دو مورگان○ کُت و رِیتر○ اقدامات مردان سیاسی○ قراردادهای فرانسه○ دستاورد○ زمزمهٔ مخالفت○ مِکِنم○ دخالت پهلوی اول○ گُدار○ موزهٔ ایران باستان○ گیرشمن○ گروسه○ ژان پِرو○ عصر جدید باستان‌شناسی ایران.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

تاریخ تحلیلی ایران‌شناسی در فرانسه وجود ندارد و تاریخ خاورشناسی هم که دستاوردهای آن به مناسبت‌هائی از طرف بنیادهای رسمی به طور مقطعی ارائه شده‌اند، دستاوردهائی نیستند که بتوان دربارهٔ آنها نظر درستی ابراز داشت. تاریخ ایران‌شناسی فرانسه می‌تواند به سادگی در کنار تاریخ ادبیات فرانسه قرار گرفته و مثل آن تاریخی مدون داشته باشد تا اهمیّت و جایگاه واقعی آن بهتر شناخته شود، ولیکن این مهم تاکنون تحقق نیافته است و مشکل بتوان توجیهی دربارهٔ آن ارائه کرد. همان طور که ادبیات نویسندگان بزرگ و کوچک خود را در ادوار گوناگون و در چار چوب‌های تاریخی گاه مشخص داشته است، تاریخ ایران‌شناسی فرانسه هم ایران‌شناسان بزرگ و کوچک خود را داشته است. مراد از بزرگ آن رده از ایران‌شناسانی بودند که شاگردپرور بودند و دستاوردهای آنان در زمینه‌هائی که بدیع بوده‌اند معرّف بزرگی آنها بوده است و مراد از کوچک آنهائی هستند که چندان شناخته شده نیستند و در نتیجه آثارشان شناخته شده نیست، اما مجموعهٔ این آثار به ویژه از نیمهٔ دوم قرن بیستم به بعد، بسیاری از کمبودهای گذشته و حتی گذشتهٔ دور را جبران کرده است. از این‌رو، لازم دیدیم که با این اقدام زمینهٔ لازم را در آتیه برای نوشتن یک تاریخ تفصیلی کامل ایران‌شناسی فرانسه، به ویژه بر پایهٔ اسناد منتشر نشده، فراهم کنیم.

تقریباً دو قرن بعد از ورود اسلام به ایران، حماسهٔ زبان فارسی از شمال شرقی ایران تجلی می‌یابد و در ادوار طاهریان، صفاریان و سامانیان و سپس غزنویان و سلسله‌های کوچک شمال ایران، به اشکال گوناگون به حیات خویش ادامه می‌دهد. شکل قومی کشور چندان متحوّل نمی‌شود و سنن قدیمی نیز کاملاً از بین نمی‌روند. ادب فارسی نوین در قرن نهم میلادی با شعر آغاز می‌شود و زبان دری زبان مشترک ایرانیان می‌شود. این زبان، طی قرون نهم تا یازدهم میلادی، به زبان علم و حکومت تبدیل می‌شود و قدیم‌ترین واژه‌نامهٔ فارسی هم در همین قرن یازدهم تألیف می‌شود و در نتیجه، فرهنگی که بدینسان پدیدار می‌شود فرهنگی نو و اسلامی است، به‌طوری که غرب هم، در دورهٔ جنگهای صلیبی ایران را به عنوان یک کشور اسلامی می‌شناسد. در این ایامِ قرون وسطی، فراگیری زبان فارسی برای غربی‌ها طرف توجه فرق مسیحی، به ویژه دومینیکن‌ها قرار می‌گیرد که از جانب لوئی نهم (سن لوئی)، پادشاه فرانسه، به نزد گیوک خان، خان بزرگ و قاآن مغول، اعزام می‌شوند. به علاوه، در همین اواسط قرن سیزدهم، نخستین نامه‌هائی که بیگانگان به فارسی نوشته‌اند، نیز در دست است و معرّف نفوذ زبان فارسی در نزد مغولها و نستوری‌هاست و در عین حال که حماسهٔ زبان فارسی با اعجاب تمام و علی‌رغم تهاجمات ایلغارهای مغول به راهش ادامه می‌دهد.

چنین بنظر می‌رسد که کشیشان نستوری با فرق مسیحی اعزامی از طرف پاپ‌ها و پادشاهان اروپائی مرتبط بودند و در یاد دادن زبان فارسی به این فرق نقش داشته‌اند. بعد از فروکش کردن جنگهای صلیبی و ایلغارهای مغول در اروپا، و سپس در ادوار بعدی، رُنسانس و پس از آن، سیّاحان و فرستادگان غربی هم بر کشیشان افزوده می‌شوند و در نتیجه، سیاست و مذهب و تجارتِ طمّاعان در هم می‌آمیزند، چون که رویداد دو قرنی جنگهای صلیبی جایش را به بر آمدن امپراتوری عثمانی در اواسط قرن پانزدهم و به تحت سیطره در آوردن افتخار تمدنی اروپا، یونان باستان، می‌دهد. بی هیچ شک و شبهه‌ای باید گفت که فقط ادبیات کلاسیک فرانسه، در نیمهٔ دوم قرن هفدهم است که یاد و خاطرهٔ یونان باستان را با فرامین تقلید زنده نگه می‌دارد. به مثابه ایران تیموری، ایران صفوی هم مورد توجه اروپا قرار می‌گیرد و باز فرستادگان و سیّاحان به

www.tabarestan.info تبرستان

سوی ایران رهسپار می‌شوند. زبان فارسی در عثمانی از منزلت خاصی برخوردار می‌شود و غرب هم، به تبع آن، نیاز به فراگیری سه زبان زندهٔ شرقی، عربی، ترکی و فارسی را مد نظر قرار می‌دهد، اما در ایران هیچ مفهومی از زبان‌های اروپائی وجود ندارد و کلمه‌چی هم بیشتر از اقلیت‌های مذهبی است و حرفهٔ مهجوری دارد.

در فرانسه، مثل هلند و آلمان، خویشاوندی زبان‌ها کنجکاوی اهل علم و ادب را برمی‌انگیزد و تحقیقات چندی، که متأثر از همین کشورهاست، آغاز می‌شود. اما فرانسه به تأسیس بنیادهائی می‌پردازد که در آن زبان‌های شرقی تدریس می‌شوند و از این منظر از خیلی از کشورها، از جمله ایتالیا، پیشی می‌گیرد. دیگر لزومی ندارد که افرادی همچون فرانسواپتی دولاکروآ، برای فراگیری زبان فارسی به اصفهان اعزام شوند. در هر حال بحث خویشاوندی زبان فارسی با زبان‌های هلندی و آلمانی، و بحث زبان‌های ایران باستان و ایران اسلامی در همین کشورها و نیز در فرانسه مورد توجه قرار می‌گیرند، ولیکن هنوز هیچ یک از آنها در فکر تدریس آن نیستند، چون که امور خود را از طریق کشیش‌های مقیم در ایران و یا در عثمانی، انجام می‌دهند. اما تألیف فرهنگ‌های فارسی و ترجمه‌هائی که از ادبیات فارسی به زبان‌های فرانسه و آلمانی و ایتالیائی انجام می‌گیرد، معرّف نشانه‌هائی از عصر جدید توجه به زبان فارسی است.

در «مدرسهٔ جوانان زبان» در پاریس، اساتیدی به تدریس زبان‌های شرقی مشغول‌اند که سال‌های متمادی در کنسولگری فرانسه در شرق ساحلی به کار مترجمی مشغول بوده‌اند و به ترجمهٔ آثار شرقی هم رغبت نشان می‌دادند. زبان عربی زبان قرآن و کشورهای اسلامی است و زبان ترکی زبان سیاسی است و اکنون که امپراتوری عثمانی در شرق حضور دارد، نیاز به دانستن آن صرفاً از منظر اداری احساس می‌شود. اما زبان فارسی، که زبان درباری است، به خاطر ادبیات قوی خویش، زبان تلطیف روح و نفس هم است و توجه همین اساتید به فارسی از همین جا شروع می‌شود، از جمله مدرسی که در دروسش در «مدرسهٔ جوانان زبان»، در کنار تدریس زبان ترکی به تدریس زبان فارسی هم می‌پردازد و برای آن توجیهاتی هم دارد. نام او پی‌یر آرمن است و اطلاع چندانی هم از او در دست نیست. اما نیمهٔ دوم قرن هجدهم فرانسه نه فقط زبان فارسی

www.tabarestan.info تبرستان

بلکه زبان‌های باستانی را در ید خود دارد و در رأس آن آنکتیل دو پِرون، بانی ایران‌شناسی (در واقع اوستاشناسی) قرار دارد، زبان فارسی در بنیادهای دیگر، همچون در «کُلِژ دو فرانس»، که در آنجا نیز در کنار ترکی تدریس می‌شود، و در «مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی» (۱۷۹۵)، که در آن‌جا برای نخستین‌بار، به طور مستقل تدریس می‌شود، در واقع آغاز پیش رُنسانس شرقی است، چون که زبان فارسی در «کُلِژ دو فرانس» (۱۸۰۶) هم برای نخستین‌بار به طور مستقل تدریس می‌شود. افرادی که برای فراگیری زبان فارسی به این مراکز می‌روند دیگر صرفاً فرانسوی نیستند و از سایر کشورهای اروپائی هم به پاریس رفته و در دروس لانگلِس و سیلوستر دوساسی شرکت می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

بدینسان جامعهٔ لائیک مدرسان زبان‌های شرقی در جایگاه جامعهٔ کشیش‌ها در مدارس آموزشی قرار می‌گیرند و طرز تفکر جدیدی در رابطه با استفاده از زبان‌های شرقی پدیدار می‌شود. دیگر نمی‌توان شرق را از منظر ادبیات آن نگریست و صرفاً به ترجمهٔ آن پرداخت. شرق به تمامی مورد توجه قرار می‌گیرد و کم‌کم آثار مهم آن ترجمه می‌شود. ایران باستان در کنار ایران اسلامی مد نظر قرار می‌گیرد و قرائت کتیبه‌های ایرانی، راه‌های جدید وصول به تمدن ایران باستان را فراهم می‌کند و زبان پهلوی در کنار زبان سانسکریت مورد توجه قرار می‌گیرد و دیگر نمی‌توان به یک تمدن بسنده کرد، چون که تمدن‌های دیگری توسط همین خاورشناسان باستان‌شناس کشف شده‌اند. جنبش ترجمهٔ آثار شرقی کم‌کم متوجه اهمیّت تفکر ایرانی در تمدن اسلامی می‌شود. تشیّع، متفکران بزرگ و مورخان بنام و عارفان برجسته یکی بعد از دیگری معرفی می‌شوند. نگاه‌ها با اعجاب به این امر بدیع می‌نگرند و تداوم قرائت کتیبه‌ها، که نهضتی اروپائی می‌شود، طول نیمهٔ اول قرن نوزدهم فرانسه را به خود مشغول می‌کند. رُنسانس شرقی تکوین می‌یابد و رُنسانس غربی را مهجور می‌کند، چون که حرفهای جدیدی دارد و عملاً اذهان را در طول همین مدت به خود مشغول می‌کند. مکتب‌های ادبی و تاریخی و فلسفی خاورشناسی فرانسه همه جا با تمدن ایرانی روبرو است و نویسندگان رمانتیک نیز از این خوان یغما بهره می‌برند و چهره‌های ایرانی بیش از پیش نمایان می‌شوند. در همین ایام است که دستور زبان تطبیقی بوپ آلمانی

مطالعات شرقی را به سوی خاورشناسی علمی سوق می‌دهد و فیلولوژی مهجور شده جایش را به زبان‌شناسی نوین می‌دهد و فیلولوگ به خاورشناس تبدیل می‌شود. این رویدادهای نیمهٔ اول قرن نوزدهم فرانسه، در نیمهٔ دوم آن نیز تداوم می‌یابد و ایران باستان و ایران اسلامی در «مدرسهٔ مطالعات عالی» (۱۸۶۸) هم، از همان آغاز تأسیس مورد توجه قرار می‌گیرد.

در این مدرسه، که به تدریج کرسی فارسیِ «کُلِژ دو فرانس» را کم رنگ و سپس، در سال ۱۸۹۴، آن را حذف می‌کند، رساله‌های پایان تحصیلات اهمیّت پیدا کرده و آثار متنوعی، در دو زمینهٔ ایران باستان و ایران اسلامی، به صورت ترجمه و تحشیه و چاپ اول منتشر می‌شوند. توجه به ادبیات فارسی معاصر و دستور زبان فارسی، ترجمه و تألیف‌های چندی را در کنار فرهنگ نویسی موجب می‌شود. فرانسه در تقریباً تمامی زمینه‌های ادبی ایران‌شناسی ایران‌شناس دارد. ترجمه‌های *جامع‌التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله و *شاهنامهٔ فردوسی* در «مجموعهٔ شرقی» که در آن فرانسه سرمایه‌گذارهای هنگفتی به عمل می‌آورد، در کنار چاپ متن و سپس ترجمهٔ *تاریخ طبری*، که در آن نمایندهٔ خویش را دارد، از اقدامات مهم و به یاد ماندنیِ این کشور در ایام مذکور است. در بین اعضای خاورشناس فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی، اعضای ایران‌شناس آن قابل توجه‌اند. شِفِر، شاگرد کاترمر، مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی را به تمامی وسائل لازم مجهز کرده و انتشارات آن را متنوع‌تر می‌کند و بدینسان اقدامات پیشین لانگلِس و ژوبِر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. بانی نخستین کنگرهٔ خاورشناسان یک فرانسوی است و این کنگره، پس از رویدادهای تاریخی وارده بر فرانسه، در پاریس برگزار می‌شود و در آن آثار ارائه شدهٔ خاورشناسان و ایران‌شناسان از بدعت برخوردار است، در عین حال که اذهان متوجه اهمیّت گویش‌های ایرانی می‌شود و در کنگره‌های بعدی این مهم به کرات مورد توجه قرار می‌گیرد. کشف اسناد متعلق به زبان سُغدی، در آسیای مرکزی، ایران‌شناسان فرانسوی را، از آثار قرن بیستم، وارد مرحلهٔ نوینی از تحقیقات ایران‌شناسی می‌کند و فرانسه سهم معتنابهی در این تحقیقات دارد و چهره‌هائی همچون میّه، گوتیو و بنونیست ظهور می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

همانطور که وبای مهلک سال ۱۸۳۲ چند تن از ایران‌شناسان و خاورشناسان فرانسه را به کام مرگ می‌سپارد، جنگ اول جهانی نیز چند تن از ایران‌شناسان را به کشتن داده و یا اینکه آنها را جبراً وارد جنگ می‌کند و در نتیجه، روند ایران‌شناسی را دچار اختلال می‌کند و به علاوه، جنگ دوم هم‌چنین اختلالی را موجب می‌شود. مع‌الوصف، بیداری ایران‌شناسان ملی، در کنار ایران‌شناسان فرا ملی، پدیدهٔ نوینی است که اعتقاد به تداوم کار و تحقیق را با انگیزهٔ قوی موجب می‌شود. بنونیست، ماسینیون و ماسه، پس از جنگ اول و کُربن، در فردای جنگ دوم، بیشترین سهم را در اعتلای ایران‌شناسی فرانسه دارند. هر یک از این بزرگان و سپس در سال‌های بعد، لازار، در شاگردپروری اهتمام زیادی به خرج می‌دهند. و ایران‌شناسی را برای ایرانیان طالب آن، ملموس‌تر می‌کنند. قزوینی، تقی‌زاده، پورداود، اقبال، نفیسی و معین، با این ایران‌شناسان مرتبط‌اند و از اهمیّت تحقیقات ایران‌شناسی آنها بیشتر واقف‌اند و در راه معرفی دستاوردهای آنها بیشتر کوشش می‌کنند. با آمدن کُربن به تهران، و تأسیس مرکز ایران‌شناسی در انجمن ایران و فرانسه، عصر جدیدی در نوع همکاری بین ایران‌شناسان فرانسوی و ایران، که از اهداف بزرگ این فیلسوف ایران‌شناس هم بود، آغاز می‌شود و تأسیس *کتابخانهٔ ایرانی* توسط او این همکاری را از قوه به فعل در می‌آورد.

کُربن فلاسفه و متفکران شیعه و به طور کلی مطالعات شیعه را وجههٔ عمل خود قرار می‌دهد و با همفکران و شاگردان خویش این زمینه را به خود ایرانیان می‌شناساند، چون که طبع انتقادی این آثار خود بدعتی بود که با مقدمه‌های وزین اهمیّت آنها بهتر نشان داده شد. هنوز چند صباحی از فعالیت‌های این مرکز ایران‌شناسی و کتابخانهٔ ایرانی آن نگذشته بود که دکتر محمد مصدق اظهار داشت: «این مؤسسه همان کاری را می‌کند که خود ما می‌بایست بکنیم» (اورکاد، *ایران‌شناسی در فرانسه*). در همین ایام بود که ایران‌شناسان جوان فرانسوی دست به انتشار آثاری زدند که از آنها صرفاً با یک اثر، که جنبهٔ رساله را داشت، ایران‌شناس ساخت، ولیکن تبعات مثبت آن در ایران زیاد بود و در نتیجه، ایرانیان بیش از پیش به ایران‌شناسی تمایل نشان دادند.

با لازار، ایرانیان زبان‌شناسی را وجههٔ همت خویش قرار دادند و خود او نیز در

www.tabarestan.info تبرستان

راستای فراهم آوردن وسایل لازم برای شناخت بهتر زبان فارسی، رسالات، دستور زبان و فرهنگ نوشت. اما اهمیّت جایگاه او در ایران‌شناسی فرانسه، بیشتر مربوط به نقش او در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه است که با کوشش‌های زیاد توانست ایران‌شناسی را جزو رشته‌های تحقیقاتی این مرکز قرار داده و سپس، در مرحلهٔ بعدی، ایران‌شناسی را وارد سوربُن جدید بکند. همانطور که میراث کُربن ماندگار ماند و یاد او گرامی، میراث لازار هم هنوز پا برجاست و هنوز تبعات مثبت آن را می‌توان در شخصیّت علمی فوشه کور دید. ژینیو و بریون، که به ایران باستان می‌پردازند، نتیجهٔ میراث ایران‌شناسانی هستند که به کارهای میدانی در ایران پرداخته‌اند و نتیجهٔ حفارهای را در معرض طالبان علم قرار داده‌اند. به طور کلی ایران‌شناسی فرانسه ایران پیش از اسلام و بعد از اسلام را در برنامهٔ تحقیقاتی خویش داشته و در هر دو زمینه دستاورد داشته است و کمبودهائی را بر طرف کرده است. اما اگر کمبودهای مهمی در دستاوردهای ایران بعد از اسلام مشاهده می‌شود و از بدو انقلاب اسلامی تاکنون تا حدی جبران شده است، در ایران پیش از اسلام کمبودهای چشمگیری مشاهده نمی‌شود. بدینسان بخش مهمی از تفکر و تمدن ایرانی در دستاوردهای ایران‌شناسان تجلی یافته و به دست ایرانیان رسیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

نوشتهٔ حاضر، که بدواً با القائات استاد ایرج افشار برای نوشتن «تاریخ ایران‌شناسی فرانسه»، در مجموعهٔ بزرگی که در دست تهیه دارند، آغاز شد و قرار بود صرفاً در پنج فصل باشد، باز با القائات ایشان فصل ششمی هم به خود دید، چون که اعتقاد داشته و دارند که تاریخ ایران‌شناسی فرانسه نمی‌تواند بدون تاریخ باستان‌شناسی فرانسه در ایران مفهوم درستی داشته باشد. از این رو، فصلی هم به این موضوع مهم اختصاص داده شد. از آنجائیکه نگارنده قبلاً دربارهٔ تاریخ باستان‌شناسی فرانسه از طریق ارگان‌های فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی پاریس به کار و تحقیق پرداخته بود، به ویژه از هنگامی که این نهاد اوژن بوره، کشیش لازاریست و از دوستان بعدی حاج سیّاح، را رسماً به ایران اعزام داشته بود، توجه او نیز به آن جلب شد و پس از تحقیقات بی وقفه مشخص شد که نه فقط این نهاد بلکه نهادهای دیگری نیز در فرانسه اقدام به اعزام

باستان‌شناس به ایران کرده‌اند. به علاوه، قراردادهائی هم دربارهٔ اجازهٔ حفاری انحصاری، در عصر بی‌خبری امتیازات، به امضاء رسیده بود که استمرار در حفاری‌ها را وجههٔ همت لایزال خود قرار داده بود. اما خوشبختانه، با بازگشت بصیرت و آگاهی، به ویژه بعد از انقلاب اسلامی، نوعی خودباوری به وجود آمد و ایرانیان خود اقدامات مفیدی را آغاز کردند که اکنون نیز ادامه دارد.

در طول این تحقیق و برای اینکه تکرار مکرات در ارجاعات نشود، نگارنده از هیچ یک از کارهای پیشین خود دربارهٔ ایران‌شناسی فرانسه، چه مقالات فارسی و چه مقالات فرانسه، استفاده نکرد، ولیکن لازم دید آنها را در کتابشناسی‌های فارسی و فرانسه منعکس کند، چون که از منظر دیگری — همکاری با چند نهاد دایرةالمعارفی — همچنان مشغول تهیه و تدوین بخش‌های مجزائی از ایران‌شناسی فرانسه است. سرانجام اینکه همکاری با دکتر پیمان متین، باعث شد که برای طبع این تحقیق با وی صحبت کرده و انجام آن را به ایشان واگذار کنیم. در اینجا هم ایشان مثمرثمر واقع شدند و ما نیز بدینسان تشکرات صمیمانهٔ خود را ابراز می‌داریم.

www.tabarestan.info تبرستان

تهران، ۲۶ مهر ۱۳۸۹

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول
حماسهٔ زبان فارسی در قرونِ وسطی و در سده‌های اولیهٔ پس از رُنسانس

در سال ۵۶۱ میلادی، یزگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی در مرو به قتل رسید. با این رویداد، سلسلهٔ ساسانی پس از تقریباً چهار قرن حیات درخشان منقرض گردید و تاریخ ایران بعد از اسلام آغاز شد. زبان عربی زبان کتابت و زبان دینی ایرانیان شد، ولیکن سکنهٔ بومی، که قبول اسلام کرده بودند، همچنان به زبان فارسی تکلم می‌کردند[1]. در عصر مأمون عباسی، سلسلهٔ طاهریان، در ۲۰۶ هجری، در خراسان تأسیس شد. این سلسله و نیز سلسلهٔ صفاریان، که در ۲۴۷ هجری تأسیس شد و چهرهٔ شاخص آن یعقوب لیث صفاری بود، سیادت روحانی خلفای بغداد را نپذیرفتند. حکومت مستقل سامانیان، که از حدود سنهٔ ۲۶۱ هجری تا ۳۸۹ در ماوراءالنهر خراسان حکومت کردند، روی هم رفته ۱۲۸ سال طول کشید. سامانیان خود را ایرانی نسب و از احفاد بهرام چوبین می‌دانستند و بالضروره برای خود وظایفی در جهت احیای عظمت ایران داشتند. در ایام آنان بخارا از مراکز مهم ادب و علم و تمدن شد و شعر و ادب، که در ادوار پیشین نام و نشانی از آنها نمانده بود، مورد توجه خاص آنان قرار گرفت.

---

۱. عباس اقبال، *تاریخ مفصل ایران*، ۱۰۷.

محمد عوفی، صاحب کهن‌ترین تذکرهٔ فارسی، *لباب‌الالباب*، به ذکر نام جند تن شاعر ایرانی اعصار طاهریان و صفاریان می‌پردازد، ولیکن در عین حال متذکر می‌شود که تعداد آنها در عصر سامانیان بیشتر بوده است[۱]. بنابراین، ظهور زبان فارسی، که با شعر و شاعری آغاز می‌شود، جایگاه خود را در کنار زبان عربی باز می‌کند و کم‌کم در جهت تکامل گام می‌نهد و نثر فارسی هم، در اواسط سدهٔ چهارم هجری، در کمال صلابت شکل می‌گیرد[۲]. زبان فارسی نو، که به نام دری یا پارسی دری هم گفته می‌شد، در اصل دنبالهٔ فارسی میانهٔ عصر ساسانیان بود و این زبان به نوبهٔ خود ادامه و دنبالهٔ فارسی باستان، یعنی زبان هخامنشیان بود[۳].

www.tabarestan.info تبرستان

فارسی نو واژگان زیادی از زبان پارتی و لهجه‌های وابسته و حتی از زبان سُغدی وام گرفته است و به علاوه، زبان عربی آن به مرور زمان وارد زبان ادبی شده و در قدیم‌ترین نمونه‌های نثر فارسی هم دیده می‌شود. بدینسان فارسی نو زبانی آمیخته برپایهٔ لهجهٔ فارسی شد و پیدایی آن در زمان خود رویداد بزرگی در تمدن بشری بود[۴]، به طوری که سعید نفیسی در سال ۱۳۲۵ خورشیدی با تأکید تمام می‌گفت[۵]: «... امروز بجز فارسی هیچ زبانی در جهان نیست که به همان حالِ هزار سال پیش خود باقی مانده باشد. یا از میان رفته است و یا بکلی تغییر کرده است. مثلاً زبان انگلیسی امروز در این مدت ۳۵۰ سال که از روزگار شکسپیر می‌گذرد تغییرات فاحش کرده است. اما زبان رودکی و دربار سامانیان که بیش از هزار سال از زندگی آن می‌گذرد، هنوز در روزگار ما بقدری زنده است که حتی روستایی مدرسه نرفته هم آن را می‌فهمد. این کار را پدران و مادران ما کردند».

آمیختگی ذکر شده، که با لهجات ایرانی همراه بود، موجب شد تا فارسی نو، در طی قرون متمادی، به «زبان مشترک سرزمین‌های ایرانی و زبان ادبی و فرهنگی اصلی

---

۱. *تاریخ ایران کمبریج*، ج۴، ۵۱۲.

۲. سعید نفیسی، *مقالاتِ زبان و ادب فارسی*، ۳۲۰.

۳. *تاریخ ایران کمبریج*، ج۴، ۵۱۲؛ پرویز خانلری، *تاریخ زبان فارسی*، ج۱، ۱۵۸.

۴. همان، ۵۱۲ و ۵۱۳.

۵. نفیسی، *مقالاتِ زبان و ادب فارسی*، ۱۰۱.

مشرق عالم اسلام[۱]» تبدیل گردد. پراکندگی و غنای لهجه‌های ایرانی را می‌توان در آثار جغرافیانویسان و مورخان مشاهده کرد، به ویژه در خصوص زبان خوارزمی و نیز زبان سُغدی، که پس از سال‌های فتوح، تا سدهٔ دهم میلادی مردم به آن تکلم می‌کردند. اما لهجه‌های ایرانی با زبان مشترک ـ زبان دری- فرق داشتند و از این رو، نخستین مترجمان هم پیدا شدند تا به ترجمه از آن لهجه به زبان مشترک بپردازند[۲]. در نتیجه، زبان دری، زبان گفتاری سرزمین‌های ایرانی شد[۳] و دیگر زبان‌های ایرانی را به کنار زده و مبدل به «زبان فتوح شرقی[۴]» شد.

تبرستان www.tabarestan.info

در سدهٔ نهم میلادی، دو زبان در ایران رایج بود واستفاده از آنها متفاوت بود، یکی زبان دری، که زبان تودهٔ مردم بود و در محاورات به کار گرفته می‌شد و دیگری زبان عربی که زبان دینی و علمی بود و از آن در گفتار و نوشتار استفاده می‌شد و بیشتر به عالمان محدود می‌شد[۵]. در کنار ادب عربی رایج در سدهٔ بعدی، ادب شفاهی، که جایگاه خود را در عرف داشت، به مخزنی از سُنت عصر ساسانی تبدیل شد، چون که کتاب‌های این عصر از پهلوی به عربی ترجمه شده بودند[۶]. اما اشعاری که از این دوره باقی مانده است و در اصل سرودهٔ خنیاگرانی بوده که در همهٔ سطوح جامعه، به آواز خوانی می‌پرداختند، پس از غلبهٔ عرب جای خود را به شعر عربی داد[۷]. در سده‌های نهم تا یازدهم، زبان دری، که دارای ادب فارسی بود، قلمرو خود را از مشرق ایران به نواحی غربی آن گسترش داد. اما آنچه که مسلم بود، مجاورت گویشی ماوراءالنهر، که شعر فارسی نخست در آن جا شکل گرفت، اساس زبان ادبی را تشکیل می‌داد و فرهنگ‌هائی هم که تدوین شدند برای این بود که خوانندگان نواحی غربی ایران، که با

---

۱. *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، ۵۱۳
۲. همان، ۵۱۵.
۳. همان جا.
۴. همان، ۵۱۷.
۵. همان، ۵۱۸.
۶. همان، ۵۱۷و ۵۱۸.
۷. همان، ۵۱۹.

لغات نواحی شرقی آشنائی نداشتند، با این لغات دخیل در زبان ادبی دری آشنا شوند[۱]. علاوه بر آن، اواسط قرن پنجم هجری عصر تألیف فرهنگ‌های لغت هم بود، مثل *فرهنگ ابوحفض*، که به ظاهر قدیم‌ترین کتابی است که در این زمینه نوشته شده است، کتاب *فی‌اللغة الفارسیه*، تألیف علی بن عیسی، که معاصر ابوحفض بود و *فرهنگ اسدی*، تألیف اسدی طوسی، که مؤلف گرشاسب‌نامه هم بود[۲].

پیدایش ادب فارسی نو پس از دو قرن ورود اسلام به ایران، نشانهٔ فرهنگی اساساً نو واسلامی بود که تمامیّت آن در کنار فرهنگ ایران باستان قرار می‌گرفت ولیکن پیوندی با آن نداشت[۳]. با رودکی شعر فارسی در دورهٔ سامانیان مقبولیتی عام یافت و شعرای دیگری نیز در تحکیم آن کمک کردند، مثل ابوشکور بلخی، کسائی مروزی و شهید بلخی[۴]. در کنار شعر فارسی، نثر فارسی هم شکل می‌گیرد و ابوعلی بلعمی، با قلم توانای خود *تاریخ طبری* را از عربی به فارسی ترجمه می‌کند، ترجمه‌ای که معرّف زبان فارسی در عصری است که فارسی‌نویسی آن بیش از دو سدهٔ عمر ندارد[۵]. منصور بن نوح سامانی، که بلعمی وی را مأمور این ترجمه کرده بود، انجمنی از علما را گرد آورد و آنها را نیز مأمور ترجمهٔ *تفسیر طبری* کرد و این اثر نخستین تفسیر قرآن به فارسی است[۶]. بیشتر آثاری که علوم آن زمان را تشکیل می‌دادند ترجمه بود که پس از آنکه در خدمت پهلوی به عربی بود، کم‌کم در خدمت عربی به فارسی در آمده و لزوم ترجمهٔ آثار نویسندگان عربی‌نویس ایرانی را بیش از پیش نمایان نمود. حماسه، که در ادبیات عربی جائی نداشت، مورد توجه قرار می‌گیرد و فردوسی، در دورهٔ غزنویان *شاهنامه* را تصنیف می‌کند که از قرن یازدهم تا به امروز یکی از حماسه‌های بزرگ ادبیات جهان است.

---

۱. همان، ۵۲۰.

۲. نفیسی، *مقالات زبان و ادب فارسی*، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۱.

۳. *تاریخ ایران کمبریج*، ۵۲۰.

۴. نفیسی، *مقالات زبان و ادب فارسی*، ۳۰۷.

۵. *تاریخ ایران کمبریج*، ۵۲۹ و ۵۳۸.

۶. همان، ۵۳۹.

www.tabarestan.info تبرستان

غزنویان، که بر سامانیان چیره شدند و در خراسان حکومت داشتند و افتخار ادبی آنها با فردوسی و سایر شعرا بود، به نوبهٔ خود طعمهٔ سلجوقیان در خراسان بزرگ شدند. اما تاریخ سلجوقیان از طرفی با تاریخ ترکان در شرق اسلامی پیوند دارد و از طرف دیگر با آنچه که جنگهای صلیبی نام گرفته است و ایران این ادوار، که تحت سیطرهٔ سلاجقه بود، نقشی در این جنگهای سُلطه جوئی غرب بر شرق نداشته است. ترکان سلجوقی آل بویه را، که در مقر خلافت عباسیان در بغداد حکمروائی می‌کردند و دولتی در دولت تشکیل داده بودند، برانداختند و یکی از فرماندهان آنان، طغرل بیگ، ایران مسخر کرد. وی در دورهٔ سلطنت خود عمیدالملک کندی را به وزارت انتخاب کرد. جانشین او آلپ ارسلان، در نبرد ملازگرد، واقع در نزدیکی وان ارمنستان، امپراتور روم، رومن چهارم دیوژِن[1] را در سال ۱۰۷۱م. شکست داد و ترکان سلجوقی در آسیای صغیر استقرار یافتند و در نتیجه سلاجقهٔ روم شکل گرفت.

هر چند این سلاجقه تا حدی استقلال داشتند، لیکن تا مدت مدیدی دست نشاندهٔ سلاجقهٔ خراسان بودند. مؤسس آن، سلیمان شاه اول، که از طرف الپ ارسلان به حدود آسیای صغیر فرستاده شده بود، امارت مستقلی در آنجا تشکیل داد. پادشاهان بعدی آن، که اغلب با اسامی ایرانی در آنجا سلطنت می‌کردند، به حکما و فضلا عنایت خاصی داشتند، به ویژه کیقباد اول که پدر جلال‌الدین مولوی را به قونیه دعوت کرد و در جلب شعرا و فضلا اهتمام ورزید. سعدی شیرازی، همعصر مولوی، در عصر خویش از شهرت در کشورهای همسایه برخوردار بود. طبق تحقیقات مستند محمد قزوینی، بعضی از نویسندگان ترک سلاجقهٔ روم نامه به فارسی می‌نوشتند و در آن به نقل اشعار سعدی می‌پرداختند[2].

در دورهٔ ملکشاه که خواجه نظام‌الملک به صدارت رسید، امپراتوری سلجوقیان از دریای اژه تا ترکستان توسعه یافت و به دنبال آن امپراتوری بیزانس بسیاری از مستملکات خود را از دست داد. در اواخر سلطنت ملکشاه (۱۰۹۲) واکنش غرب از

---

1. Romain IV Diogène

۲. محمد علی همایون کاتوزیان، سعدی، ۳۵۳ و ۳۵۴.

www.tabarestan.info تبرستان

قوه به فعل درآمد. پاپ اوربن دوم[۱]، که به خاطر ناپاپ[۲] کِلِمانِ سوم[۳] درگیر مسائل داخلی دولتِ پاپ[۴] بود، پس از دفع وی به عنوان مدافع اروپای قرون وسطی عکس العمل نشان داد و به دنبال شورای پلزانس[۵] در ایتالیا، در سال ۱۰۹۵، و سپس شورای کِلِرمون[۶] در فرانسه در همین سال، تصمیم به اعلام نخستین جنگ صلیبی گرفت. به زعم رُنه گروسه[۷]، «اندیشهٔ جنگ صلیبی انجمن اسقف‌ها در کِلِرمون را تنها می‌توان با اندیشهٔ پان هلنیسم[۸] کنگرهٔ کورنت[۹] در سال ۳۳۶ قبل از میلاد مقایسه کرد که اسکندر مقدونی همه یونان را برای پیروزی در آسیا گسیل داشت.» اما چنین مقایسه‌ای زمانی جالب خواهد بود که به تأملات نیکلا بوآلو[۱۰]، نویسندهٔ فرانسوی، در سال ۱۶۶۸، توجه شود که دربارهٔ حماقت رذیلانه و عطش فتوحات، فرد خاصی را مد نظر قرار داده و گفته بود[۱۱]: «اسکندر مرد بی مخی که آسیا را به خاکستر تبدیل کرد.» در طول این نخستین جنگ صلیبی که تا سال ۱۰۹۹ طول کشید و ایران عصر سنجر شاهد آن بود، ترکان در آناطولی مسیحیان را در هم کوبیدند، ولیکن شوالیه‌ها در جاهای دیگر و نیز در بیت‌المقدس موفقیّت‌هائی کسب کردند.

البته این عطش جنگ، که در اسپانیای مسلمان با بیرون کردن و از بین بردن مسلمانان در حوالی نخستین جنگ صلیبی آغاز شد و اِل سید، چهرهٔ معروف این

---

1. Urbain II
2. Antipape
3. Clément III
4. Papauté
5. Plaisance
6. Clérmont

۷. *تاریخ جنگهای صلیبی*، ترجمهٔ ولی الله شادان، تهران، فرزان روز، ۱۳۷۷، ص ۷.

8. Panhellènisme
9. Corinthe
10. Nicolas Boileau
11. Lagarde et Michard, *La Littérature Française*, t. 2, p. 183.

www.tabarestan.info تبرستان

جنگِ موسوم به«فتح مجدد»[1] در آن شرکت داشت، و سپس جنگهائی که نورمان های[2] ماجراجو، مثل روژهٔ اول[3]، علیه مسلمانان سیسیل به راه انداختند و به دنبال آن مقاصد واقعی خود را علیه امپراتوری بیزانس علنی کرده و موجب جنگهای صلیبی شدند، خود نوعی ممارست برای نخستین جنگ صلیبی بود.[4] از منظر تاریخی، نورمان های جنوب ایتالیا و سیسیل «آغازگر پیشگام جنگ صلیبی بودند»[5] و در جنگ‌هائی که علیه اعراب و بیزانس‌های جنوب ایتالیا و سیسیل به راه انداختند پیروز شدند. آنها در آنجا «پیشگامان مردم لاتن بودند که بر علیه یونانیان رافضی و اعراب قیام کرده بودند.»[6] آنها جنگ را به بیزانس کشاندند، ولیکن در گذشت ناگهانی رهبرآنها در سالونیک، باعث عقب‌نشینی آنها شد و این امر توجه اوربن دوم را به طرف آنها، که می‌توانستند متحد خوبی باشند، جلب کرد. از این رو در تاریخ غرب برای توجیه جنگهای صلیبی، که مرحلهٔ اصلی آنها همانا بیرون راندن مسلمانان از سیسیل و اسپانیا بود، و مسببان آنها هم پاپان، فئودال‌های بزرگ و مسلح و ماجراجویان نورمان بودند، مشکلاتی را که ترکان فاتح در شرق برای زائران بیت‌المقدس به وجود آوردند، بهانه قرار دادند و لشکرکشی‌های خود را بدینسان توجیه کردند.

در این تاریخ وضعیّت زبان‌های شرقی در مناطق مختلف شرق اسلامی بیشتر محدود به سه زبان می‌شد. فارسی در آسیای صغیر و در نزد سلاجقهٔ دارای اسامی ایرانی، و نیز در دربار خانهای مغول در قراقروم و به لطف میسیونرهای نسطوری مقیم دربار از محبوبیت خاصی برخوردار بود. ترکی در آسیای صغیر، و عربی نیز در سیسیل و اسپانیای مسلمان مورد استفاده بود. سوای میسیونرهای نسطوری، فرق مختلف کاتولیکی

---

1. Reconquête
2. Normands
3. Roger I

۴. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۲ (۲)، ۳۰۷۷، «نورمانها»؛ گروسه، *تاریخ جنگهای صلیبی*، ۵۰۲

۵. گروسه، ۹.

۶. همان جا.

www.tabarestan.info تبرستان

اعزامی از طرف پاپان و سن‌لوئی (لوئی نهم)[1] به تداوم روابط بین ایران آن عصر و غرب تداوم بخشیدند. این فِرق تازه تأسیس یافته بیشتر از فرانسیکن‌ها[2] و دومینیکن‌ها[3] بودند و در آنها ایتالیائی‌ها، فرانسوی‌ها، اسپانیایی‌ها و حتی آلمانی‌ها به انجام وظیفه دینی و سیاسی می‌پرداختند و اغلبْ آشنا به زبان‌های شرقی، به ویژه فارسی، بودند.

در طول جنگ صلیبی سوم (۱۱۹۲ — ۱۱۸۹)، سلاطین اروپا شکست خورده و راه بازگشت را در پیش گرفتند و چندی هم نگذشت که امپراتوری صلاح‌الدین ایوبی فرو ریخت. پاپ اینوسان سوم[4] موقع را برای دخالت مناسب دیده و اظهار داشت[5]: «تسلط بر سرزمین ثروتمند و حاصلخیزی مثل مصر بهترین وسیلهٔ رسیدن به بیت‌المقدس و تسخیر آن شهر است.» در همین ایام سوداگران ونیزی، که تمام جنب و جوش‌های آنان در کنار صلیبیون چیزی جز حفظ موقعیّت‌های سوداگری‌های آنها نبود، مخفیانه با سلطان مصر قرارداد می‌بندند تا از وی در تهاجمات صلیبیون دفاع کنند. در همین راستا امپراتور بیزانس،اسحاق دوم، معروف به آنژ[6]، که برادرش، الکسی سوم[7]، او را از سلطنت خلع کرده بود، توسط ونیزی‌ها مجدداً به تخت سلطنت نشست و حتی با اعراب مسلمان متحد گردید.[8] جنگی را که اینوسان سوم به کمک فرانسوی‌ها و فلاندری‌ها و دیگران آغاز می‌کند، از هدف اصلی خود منحرف می‌شود و صلیبیون آزمند که همیشه در فکر تصرف گنجینه‌های افسانه‌ای قسطنطنیه بودند، در سرِ راه و به اصرار ونیزیها به این پایتخت حمله کرده و ضمن تاراج آن، امپراتوری لاتینی قسطنطنیه را تأسیس می‌کنند، که شبیه مملکت لاتینی اورشلیم بود که صلیبیون در

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Louis IX
2. Franciscains
3. Dominicains
4. Innocent III

۵. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ج ۱۳، ۳۵.

6. Isaac II, dit Ange
7. Alexis III

۸. ویل دورانت، همان، ۳۸.

جنگ اول صلیبی در اورشلیم برپا کرده بودند و کنت‌نشین‌های اودِسا و طرابلس و امیرنشین انطاکیه اسماً تابع آن بودند. نتایج جنگ صلیبی چهارم بسیار خفت‌بار و غرورشکن بود و به همین‌رو، از دو کشور فرانسه و آلمان اندیشهٔ جنگ صلیبی خردسالان شکل گرفت، اما این کودکان توسط سوداگران این دو کشور به تونس و مصر برده شده و در بازار بردگان این دو کشور به فروش رسیدند.

قرن سیزدهم میلادی چهره‌های نامی عدیده‌ای را به خود دیده است، چهره‌هائی که در صدد بوده‌اند تاریخ را با اعمال خود تغییر دهند و از این رو، این سده آکنده از اعمال متضاد این چهره‌های تاریخی است.

www.tabarestan.info تبرستان

فردریک دوم[1]، پادشاه سیسیل و ایتالیا، که همش نیل به امپراتوری اروپا بود و به اعجوبهٔ دهر[2] معروف بود[3]، جنگ صلیبی ششم را با نام خود عجین کرد. او در سرزمین نیمه اسلامی سیسیل پرورش یافته بود[4] و بی دلیل هم نبود که «نسبت به فرهنگ و تمدن عرب و ایرانی تمایلی خاص داشت»[5]، بخصوص این که در این اعصار فلسفه اسلامی به بالاترین مرحلهٔ اعتلای خود رسیده بود. علاوه بر آن، آنچه که بیش از همه این پادشاه را به خود جذب کرده بود، «دانش و فرهنگ عربی ـ ایرانی بود، که در آن زمان بمراتب از دانشگاه‌های اروپائی پیشرفته‌تر بود.[6]» منتقدان اعصار جدید او را به خاطر مخالفت با کلیسای رم با مونتسکیو[7] و ولتر[8] مقایسه می‌کردند[9]. نام او در جنگ صلیبی ششم نه بعنوان یک جنگجو بلکه یک دیپلمات کارکشته، که به نفع صلیبیون دست به مسافرت به میدان‌های نبرد زده بود، بیشتر مطرح است.

---

1. Frédéric II
2. Stupor Mundi

۳. آن فرمانتل، *عصر اعتقاد (فلاسفهٔ قرون وسطی)*، ۱۳۴۵، ۱۷۰.

۴. گروسه، *جنگهای صلیبی*، ۳۱۵.

۵. همان جا

۶. همان، ۳۱۶.

7. Montesquieu
8. Voltaire

۹. همان جا

در زمان او الکامل در مصر، المعظم در دمشق والاشرف در بین‌النهرین سلطنت می‌کردند. در سال ۱۲۲۶ روابط سلاطین مصر در دمشق به وخامت گرائیده و المعظم برای پیروزی در مقابل حریفش از جلال‌الدین منکبرنی، جنگجوی ترکی که در خوارزم از دست مغولها گریخته بود و در ارمنستان و حوالی آن پناه گرفته بود، تقاضای کمک می‌کند. الکامل هم برای نجات خود و حکومتش از فردیدریک دوم کمک می‌طلبد و حتی در ازای آن وعده‌های زیادی در خصوص مناطقی از سوریه و فلسطین و بیت‌المقدس به او می‌دهد. اما در این اثنا المعظم فوت می‌کند و تهدید به جنگ هم منتفی می‌شود و در نتیجه دعوت از فردریک دوم هم لزوم خود را از دست می‌دهد. علی‌رغم این وضع پیش آمده، فردیک دوم در ژوئن ۱۲۲۸ راهی سوریه می‌شود و الکامل، که چند صباحی می‌شد سوریه را فتح کرده بود، با یک عمل انجام شده مواجه می‌شود و با فردیک دوم بر سر قول‌هائی که داده بود جبراً به مذاکره می‌نشیند و بیت‌المقدس را (با حفظ منافع مسلمانان) به وی واگذار می‌کند. فردیک دوم، که بدون لشکرکشی و جنگ به این مهم نایل شده بود، در ماه مه ۱۲۲۹ به ایتالیا باز می‌گردد. اما از آنجائیکه اقدام او برپایهٔ ضدیّت با روحانیّت کاتولیکی انجام گرفته بود، لاتن‌ها بیش از همه معذب می‌شوند[1]، ولیکن اصل مطلب این بود که او به روانشناسی مسلمانان خوب پی برده بود[2]، چون زبان عربی هم می‌دانست.

در سال ۱۲۴۰، روابط الصالح ایوب، سلطان مصر والصالح اسماعیل، سلطان دمشق، که هر دو برادرزاده‌های صلاح‌الدین ایوبی بودند، به نفاق می‌گراید و در ۱۲۴۴، اورشلیم به تصرف ترکان خوارزمی در می‌آید و الصالح هم دمشق را به تصرف در می‌آورد. از این رو، لوئی نهم، که پارسا پیشه بود و از پاپ اینوسان چهارم[3] کورکورانه تبعیّت می‌کرد و حتی اعمالش به موازات فرامین وی صورت می‌گرفت، در همان سال ۱۲۴۴، به تدارک جنگ صلیبی هفتم می‌پردازد. او، که قبلاً در جریان نفاق پاپ و فردیک دوم

---

۱. همان، ۳۳۶.

۲. همان، ۳۴۳.

3. Innocent IV

قرار داشت[۱]، عزم جزم می‌کند تا همراه سه تن از برادرانش و با «شمشیر ساخت آلمان»[۲] به جنگ وعده داده شده برود، چون که نذر کرده بود که پس از بهبودی بیماری‌اش به جنگ صلیبی تازه‌ای دست بزند[۳].

از طرف دیگر، پاپ اینوسان چهارم، که حاضر به مذاکره با فردیک دوم نشده بود، رأساً و با مشاورهٔ با لوئی نهم، تصمیم می‌گیرد هیئتی را به ریاست یک راهب فرانسیسکن ایتالیائی، به نام ژان دو پلان کارپن[۴] به نزد گیوک، خان بزرگ مغولها، در قراقروم بفرستد و اتحاد مغولان و مسیحیان را علیه مسلمانان خواستار شود. این مأموریت، که در نوع خود با تاریخ مسیحیّت بی سابقه بود، با شکست مواجه می‌شود، ولیکن دنیا از طریق سفرنامهٔ پلان کارپن، *تاریخ مغولهای موسوم به تاتار*[۵]، با آسیای مرکزی، اقوام و عادات و رسوم مغولان آشنا می‌شود، مضاف بر این که افسانهٔ ملک یوحنا[۶] پندارهای عجیبی را در خصوص مسیحیّت در بین قوم کِرائیت[۷] موجب شده بود.

به ظاهر در همین ایام بود که نخستین میسیونر اعزامی به ایران، ایو لوبروتون[۸] فرانسوی، از فرقهٔ دومینیکن‌ها، که اسپانیائی بودند و تفتیش عقاید مشئوم را جزو اهداف مذهبی خود می‌دانستند، توسط لوئی نهم به این کشور فرستاده می‌شود. مورخین قرون وسطی و جنگهای صلیبی ذکری از او بعمل نمی‌آورند[۹]. دومینیکن‌ها بسیار مورد علاقهٔ لوئی نهم بودند و عزیمت لوبروتون به ایران هم به عنوان وظیفهٔ مذهبی ذکر شده

۱.ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ج۹، ۴۵.

۲. گروسه، *تاریخ جنگهای صلیبی*، ۳۶۳.

۳. همان، ۳۵۴.

4. Jean du Plan Carpin

5. *Histoire des Mongols appelés par nous Tartares.*

6. Jean le Prêtre (= Proster Jehan)

7. Kereits

8. Yves Le Broton

9. Jean – Marie Sédès, *Histoire des missions françaises*, Paris, PUF, 1950, p. 12.

www.tabarestan.info تبرستان

است، ولیکن اوضاع سیاسی و نظامی آن ایام امکان طرح مسائل سیاسی را نمی‌تواند از نظرها دور بدارد. به علاوه، نیاز به دانستن زبان فارسی و یا ترکی در این ایام برای فرستاده و یا همراه داشتن یک مترجم حتماً لازم بوده است، چون که نخستین اشارات به آن در اسناد همین دوره از تاریخ مغولها مشاهده شده است.

گیوک خان به وسیلهٔ پلان کارپن نامه‌ای برای اینوسان می‌فرستد و در آن به ذکر توافق همه جانبهٔ خود و سیادت بر پاپ تأکید می‌کند. مغولها همیشه چنین رفتاری را نسبت به سایر ملل از خود نشان می‌دادند و آن را به صورت تهدیدآمیزی در نامه‌های خود متذکر می‌شدند. نامهٔ گیوک، که در سال ۱۲۴۶ نوشته شده است، اهمیت زیادی برای تاریخ زبان فارسی دارد، چون که به زبان فارسی نوشته شده است و نکتهٔ مهم این که دربار این خان در آن عصر نامه‌ها به خط و زبان فارسی نوشته می‌شدند، امری که معرّف نفوذ تمدن و زبان ایرانی در سرزمین‌های دور دست بود[۱]. اما قبل از این که به نامهٔ گیوک خان بپردازیم، که دسترسی فعلی آن حاصل اقدامات ارزشمند مسعود رجب‌نیا[۲] است و نیز توجه وافی و کافی عبدالحسین نوائی به آن، ابتدا به توضیحات ولادیمیرویچ بارتولد[۳] می‌پردازیم که در سخنرانی خود در استانبول، به سال ۱۹۲۶، به طرح آن پرداخته بود؛ او می‌نویسد[۴]: «در سال ۱۲۴۶وقتی پلان کارپن مغولستان را ترک می‌کرد، نامه‌ای «مسلمانی» خطاب به پاپ به او دادند تا به رم ببرد. اخیراً پروفسور پلیو اعلام کرده است که این نامه در بایگانی واتیکان محفوظ مانده و وی آنرا یافته و مورد بررسی قرار داده است. این نامه به زبان فارسی نوشته شده و تاریخ آخر جمادی الثانی سال ۶۴۴ هجری را دارد، (معادل سال ۱۲۴۶ میلادی) فارسیِ نامه چنان مغلوط است که نشان می‌دهد زبان فارسی زبان مادری نویسنده آن نبوده است. حتی عنوان نامه به ترکی نوشته شده است. باید یادآور شد که نام گویوک خان در آن نیامده و نامه به نام «خان بزرگ اولوس تمام دنیا»نوشته شده است... در متن نامه هم واژه‌ها و

۱.عبدالحسین نوائی، *ایران و جهان از مغول تا قاجاریه*، تهران، ۱۳۶۶، ج۱، ۱۸.

۲. دوراکه ویلتس، *سفیران پاپ به دربارخان مغول*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۵۳، ۹۸ و ۲۰۵.

3. Vladimirovic Barthold

۴. و. بارتولد، *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ترجمهٔ غفّار حسینی، تهران، توس ۱۳۷۶، ۲۲۱.

اصطلاحات ترکی یافت می‌شود. باید قبول کرد که نویسندگان این نامه بازرگانان ترک تبار آسیای میانه بوده‌اند که کوشیده‌اند به فارسی، یعنی به زبانی که زبان ادبی کشور اصلی آنان بوده، بنویسند».

وصف نامهٔ مذکور، که ابتدا توسط پلیو در سال ۱۹۲۳ ارائه شده بود[۱]، توسط رجب‌نیا ترجمه و به طور خلاصه معرفی می‌شود. نامه در دو قطعه کاغذ نسبتاً بزرگ چسبیده به هم تنظیم شده و قرن‌ها بود که در بایگانی واتیکان حفظ می‌شد. در سال ۱۹۲۰، یکی از مسئولان این بایگانی آن را یافته و به هانری ماسه[۲]، ایران‌شناس و وپُل پلیو[۳]، چین‌شناس، نشان می‌دهد و این دو دانشمند هم از توان علمی محمد قزوینی کمک می‌گیرند[۴]. نثر فارسی این نامه «بسیار سست و مغلوط و ابتدایی و گسسته بنظر می‌رسد»[۵] و امکان این که فردی که آشنائی با زبان فارسی داشته و در دستگاه گیوک کار می‌کرده است و در تحریر آن نقش داشته، وجود دارد. بارتولد هم تقریباً چنین نظری را ابراز کرده بود. از این رو، ابتدا اصل نامه با رسم‌الخط رایج در دربار مغولان و حواشی همراه آن آورده می‌شود و سپس، برای درک بهتر، روایت تهذیب شدهٔ آن توسط مترجم ارائه می‌گردد[۶]:

متن نامه که سه سطر اول ترکی است چنین است:

سطر ۱ منکو تنکری کو چندا

سطر ۲ کور الغ اولوس ننک تالوی نونک

سطر ۳ خان یر لغمز

سطر ۴ این مثالیست بنزدیک پاپاء کلان فرستاده شد

---

1. Pelliot, "Les Mongols et la Papauté", *Revue de l'Orient Chrétien*, 23 (1922 – 23), 1- 28 [3- 30].

2. Henri Massé

3. Paul Pelliot

۴. دوراکه ویلتس، *سفیران پاپ به دربار خانان مغول*، ۲۰۵.

۵. نوائی، *ایران و جهان*،ص ۱۸.

۶. دوراکه ویلتس، ۲۰۶ — ۲۰۹.

www.tabarestan.info تبرستان

سطر ۵ بداند و معلوم کند ما نبشت (؟) درزفان(؟)
سطر ۶ ولایتهاء کرل کنگاش کردست او تک ایلی بندگی
سطر ۷ فرستاده از ایلچیان شما شنوده آمد
سطر ۸ و اگر (؟) سخن خویش برسید تو کی پاپاء کلان با کرللان جمله بنفس خویش
سطر ۹ بخدمت ما بیایید هر فرمان یاساء کی باشد آن وقت بشنوانیم
سطر ۱۰ دیگر گفته‌اید کی مرا در شیلم در ای نیکو باشد خویشتن را
سطر ۱۱ دانا کردی او تک فرستادی این او تک ترا معلوم نکردیم
سطر ۱۲ دیگر سخن فرستادیت «ولایتهاء ما جرو کرستان را جمله
سطر ۱۳ گرفتیت مرا عجب می‌آید ایشان را گناه چیست ما را بگوید» این
سطر ۱۴ سخن ترا هم معلوم کردیم فرمان خدای را
سطر ۱۵ چنگیزخان وقا آن هر دو شنوانیدن را فرستاده فرمان
سطر ۱۶ خدای را اعتماد نکرده‌اند هم چنان کی سخون توایشان
سطر ۱۷ نیز دل (؟) کلان داشته‌اند گردن‌کشی کرده‌اند و رسوللان
سطر ۱۸ ایلچیان ما را کوشتند آن ولایتها را مردمان را خدای
سطر ۱۹ قدیم کوشت و نیست گردانید جز از فرمان خدای کسی را
سطر ۲۰ قوت خویشتن چگونه کوشد چگونه گیرد مگر تو همچنان
سطر ۲۱ می‌گوئی کی من ترسایم خدای را می‌پرستم زاری می‌کنم
سطر ۲۲ می‌باشم تو چه دانی که خدای کی را می‌آمورزد در
سطر ۲۳ حق کی مرحمت می‌فرماید تو چگونه دانی که همچنان سخن
سطر ۲۴ می‌گوئی بقوت خدای [از] آفتاب بر آمدن و تا فرو رفتن جمله
سطر ۲۵ ولایتها را ما را مسلم کرد [ه] است می‌داریم جز از فرمان
سطر ۲۶ خدای کسی چگونه تواند کرد اکنون شما بدل راستی بگوییت کی
سطر ۲۷ ایل شویم کوچ دهیم تو بنفس خویش بر سر کرللان
سطر ۲۸ همه جمله یک جای بخدمت و بندگی ما بیاید ایلی شما را آن وقت معلوم
سطر ۲۹ کنیم و اگر فرمان خدای نگرید و فرمان ما را دیگر کند شما را ما یاغی

www.tabarestan.info تبرستان

سطر ۳۰ دانیم همچنان شما را معلوم می‌کردانیم و اگر دیگر کند آن را ما چی دانیم
سطر ۳۱ خدای داند فی اواخر جمادی الاخر سنه اربعه اربعین و ستمائة».

مترجم لازم دیده است، قبل از ارائه مضمون کلی نامه، بعضی از نکات مبهم را به شرح زیر توضیح دهد:

«مضمون سه سطر اول که به ترکی است چنین است:
به نیروی آسمان جاودان [ما] خان اقیانوس آسای مردم بسیار
اینک فرمان ما.

نظر به اینکه دبیرانی که این نامه را نوشتند و اویغوری و کرائیتی بودند چندان با زبان فارسی فصیح آشنائی نداشتند و زبان ایشان گاهی قاصر است. بنابراین بعضی نکات مبهم ذیلاً شرح می‌شود:

تبرستان www.tabarestan.info

مثال= فرمان
پاپاء کلان= پاپ اعظم
معلوم کند= بشناسد و فهم کند
نبشت= نوشت

زفان= زبان (شایید مقصود گیوک خان این باشد که نامه‌ای هم به زبان لاتینی نویسانده‌ایم که به زبان ولایتهای کرل یا اروپا است).

کرل= مغلوب کارل که همان از ریشهٔ کارل ماگنا یاشارلمانی یا کارل کبیر باشد گرفته شده. هنوز در زبان ترکی عثمانی کرال به معنی پادشاه است[1].

کنکاش= مشاوره و رایزنی، لغتی است ترکی

---

۱. نوائی می‌نویسد: «جمع کرال به معنای پادشاهان. کرل کلمهٔ اسلاوی است و به همین معنی، این کلمه به صورت قرال تا روزگار قاجاریه نیز معمول بوده است» (*ایران و جهان*، ۱۶). اما توضیحی که رجب‌زاده ارائه می‌کند واضح تر است. در واقع، کلمه «کرال» یا «قرال» همان کلمهٔ Karol(پادشاه) در زبان روسی است که خود از نام کوچک امپراتور غرب در قرون هشتم و نهم میلادی، شارلمانی (Charlemagne)، Karalus(به لاتینی) و یاشارل (به فرانسه)، گرفته شده است (دوراکه ویلتس، *سفیران پاپ*، ۲۰۷ و ۲۰۸). نیز رک: تزوتان تودوروف، *نظریهٔ ادبیات*، ترجمهٔ عاطفه طاهایی، تهران، اختران، ۱۳۸۵، ص ۸۱، یادداشت ۱).

اوتگ[1]= دعا و استدعا، در فارسی این لغت هرگز به کار نرفته است ولی در مغولی و اویغوری بسیار آمده.

ایلی= فرمانبرداری

شیلم= به کمان پلیو به معنی تعمید است

ماجر= مجار

کرستان= خرستان یا کریستیان که همان مسیحی است.

زاری= سرزنش و عتاب

مضمون کلی نامه چنین است[2]:

این فرمانی است از قاآن به عنوان پاپ اعظم تا بداند و فهم کند.

تبرستان www.tabarestan.info

ما به زبان ولایتهای اروپا نامه نویساندیم. تو (پاپ) که با پادشاهان رایزنی کرده و استدعای ایلی و بندگی فرستادی آن را سفیران به ما گفتند. اگر بخواهید به آنچه گفته‌اید رفتار کنید باید تو که پاپ اعظم هستی با پادشاهان بخدمت بیایید و هر فرمان که باشد آنگاه بر حسب یاسا حضوراً به شما گفته می‌شود. دیگر آنکه گفته‌اید که برای من نیکو است که تعمید بیابم و بدین گونه خویشتن را دانا پنداشتی (۱ — این درشتی در بیان مطالب مربوط به تعمید باید ازدل دبیران نسطوری نویسندهٔ نامه الهام گرفته باشد). دیگر آنکه در نامهٔ خویش نوشته بودی که «سرزمینهای مجاور و سرزمین مسیحیان را گرفتید و در شگفتم که این مردم چه گناهی داشتند. آن را به من بگویید.» به تو می‌گویم که چنگیزخان و (اوگتای) قا آن هر دو فرمان خدای را فرستادند و ایشان (یعنی مسیحیان) اعتماد نکردند و گردن‌کشی کردند و سفیران مغول را کشتند. مردم این سرزمینها را در واقع خدای لایزال کشت و نابود کرد. چگونه ممکن است که کسی بی‌یاری خدا این همه را بکشد. تو می‌گویی که من مسیحی هستم و خدای را می‌پرستم و دیگران را سرزنش می‌کنی (؟) تو از کجا می‌دانی که خدا بر که می‌آمرزد و بر که رحمت می‌فرماید. تو چه می‌دانی که چنین سخنی می‌گویی. به نیروی

---

1. Ötüg

۲. دوراکه ویلتس، *سفیران پاپ*، ۲۰۸ و ۲۰۹.

خداست که سراسر زمین از جای سرزدن خورشید تا فرورفتن آن مسخر ما شده که چنین کاری جز با یاری و تأیید خدا چگونه ممکن می‌شد. اکنون از سر صدق و راستی فرمان ما را گردن بنه و با پادشاهان به درگاه به فرمانبرداری بیا. آن زمان فرمان خویش را به شما می‌گوییم. اگر به فرمان ما نیایید ما شمارا یاغی و سرکش می‌دانیم و آن وقت کیفر خود را می‌بینید که خدا چه خواهد شد. در اواخر جمادی الاخر سال ششصد و چهل و چهار».

نوشتیکین غرچه، مؤسس سلسلهٔ خوارزمشاهیان خوارزم (۴۷۰ تا ۶۲۸ ه.ق.) جزو نزدیکان ملکشاه سلجوقی بود. سلسلهٔ او در اوایل حکومت تابع سلسلهٔ سلاجقهٔ بزرگ بود، ولیکن بعدها داعیهٔ استقلال کرد و شاهان آن بر قسمت‌هائی از خراسان، عراق و آذربایجان تسلط یافتند. پس از قتل آخرین سلطان خوارزمشاهیان، جلال‌الدین منکبرنی، و تصرف ایران به دست مغولان، نوعی نظام غیر متجانس در ایران برقرار شد. مغولان در مغرب، در کنار شط «کر» سفلی و «ارس» سفلی و مرغزاران اران و موقان (مغان) اردو زدند و فرماندهان آنان با اختیارات تمام به حکمرانی پرداختند[1]. اولین سردار آن در این حوالی چورماغان (چورماغون) بود و دومی بایجو، که سلاجقهٔ روم را در آسیای صغیر منهدم کرد (۱۲۴۲ — ۱۲۵۶). تمامی انتصاباتی که در این مناطق غربی به عمل آمد، تحت نظر و تابع دستگاه نظامی و لشکری مغول‌های این مناطق قرار گرفت. مهم‌تر این که در ابتدای امر رابطهٔ دولت مغولستان نیز با جهان لاتینی[2] با همان دستگاه نظامی و لشکری صورت می‌گرفت.

چورماغان دارای دو برادر زن از کیش نستوری بود و از این رو، به سادگی می‌توان دریافت که او به مسیحیّت علاقه داشت. به علاوه، در زمان فرماندهی کل او در مناطق غرب ایران بود که خان بزرگ، اوکتای‌قاآن، یک نفر مسیحی سُریانی به نام سیمئون[3] را به تبریز فرستاد (۱۲۳۳ — ۱۲۴۱) و وی در شهرهای تبریز و نخجوان کلیساهائی

---

۱. گروسه، *امپراطوری صحرا نوردان*، ۴۲۶، ۵۶۵ و ۵۶۸

۲. همان، ۵۶۵.

3. Siméon

www.tabarestan.info تبرستان

ساخت و برای مسیحیان غرب ایران شرایط مساوی فراهم آورد. جورماغان در سال ۱۲۴۱ فلج شد و بایجو در سال بعد جانشین او شد. در زمان وی، پاپ اینوسان چهارم هیئتی را به سرپرستی نیکلا آسلن[1] به دربار خان بزرگ اعزام داشت. آسلن از فرقهٔ دومینیکن بود و چهار نفر همراه داشت. در تفلیس، که از سال ۱۲۴۰ یک صومعه‌نشین دومینیکی داشت، همراه دیگری به نام گیشار دو کِرمون[2] به هیئت همراه آسلن ملحق شد. آنان در اطراف اران، در شمال ارس، از طرف بایجو پذیرفته شدند و آسلن بدون در نظر گرفتن هیچ نوع مبانی دیپلماسی، از مغولان خواست که از خونریزی دست برداشته و خود را مطیع پاپ قرار دهند. این امر بقدری برای بایجو غیرمنتظره بود که نزدیک بود خشم خود را با کشتن آنها فرو نشاند. در همین ایام فرماندهٔ دیگری به نام ایلچیگدای، از دربار گیوک خان به نزد بایجو آمد (ژوئیه ۱۲۴۷) وی از نامه‌ای که گیوک خان در نوامبر ۱۲۴۶ به پاپ نوشته و آن را برای رساندن به وی در اختیار پلان کارپن قرار داده بود و ما نیز دو تحریر از آن را ارائه کردیم، رونوشتی برداشت و سپس آن را به آسلن داد که به نزد پاپ ببرد. آسلن نیز در ژوئیه ۱۲۴۷، مقر بایجو را به همراه دو نفر از مأموران مغول وی، که یکی آی بیگ نام داشت و دیگر یک مسیحی نستوری به نام سرگین، ترک کرد. در نوامبر ۱۲۴۸ پاپ به نامهٔ بایجو پاسخ داد.

هر چند که مراودات امر با بایجو انجام گرفته بود، ولیکن این ایلچیگدای بود که بیشتر به دنیای مسیحیّت علاقه نشان می‌داد و از این رو، می‌بینیم که وی در اواخر سال ۱۲۴۸ دو نفر عیسوی شرقی، داوید و مارک، را به دربار لوئی نهم می‌فرستد. از محدودهٔ اختیارات ایلچیگدای و شخصیّت واقعی وی اطلاع چندانی در دست نیست و مورخین غربی هم یا واقعاً از موضوع امر آگاه نیستند و یا این که از این چهرهٔ موافق غرب مسیحی شخصیّت تهذیب شدهٔ خود را ارائه می‌کنند. در هر حال، از طریق همین فرستادگان دومینیکی، که شدیداً مورد حمایت سن‌لوئی بودند، از اهداف دور دست این پادشاه صلیبی آگاه شده و خود نامه‌ای توسط دو عیسوی شرقی مذکور برای وی ارسال

1. Nocolas Ascelin
2. Guichard de Crémone

www.tabarestan.info تبرستان

می‌دارد. البته این نامه به فارسی نوشته شده بود، ولیکن در حال حاضر صرفاً ترجمهٔ لاتینی آن موجود است[۱]. نکتهٔ مهم این که اقدامات مذکور در زمانی انجام می‌گیرد که گیوک، در حوالی مارس و آوریل ۱۲۴۸ فوت کرده است[۲] و اقدام عجولانهٔ ایلچیگدای را به معمای بزرگی تبدیل کرده است.. مخلص کلام این که، در آن نامهٔ فارسی، ایلچیگدای متذکر می‌شود که خان بزرگ گیوک به او مأموریت داده تا عیسویان شرقی را از یوغ مسلمانان آزاد کرده و فرایض مذهبی آنان را ممکن گرداند. البته این اوامر از طرف خانی صادر شده «که در نتیجهٔ ضعفی که از اعتیاد در الکل و افراط در لهو زنان برایش عارض شده بود»[۳]، در حوالی مارس و آوریل ۱۲۴۸ در گذشته بود.

www.tabarestan.info تبرستان

در دسامبر ۱۲۴۸، لوئی نهم، که در قبرس مستقر شده بود و تدارک حمله به مصر را فراهم می‌کرد، این دو فرستاده را به حضور می‌پذیرد و از محتوای نامهٔ (به ظاهر این نامه فارسی توسط کشیش‌های آشنا به زبان فارسی ترجمه شده بود) ایلچیگدای در می‌یابد که وی در نظر دارد خلافت بغداد را براندازد. البته چند سال بعد این رویداد مهم قرن سیزدهم و دنیای اسلام به دست هولاکو خان انجام می‌گیرد، ولیکن «در آن وقت در نظر داشته‌اند با «سن‌لوئی» که بدنیای عرب در مصر حمله‌ور شد اتفاق و اتحاد نموده توأماً به بغداد که مرکز خلافت بود حمله‌ور گردند.»[۴] تا کنون سند مکتوبی از مذاکرات بین این دو نفر فرستادهٔ مغول و سن‌لوئی ارائه نشده و مورخین هم ذکری از این رویداد طبق اثر مهم تاریخ‌نگار جنگهای صلیبی و یار غار سن‌لوئی، ژان دوژوآنویل، نویسندهٔ کتاب *سخنان مقدس و اعمال نیک شاه مقدس ما لوئی*[۵] (۱۳۰۹) به دست نداده‌اند. ظاهراً مذاکرات اولیه بایستی توسط پاپ اینوسان چهارم انجام گرفته باشد و سن‌لوئی هم به خاطر پیروی از فرامین پاپ و نیز به خاطر این که عملاً در جنگهای

---

۱. گروسه، *امپراطوری*، ۵۶۸.

۲. همان، ۴۴۹.

۳. همان جا.

۴. همان، ۵۶۸.

5. Jean de Joinville, *Le Livre des saintes paroles et des bons faits de saint roi Louis* (1309).

صلیبی شرکت داشت، در جریان این مذاکرات بوده است.

هانری ماسه، در *تحقیق دربارهٔ سعدی*[۱]، سفرها و شرکت داشتن وی را در جنگهای صلیبی متذکر شده و می‌گوید که این شاعر بزرگ قرن سیزدهم، «اندکی قبل از ۱۲۴۵ م./ ۶۴۲ هـ ق. — که جنگ هفتم صلیبی در شورای لیون تصویب شد — درمصر بوده است.»[۲] او ادامه داده و در مورد «لوئی مقدس ساده‌لوح»[۳] می‌نویسد که وی «کشیشانی به نزد ایلخان فرستاد و مذاکراتی بی‌نتیجه صورت گرفت و دنیای اسلام که لحظه‌ای با درگیری در دو جبههٔ صلیبیان و مغولان مواجه شده بود — موقتاً از این خطر برکنار ماند.»[۴] به زعم ماسه، استقرار این پادشاه «مقدس ساده‌لوح» در قبرس، در طول زمستان ۱۲۴۸ م./ ۶۴۶ هـ ق، صرفاً برای تدارک حمله به مصر بود[۵]. البته تدارک چندین ماههٔ حمله نمی‌تواند حاصل فکر یک فرد «ساده‌لوح» و «مقدس» باشد. در هرحال، دو فرستادهٔ مغول، در ژانویه ۱۲۴۹، از سن‌لوئی اجازه می‌گیرند تا از قبرس به کشور خود باز گردند و وی نیز ضمن اجابت تقاضای آنان، سه نفر کشیش دومینیکن را، به نام‌های آندره دو لونژومو[۶] و برادرش گیوم[۷] (در جای دیگر از این تاریخ، گروسه، بجای گیوم، «گی»[۸] نوشته است) و ژان دو کارکاسون[۹] را به نزد ایلچیگدای می‌فرستند.

نمایندگان سن‌لوئی ابتدا در تاریخ مه ۱۲۴۹ به خیمه‌گاه ایلچیگدای رسیدند[۱۰] و سپس به تبریز، که مرکز ثقل اقوام و مذاهب گوناگون شده بود، رفتند و از آنجا به تلاس

---

۱. ترجمهٔ غلامحسین یوسفی — محمد حسن مهدوی اردبیلی، چ۲، تهران، توس، ۱۳۶۹، ۸۵.

۲. همان جا

۳. همان جا

۴. همان جا

۵. همان، ۸۹

6. André de Longjumeau

7. Guillaume

۸. گروسه، *امپراطوری*، ۴۵۰ و ۵۶۸.

9. Jean de Carcassone

۱۰. گروسه، *امپراطوری*، ۵۶۸.

www.tabarestan.info تبرستان

(آئولیه آتای)، در نزدیکی تاشکند امروزی، رهسپار شدند[۱] و سرانجام عازم تارباگاتای، که اولوس و اقطاع اوکتای قاآن بود[۲]، شدند. این محل در جنوب غربی جبال آلتائی مغولی قرار داشت[۳] و اویغورها، که همان تولاش‌های قدیم می‌باشند و قراقروم را تأسیس کردند، در نزدیکی همین تارباگاتای صحرانوردی می‌کردند. در این ایام، که گیوک‌خان فوت کرده بود، زوجهٔ او، اوغول قایمش (غایمش)، نیابت سلطنت را عهده‌دار بود و در نتیجه نمایندگان سن‌لوئی را به حضور پذیرفته و از آنان می‌خواهد که به طور واضح‌تری انقیاد خود را ابراز دارند[۴]. ظاهراً این هیئت می‌بایستی قبل از آوریل ۱۲۵۱ به نزد سن‌لوئی در قیصریهٔ فلسطین برمی‌گشتند[۵]. اما ایلچیگدای، که این هیئت را به نزد زوجهٔ گیوک خان فرستاده بود، طرفدار خاندان اوکتای قاآن بود و از این رو، مونکوقاآن، که از خاندان تولوی و مادرش مسیحی متعلق به قبیلهٔ کرائیت‌های[۶] مغولستان بود و همدست بایجو[۷]، در حوالی اکتبر ۱۲۵۱، و یا فوریه سال بعد، او را می‌کشد[۸] و بایجو همدست زوجهٔ گیوخان، یکه تاز حکومت سرحدات غرب می‌شود. کاردینال اودو[۹] در نامه‌اش به سن‌لوئی، او را مسیحی معرفی کرده بود[۱۰] و این پندار به خاطر رفتار خوب او نسبت به مسیحیان رواج یافته بود، گوئی غرب مسیحی پس از افسانهٔ ملک یوحنا همچنان به پندارهای خود ادامه می‌داد.

سن‌لوئی که با حرارت تمام به امور سیاسی و نظامی می‌پرداخت و با پاپ اینوسان چهارم مشورت می‌کرد، این دفعه کشیشِ فرانسیسکنِ اهل فلاندر بلژیک، گیوم دو

---

۱. همان، ۶۹۵.

۲. همان، ۴۵۰.

۳. همان، ۱۹۹، یادداشت ۵.

۴. همان، ۴۵۰.

۵. همان، ۴۵۰ و ۴۵۱.

۶. بارتولد، *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ۱۴۸ و ۱۴۹.

۷. گروسه، *امپراطوری صحرانوردان*، ۴۵۱.

۸. همان، ۵۶۹.

9. Cardinal Odo

۱۰. برتولد اشپولر، *تاریخ مغول در ایران*، ۲۰۸، یادداشت ۵.

روبروک[1] را به نزد منگوقاآن می‌فرستد و وی در ماه مه ۱۲۵۳، از قسطنطنیه حرکت و پس از عبور از اراضی ماوراء شبه جزیرهٔ کریمه، وارد مملکت «سیتی»[2]، که شامل سرزمین‌هائی از دانوب تا شرق اقصی و متعلق به اردوهای مغولی است، می‌شود. در ماه بعد، به اردوگاه سرتاق، پسر بایجو، در کنار ولگای سفلی، می‌رسد. او ملتفت این امر نمی‌شود که سرتاق و کشیش همراه وی، از کیش نستوری‌اند و از این رو، سرتاق را یک نفر تامپلیه[3] (از فرقهٔ خدمتگذاران معبد) می‌پندارد. سرتاق به هنگام صحبت با او گفته بود[4]: «حالا دیگر سیاست با سن‌لوئی است.» او خوب می‌دانست که سن‌لوئی او را فرستاده است[5]. در هر حال، سرتاق او را به مقر پدرش باتو هدایت می‌کند و وی نیز او را به نزد خان بزرگ منگوقاآن می‌فرستد. روبروک نیز به مثابهٔ فرستادگان پیشین سن‌لوئی، با فاصلهٔ کمی نسبت به تلاس (آئولیه آتای) عبور کرده و به شهر اکیوس (همان ایکی اقوز) می‌رسد که اهالی آن تاجیک هستند و فارسی تکلم می‌کنند[6]. اکیوس در سرزمین کاشغر، که زمانی تحت استیلای ترکان اویغوری و از مراکز آیین مانوی بود، قرار *داشت* و مشاهدات دقیق روبروک نشان می‌دهد که مغولهای مهمان نواز او «*رسم‌الخط و الفبای* اویغوری را اقتباس نموده‌اند و نامه‌هائی را که خان منگو با علیحضرت (سن‌لوئی) نوشته بزبان مغولی ولی بخط اویغوری است»[7].

به علاوه، اهمیّت زبان فارسی از منظر روبروک، که به زبان سُغدی نیز، که هنوز در آن ایام رایج است، اشاره دارد، توسط ایگور دو راکه ویلتس، که بی‌شک در گفته‌های خویش از اثر بزرگ رُنه گروسه، *امپراطوری صحرانوردان*، بهره گرفته است، روشن‌تر بررسی شده است؛ او می‌گوید[8]: «روبروکی در اشاره به نسطوریان می‌گوید که به سُغدی

---

1. Guillaume de Rubrouck

۲. گروسه، *امپراطوری صحرانوردان*، ۴۵۶.

3. Templier

۴. گروسه، همان، ۴۵۷.

۵. همان‌جا

۶. همان، ۴۵۸.

۷. همان‌جا

۸. *سفیران پاپ*، ۱۲۵.

www.tabarestan.info تبرستان

هم می‌نوشتند و هم ذکر می‌گرفتند و دعا می‌خواندند. ولی اکنون زبان دعای جمعی و ذکر کلیسای نسطوری سریانی شده است. سُغدی که یکی از زبان‌های ایرانی است زمانی زبان بین‌المللی آسیای میانه بود. اما در اواخر هزارهٔ اول در برابر ترکی شرقی عقب نشینی آن روز افزون شد و جای بدان پرداخت. این اشارهٔ روبروکی بسیار مهم است. زیرا نشان می‌دهد که سُغدی در اواسط قرن سیزدهم هنوز رایج بوده است. خط سُغدی را دبیران اویغوری گرفتند و سپس به مغولی دادند. روبروکی از این یاد می‌کند و از نفوذ منشیان اویغوری در میان تاتار.» بارتولد هم به مرحلهٔ بعدی تاریخ زبان سُغدی اشاره کرده و می‌نویسد[1]: «زبان‌هائی که ایرانیان آسیای میانه قبلاً بکار می‌بردند و زبان سُغدی هم یکی از آنها بود، جای خود را به زبانی دادند که در حال حاضر آنرا تاجیکی می‌نامیم و با فارسی تفاوت اندک دارد».

www.tabarestan.info تبرستان

پس از عبور از ناحیهٔ ایمیل یا تارباگاتای، در ژانویه ۱۲۵۴ روبروک به حضور منگوقاآن بار می‌یابد و سپس توسط یک نفر نستوری، که مترجم بود، با او به صحبت می‌پردازد. او در این اردوگاه سلطنتی، با یک زن فرانسوی و یک زرگر پاریسی، که همسری مجار داشت، آشنا می‌شود. از حضور چشمگیر کشیشان نستوری در تعجب می‌شود. در اوت ۱۲۵۴، او قراقروم را با جواب منگوقاآن برای سن‌لوئی ترک می‌کند. در این نامه نیز منگوقاآن به وی امر کرده بود تا خود را مطیع و منقاد او قرار دهد[2]. در ماه سپتامبر، روبروک وارد اردوی باتو در ولگای سفلی می‌شود، و سپس در موغان به نزد بایجو، فرماندهٔ قوای مغول در ایران می‌رود و با «ترجمان»[3] وی به تبریز، نزد ارغون آقا، مسئول امور کشوری ایران، می‌رود و از طریق آسیای صغیر و بندر لاجازو، مهمترین بندر ارمنستان صغیر[4]، به طرف سلطنت‌نشین قبرس، مقر سن‌لوئی، می‌رود[5].

---

۱. بارتولد، *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ۵۶.

۲. گروسه، *امپراطوری صحرانوردان*، ۴۶۰ و ۴۶۱.

۳. همان، ۴۶۱.

۴. همان، ۵۱۵.

۵. همان، ۴۶۱.

مورخ ارمنی، هایتونِ[1] عابد، در کتاب خود *گلهای تاریخ مشرق*[2] (۱۳۰۷) می‌نویسد[3] که منگوقاآن به پادشاه ارمنستان صغیر، هِتوم اول[4]، که به نزد او رفته بود، «اطمینان داد که یک سپاه عظیم تحت فرماندهی برادر خودش هولاکوخان به بغداد حمله‌ور خواهد شد و خلافت را که «دشمن مهلک» او است محو خواهد نمود و ارض اقدس را به مسیحیان مسترد خواهد کرد.»[5] روبروک، در کتاب خود، *شرح مسافرت در تاتاری*[6]، که در سال ۱۶۴۳ در پاریس منتشر شد، اطلاعات ذیقیمتی دربارهٔ مغولان و آداب و رسوم آنها ارائه می‌کند[7].

تبرستان www.tabarestan.info

با فاصلهٔ کمی نسبت به فرستادهٔ بی‌پروای سن‌لوئی به مقر مغولان، رویداد بزرگ تاریخ اسلام به وقوع می‌پیوندد. در جنگی که در فوریه ۱۲۵۸/صفر ۶۵۶ از سه جهت علیه بغداد، مقر خلافت عباسیان و مرکز ثقل دنیای اسلام، انجام می‌گیرد و در طی آن نیروهای بایجو از راه موصل، نیروهای فرماندهٔ نستوری مذهب مغول، کیتبوقا از راه لرستان و هولاکوخان از راه همدان به بغداد حمله ور می‌شوند، خلیفهٔ عباسی المستعصم بالله خود را تسلیم می‌کند و با ناباوری تمام به قتل می‌رسد[8]. حضور نیروهای خارجی مسیحی در کنار هولاکوخان، چه در حمله به بغداد و چه در حمله به شهرهای شام، این فکر را که توافق‌هائی بین مغولان از یک طرف و پاپ اینوسان چهارم و نیز پاپ الکساندر چهارم[9] وجود داشت، تقویت می‌کند. عقیدهٔ رایج نیز چنین ظنی را تقویت می‌کند، چون که «در نظر نستوریان و یعقوبیان و ارامنه این مغولان مخوف «مانند منتقمی بودند که پروردگار فرستاده تا انتقام مسیحیّت را از مسلمین

---

1. Hayton
2. *La Flore des Estoires d'Orient* (1307)
3. Jean Richard, *Le royaume latin de Jérusalem*, Paris, PUF, 1953, p. 305.
4. Héthoum I

۵. گروسه، همان، ۴۵۶، یادداشت ۱.

6. *Relation de voyages en Tartarie*

۷. گروسه، همان، ۴۵۶.

۸. گروسه، همان، ۵۸۰.

9. Alexandre IV

بستاند و خدا خواسته است که از اعماق صحاری گوبی این مغولان بیایند و داد مسیحیّت را از مسلمین بگیرند» کی می‌توانست در مخیلهٔ خود باین فکر بیفتد که چند نفر مبلغ بی‌بضاعت و فروتن نستوری که در قرن هفتم از سلوکیه در ساحل دجله یا از «بیت الابه» بشنزارهای لم یزرع ترکستان شرقی و مغولستان برای ترویج دین مسیح رفته و بذری افشانده‌اند این چنین خرمنی را روزی درو کنند؟»[1] به گفتهٔ کشیش ارمنی و ارطان، که منبع بسیاری از اظهار نظرهائی است که سعی دارد اتحاد مسیحیان نستوری و مغولها را بدور از مواضع معلوم و مشخص پاپ و سن‌لوئی نشان دهد، رئیس فرقهٔ نستوری در این ایام ماکیخا نام داشت که هولاکو پس از تصرف بغداد، یکی از قصرهای خلیفه را در اختیار او قرار داده بود[2].

www.tabarestan.info تبرستان

هولاکوخان به کشیش ارمنی و ارطان و برادران هم مذهب او گفته بود «خانهای چنگیز خانی روسیه جنوبی و ترکستان (خانات قبیچاق و جغتائی) نسبت به عیسویان مسلمان مساعدت و معاضدت ابراز می‌دارند ولی ما نسبت به عیسویان محبت و شفقت اظهار می‌داریم.»[3] او پس از پیروزی و به مثابهٔ سرداران پیشین مغول، همچون چورماغون و بایجو، که شمال غربی ایران را مقر خود قرار دادند، تبریز و سپس مراغه را مقر خود قرار داد. طبق دستور منکوقاآن، شام و مصر نیز می‌بایستی تصرف می‌شد[4]. هولاکوخان هم، که پس از فتح بغداد ترس را بر روح دنیای اسلام انگ کرده بود[5] و در سپاهیان خود از سربازان گرجی و ارمنی و فرنگی بهره مند بود[6]، مصمم شد که بین‌النهرین غربی و شام را از ایوبیان بگیرد. حملهٔ او به میافارقین، در دیار بکر، و کشته شدن یک شاهزادهٔ ارمنی، موضع اشتراک صلیب با درفش و توق چنگیز خانی را مطرح می‌کند، چون که «عیسویان

---

۱. همان، ۵۸۲.
۲. همان جا
۳. همان، ۵۸۴
۴. همان، ۵۸۶.
۵. همان جا
۶. همان، ۵۸۷.

مشرق زمین این چنین استنباط می‌کردند که همراهی با مغولان علیه مسلمین شام یکنوع جهاد و جنگی صلیبی است که باید در آن شرکت ورزند»[۱].

همان طور که ملاحظه شد، مورخین جنگهای صلیبی که از یک طرف به صحبت از ممانعتی که ترکها در حق مسیحیان زائر اماکن مقدس در بیت‌المقدس اعمال می‌کردند اشاره دارند و جنگهای صلیبی را به همین دلیل می‌دانند و از طرف دیگر به شرح توافق‌های پنهان و آشکار پاپان و سن‌لوئی با مغولها چه به طور مستقیم و چه از طریق نستوری‌ها و یا ارمنی‌های در تنگنای سیاسی و نظامی قرار گرفته می‌پردازند. ارمنی‌ها به خاطر پیوندهای تاریخی خود با ایرانیان و نیز به ویژه همجواری و تمرکز آنها در محدودهٔ شمال غربی ایران، اغلب زبان فارسی می‌دانستند، چون که قبلاً نیز زبان فارسی میانه (پهلوی) در نزد آنان معمول بوده و در دیوانهای درباری به کار می‌رفته است. در دورهٔ اسلام، ارمنی‌ها همچنان تحت تأثیر زبان فارسی قرار داشتند و این تأثیر به طور گسترده از طریق وام واژه‌ها در زبان محاوره و زبان ادب آنها صورت می‌گرفت. پس از تصرف شهر آنی[۲]، مرکز ارمنستان باستانی و سقوط سلسلهٔ بغروند و یا باگراتید[۳]، دولت ارمنستان صغیر و یا کیلیکیه[۴]، با مرکزیت سیس[۵]، در طوروس[۶] تأسیس می‌شود[۷] و قرابت با ایران بیشتر می‌شود.

زبان فارسی، که زبان رسمی خوارزمشاهیان بود[۸]، از ابتدای استیلای سلاجقه بزرگ ایران زبان رسمی آنان نیز گردید[۹] و در نتیجه حکومت‌های تابع آنان در آسیای صغیر، که به سلاجقهٔ روم شهرت یافتند، زبان فارسی را در نواحی خود معمول کردند[۱۰] و حتی این زبان

---

۱. همان جا

2. Ani

3. Bagratide

4. Cilicie

5. Sis

6. Taurus

۷. لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، تهران، ۱۳۷۳، ۱۴۸.

۸. بارتولد، *تاریخ ترکها*، ۱۶۰.

۹. همان، ۱۵۴.

۱۰. صفاء، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، ۱۳۶۶، ج۲، ۳۳۲.

www.tabarestan.info تبرستان

مهم‌ترین عامل وحدت شرق آناطولی شد[۱] و زبان یونانی آنجا را به فراموشی سپرد. از تبعات نیک زبان فارسی در نزد سلاجقهٔ روم پذیرفتن فرهنگ ایرانی توسط آنها و نام‌گذاری اسامی ایرانی همچون کیخسرو، کیکاوس، کیقباد و فرامرز در کنار اسامی مرکب سلیمانشاه و ملکشاه بود[۲]. هر چند که سقوط آنان به دست مغولها با فاصلهٔ کمی نسبت به سقوط خلافت بغداد اتفاق افتاد، لیکن آنان فرصت آن را داشتند که در جلب شعرا و فضلاء اهتمام ورزند، چون که ظاهراً بهاءالدین ولد، پدر مولوی، در زمان علاءالدین کیقباد (۶۱۵ تا ۶۳۴ هـ ق.) به قونیه رفت. مولوی در آثار خود و سعدی نیز در آثار خویش، در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم به شکوفائی و استمرار زبان فارسی و منطقه‌ای کردن آن کوشش کردند و در همین ایام نیز ارمنی‌ها در ارمنستان صغیر، تحت تأثیر *شاهنامهٔ* فردوسی، که در ادبیات مردمی تأثیر بسزایی گذشته بود، نقل اشعار آن را به صومعه‌ها و کلیساها بردند و در این راه کشیشان نیز از طرفداران اصلی آن بودند[۳]. قبلاً نظامی گنجه‌یی، شاعر قرن دوازدهم، به خاطر خمسه و *گنجینهٔ اسرار* و هفت پیکر، از اشتهار خوبی در نزد همسایگان شمال غربی ایران برخوردار شده بود. آثار اخلاقی، عرفانی، حماسی و رمان گونهٔ او متأثر از مضامین عصر ساسانی بود و بی‌شک هفت پیکر او بیشترین تأثیر را در بین این همسایگان داشته است و ما مجدداً به این موضوع خواهیم پرداخت.

www.tabarestan.info تبرستان

مقارن استیلای سلاجقه بر ارمنستان باستانی و رانده شدن ارمنی‌ها، عدهٔ زیادی از آنان به کیلیکیه رفته و در همجواری ایران اسکان یافتند. تلاقی اقوام اختلاط زبان‌ها را نیز به دنبال دارد و گواه بارز این مشاهدات ناصرخسرو قبادیانی در همین قرن، به سال ۱۰۴۳م./ ۴۳۴ ه. ق. است در نزدیکی وان و به طور اخص در شهر اِخلاط، واقع در شمال غربی وان. اخلاط در طول قرون دست به دست گشته و در زمان او «سر حدّ مسلمانان و ارمنیان»[۴] بود. او می‌گفت[۵]: «در این شهر اِخلاط بسه زبان سخن گویند تازی و پارسی و ارمنی و ظن من آن بود که اخلاط بدین سبب نام

---

۱. نصر، *معرفت جاودان*، تهران، ۱۳۸۶، ج۱، ۷۶۲.

۲. بارتولد، *تاریخ ترکها*، ۱۵۴.

۳. *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی* (زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی)، تهران، ۱۳۷۷، ج۷، ۷۰۱.

۴. *سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی*، تصحیح غنی‌زاده، تهران، ۱۳۸۴، ۸.

۵. همان جا.

آن شهر نهادند.» چنین پدیده‌ای در قرن سیزدهم، در بخش سفلای سیر دریا، در شهر بارجکند دیده شده بود، چون که فردی که بارجین لیقی نام داشت و دانشمند بود، به سه زبان می‌نوشته است. آثار او به زبان عربی «فصیح» به زبان فارسی «ملیح» و به زبان ترکی «صحیح» بوده است[۱]. بارتولد با تأکید می‌گفت[۲]: «تا جائیکه می‌دانیم، این اولین بار است که سه زبان عربی و فارسی و ترکی همتراز هم به عنوان سه زبان ادبی دنیای اسلام مطرح شده‌اند».

با آغاز عصر ایلخانان مغول در ایران، تبریز محل تلاقی اقوام گوناگون و مقر ایلخانان، که حامی ارمنی‌ها و نستوری‌ها بودند، شد. تردد ارمنی‌های ارمنستان صغیر نه تنها در تبریز بلکه در آذربایجان و در مناطق ارمنی‌نشین آن دو بفزونی نهاد و از این رو، در تواریخ آنان تبریز به صورت توریس[۳] آمده و در سفرنامه‌های سیاحان نیز به همان شکل ثبت شده است[۴].

در کنار ارامنه، که به فارسی تکلم می‌کردند و اغلب نیز به عنوان مترجم هیئت‌های تبشیری یا بازرگانان ونیز به فعالیّت می‌پرداختند، نستوریان ایران، که متعلق به کلیسای قدیم ایرانی اندوگاه نیز کلیسای آشوری (سُریانی شرقی) خوانده می‌شوند[۵]، نقش به سزائی به عنوان «ترجمان» داشته‌اند. دامنهٔ فعالیّت‌های مذهبی آنها با در اختیار داشتن تعدادی مطران‌نشین[۶] و اسقف‌نشین[۷] در شرق و حتی در مناطق دوردستی چون چین، هند و مالایا و آسیای مرکزی، بسیار چشمگیر بوده است. قدر مسلم این است که مسیحیّت از طریق سُغدیان و اسقف‌نشین طراز، در آسیای مرکزی، به اقوام ترک و مغول نیز دسترسی داشت[۸] و حتی «در سال ۱۰۰۷ (۳۹۷ ه.ق.) اقوام کریت و انگوت (تندوس)

---

۱. بارتولد، *تاریخ ترکها*، ۱۶۷

۲. همان.

3. Tauris

۴. *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران، ۱۳۴۹، ۶۲، ۲۱۳ و ۳۸۱.

۵. آسوری از کلمهٔ Assyrien و معمول در زبان فرانسه

6. Métropolitain

7. Diocèse

۸. اشپولر، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، تهران ۱۳۷۳، ج ۱، ۳۹۰.

www.tabarestan.info تبرستان

نسطوری گشتند. موقعیّت قویمی که مسیحیّت در بین ایرانیان آسیای مرکزی داشت، در این متجلی شده بود که چینیان لااقل تا زمان شروع دولت بزرگ ایغوریها (۷۴۵) ۱۲۷ ه. ق. روحانیون نسطوری و دیرهای آنان را «ایرانی» قلمداد می‌کردند.»[۱] در زمان حملهٔ مغولها بسیاری از نسطوری‌ها، که از خواندن کتاب مقدس خویش به زبان سُریانی درمانده بودند، به ترجمهٔ کتاب مقدس به زبان فارسی روی آوردند[۲]، امری که نشان می‌دهد زبان فارسی در آثار آنان نقش مهمی داشته و حتی زبان میانجی هم بوده است. البته در شمال شرقی هنوز زبان سُغدی و خوارزمی — در بعضی از قسمت‌ها جنب زبان فارسی- در حیات بوده‌اند[۳]، چون که از قرن دهم (چهارم هق) اصطلاح «فارسی» توانسته است برای زبان فارسی به طور مطلق رایج گردد و در «نتیجه امکان این امر به وجود آمد که زبان عامیانهٔ معمول آذربایجان، فارسی، ولی در عین حال لهجهٔ مرو به عنوان ملاک و نمونهٔ معتبر زبان فارسی به حساب آید».[۴]

پس از درگذشت هولاکوخان در ۱۲۶۵، فرزندش اباقا خان جانشین او شد و تبریز را به پایتختی انتخاب کرد و در نتیجه این شهر تا عصر اُلجایتو مرکز دولت ایلخانی ماند و هیئت‌های مسیحی تبشیری هم، که از همین ایام شروع به تردد در ایران کردند، مشوق فراگیری زبان‌های خارجی نیز شدند[۵]. قدر مسلم این است که اروپائی‌های زیادی به ویژه ونیزی‌ها و جنوائی‌ها در تبریز بودند و کار تجارت از رونق زیادی برخوردار بود[۶]، به طوری که ونیزی‌ها در این شهر انبار کالا داشتند[۷]. اباقا خان که نظر خوبی نسبت به ممالیک مصر نداشت و در عقایدش راسخ بود، هیئتی را به نزد پاپ کلمان چهارم[۸] فرستاد و بدنبال آن مبادلهٔ هیئت‌های اعزامی بین تبریز و پایان از روند

---

۱. همان جا.

۲. *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ۱۳۸۳، ج ۱، ۳۶۸؛ اشپولر، *تاریخ ایران*، ج ۱، ۳۸۲ و ۳۸۳.

۳. اشپولر، *تاریخ ایران*، ج ۱، ۴۳۲ و ۴۳۳.

۴. همان، ۴۳۱.

5. Louis Bréhier, *Les Institutions de l'Empire byzantin*, Paris, A. Michel, 1949, p. 302.

۶. *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ۱۳۸۵، ج ۱۳، ۴۲۶.

۷. آلفونس گابریل، *مارکوپولو در ایران*، ترجمهٔ پرویز رجبی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱، ۱۳۸.

8. Clément IV

www.tabarestan.info تبرستان

سریع‌تری برخوردار گردید[۱]. اما با آمدن تکودار، برادر اباقا خان، که به جانشینی وی انتخاب شده بود و در ۱۲۸۲ نیز اسلام آورده و بر خود احمد نام نهاده بود، تحرک در روابط به کندی گرائید. لیکن با آمدن ارغون، وضع به کلی عوض شد و عطش وی در رابطه با پایان بیش از عطش پدرش، اباقا خان، نمودار شد. از این رو، یک سال پس از به قدرت رسیدن، در ۱۲۸۵، نامه‌ای به همراه هیئتی به نزد پاپ هونور یوس[۲] چهارم اعزام داشت. در این هیئت اعزامی، نماینده و مشاور پرقدرت قوبیلای خان «عیسی کلَمَچی[۳]» نیز حضور داشت. دو سال بعد، هیئت دیگری به ریاست ربَن صوما، رئیس کلیسای نستوری، اعزام شد. وی «فارسی» می‌دانست و چون بسیاری از بازرگانان ایتالیائی هم فارسی می‌دانستند، آنان می‌توانستند از این رهگذر «ترجمان» او نیز شوند[۴]. در ۱۲۸۹، او هیئت سوم را به ریاست فردی از اهالی جمهوری جنووا، که در خدمت شخصی او بود و بوچّارلّو دو گیزولی[۵] نام داشت، به نزد پاپ فرستاد[۶]. آخرین فرستادهٔ او، یک مغول مسیحی شده به نام جُغان بود که در ۱۲۹۰ وارد رم شد.

واژهٔ کلَمَچی و یا بهتر کلمه‌چی، که واژه‌ای ترکی است، به معنای مترجم بوده و کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی در *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین* و در چاپ متن و ترجمه‌ای که اتین مارک کاتمر فرانسوی در سال ۱۸۴۳ از آن ارائه کرده است، در ذکر وقایع سال ۱۴۲۰ م. واژه «زبان‌دان» و در ذکر وقایع سال ۱۴۴۳، واژهٔ «کلمه‌چی» را به کار برده است[۷]. البته، این واژه در ایران و به طور اخص در آسیای مرکزی مورد استفاده بود و عثمانی‌ها نیز واژهٔ «دیلماج» که از قرن دوازدهم توسط بیزانسی‌ها در

---

۱. دوراکه و یلتس، *سفیران پاپ*، ۱۴۷.

2. Honorius IV

۳. اشپولر، *تاریخ مغول در ایران*، ۲۰۶.

۴. دوراکه و یلتس، *سفیران پاپ*، ۱۵۳.

5. Bucarello de Ghizolfi

۶. گابریل، *مارکوپولو*، ۱۳۹.

7. Etienne – Marc Quatremère, *Notice de l'ouvrage persan qui a pour titre:Matla – assaadeïn ou madjma – albahreïn, et qui contient l'histoire des deux sultans Schahrokh et Abou Saïd*, in *Notices et Extraits*, Paris, t.14, Ier partie, 1843, pp. 323 et 405, 368 et 454.

www.tabarestan.info تبرستان

قسطنطنیه متداول شده بود، استفاده می‌کردند[۱].

این عناوین نشان می‌دهند که پیشینهٔ «مترجم» و نقش وی در همین ایام در ایران قرن سیزدهم، با روند آن در مناطق همجوار و نیز آمدن بی‌وقفهٔ هیئت‌های مسیحی تبشیری، تقریباً تقارن داشته است. فردوسی در *شاهنامه*، که نگارش آن در ۱۰۱۰ م. به اتمام رسید، از واژهٔ «ترزفان» به معنای «مترجم» استفاده می‌کرد و سروری کاشانی، در فرهنگ خویش که تدوین اولیهٔ آن در ۱۵۹۹ انجام گرفته است، لغت عربی «ترجمان» را برگرفته از لغت فارسی «ترزبان»[۲] می‌دانست. فرهنگ‌های ریشه‌شناسی فرانسه، واژهٔ ترکی «دیلماج[۳]» را که در قرن چهاردهم م. دیده شده است، شکل تحریف شده‌ای از واژهٔ عربی «ترجمان» می‌دانند و تاریخ واژهٔ اخیر را به قرن دوازدهم می‌رسانند. آنان واژهٔ «تروشمان»[۴] را نیز تحریفی از «ترجمان»[۵] می‌دانند و برای شکل امروزی آن به منابع قرن پانزدهم ارجاع می‌دهند.[۶]

www.tabarestan.info تبرستان

به هر حال، پس از ارغون، گیخاتو، پسر دوم اباقا خان، از اخلاط به تبریز آمده و به ایلخانی برگزیده می‌شود. نام اخلاط، با آن پیشینهٔ زبان شناختی‌اش، مجدداً بر زبان‌ها جاری می‌شود، به ویژه این که چند صباحی قبل از آن، زکریا قزوینی، در اثرش، *آثار البلاد*، نوشته بود[۷]: «مردمش مسلمان و مسیحی و زبان آنان فارسی، ارمنی و ترکی است.» پس از گیخاتو، بایدو به ایلخانی می‌رسد، ولیکن غازان وی را کشته و خود به ایلخانی می‌رسد و اسلام اختیار می‌کند. در سال‌های فرمانروائی او

---

1. Bréhier, *Les Institutions, etc.*, p. 303.

۲. ادوارد براون، *از سعدی تا جامی*، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، چ ۲، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۹ف ۱۱.

3. Drogman

4. Truchement

5. Dauza et coll. *Nouveau dictionnaire étymologique et historique*, Paris, 1971, pp. 247 et 771.

6. Marcel Devic, *Dictionnaire étymologique des mots d'origine orientale (arabe, hébreu, persan , turc, malais)*, 2e éd., Paris, [1876], p. 32.

۷. *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ۳۷۷، ج ۷، ۱۹۸.

و تا ماه مِه ۱۳۰۴، تبریز به اوج شکوفائی خود می‌رسد و بازرگان از روم و بلاد فرنگ در غازانیه، واقع در غرب تبریز، مستقر می‌شوند و تردد خارجی‌ها چشمگیرتر می‌شود، آنهم علی رغم این که جنگ‌های صلیبی، که در حوالی ۱۲۹۱ م. به اتمام رسیده بود، مراوده‌ها را کم‌تر کرده بود و امپراتور بیزانس، آندرونیک دوم[1]، خطر لاتینی‌ها، صربها و ترکها را چندان جدی نگرفته بود. با به ایلخانی رسیدن الجایتو، برادر غازان خان، و شیعه شدن او با نام خدابنده، پایتخت از تبریز به سلطانیه منتقل می‌شود.

تبرستان www.tabarestan.info

در عهد این دو برادر، تاریخ‌نویسی در ایران به اوج خود می‌رسد وزیر دانشمند آنان، رشیدالدین فضل‌الله، به امر آنان *جامع‌التواریخ* را تألیف می‌کند و برای مجلد دوم آن، تاریخ عالم، «تاریخ مغرب زمین، بخشی را نیز به تاریخ افرنج و ذکر پاپان و قیاصره که پادشاهان افرنج‌اند» اختصاص می‌دهد. اگر ترجمهٔ فارسی *تاریخ طبری*، در سال ۹۶۳، توسط ابوعلی بلعمی، یک رویداد بزرگ در تاریخ نثر زبانِ فارسی است، آنهم پس از «دو قرن سکوت»، تألیف تاریخی فارسی دربارهٔ پاپان و قیاصره در اوایل قرن چهاردهم نیز از رویدادهای بزرگ تاریخ نثر فارسی است، به ویژه برای حرف‌نویسی اسامی خاص و نیز استفاده‌ای که رشیدالدین و همکارانش از حضور خارجی‌ها در تبریز به عمل آوردند. نثر آن امروزی است و واژگان بسیط و مرکب با سادگی در متن جای گرفته‌اند.

در واقع، در این ایام رقابت شدیدی بین گلفها[2]، که طرفداران پاپ بودند و با مغولها مراوده داشتند، به ویژه با ایلخانان مغول در تبریز، وژیبلنها[3]، که طرفداران قیصران بودند و با سلاطین مملوک مصر ارتباط داشتند، وجود داشت و در نتیجه روحانیون مسیحی چندی با دربار تبریز مراوده داشتند[4]. معروفترین و در عین حال

---

1. Andronic II
2. Gulfes
3. Gibelins

۴. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع‌التواریخ (تاریخ افرنج، پاپان و قیاصره)*، تصحیح و تحشیهٔ محمد روشن، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴، بیست و هشت.

اسرارآمیزترین طرفدار پاپ در دربار، فرد تاجری از پیزا[1] بود که ایولوس داپیزا[2] نام داشت، ولیکن او زولوس[3] و جیاکومو[4] نیز نامیده می‌شد[5]. اما این امکان وجود دارد که رشیدالدین در ترجمهٔ منابع و انتخاب تاریخ خویش از همکاری چند تن از کشیشان آشنا به دربار استفاده کرده باشد[6]. از این رو، با صراحت می‌توان گفت که او از تاریخ مارتینوس او پاوینسیس[7]، که به پولونوس[8] هم معروف بود و کتابش را در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم نوشته بود و آن را «تا حدی مانند نوعی تاریخ رسمی پاپان و قیاصره می‌نگریسته‌اند[9]» گرفته باشد. در هر حال، فارسی این تاریخ و نیز فارسی بخش‌های دیگر *جامع‌التواریخ*، کاملاً امروزی است و این امر نشانهٔ قدرت زبان فارسی است که توانسته است در تاریخ‌نویسی عصر خویش هم تجلی یابد. این تجلی در ادبیات، با حافظ، که در سال ۱۳۶۸ م. غزلیاتش را جمع‌آوری کرد و به شعر فارسی، آنهم با دقت و سادگی و واژه‌سازی‌های بی‌بدیل، روح تازه‌ای می‌بخشد، تداوم می‌یابد.

www.tabarestan.info تبرستان

حافظ یک ساله بود که دانته آلیگری، شاعر و نویسندهٔ ایتالیائی فوت می‌کند. اما دانته فرصت آن را دارد که در سال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ م.، رسالهٔ معروف خویش را، در باب *سخن‌پردازی عامیانه*[10]، بنویسد و در آن از ضرورت زبان ایتالیائی به جای زبان لاتینی به صحبت بپردازد. او زمانی به فکر استفاده از زبان ایتالیائی می‌افتد که شعرای دربار فردریک

---

1. Pisa
2. Iolus de Pisa
3. Ozolus
4. Gia Coma

۵. همان، بیست و نه؛ گابریل، *مارکوپولو*، ۱۳۹.

۶. همان، سی.

7. Martinus Oppaviensis
8. Polonus

۹. همان، سی و یک.

10. Dante Alighieri, *De vulgari eloquentia* (1303 – 1304).

دوم[1] و مانفرد[2]، شاهان سیسیل ایتالیا اولین آثار شاعرانهٔ ایتالیا را که «سیسیلی»[3] نامیده می‌شدند، سروده بودند. مخلص کلام این که پس از دو قرن سکوت در ایران، در اواسط و در نیمهٔ دوم قرن دهم م. رودکی و بلعمی به فارسی شعر می‌گویند و به فارسی نوین شکل یافته می‌نویسند. در حالیکه، در ایتالیا چنین رویدادی در آغاز قرن چهاردهم به وقوع می‌پیوندد، تأثیر آن در اواسط قرن شانزدهم، در بیانیهٔ ادبی بریگاد[4]، *دفاع از زبان فرانسوی و اغنای آن*[5]، با امضای ژوئاشم دوبله[6]، در ۱۵۵۶، مشهود می‌شود. ذکر این نکتهٔ مهم نیز لازم است که در امپراتوری بیزانس از قرن نهم به بعد، زبان لاتینی مهجور می‌شود و زبان یونانی، تا قرن چهاردهم، جای آن را می‌گیرد و در نتیجه، هیئت‌های مترجمانی که به لاتینی ترجمه می‌کنند، در قسطنطنیه ظهور می‌کنند[7]. به طور کلی، در بین زبان‌های مطرح این ایام، لاتینی، یونانی، ایتالیائی، فرانسوی، ترکی و عربی، زبان فارسی به درجهٔ والائی از غنای ادبی می‌رسد، چون که شعرا، نویسندگان و دانشمندان بزرگی در تکوین آن دخیل بوده‌اند.

در بعضی از مناطق آسیا از این زبان به عنوان زبان میانجی استفاده می‌شود ـ امری که تا اواخر قرن هجدهم در تبت تداوم می‌یابد ـ، و به علاوه یک *فرهنگ زبان‌های لاتین ـ فارسی ـ کومن* هم برای آن تدوین می‌شود[8]، کومان‌ها (و یا کومن‌ها) از قبایل ترک معروف به قپچاق‌اند که در اواسط قرن یازدهم در استپ‌های اطراف دریای سیاه دیده شدند و سپس به طرف روسیهٔ جنوبی تغییر مکان دادند. آنان در مأخذ بیزانسی و لاتینی کومان نامیده می‌شوند و در مأخذ روسی «پولووتسی»[9] که به معنای «زرگون»

---

1. Frédéric II
2. Manfred
3. *فرهنگ آثار* (به سرپرستی رضا سید حسینی)، تهران، ۱۳۸۵، ج ۳، ۱۸۲۲.
4. Brigade
5. *Défense et illustration de la langue française.*
6. Joachim du Bellay
7. Bréhier, *Les Institutions*, etc., p. 302.
8. دوراکه و یلتس، *سفیران پاپ*، ۱۵۳؛ گابریل، *مارکوپولو*، ۵۵.
9. Polovsti

است[۱] و معادل «یغما»[۲] در فارسی. به علاوه، زبان سُغدی، که از زبان‌های شرقی ایران است، اهمیّت و ابعادش، در اوائل قرن بیستم، به لطف هیئت‌های علمی فرانسه، انگلیس، آلمان و روسیه شناخته شد. سُغدی‌ها ناقل اندیشه‌ها و از عوامل پیشرو داد و ستد فرهنگی بودند[۳]. تجارت و فعالیّت‌های تبلیغی آنها در استفادهٔ گسترده از زبان سُغدی، در آسیای مرکزی، نتایج ارزشمندی به همراه داشته است[۴]. این زبان به مدت چندین قرن زبان مشترک آسیای مرکزی می‌شود و تأثیر آن نیز، از طریق ترکان اویغوری، در زبان و فرهنگ مغولها[۵]، در تحقیقات هیئت‌های مذکور، به کرّات نشان داده شده است.

اگر در عصر ایلخانان مارکوپولوی سیاح بود و *فرهنگ زبان‌های لاتین — فارسی — کومن* — معروف به *کُدِکس کومینیکوس*[۶] - را نیز به زعم عده‌ای، بازرگانی ناشناس[۷]، و به زعم عده دیگری، فرانسیسکن‌ها تألیف کرده بودند و بعدها، در اواخر قرن سیزدهم، اضافاتی بر آن اعمال شده بود[۸] و این اقدام خود به خود نشان دهندهٔ اهمیّت و جایگاه زبان فارسی در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم برای بازرگانان و هیئت‌های مسیحی تبشیری مقیم غازانیه بود، در عصر تیموریان بزرگترین سیاح غربی روی گونسالس کلاویخو[۹]، سفیر هانری سوم[۱۰]، پادشاه کاستیل (اسپانیا) بود که از طرف وی، در سال ۱۴۰۳، به نزد تیمور در سمرقند اعزام شده بود. در سفرنامهٔ او اطلاعات گرانبهائی تا سال ۱۴۰۱۶ م. مندرج است و ملاقات‌های او با تیمور و بستگان نزدیک

---

۱. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۲ (۱)، ۲۰۱۴.

۲. صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، ۱۳۶۶، ج ۲، ۷۷ و ۸۴.

۳. *پژوهش دانشگاه کمبریج: تاریخ ایران از سکوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، جلد سوم، قسمت اول، گرد آورنده، احسان یارشاطر، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۷، ۹۰.

۴. همان، ۹۵.

۵. همان جا.

6. Codex Cumunicus (ou Cumanicus).

۷. گابریل، *مارکوپولو*، ۵۵.

۸. دوراکه و یلتس، *سفیران پاپ*، ۱۵۲.

9. Ruy Gonzalez de Clavijo

10. Henri III.

وی، امروز از مستندات دست اول تاریخ تیموریان است. اما نکات ریز و پراکندهٔ او دربارهٔ زبان فارسی، آنهم در طول سفرهای خود از تبریز تا سمرقند که در قلمرو تیمور بود[۱]، قابل تأمل است. مسیر او از طرابوزان به سوی ارزنجان در خاک ارمنستان صغیر و سپس به اولین شهر در مرزهای ایران، خوی، بازتابی از زبان فارسی به همراه ندارد. ولیکن حکایت از رونق زبان ارمنی در ماکو دارد[۲]. مترجم او، که فارسی و ترکی می‌داند، احتمالاً اسپانیائی بوده است[۳]. او هرگز از این مترجم به روشنی صحبت نمی‌کند و بر خلاف ذکر نام دو همراه خویش، از ذکر نام او خودداری می‌کند.

کلاویخو مسیر تبریز، سلطانیه و نیشابور را از طریق تهران طی می‌کند[۴] و با تأکید می‌گوید زبان مردم خراسان، که به تنهائی کشوری است، «فارسی»[۵] است. او ادامه داده و می‌نویسد[۶]: «شهراندخود در آنسوی مرز ایران واقع است. زیرا که اینک به کشور تاجیک رسیده بودیم.» او با صلابت اعلام می‌دارد[۷]: «زبان مردم اینجا اندکی با زبان فارسی معمولی تفاوت دارد، گو اینکه بسیاری از لغاتی که بر سر زبان‌هاست عین زبان فارسی است.» او وصف‌های طولانی از سمرقند ارائه می‌کند، ولیکن به قدر استنباط خویش از زبان‌های آن‌جا صحبت کرده و می‌گوید[۸]: «استان سمرقند از ساحل شمال جیحون شروع میشود و این خطه بنام مغولستان معروف است و ازینجا مردم بزبان مغولی سخن میگویند. این زبان برای مردم جنوب جیحون که در آنجا فقط فارسی رواج دارد بیگانه است و در واقع شباهت بین این دو زبان با هم بسیار کم است. ونیز خط مردمی که در سرزمین سمرقند زندگی میکنند برای مردمی که در جنوب رودخانهٔ بزرگ مقر دارند بیگانه است. تیمور در نزد خویش نویسندگانی دارد که این خط را میخوانند و مینویسند».

---

۱. *سفرنامهٔ کلاویخو*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، ۲۶.

۲. همان، ۱۵۶.

۳. همان، ۱۳۱، ۲۲۶ و ۲۳۱.

۴. همان، ۱۷۵.

۵. همان، ۱۹۳.

۶. همان، ۲۰۱ و نیز ۱۳۹ و ۳۵۷.

۷. همان، ۲۰۱.

۸. همان، ۲۰۷.

www.tabarestan.info تبرستان

تیمور به «ترکی می‌گفت و فارسی هم درمی‌یافت» و به ظاهر «از مغولی هیچ بهره‌ای نداشت»[۱] و آنچه هم که به نظر کلاویخو «مغولی» آمد، «ترکی جغتائی» بود و این زبان هم خطی جداگانه، به نام «اویغوری» دارد[۲]. اما او از مظاهر تمدن ایران به خوبی واقف بود و در حضور کلاویخو به بازی شطرنج می‌نشست.[۳] سجع مُهر او دو کلمهٔ فارسی «راستی رستی» بود، ولیکن کلاویخو آن را به غلط «این راست است»[۴] ترجمه کرده است. تیمور با همین عبارت که شعار اعمال او شده بود، نامه‌ای به شارل ششم[۵]، پادشاه فرانسه بین سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۴۲۲، نوشت. این نامه، که پس از نبرد ژوئیه ۱۴۰۲ آنقره و پیروزی او بر سلطان بایزید، نوشته شده است، ابتدا در ۳ آوریل توسط آنتوان ایساک سیلوستر دوساسی[۶]، استاد کرسی زبان و ادبیات فارسی در کُلژ دوفرانس[۷] و تحت عنوان *قرائت یک رساله دربارهٔ نامه‌نگاری منتشر نشده‌ای بین تیمورلنگ و شاه فرانسه شارل ششم*[۸]، در فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی[۹] ارائه شد و فی‌الفور خلاصه‌ای بسیار کوتاه از آن منتشر شد[۱۰]. سپس متن کامل آن، در سال ۱۸۲۲ و تحت عنوان *رساله دربارهٔ یک نامه‌نگاری منتشر نشدهٔ تیمور لنگ با شارل ششم*[۱۱] به چاپ رسید. در سال ۱۹۱۷، محمد قزوینی نامه را با حواشی دوساسی و نیز تحقیقات خویش

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. همان، ۳۵۸.

۲. همان جا.

۳. همان ۲۳۶ و ۲۷۷.

۴. همان، ۲۹۲.

5. Charles VI

6. Antoine – Isaac Silvestre de Sacy

7. Collège de France

8. *Lecture d'un mémoire sur une correspondance inédite entre Tamerlan et le roi de France Charles VI.*

9. Académie des Inscriptions et Belles – Lettres

10. *Moniteur*, n° 226, pp. 888 – 889.

11. *Mémoire sur une correspondance inédite de Tamerlan avec Charles VI* (Lu le 3avril 1812), *Mémoires de l'Institut*, 1822, t. VI, pp. 470 – 523.

منتشر می‌کند[۱]. لحن نامه دوستانه است، ولیکن «اسلوب نگارش آن بسیار غریب و پر از اغلاط کتابتی است.»[۲] البته قابل ذکر است که همین اسلوب، در مقایسه با نامهٔ نوامبر ۱۲۴۶ گیوک خان به پاپ اینوسان چهارم، که قبلاً آن را ارائه کردیم، به مراتب گویاتر است و می‌توان تفاوت‌های بارزی را در نحوهٔ نگارش متن فارسی آن مشاهده کرد.مفاد این نامه، که توسط سفیر تیمور، ژان[۳]، که یک روحانی بود، تقدیم شارل ششم شده بود، به شرح زیر است[۴]:

«امیرکبیر تمرکوران زید عمره ملک ری دو فرنسا صد هزار سلام و آرزمندی از این محب خود قبول فرماید. با صمان آرزمندی بسیار، بعد از تبلیغ ادعیه رأی عالی آن امیرکبیر را نموده می‌شود که فری فرنسکسن تعلیم ده بدین طرف رسید و مکاتبت ملکان را آورده و نیکنامی و عظمت و بزرگواری آن امیرکبیر را عرضه کرد. عظیم شادمان شدیم و نیز تقریر کرد که با لشکر انبوه روانه شد بیاری باری تعالی و دشمانان ما را و شما را قهر و زبون کرد. من بعد فری جوان[۵] مارحسیا سلطانیه بخدمت فرستاده شد. وی بخدمت تقریر کند هر چه واقع شد. اکنون توقع از آن امیرکبیر داریم که دائماً مکاتیب همایون فرستاده شود و سلامتی آن امیرکبیر بار نماید تا تسلی خاطر حاصل آید. دیگر می‌باید که بازرگانان شما را بدین طرف فرستاده شود که این جایگه ایشان را معزز و مکرم سازیم و نیز بازرگانان ما بدان طرف رجوع سازند ایشان را نیز مغزور و مکرم سازند و بر ایشان کسی زور و زیادتی نکند. زیرا دنیا ببازرگان آبادان است. زیادت چه ابرام نمایم. دولت باد در کامرانی بسیار سال والسلام. تحریر فی عزة محرم‌المکرم سنة خمسة و ثمانماية الهجريه محل مُهر امیر تیمور».

دو کتاب *تزوکات* و *ملفوظات*، که در انتساب آنها به تیموریان جای تأمل است و در

---

۱. عبدالحسین نوائی، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ۱۲۶.

۲. همان جا.

3. Jean (= Jaannes)

۴. همان، ۱۲۷.

۵. همان ژان.

www.tabarestan.info تبرستان

تواریخ ادبیات فارسی به ندرت ذکر معقولی از آنها به عمل آمده است، بیشتر از فتوحات نظامی او برایش شهرت، به ارمغان آورده‌اند. *تزوکات* و *ملفوظات*، به معنای «یادداشتها و کلمات[۱]» و حتی «خاطرات[۲]» و در اصل مرتبط با مباحثی همچون قواعد اداری و عدالت، حکایات، اعمال شخصی، موضوعات رفتاری، توصیه دربارهٔ سازمان ارتش و حفظ و نگهداری آن[۳]، در نیمهٔ اول قرن هفدهم در هندوستان مطرح شدند و فردی به نام ابوطالب حسینی مدعی شد که آن را از اصل ترکی آن، که هرگز یافت نشد، به فارسی ترجمه کرده است[۴]. به تبع شارل ریو[۵]، که به بررسی نسخ خطی آنها پرداخته و مجعول بودن آنها را مطرح کرد، ادوارد براون[۶] نیز به وی تأسی کرد[۷]. اما ذبیح‌الله صفا از منظر دیگری، که معقول می‌نماید، به آن توجه نشان داد و چنین متذکر شد[۸]: «اگر تزوک تیموری چنانکه غالباً حدس زده‌اند مجعول نباشد، باید یکی از اولین آثار منثور بسیار مهم بزبان ترکی جغتائی دانست، و اگر هم اثری ساختگی مربوط بدورهٔ تیموریان ایرانی یا هند باشد لااقل باید آنرا یکی از آثار قابل توجه ادب ترکی دانست».

در هر حال، ترجمه و چاپ آنها در سال ۱۷۸۳ در اکسفورد، توجه لوئی ماتیو لانگلِس[۹]، ایران‌شناس فرانسوی را به خود جلب می‌کند و وی آن را با عنوان فارسی *تزوکی چند از تزوکات*[۱۰]، در پاریس و در سال ۱۷۸۷ به چاپ می‌رساند و عنوان

---

۱. براون، از سعدی تا جامی، ۲۴۴.

2. Louis Dubeux, "Timour", *Biographie Didot*, colon. 408, Mémoires.

3. Ibid.

۴. براون، همان جا.

5. Charles Rieu

6. Edward Browne

۷. براون، همان جا.

۸. *تاریخ ادبیات در ایران*، ۱۳۶۶، ج ۴، ۱۴۶ ح.

9. Louis – Mathieu Langlès

10. Jules Théodore Zenker, *Bibliotheca orientalis. Manuel de Bibliographie orientale*, Leipzig, 1846, t. 1, p. 227.

www.tabarestan.info تبرستان

طویلی هم به فرانسه[1] به آن می‌دهد که مایه تعجب براون می‌شود.[2] در سال ۱۷۹۵، وقتی که لانگلِس به عنوان استاد کرسی زبان فارسی در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی[3]، که خود رئیس آن نیز بود، شروع به تدریس می‌کند، این ترجمه سال‌ها جزو دروس تدریسی او می‌شود و همانطور هم که دیدیم، یکی از تبعات خوب آن توجه دوساسی به نامهٔ تیمور و چاپ و ترجمهٔ آن بود. ایران‌شناس انگلیسی، چارلز استیوارت[4]، در سال ۱۸۳۰ چاپ انگلیسی ۱۷۸۳ را با عنوان *ملفوظات تیموری*، مجدداً ترجمه و در لندن منتشر می‌کند[5]. ظاهراً در آن ایام مترجمان و ناشران فرق زیادی بین دو عنوان *تزوکات* و *ملفوظات* قائل نمی‌شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

در هر حال ادبیات عصر تیموری و پس از آن، چه نظم و چه نثر و به طور اخص تاریخ‌نویسی این دوره، بازتاب خوبی در خارج از مرزهای ایران هم پیدا می‌کند. زبان فارسی در این دورهٔ پر تلاطم سیاسی و نظامی، که با اوج‌گیری امپراتور عثمانی تقارن می‌یابد، به تکامل دشوار خود ادامه می‌دهد و تحول واژگان و صرف و نحو بالضرور، تحقق می‌یابد و واژگان عربی هم وارد زبان جاری می‌شوند، در عین حال که گویش‌های شرق ایران جای خود را به عناصر فارسی غرب ایران می‌دهند[6]. به علاوه، استفاده از زبان ترکی رایج می‌شود. اما نظم و نثر فارسی، که قبل از حملهٔ مغول مبنائی کلاسیک داشت، در دورهٔ تیموری دچار تحول می‌شود و آشنائی شاعر و نویسنده با نمونه‌های وزین پیشین یا کلاسیک، از بین می‌روند[7].

---

1. *Institutes politiques et militaires de Tamerlane, proprement appelé Timour.* Paris, 1787.

۲. براون، *از سعدی تا جامی*، ۲۴۵.

3. Ecole des Langues orientales viventes

4. Charles Stewart

5. Dubeux, Op. cit., colon. 409.

۶. *تاریخ ایران دورهٔ تیموریان*. پژوهش از دانشگاه کمبریج، مترجم: یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۷۹، ۴۱۶.

۷. همان جا.

تاریخ تکرار می‌شود و همانطور که در عصر ایلخانان رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان خان و اُلجایتو بود، در این ایام امیر علیشیر نوائی وزیر سلطان حسین بایقرا می‌شود و به لطف این مقام و علاقه، آثارش را به ترکی و فارسی می‌نویسد. مسائل معنوی نیز از نظر دور نمی‌ماند و افکار بکر و صناعت ادبی در اواخر دورهٔ تیموری وارد غزل می‌شوند[۱]. قاسم انوار در دیوانش از گویش گیلکی و از ترکی استفاده می‌کند و جامی، که پس از حافظ بزرگترین شاعر است، آثار متنوعی ارائه می‌کند و از این رو، او را آخرین شاعر بزرگ ادبیات فارسی هم می‌دانند. سادگی و روانی در سبکِ تاریخ‌نویسی با نظام‌الدین شامی، مؤلف *ظفرنامه*، با شرف‌الدین علی یزدی، مؤلف *ظفرنامه*، با حافظ ابرو، صاحب *مجمع‌التواریخ*، که جلد چهارم آن، *زبده‌التواریخ* نام می‌گیرد، با دست پروردگان امیر علیشیر نوائی، میرخواند، مؤلف *روضة‌الصفا* و نوهٔ دختری‌اش، خواندمیر، که اثر اخیر را با عنوان *خلاصة‌الاخبار*[۲] تدوین و با تاریخ عمومی خویش، *حبیب‌السیر*، به شهرت می‌رسد، و کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، مؤلف *مطلع‌السعدین* و *مجمع‌البحرین*، و حسن واعظ کاشفی، که *انوار سهیلی* او بیشتر در هندوستان و اروپا از مقبولیّت برخوردار می‌شود، و دولتشاه سمرقندی، مؤلف *تذکرة الشعرا*، که براساس آن ژوژف فُن هامر اتریشی نخستین *تاریخ ادبیات در ایران*[۳] را در وین منتشر می‌کند، به خوبی جای خود را در این ایام در ادب فارسی باز می‌کنند[۴].

میرخواند در ۱۴۹۸ فوت می‌کند و تقریباً یک قرن بعد اثر معروفش، *روضة‌الصفا*، در اروپا مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع، پس از اشغال جزیرهٔ هرمز در ۱۵۰۷ توسط پرتغال، تردد کشتی‌های بازرگانی این کشور و سپس سایر کشورها و نیز مسافرت‌های سیاحان به این جزیره پُر رونق‌تر می‌شود. از جمله سیاحانی که به هرمز می‌روند یک یهودی اهل پرتغال به نام پدرو تیشیرا[۵] بود که از دورهٔ جوانی به شرق و به هرمز

---

۱. همان، ۴۱۱.

2. *Biographie Michaud*, "Khondemyr", p. 586.

3. Joseph von Hammer, *Histoire des belles – lettres en Perse*. Vienne, 1818.

۴. *تاریخ ایران دورهٔ تیموریان*، ۴۲۵ و ۴۲۸.

5. Pedro Teixeira

مسافرت کرده و به مدت طولانی در آنجا ساکن شده بود و به جمع‌آوری منابع تاریخی و نیز به تجارت پرُسودی دست زده بود و سپس، در ۱۶۰۰، به اروپا بازگشته بود[۱]. در سفر دوم، ابتدا در سال ۱۶۰۴ وارد هرمز شده و بدنبال آن از طریق بصره و بغداد و حلب، به اروپا برگشته و سپس مصمم به نوشتن تاریخ شاهان ایران از روی روی *روضة‌الصفا* می‌شود. او ابتدا کتابش را به زبان پرتغالی[۲] می‌نویسد و سپس آن را به اسپانیائی برمی‌گرداند. در مقدمه‌اش، با خود ستائی حق به جانبی اظهار می‌دارد که از «منابع ملی ایران» برای تألیف «خلاصهٔ تاریخ» این سرزمین بهره برده است[۳]. اما در جای دیگر از آن و با اعتراف به اشکلات عدیده در سبک نگارش کتابش به زبان اسپانیائی و این که زبانِ موردِ نگارش را به اندازهٔ کافی نمی‌داند، عذرخواهی می‌کند[۴]. در هر حال، این کتاب در سه بخش تدوین شده است و بخش اول تاریخ ایران براساس میرخواند است، بخش دوم خلاصه‌ای است از تاریخ شاهان هرمز که یکی از آنها، به گفتهٔ خود او، آن را تا فتح پرتغالی‌ها ادامه داده است و بخش سوم شرح مسافرت‌های او از ۱۶۰۲ تا ۱۶۰۵ است[۵].

مؤلف کتاب خویش را در شهر آنتورپ، واقع در هلند جنوبی آن ایام، به چاپ می‌رساند[۶]، چون که به خوبی می‌داند که این شهر مرکز چاپ کتاب‌های علمی است به ویژه این که مدتی است که مرکز مباحثات دربارهٔ قرابت میان زبان فارسی و زبان‌های اروپائی شده است[۷]. از منظر بُعد زمانی، این اندیشهٔ او اندیشه‌ای بکر بود. اما آنچه که

---

1. *Biographie Didot*, "Teixeira", col. 959.
2. Lucien Bouvat, *Essai sur les rapports de la Perse avec l'Europe, etc.*, RMM, vol. 49 (1921), p. 96
3. *Biog. Didot*, "Teixeira", col. 960.
4. Ibid.
5. Bouvat, Op. cit., p. 96.
6. *Relaciones de P. Teixeira del origen, descendencia y sucesion de los Reyes de Persia* y de Hormuz. Antwerp, 1610.
۷. رودی متی و نیکی کدی، *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ترجمهٔ مرتضی اسعدی، تهران، ا. الهدی، ۱۳۷۱، ۲۲۵ و ۲۲۶.

جالب است، تقارن زمانی چاپ کتاب او در آنتوپ، سال ۱۶۱۰، و وارد شدن توماس اِرپنیوس[۱]، خاورشناس بزرگ هلندی در لیدن، که رسماً استاد «زبان عربی، زبان فارسی و سایر زبان‌های شرقی»[۲] بود، در مباحثات قرابت زبان فارسی و زبان‌های اروپائی بود. در این ایام اِرپنیوس تنها فردی بود که یک دورهٔ کامل میرخواند را در اختیار داشت و از آن برای تألیفاتش استفاده می‌کرد[۳]. ظاهراً این دورهٔ کامل شامل یک مقدمه، یک پیشگفتار دربار، ضرورت تاریخ و فضائلی که از یک مورخ بایستی توقع داشت، هفت بخش بزرگ دربارهٔ سلسله‌های ایرانی قبل و بعد از اسلام و یک ضمیمه بوده است[۴]. مقدمهٔ مذکور توسط سیلوستر دوساسی ترجمه می‌شود[۵]، لوئی ماتیو لانگلِس[۶] بخش‌های جالبی از این تاریخ و نیز تاریخ خواندمیر[۷] را ترجمه و چاپ می‌کند؛ شاگرد آنها، آمابل ژوردن، *یادداشت دربارهٔ تاریخ جهانی میرخواند* را می‌نویسد. سپس بخش‌های گوناگون آن در فرانسه، توسط شارل دِفرِمِری[۸] — در تتبعات کوتاه و بلند خود دربارهٔ سلسله‌های محلی و شهر یاران گمنام — و آمِدِه ژوبِر[۹]، در آلمان، توسط فردریک ویلکن[۱۰]، در اتریش، توسط برناردو ینیش[۱۱] و در انگلستان، توسط دیوید پرایس[۱۲] منتشر می‌شوند.

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Thomas Erpenius

۲. *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ۲۳۰.

۳. همان جا

4. *Biographie Michaud*, "Mirkhond", pp. 390 – 91.

5. Silvestre de Sacy, "Préface," *Notices et Extraits*, t. 9 (1813), p. 261 et suiv.

6. Louis – Mathieu Langlès

7. Amable Jourdain, *Notice sur l'Histoire universelle de Mirkhond.* Paris, 1812.

8. Charles Défremery

9. Amédée Jaubert

10. Frédéric Wilken

11. Bernard de Jenisch

12. David Price

کتاب تیشیرا در سال ۱۶۸۱ و تحت عنوان *مسافرت تیشیرا یا تاریخ شاهان*، توسط کوتولندی به فرانسه ترجمه می‌شود[1] و ظاهراً به دنبال این ترجمه بود که خاورشناس بزرگ فرانسوی قرن هفدهم، بارتِلمی در بلو، مؤلف کتابخانهٔ شرقی[2]، و فردی که اغلب توجه شاهان و بزرگان اروپا را به خاورشناسی جلب می‌نمود، مصمم به استفاده از تواریخ میرخواند و خواندمیر برای این اثر بزرگ خود می‌شود، چون که بیشترین تعداد مدخل‌های راجع به ایران فرهنگ او از تواریخ این دو نویسنده اخذ شده‌اند. در هر حال اشتهار بعدی این دو مورخ در اروپا هم به خاطر تیشیرا و اثرش و هم به خاطر دِربلو و اثرش بوده است. البته وی تفاوتی بین آثار این دو مورخ قائل نشده بود[3] و همگان هم، تا ابتدای قرن بیستم، بر این عقیده بودند که آنان پدر و پسراند. اما اگر گفتهٔ بارتولد، در اوایل قرن بیستم، دربارهٔ تألیف تاریخ ترکیه براساس مأخذ ترکی، در سال ۱۵۹۱ در فرانکفورت، توسط لوونکلاو[4] (یالونکلاویوس) درست باشد[5]، تألیف تاریخ ایران تیشیرا، براساس روضة‌الصفا، در سال ۱۶۱۰ در آنتورپ، دومین اقدام در نوع خود در تاریخ خاورشناسی پیش از خاورشناسی علمی خواهد بود. هر چند که در این مقطع او صحبتی از تیشیرا به عمل نمی‌آورد.

حسین واعظ کاشفی، که در سال ۱۵۰۴ فوت می‌کند، با *انوار سهیلی*، که صورت ساده و عامهٔ فهم کلیله و دمنه است، ابتدا در هندوستان مقبول عام می‌یابد و سپس از اواسط

---

1. *Voyage de Teixeira, ou Histoire des rois de Perse*, trad. par Cololendi. Paris, 1681, 2 vol., in – 12.
2. Barthélemy d'Herbelot, *Bibliothèque orientale*. Paris, 1697, in – fol.
3. *Biog. Michaud*, "Mirkhond", col. 391.
4. Loewenklau (Leunclavius), *Historiae Musulmanea Turcorum de monumentis ipsorum exscriptae libri XVIII*.Francfort, 1591.
5. V. V. Barthold, *La découverte de l'Asie*. Histoire de l'orientalisme en Europe et en Russie. Trad. Du russe par B. Nikitine. Paris, Payot, 1947, p. 129.

www.tabarestan.info تبرستان

قرن هفدهم، در فرانسه با ترجمهٔ مشترکی که داوید سهید [سعید] اصفهانی[۱] و ژیلبر گُلمن[۲] از چهار فصل آن به عمل می‌آورند، اشتهار می‌یابد و در نتیجه نام کتاب *پیل پای و یا بیدپای*، مجدداً مطرح می‌شود. گُلمن بیشتر مترجم بود و قبلاً چندین اثر شرقی را ترجمه کرده بود[۳]. در هر حال، عبدالحسین زرین‌کوب در تتبع عالمانهٔ خویش، «سیاحت بیدپای[۴]» که در باب مأخذ قصه‌های حیوانات و نیز وجود وحدت و شباهت بین این داستان‌ها به سخن پرداخته است[۵]، در عین حال، مباحث همین ترجمهٔ سال ۱۶۴۴ توجه نشان داده ولیکن ذکری از نام مترجمان آن به عمل نیاورده است[۶].

اما رویداد بزرگ ادبی ایران، که در اواسط قرن شانزدهم اتفاق می‌افتد ولیکن بنیان‌های اولیهٔ آن در طول سلطنت اوزون حسن، پادشاه سلسلهٔ امرای معروف آق‌قوینلو پی‌ریزی شده بودند و در جریان سلطنت پاپ ژول سوم[۷] به نتیجه رسیده بود، ترجمهٔ ادبیات فارسی به زبان ایتالیائی و چاپ آن در ایتالیا بود. روابط تجاری گستردهٔ ونیزیان با ایران، در طول قرن سیزدهم و تداوم انگیزه‌دار آن تا قرن پانزدهم، موجب برقراری روابط سیاسی پیش‌بینی نشده‌ای در همین قرن شده بود. در واقع، اوزون حسن با ازدواج با دسپینا خاتون، دختر ژان[۸]، امپراتور طرابوزان، نسبت خانوادگی[۹] با چند تن از اشراف ونیزی پیدا می‌کنند که مثل او پیوندهائی با ژان دارند. نتیجه این که فرستادگان

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Livre des Lumières, ou la conduite des roi, composé par le sages Pilpay, Indien*; traduit en français par David Sahid d'Ispahan, ville capitale de Perse. Elle ne contient que quatre chapitres (Zenker, Op. cit., 1846, t. I (Supplément), p. 49).
2. *Biographie Didot*, "Gaulmain", col. 666.
3. Ibid.

۴. «سیاحت بیدپای»، *نه غربی، نه شرقی، انسانی* (تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۳)، صص ۴۸۹ تا ۵۱۸.

۵. همان، ۴۹۲.

۶. همان، ۵۱۳.

7. Jules III.
8. Jean (= Johannes).

۹. *تاریخ ایران دورهٔ تیموریان*، ۱۸۲.

مخصوص جمهوری ونیز پیاپی به نزد این آشنای خانواده رفته و از او تقاضای کمک در برابر امپراتوری عثمانی می‌کنند. حضور ونیزی‌ها و ژنووائی‌ها در تبریز و روابط آنها با ارامنه و به تبع آن فراگیری زبان ایتالیائی، که به شدت در شرق، در مراکز تجاری و کوچ‌نشینی‌های آنان، رواج دارد، توسط ارامنه، از رویدادهای فرهنگی تجاری و سیاسی این دوره از تاریخ آق‌قوینلو با ایتالیا است.

مراودهٔ ایتالیائی‌ها با صفویان نیز ادامه می‌یابد. ظاهراً در حوالی سال ۱۵۵۲، یعنی در دورهٔ سلطنت طولانی طهماسب اول، فردی با عنوان «مسیحی ارمنی تبریزی»[1]، که به کریستوف ارمنی تبریزی[2] و یا حتی کریستوف دوروویل[3] نیز معروف بود[4]، با اجازهٔ پاپ ژول سوم، که گذرنامهٔ مورخ «رم، ۱۵۵۲۰۱۰۰۲۴»[5] را برای او صادر می‌کند، به ایتالیا مهاجرت می‌کند و برای تشکر از استقبال خوبی که از او در ونیز به عمل آمده[6]، رمانی تحت عنوان *زیارت سه فرزند جوان پادشاه سرندیپ*[7] (۱۵۵۷) ارائه و مدعی می‌شود که آن را از فارسی، که زبان‌اش است[8]، ترجمه کرده است. کتاب شدیداً مورد استقبال قرار گرفته و از زبان ایتالیائی به زبان‌های دیگر اروپائی ترجمه می‌شود. در سال‌های اولیهٔ نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، تئودور بنفی[9]، خاورشناس آلمانی و مترجم کتاب مذکور به آلمانی، در مجلهٔ خویش، *شرق و غرب*[10] (۱۸۶۵) و در مقاله‌ای مفصل ادعای کریستوف ارمنی را در

www.tabarestan.info تبرستان

1. Angelo Michele Piemontese, " Les huit paradis d'Amir Xosrow et la littérature européenne", *Loqman*, 12e année, n° 1, Automne - hiver 1995 - 6, p. 8
2. Ibid. "Christophe Arménien de Tabriz"
3. Bouvat, Op. cit., p. 72, "Christophe de Roville".
4. Piemontese, Op. cit., p; 8.
5. Ibid.
6. Bouvat, Op. cit., p. 72.
7. *Le Pèlerinage des traois jeunes fils du roi de Serendip*, Venise, 1557.
8. Bouvat Op. cit., p. 72.
9. Theodor Benfey
10. *Orient et Occident*, vol. III (1865).

خصوص اصل فارسی رمان رد کرد[۱]. و اظهار می‌دارد که چنین رمانی وجود نداشته است و مترجم فقط به تقلید از هفت پیکر نظامی اکتفا کرده است[۲]. از این رو، بررسی‌های تطبیقی او دربارهٔ هویت اصلی منبع کتاب ایتالیائی به جائی نمی‌رسند[۳].

ترجمه و تقلید از کتاب کریستوف ارمنی نه فقط در همان قرن، بلکه در قرون بعدی تداوم می‌یابد و تحقیقات دربارهٔ اصل آن همچنان به صورت دل مشغولی خاورشناسان باقی می‌ماند. در قرن هجدهم، ولتر با تألیف *صادق*[۴] [صدیق] (۱۷۴۷)، که فصل «سگ و اسب»[۵] را با الهام از آن کتاب می‌نویسد[۶]، و فراتر از آن، داستان «سفید و سیاه»[۷] را با تأثیر از نماد پرچم‌های آق‌قوینلو و قراقوینلو، که می‌توان سپید گوسفندان و سیاه گوسفندان هم گفت، به رشته تحریر در می‌آورد. این پرچم‌های دارای صورت گوسفند سپید و صورت گوسفند سیاه، معرّف سنی بودن و شیعه بودن آنها نیز بود. در هر حال، این اقدامات باعث می‌شوند که موضوع اصالت کتاب ایتالیائی همچنان توسط خاورشناسان پی‌گیری شود. بالاخره، در سال ۱۹۳۵، خاورشناس آلمانی، آلبرت وِسلسکی[۸] کشف تلبیس به عمل آورده و در مقاله‌ای نشان می‌دهد که هشت بهشت امیر خسرو دهلوی منبع اصلی آن بوده و کتاب ایتالیائی هم تنظیم ناگفته‌ای از آن داشت[۹].

نام هشت بهشت نام آشنائی برای سیاحان ایتالیائی بود که به تبریز می‌رفتند و از کاخ مجلل اوزون حسن، که هشت بهشت نام داشت، دیدن کرده و توصیف‌های غرائی از آن ارائه می‌کردند[۱۰]. ظاهراً کریستوف ارمنی تبریزی که وصف این کاخ را در تبریز شنیده بود و شاید

---

1. Piemontese, p. 8.
2. Ibid.
3. Ibid.
4. Voltaire, *Zagig et autres contes*. Edition de Frédéric Deloffre et Jacques van Heuvel. Paris, Folio classique, 2002.
5. Ibid.pp. 91 – 94, "Le Chien et le Cheval".
6. Bouvat, Op. cit., p. 73; Piemontse, Op. cit., p. 10.
7. Voltaire, Op. cit., pp. "Le Blanc et le Noir".
8. Albert Wesselsky
9. Piemontese, Op. cit., p. 8.

۱۰. *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ۳۸۸ تا ۳۹۲.

www.tabarestan.info تبرستان

هم آن را دیده بود و نام آن را یادآور اثر معروف امیر خسرو می‌دانست، از این منظومه، که وی در جواب هفت پیکر در سال ۱۳۰۱ م. سروده بود و موضوع عشق بهرام گور با دلارام است و شرح هفت گنبد به هفت رنگ و گذران ایام هفته به تناوب در آنها روایت شده است[۱]، اقتباس عالمانه‌ای به عمل آورده بود که در ضمن معرّف علاقهٔ او به ادبیات فارسی هم بود.

همان طور که ملاحظه شد، حضور ادبی ایران از همین تاریخ تا قرن هجدهم تداوم می‌یابد، ولیکن ترجمهٔ گلستان سعدی در قرن هفدهم در فرانسه، فصل جدیدی را درشناساندن ادبیات فارسی و به تبع آن، تدریس زبان فارسی را به همراه زبان‌های ترکی و عربی رقم می‌زند. عصر صفوی، عصر خوف واقعی و مستمر اروپا از امپراتوری عثمانی و نزدیکی حساب شدهٔ پاپان و سردمداران اروپائی به صفویان است و در این فرایند، که طولانی است، ما شاهد نقش مهم و سنتی سیاحان و میسیونرها هستیم.

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، ۱۳۶۶، ج ۳، ۷۸.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم
ادوار مهم تاریخی زبان فارسی در فرانسه

خاورشناسی فرانسه برخاسته از جنگهای صلیبی است که در طول آن، به ویژه از نیمهٔ دوم قرن سیزدهم، سن‌لوئی در رأس صلیبیون قرار داشت. اولین دورهٔ آن در اواخر قرن یازدهم (۱۰۹۶ تا ۱۰۹۹) و آخرین دوره، که نهمین بود، در ۱۲۹۱ به پایان رسید. دوره‌های مذکور، که بدین سان دو قرن طول کشیدند، با ایران عصر سلاجقه و ایلخانان مغول تقارن داشتند و در عصر سلسلهٔ اخیر توافق‌هائی هم بین پاپان و پادشاهان علیه ممالیک مصر، که با صلیبیون می‌جنگیدند، به عمل آمده بود.

در فرانسه، و پس از آغاز جنگ صلیبی اول، علمای الهیات[1]، که رهبری دنیوی و معنوی کشور را در اختیار داشتند و برتری مسلمانان را نه فقط از جنبهٔ نظامی آن بلکه از جنبهٔ معنوی آن نیز دریافته بودند[2]، بزودی متوجه اهمیّت زبان‌های شرقی برای شناختن جنبه‌های معنوی اعراب می‌شوند و از این رو، در صدد برمی‌آیند که به این زبان‌ها پرداخته و برای آنها کرسی‌های زبان عربی را ابتدا در چندین شهر مهم اروپا تأسیس کنند. این علمای الهیاتِ پیشگام، بیشتر از فرقهٔ دومینیکن‌ها بودند که در سال

---

1. Théologien
2. Bouvat, Op. cit., p. 52.

۱۲۱۶، یعنی یک سال قبل از آن که پاپ اینوسان سوم به برپائی پنجمین جنگ صلیبی اقدام کند، از مشتاقان فراگیری زبان‌های شرقی شده بودند. آنان و نیز مترجمان نوکیش، در اولین نگاه به شرق اسلامی متوجه می‌شوند که اعراب آثار یونانی را، که میراث یونانیان برای اروپائیان بود، به عربی ترجمه کرده‌اند و از این رو، این دو گروه نیز به ترجمهٔ این آثار عربی به زبان لاتینی اقدام می‌کنند و بدینسان ابعاد جدیدی را بر تاریخ فرهنگی اروپا می‌گشایند. آنان آثار علمی عربی را نیز به زبان لاتینی ترجمه می‌کنند، ولیکن توجهی به ملیّت پدید آوردگان این آثار که به عربی نوشته می‌شد و در همه جا گفته می‌شد مسلمان، نداشتند. در نتیجه، این علمای الهیات که نامِ عالم به علم فقه‌اللغه[1] را بر خود گرفتند و بعدها به عنوان خاورشناس شدند، فرقی بین ایرانیان و اعراب قائل نشده بودند. پس نخستین خاورشناسان آن عصر، سامی زبانانی[2] بودند که به زبان‌های عربی و عبری پرداختند[3]. به زعم بعضی‌ها «اشاعهٔ مفاهیم ارسطوئی، که مدیون روابط مسیحیان با اعراب اسپانیا و سیسیل بود، نشانهٔ یک انقلاب مطالعاتی بود»[4].

بزرگترین رویداد این دوره، حضور دومینیکن آلمانی، آلبر لوگران[5] در پاریس و در جامهٔ عربی بود که بدینسان به تحقیق می‌پرداخت و همیشه ترجمه‌های لاتینی رساله‌ها و تفاسیر آثار فارابی، ابن‌سینا و غزالی را به همراه خود داشت[6]. کشیش انگلیسی، میشل اسکات[7]، به طلیطله، در اسپانیای مرکزی، رفته و پس از فراگیری زبان عربی، مترجم قابلی می‌شود. فرانسیسکن انگلیسی، روژه باکون[8]، عالم الهیات، و بدنبال او، دومینیکن

---

1. Philologue
2. Sémitisant
3. Gustave Dugat, *Histoire des orientalistes de l'Europe, du XIIe au XIXe siècle.* Précédée d'une esquisse historique des études orientales, Paris, Maisonneuve, 1868, t. 1, P. V; Bouvat, p. 56.
4. Dugat, Ibid.
5. Albert Le Grand
6. Dugat, p. VI
7. Michel Scot
8. Roger Bacon

www.tabarestan.info تبرستان

اسپانیائی، ریمون لول[1]، توجه هموطنان خود را به اهمیت زبان‌های شرقی برای فلسفه و علوم جلب می‌کنند[2]. این رستاخیز بیانگر این امر بود که علوم عربی اسپانیا را در نور دیده و سپس به تمامی وارد فرانسه شده است.

در قرن سیزدهم، زبان‌های شرقی همچنان مورد بحث است و رویداد قابل توجه در این زمینه تأسیس یک مدرسه توسط پاپ در پاریس با هدف تربیت کشیش‌های مشرق زمینی برای ترویج مسیحیّت در آسیا است[3]. در اوایل سلطنت فیلیپ لوبِل[4]، پادشاه فرانسه، پاپ اونوریوس چهارم[5] در صدد برآمده بود که یک کرسی زبان عربی در پاریس تأسیس اما موفق نشده بود[6]. برعکس، پس از شورای عمومی کلیسا در وین، در سال‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲، و در زمان پاپ کلِمانِ پنجم، که سابقاً در بردو[7] کشیش بود و از همراهان فکری فیلیپ لوبِل به شمار می‌رفت، امر به تأسیس کرسی‌های شرقی و تدریس زبان‌های عبری، عربی و کلدانی در رُم، پاریس، بولونی، اکسفورد و سالامانک در اسپانیا می‌کند و بدینسان تدریس این زبان‌ها در اوایل قرن چهاردهم، که مسئله جنگهای صلیبی دیگر به طور جدّی مطرح نبود، آغاز می‌شود.

در این تاریخ هنوز به طور رسمی صحبتی از زبان فارسی مطرح نیست، ولیکن فرهنگ لاتینی، فارسی و ترکی، که قبلاً ذکری از آن به عمل آوردیم، سندی است مهم دالّ بر این که قبل از این تاریخ و بسا سال‌ها پیش از آن، زبان فارسی به خوبی جایگاهش را در بین زبان‌های مطرح آن وقت تثبیت کرده بود. در واقع، در سال ۱۳۰۳ میلادی، یک جنووائی بازرگان برای تسهیل امور تجاری با شرق این فرهنگ سه زبانه را که از منظر زبان‌شناسی از اهمیّت بسزائی برخوردار است، تالیف می‌کند. چند سال

---

1. Raymond Lulle
2. Dugat, Ibid
3. Ibid., pp. VII et VIII.
4. Philippe Le Bel
5. Honorius IV
6. Dugat, p. X
7. Bordeaux

www.tabarestan.info تبرستان

بعد، نسخهٔ خطی این فرهنگ به دست شاعر و اومانیست بزرگ ایتالیائی، فرانسوا پترارک[1] می‌افتد و وی هم آن را به جمهوری ونیز اهدا می‌کند[2]. در اوایل قرن نوزدهم، ژول کلاپروت، خاورشناس بزرگ آلمانی مقیم پاریس، چاپی از آن در صد و چهل و سه صفحه ارائه می‌کند[3] که چندان از دقت برخوردار نبود و کاستی‌هائی هم داشت. در سال ۱۸۸۰، یک ترک‌شناس مجار، کنت گِزا کون، چاپ بهتری از آن در بوداپست منتشر می‌کند[4]. علاوه بر آن، هنگامی که در سال ۱۳۲۱، یک جنگ صلیبی جدید از طرف فردی به نام مارینو سانوتو[5] به صورت یک طرح پیشنهادی به پاپ کلِمانِ پنجم ارائه می‌شود، وی هیئتی از دومینیکن‌ها و فرانسیکن‌های مقیم ایران و ارمنستان را که با زبان فارسی و آداب و رسوم ایرانی آشنائی داشتند. مأمور بررسی آن می‌کند[6].

www.tabarestan.info تبرستان

به زعم ژوزف ویکتور لوکلِرک[7]، که استاد ادبیات لاتینی در سوربُن بود و رئیس چاپ بعضی از مجلدات *تاریخ ادبی فرانسه*[8]، که زیر نظر فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی فرانسه منتشر می‌شد، وضعیّت مطالعات شرقی در قرن چهاردهم دالّ بر کوشش‌های همه جانبهٔ جوامع مذهبی و نیز دانشگاه سوربُن بود که در این مکان مطالعات مربوط به الهیات هم انجام می‌گرفت[9]. پی‌یر لوونِرابل[10] (پی‌یر عالیقدر)، ابتدا عضو دیر معروف کلونی[11] و سپس رئیس آن، که امر به ترجمهٔ قرآن به زبان لاتینی نمود ولیکن این ترجمه که در سال ۱۱۴۳ به اتمام رسیده بود، در سال ۱۵۴۳ توسط

---

1. François Pétrarque
2. Bouvat, p. 53
3. Jules Klaproth, Klaproth, *Mélanges relatifs à l'Asie*, p. 113-256.
4. Comte Céza Kuun, *Codex Cumanicus*, Budapest, 1880.
5. Marino Sanuto
6. Dugat, p. XI; Bouvat, p. 53.
7. Joseph- Victor Leclerc
8. *Histoire littéraire de la France*
9. Dugat, pp. IX- XIII.
10. Pierre le Vénérable
11. Cluny

تئودور بیلباندر[1] در بال سوئیس منتشر شد، روژه باکون، از فرقه دومینیکن‌ها و پاپ اونوریوس چهارم، که از حمایت فیلیپ لوبل برخوردار بود، هر یک در صدد بودند که در پاریس یک کرسی زبان عربی تأسیس کنند[2]. البته این ابتکارات پس از اقداماتِ پیشین اومبر دو رُمان[3]، ارشد فرقهٔ دومینیکن‌ها صورت گرفت که در سال ۱۲۵۵ امر به مطالعهٔ زبان‌های یونانی، عربی و عبری کرده بود[4] و نیز اقدامات شخصی پزشک معروف، آرنو دو ویلنوو[5]، آشنا[6] به زبان‌های عبری، یونانی و عربی و در نتیجه صاحب آثاری در این زبان‌ها، و همچنین یک پزشک دیگر، اِرمِنگو یا آرژمان دو بِلزدو مون پُلیه[7] که در سال ۱۲۹۱ آثار ابن‌سینا را به لاتینی ترجمه کرده بود. به علاوه، از آنجائیکه، از یک طرف زبان عربی مقبول افتاده بود و از طرف دیگر علما و پزشکان دیگر اعتمادی به ترجمه‌ها نداشتند، خود راه حل معقولی را انتخاب و به مطالعهٔ حرفه‌ای زبان عربی پرداختند و سپس آثاری را از این زبان به زبان لاتینی ترجمه کردند[8].

www.tabarestan.info تبرستان

موضوع زبان‌های شرقی، به ویژه زبان‌هائی که با مطالعات کتابهای مقدس مسیحیان بیشتر مرتبط بودند، همچنان دلمشغولی فرانسوی‌ها بود. عالم فقه‌اللغه فرانسوی در قرن شانزدهم، گیوم پُستِل[9]، ضمن این که با تحقیقات خویش نخستین اقداماتِ فقه اللغهٔ تطبیقی[10] را معمول کرد، موضوع قدیمی و تکراری زبان عبری را، که طبق آن عبری

---

1. Theodor Bilbander
2. Dugat, p. X.
3. Humbert de Romans
4. Dugat, p. XII.
5. Arnaud de Villeneuve
6. Dugat, p. XIII.
7. Ermengaud ou Argemand de Blaise de Montpellier

Léon Vaïsse, *Essai sur l'histoire de la philologie orientale en France.* Paris, F. Didot, 1844, p. 2.

9. Guillaume Postel
10. Philologie comaprée

منشاء اولیهٔ زبان‌ها است، مجدداً مطرح و در اشتباهش تأکید ورزید. به گفتهٔ مریدِ ژان کالون[1]، تئودور دو بز[2]، در آن ایام این زبان در نزد مسیحیان کاملاً منسوخ شده بود.[3] اما موضوع این که زبان اولیهٔ بشر از بین نرفته، بلکه تحریف شده است[4] و نیز موضوع مهم قرابت زبان‌ها، همچنان مورد بحث علمای فقه‌اللغه عصر رنسانس در کشورهای اروپائی بود.

موضوع آموزش زبان‌های شرقی بزودی در دستور کار فرانسوای اول[5]، پادشاه فرانسه قرار می‌گیرد و وی در سال ۱۵۱۹، یک کشیش ایتالیائی اهل‌ژن، به نام آ. جیوستینیانی[6] را به فرانسه فرا خوانده و او را مأمور تدریس زبان‌های عبری و عربی در کُلِر دورَنس[7] می‌کند. این کشیش به خاطر ترجمهٔ آثار عربی اشتهار یافته بود، ولیکن اطلاعی از دست‌آورد او در دورهٔ تدریس در اختیار نیست. فرانسوای اول، که گام‌های اولیّه را برداشته بود، به اقدام بکری دست می‌زند و در سال ۱۵۳۰، که مقارن با سلطنت طهماسب اول در ایران بود، کُلِر دوفرانس[8] را در پاریس تأسیس و در آن کرسی‌های یونانی و عبری را دایر می‌کند[9].

پُستِل، که در *دستور زبان عربی*[10] (۱۵۳۸) خویش از تعدادی زبان شرقی و اروپائی صحبت کرده بود، اصلاً صحبتی از زبان فارسی به عمل نیاورده بود. او زبان‌های شرقی را به هنگام سفرهای دور و دراز خود در کشورهای شرقی آموخته بود و در نتیجه تساهل یار و یاور فکری او شده بود. از طرف دیگر، ادعای فرانسوی‌ها، که او را

---

1. Jean Calvin
2. Théodore de Bèze
3. Vaïsse, Op. cit., p. 3.
4. Bouvat, p. 71.
5. François Ier
6. A. Giustiniani
7. Collège de Reims
8. Collège de France
9. Dugat, p. XVI
10. *Grammaire arabe* (1538).

نخستین خاورشناس معرفی کرده بودند، با اعتراض ایتالیائی‌ها مواجه می‌شود که معتقد بودند نخستین خاورشناس یک ایتالیائی به نام تِزِه آمبروآز[۱] بوده است[۲]. در سال ۱۵۸۷، هانری سوم[۳] یک کرسی زبان عربی در کُلِر دوفرانس تأسیس می‌کند، ولیکن میسیونرها همچنان در فکر آنند که با آموزش زبان‌های شرقی به اشاعهٔ مذهب مسیحی بپردازند[۴]. زبان فارسی، که از قرن دوازدهم آشکارا و غیر آشکار در آثار گوناگون ترجمه شده و در مذاکرات رسمی و غیر رسمی دومینیکن‌ها و فرانسیکن‌ها در ایران و آسیا مرکزی مطرح بود و حتی در محاورات از آن استفاده می‌شد، چون که فرهنگی سه زبانه تألیف و در آن فارسی هم آمده بود، در قرن شانزدهم و به خاطر تحقیقات فقه‌اللغهٔ تطبیقی در اروپا، شاهد فصل جدیدی از حیات فرهنگی و تمدنی خویش در دو کشور فرانسه و هلند می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

هلند، قبل از این که روابطی با ایران در اوائل قرن هفدهم برقرار کند، خود دچار مشکلات داخلی بود و کمتر به کشورهای دور دست آسیائی توجه داشت، اما زبان فارسی قبل از این ایام طرف توجه دانشگاهیان و متفکران آن کشور بود. در واقع، زبان فارسی تا اواسط قرن شانزدهم میلادی، که موضوع مبادی زبان‌ها بحث‌های جالبی را در هلند برانگیخته بود، در این کشور شناخته شده نبود[۵]. در نیمهٔ دوم این قرن و پس از این که متون فارسی چندی در دسترس هلندی‌ها قرار گرفت، مثل متن ترجمهٔ اسفار پنجگانهٔ عهد تحقیق، که «به زبان فارسی و خط عبری بود»[۶] و توسط یک یهودی مقیم قسطنطنیه به نام «یعقوب بن طاووس[۷] صورت گرفته بود[۸]»، بحث مبادی زبان‌ها با

---

1. Thésée Ambroise
2. Bouvat, p. 71.
3. Henri III
4. Dugat, p. XIX

۵. *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، صص ۲۱۷ و ۲۲۵.

۶. همان، ص ۲۲۵.

7. Jacob ben Tawus

۸. *ایران‌شناسی*، ص ۲۲۵.

حدّت بیشتری انجام می‌گیرد. این متن در سال ۱۵۴۶، در این شهر منتشر شده بود و طبق تحقیقاتی که بعدها انجام گرفت[۱]، معلوم شد که ابن طاووس، که متولد ایران بود، در معیّت موسی هامون[۲]، پزشک مخصوص سلطان عثمانی، سلیمان قانونی، و در حوالی سال‌های ۱۵۳۵ و ۱۵۳۶، یعنی در ایام سلطنت طهماسب اول، به عثمانی برده شده بود[۳] و توسط همین پزشک متمول دعوت به ترجمهٔ اسفار پنجگانه شده بود.

یکی از این متون فارسی، به دست فرانسیکوس رافلنگیوس[۴]، خاورشناس هلندی، می‌رسد. وی که از سال ۱۵۸۲ استاد زبان عبری در دانشگاه لیدن بود و قبلاً در طبع چند زبانهٔ کتاب مقدس سهمی به عهده گرفته بود[۵]، پس از فوت و به خاطر چاپ *فرهنگ عربی*[۶] (۱۶۱۳)اش، بیشتر شهرت یافته بود. پدر زن او، کریستوف پلانتن[۷]، که دارای تبار فرانسوی بود و بیشتر به «چاپچی آنتورپی» (از شهر آنتورپ که به فرانسه آنورس گویند) شهرت داشت، توانسته بود با حمایت هموطن خویش، کاردینال آنتوان پرنو دو گرانویل[۸]، رئیس شورای دولتی هلند و از مشاوران نزدیک پادشاه اسپانیا، فیلیپ دوم[۹]، چاپ معظم *کتاب مقدس چند زبانی*[۱۰] (۱۵۷۲) را در هشت جلد بزرگ به اتمام رساند. هنگامی که آشوب‌ها و جنگها در هلند و در شهر او رو به تزاید می‌گذارد، اومانیست معروف هلندی، ژوست لیپس[۱۱] او را به لیدن فرا خوانده و وی نیز به عنوان چاپچی دانشگاه لیدن مشغول به کار می‌شود. همهٔ این رویدادها در راستای مبادی اولیهٔ

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Bouvat, pp. 67 - 68.
2. Moïse Hamon
3. Bouvat, p. 66.
4. Franciscus Raphlengius

۵. *ایران‌شناسی*، همان جا.

6. *Lexicon Arabicom*, Leidae, 1613.
7. Christophe Plantin
8. Antoine Perrenot de Granville
9. Philippe II
10. Biblia Poliglotta (= Biblia Regia)
11. Juste Lipse

زبان و نیز قرابت زبان‌ها روی می‌دهد و مفرّی برای بحث‌های امروزی می‌شود.

رافلنگیوس که به بررسی‌های گسترده‌ای دربارهٔ اسفار خمسهٔ چاپ قسطنطنیه پرداخته بود، «از پس چهرهٔ مبدّل خط عبری، زبان شرقی را کشف کرد که مشابهت‌هایی با زبان هلندی داشت.[۱]» او این کشف خود را با چندین تن دیگر از محققان در میان نهاد. به ظاهر نخستین جائی که در آن اشاره‌ای به این موضوع مهم شده، نامه‌ای است که او در «تاریخ ۱۸ مه ۱۵۹۲»[۲] خطاب به ژوست لیپس، که در آن وقت به عنوان متخصص زبان لاتینی در دانشگاه لیدن مشغول بود، نوشته است. بعدها وی وارد بحث شده و در تحکیم فرضیات دوستش، که به خطا نرفته بود، فرضیهٔ جدیدی نیز ارائه می‌کند. به علاوه، در حوالی همین تاریخ یک ناشناس، که گفته می‌شد آنتوان موری یون[۳]، منشی کاردینال دو گرانویل بوده باشد، در جزوه‌ای که وولکانیوس[۴] در سال ۱۵۹۷ و به عنوان ضمیمهٔ چاپ کتابش از ژوراندِس[۵]، مورخ لاتینی قرن ششم میلادی، منتشر می‌کند، بر «خویشاوندی زبان فارسی و زبان آلمانی[۶]» تأکید می‌ورزد. سوای آن، یک سال قبل از آن، ۱۵۹۶، فردی به نام آدام کراپون[۷]، در اثرش[۸]، و در ضمیمهٔ آن «یک فرهنگ کوچک فارسی – ترکی – آلمانی»[۹] را، که بعداً وسیله‌ای برای کار و تحقیق دربارهٔ زبان فارسی می‌شود، به چاپ می‌رساند. در هر حال این نخستین‌باری بود که فارسی در کنار زبان آلمانی بررسی و مقایسه می‌شد، در حالیکه قبل از این تاریخ با هلندی بررسی و مقایسه شده بود. هلندِ قرن شانزدهم تحت تأثیر جریان مضاعف رُنسانس و اصلاح دینی بود و از این رو، از هیچ کوششی برای بحث و بررسی مباحث علمی خودداری نمی‌کرد.

---

۱. *ایران‌شناسی*، همان‌جا.

۲. همان جا.

3. Antoine Morillon

4. Vulcanius

5. Jorandès

6. Bouvat, p. 71.

7. Adam Crapon

8. *Geheimnis der Türcken*

9. Bouvat, p. 71.

www.tabarestan.info تبرستان

رافلنگیوس زمینه‌های مساعدی را مطرح کرده بود که در هلند آن روزگار، که علیه حاکمیّت اسپانیا مبارزه می‌کرد، مقبول عام یافته بود و آنتورپ هم مرکز چنین افکاری شده بود. بنابراین، جوّ لازم وجود داشت و افکار و اندیشه‌های ملی‌گرایانه هم موافق بحث دربارهٔ زوایای گوناگون اعتلای زبان ملی بود. در واقع، «سرزمینهای تشکیل‌دهندهٔ هلند آن روزگار در آن سالها در بحبوحهٔ مبارزه برای کسب استقلال از اسپانیا بودند. احساس شدید هویّت ملی که از رهگذر این مبارزات سیاسی بالیده بود صورت نوعی ملّی‌گرایی زبانی را نیز یافت. تا سالهای دههٔ ۱۵۸۰، که اسپانیا توانست سلطهٔ خود را بر هلند جنوبی آن ایّام (یا بلژیک کنونی) اعاده کند. آنتورپ یا آنورس یکی از مراکز اصلی این جنبش فکری — فرهنگی بود. پلانتن چندین کتاب منتشر کرده که در آنها ویژگیهای زبان هلندی توضیح داده شده ودربارهٔ استعداد این زبان برای تبدیل شدن به یک زبان همگانی علمی و ادبی، بعد از زبان لاتین، سخن رفته است»[1].

اما آنچه که نظریات رافلنگیوس و پلانتن را جذاب می‌نمود، نظریه‌ای بود که سالها قبل از آن فردی به نام گوروپیوس بیکانوس، که از دوستان پلانتن بود، در کتاب معروف خویش، به نام *خاستگاههای آنتورپ* (۱۵۶۹) مطرح کرده و در آن کوشیده بود «تا بر پایهٔ ریشه‌شناسیهای خام و ابتدایی، ثابت کند لهجهٔ هلندی‌ای که در ناحیهٔ آنتورپ تکلم می‌شود متفرّع از زبان کمیریان است که بنا بر روایت هرودوت قومی بوده‌اند که همچون سکاها، در حاشیهٔ دریای سیاه زندگی می‌کرده‌اند. قوم کِمریان را اغلب همان کیمبرهای ژرمنی دانسته‌اند که تصور می‌شده است به اروپای غربی کوچیده بودند.[2]» اما آنچه که جالب‌تر می‌نماید ادلهٔ بیکانوس بر قرابت زبانی و نمونه‌های واژگانی است که این قرابت بر آنها متکی است. دوبرون، که به خوبی بحث را به پیش می‌برد، ادامه داده و می‌گوید[3]: «بر این اساس، بنا به استدلال بیکانوس این لهجه قرابت بسیار نزدیکی با زبان اولیهٔ نوع بشر دارد. در مرکز استدلالهای بیکانوس

---

۱. *ایران‌شناسی*، ص ۲۲۶.

۲. همان، ص ۲۲۶.

۳. همان، صص ۲۲۶ و ۲۲۷.

بُن (bec) قرار دارد که، بنا بر افسانهٔ آزمون پسامتیک، که هرودوت آن را نقل کرده ظاهراً نخستین کلمه‌ای بوده که بر زبان بشر جاری شده است. این ریشه یا بُن، که بیانگر تصویر اولیّه یا مفهوم ابتدایی «نان» (bread) بوده، همچنان در واژهٔ هلندی bakker (در انگلیسی baker، به معنای «نانوا») تداوم یافته است؛ بیکانوس معتقد است که تداوم استعمال این ریشه را در نام منطقهٔ شرقی «باکتریانا» (Bactriana، یا همان بلخ امروز) نیز می‌توان دید. به زعم او این نام به معنای «سرزمینی است که در آن نان به نیّتی پاک پخته می‌شود و گندم فراوان به عمل می‌آید».

تبرستان www.tabarestan.info

در سال ۱۸۴۱، لوئی دوسیو[1]، در مقالهٔ «خاورشناسان»، به بررسی مبادی تمدن اروپا پرداخته و در آن با تأکید می‌گوید[2]: «اگر ما کارمان را با آری[3] آغاز می‌کنیم، به این خاطر است که ریشه‌های تمدن ما در این کشوراند و به همین رو، حق دارد در ابتدا توجه ما را به خود جلب کند.» وجه تسمیهٔ آری، که همان آریانا است، از منظر جغرافی‌دانان قدیم یونان سرزمین آریائیها بوده و به علاوه، بسیاری از علمای فقه‌اللغه، اروپا را مرکز انشعاب اقوام آریائی، همچون کمیریان و سارماتها (یا سرمتیها)، می‌دانند[4].

واقعیّت این بود که رافلنگیوس در عقایدش از بیکانوس تبعیّت می‌کرد که قبل از هر محقق دیگری به قرابت زبان هلندی با زبان آلمانی پی برده بود و به این منظور فهرستی نیز از واژگان فارسی تهیه کرده بود. دو برون می‌نویسد[5]: «فهرست واژگان فارسی‌ای که رافلنگیوس در میان همکاران خود توزیع کرد ظاهراً مؤید نظریات بیکانوس بود و خصوصاً آن عده از محققانی که هوادار ترویج و پیشبرد فرهنگی زبان هلندی بودند از این نظریات استفاده کردند.» در همین راستا، اومانیست معروف ژوست لیپس هم، که

---

1. Louis Dussieux
2. Jean Reynaud et Pierre Leroux, *Encyclopédie Nouvelle*. Paris, t., VII (1836 – 1841), " Orientalistes", p. 73.
3. Arie

۴. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۱، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۵. *ایران‌شناسی*، ص ۲۲۷.

زبان علمی و تحقیق را مختص زبان لاتینی می‌دانست[۱] و جزو همان همکاران بود، موضوع قرابت‌ها را با دقت تمام بررسی کرد. در واقع، مؤلف گمنام و یا بهتر همان موری یون، در سال ۱۵۹۷ خویشاوندی زبان فارسی و زبان آلمانی را نشان داده بود. پس از آن، هر چند که اغلب زبان‌شناسان همچنان تأکید داشتند تا زبان عبری را منشاء تمامی زبان‌های شناخته شده بدانند. لیکن نظریهٔ او کماکان راه خویش را می‌پیمود و تحقیقات معقولی را موجب می‌شد. در سال ۱۶۰۲، لیپس در نوشته‌ای[۲]، نظریهٔ او را مورد بررسی قرار داده و نشان داد که «زبان یونانی هم پیوندهایی با زبان آلمانی دارد.[۳]» آنچه که مسجل است، در این دو مرحله از بحث‌های انجام گرفته، زبان عبری بکلی از محدودهٔ کهنهٔ بحث‌های مربوط به مبادی اولیهٔ زبان‌ها خارج می‌شود، ولیکن تداوم آنها صرفاً دربارهٔ زبان فارسی، زبان آلمانی و زبان یونانی انجام می‌گیرد. نکتهٔ قابل ذکر این که در طول ایامی که این مباحثات و مناظرات در اروپای غربی انجام می‌گرفت، انگلستان نقشی در آن ایفاد نکرد و صرفاً در سال‌های اولیه قرن نوزدهم توجه ناچیزی به آن نشان داد، در حالیکه از همان قرن هفدهم و سپس قرن بعد، رساله‌های جالبی در زوریخ، اوپسالا، لوبِک و وین منتشر شد، که ژوزف فُن هامر[۴] هم، با توجه‌ای که به زبان و ادبیات فارسی داشته، به ذکر آنها پرداخته است.

اومانیست دیگر، ژوزف ژوست اسکالیجر[۵] فرانسوی، که به هلند رفته و در لیدن مستقر شده بود، از طرفی با قائل شدن ریشه‌های باستانی برای زبان‌های ژرمنی، که اغلب در طول قرن شانزدهم هم شناخته شده بودند، مخالف بود، و از طرف دیگر به «زبان فارسی به عنوان یک زبان شرقی[۶]» علاقه نشان داد. او در کتاب خویش، *تصحیح*

---

۱. همان جا.

2. *Epistolae ad Belgas* (1602).

3. Bouvat, p. 93.

۴. هامر[پورگشتال]، *تحقیق در زبان و ادبیات فارسی*، ترجمهٔ احمد سمیعی، *نامهٔ فرهنگستان*، دورهٔ نهم، شماره اول، بهار ۱۳۸۶، شمارهٔ پیاپی ۳۳، ص ۱۴۵.

5. Joseph – Juste Scaliger

۶. *ایران‌شناسی*، ص ۲۲۷.

www.tabarestan.info تبرستان

تقویم (۱۵۸۳)، از مطالب فارسی (به خط عبری) برای توصیف تقویم‌های ایرانی استفاده کرده بود و در چاپ سال ۱۵۹۸ نیز، برای نوشتن لغات و عبارات فارسی، از خط عبری بهره گرفته بود. به ظاهر او در تحقیقات خویش از «یک فرهنگ فارسی _ ترکی»[۱] مدد گرفته بود و سپس، براساس یادداشت‌های رافلنگیوس، «یک واژه نامهٔ یهودی _ فارسی/ لاتین»[۲] هم تدوین کرده بود. آنچه که از این دانشمند به صورت دست‌نویس مانده، نشان می‌دهد که «او برای توضیح قواعد دستور زبان فارسی و نیز یافتن کلیدهایی برای کشف ریشهٔ کلمات فارسی در سایر زبان ها»[۳] کوشش‌هائی به عمل آورده بود.

به هر حال تأثیر این تحقیقات شگفت‌انگیز باعث می‌شود تا یوهان الیخمان[۴]، پزشک آلمانی مقیم لیدن و آشنا به زبان‌های زندهٔ شرقی، در سِلک مدافعان و مبلغان قرابت زبانی درآید و آن طور که گفته شده، «بیش از چهارصد لغت فارسی را که در زبان آلمانی نیز کما بیش به همان صورت به کار می‌رود برای تأیید دعوی خود که ریشه و منشاء همهٔ زبان‌ها زبان باستانی سکایی است، گرد آورده بوده است.»[۵] الیخمان، که به جهاتی شباهت‌هائی با پزشک و خاورشناس آلمانی قرن هجدهم، یوهان یاکوب رایسکه[۶] داشت، هنگام تحقیق دربارهٔ ترجمهٔ آثار شرقی و بر حسب اتفاق به «نسخه‌ی خطی *جاویدان خرد*[۷]»، تألیف عربی‌نویس ایرانی ابوعلی مسکویه، دست یافته بود که در آن ترجمهٔ عربی «لغز قابس» وجود داشت و گفتاری هم به زبان یونانی نوشته شده بود که در ادبیات فلسفی یونان به نام «لوح قابس»[۸] شناخته شده بود. فوت ناگهانی او تحقیقاتش را ناتمام می‌گذارد، ولیکن ژوزف فُن هامر فرصت آن را می‌یابد تا به احقاق

---

۱. همان جا.

۲. همان جا.

۳. همان جا.

4. Johann Elichmann

۵. *ایران‌شناسی*، ص ۲۲۸.

6. Johann – Jakob Reiske

۷. عبدالرحمان بدوی، *فرهنگ کامل خاورشناسان*، ترجمهٔ شکرالله خاکرند، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۲۸.

8. Tabula Cebest

حق پرداخته و از او به عنوان مؤلف واقعی نخستین *دستور زبان فارسی*[۱] (۱۶۳۹) به زبان لاتین که در لیدن و با نام لوئی دو دیو[۲] چاپ شده بود، یاد کند[۳].

در این جا لازم است که قدری در بحث اروپائی و اروپائیان درنگ کرده و آن را به ایرانی و ایرانیان منتقل کنیم. در واقع، سوای این که موضوع شباهت واژگان آلمانی با واژگان فارسی در محافل دانشگاهی و روشنفکری لیدن در همین ایام به بحث کشیده شده بود، شکل جالب‌تری از آن در سفرنامه‌های آلمانی‌ها نیز بازتاب یافته بود. آدام اولئاریوس[۴]، که در سال‌های ۱۶۳۵ تا ۱۶۳۹ جزو سفارت هولشتاین[۵] به ایران آمده بود و به کمک یک مترجم پرتغالی، از فرقهٔ اوگوستن به نام پترژوزفا آروزاریو[۶]، که در آن وقت بیست و چهار سالی می‌شد که مقیم ایران بود، به امورات خود می‌رسید و بعدها به قدری در زبان فارسی قوی شده بود که *گلستان* سعدی را به آلمانی ترجمه کرد، در مبحث زبان و خط ایرانیان می‌نویسد[۷]: «در زبان فارسی واژگان بسیاری هست که کاملاً یا اندکی به آلمانی شباهت دارد، که گوئی از این زبان گرفته شده است، مانند: برادر[۸]، دختر[۹]، بربر[۱۰]، ولب[۱۱].» و در جای دیگر مطلبی را عنوان می‌کند که برای امپراتوری صفویان، که دورهٔ طلائی خویش را طی می‌کرد، جای بسی تأمل داشت. او با نکته بینی می‌نویسد[۱۲]: «ایرانی‌ها به سه زبان اصلی یعنی عبری، یونانی و لاتین کوچکترین آشنائی

---

1. *Rudimenta linguae persicae* (1639).
2. Louis de Dieu

۳. *تحقیق در زبان و ادبیات فارسی*، ص ۱۴۳.

4. Adam Olearius
5. Holstein
6. Peter Josefa Rosario

۷. *سفرنامهٔ آدام اولئاریوس*. ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی. ترجمهٔ احمد بهپور، تهران، ابتکارات نو، ۱۳۸۵، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

8. Bruder
9. Tochter
10. Barbar
11. Lippe

۱۲. *سفرنامهٔ آدام اولئاریوس*، ص ۳۰۴.

www.tabarestan.info تبرستان

ندارند و آموختن آن نزدشان مرسوم نیست. به جای آن‌ها زبان عربی را که مانند لاتین در زبان ما نفوذ زیاد دارد برای نوشتن مطالب مذهبی و علمی به کار می‌گیرند».

در این ایام، سوای این که در ایران کوچک‌ترین صحبتی از شباهت واژگانی مطرح نیست، رویگردانی عجیبی هم از آموختن زبان‌های اروپائی وجود دارد و از این رو، نکته بینی اولئاریوس در خور توجه است. با به بحث کشیدن این موضوع، عبدالهادی حائری به توجیه این قصور پرداخته و می‌گوید[1]: «دولتمردان و سیاستگزاران روزگار صفوی دلایلی فراوان برای برقراری پیوند با اروپاییان بیان داشتند... در چنین ویژگیهایی خود بخود نیازی آشکار به آشنایی و شناخت ملتهای اروپایی بوده... با این همه، بسیار جای شگفتی است که ما هنوز با نام مرد یا زنی مسلمان ایرانی که در آن روزگار یکی از زبان‌های اروپایی را بداند و در ایران زیست کند آشنا نشده‌ایم.» او در ادامهٔ بحث خویش تأکید دارد بگوید[2]: «شهروندانی از ایران به برخی از زبان‌های اروپایی آشنا بودند ولی آنان مسلمان نبودند».

www.tabarestan.info تبرستان

اکنون به بحث تشابهات زبانی در محافل دانشگاهی اروپا باز می‌گردیم که سرانجام، در اوایل قرن نوزدهم، خاورشناسی علمی آن را به سوی دستور تطبیقی زبان‌ها سوق داده و نتیجهٔ عالمانه‌ای از آن کسب می‌کند. اِرپینوس، که عصر طلائی مطالعات شرقی در لیدن مدیون او است و استاد کرسی زبان فارسی هم بود، به خاطر مباحاث تشابهات زبانی، توجه‌اش را از عربی به فارسی معطوف می‌کند و شاگردش یاکوب گُلیوس[3]، یک فرهنگ *فارسی —لاتین* هم تألیف می‌کند و در نتیجه موضوع تشابهات همچنان از سر زندگی برخوردار می‌شود. آدریان رلاند[4]، استاد زبان‌های شرقی در اوترخت، که اثر وزین خویش، *دین محمدی*[5]، را در سال‌های ۱۷۰۵ و ۱۷۱۷ منتشر می‌کند، در آن از

---

۱. *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب*، چ ۲، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۲، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۷.

3. Jakob Golius

4. Adrian Reland

5. *De Religione Mohammedica libri duo* (Utragecti, 1705) , et *Dissertaiones Miscellance* (Hannover, 1717).

منابع فارسی هم استفاده می‌کند[۱]. اطلاعات او دربارهٔ زبان فارسی و گستردگی آن در آسیا جالب توجه است. در واقع، او با تأکید اظهار می‌دارد[۲]: «بالاخره، امروز در سراسر آسیا و مهمتر از همه در دربار سلطان عثمانی، بدان تکلم می‌شود.» این طرز تفکر، که زبان فارسی زبان درباری است، در نزد فرانسویان، که بیشتر با زبان‌های ترکی و عربی سر و کار داشته، به کمال رسوخ کرده بود و آنها فارسی را از دریچهٔ زبان ترکی می‌دیدند.

به هر حال، موضع‌گیری استوار رلاند، توجه آلبرت اسخولتنس[۳]، استاد زبان‌های شرقی در لیدن را به خود جلب می‌کند. از آنجائیکه وجود پیوندهائی میان مطالعات شرقی و مطالعه دربارهٔ کتاب مقدس، که بستر اصلی مطالعات شرقی در طول قرن هجدهم بود، از عوامل تداوم مباحثات تشابهات زبانی هم بود، اسخولتنس در جزوه‌ای که در سال ۱۷۳۸ منتشر می‌کند، در مقدمهٔ آن تحقیقی نیز به ریشه‌های زبان عربی اختصاص داده و در استدلاش می‌نویسد[۴]: «... زبان فارسی هم از زبان سکاها متفرّع شده و لذا با زبان‌های ژرمنی اروپا بیش از زبان عربی و سایر «لهجه‌ها»یی که به وضوع با عبری پیوند دارند (بعدها به زبان‌های سامی معروف شده‌اند) قرابت دارد.» البته این تفرّع زبانی را قبلاً الیخمان متذکر شده بود، ولیکن در این قرینهٔ زمانی استدلاش از سنخ دیگری بود. وانگهی، سوای توجه به کمیریان در آلمان و هلند و به تبع آن توجه به سکاها، سرمتی‌ها نیز در لهستان مورد توجه قرار گرفته و از قرن شانزدهم مفهومی به نام «سرمتی نژادی»[۵]، که در جستجوی ریشه‌های سرمتی بخشی از مردم لهستان بود، جایگاهش را در نزد طبقهٔ اشراقی باز کرده بود و آثاری هم در این زمینهٔ جذاب منتشر شده بود[۶]. در واقع، مطالعه دربارهٔ کمیریان باعث می‌شود تا نویسندهٔ رمانتیک لهستانی،

---

۱. *ایران‌شناسی*، ص ۲۳۴.

۲. همان جا.

3. Albert Schultens

۴. *ایران‌شناسی*، ص ۲۳۵.

5. Sarmatisme

۶. *ایران‌شناسی*، ص ۲۴۷.

www.tabarestan.info تبرستان

یان پوتوتسکی[1]، که دارای تبار فرانسوی و آثارش را به زبان فرانسوی می‌نوشت، همچون یک مورخ به تحقیقات دامنه‌داری دست برند و در سال‌های بین ۱۷۸۹ و ۱۷۹۲، چهار جلد کتاب در مورد سرمتی‌ها منتشر کند[2]. بدینسان سرمستی نژادی در راستای خاستگاههای آنتورپ و کمیریان و سکائیها گام برمی‌دارد و تا اوایل قرن نوزدهم خواسته یا ناخواسته موضوع زبان فارسی و خویشاوندی آن با زبان‌های اروپائی را مطرح کرده و از آن یک دلمشغولی مستمر می‌سازد.

تأسیس کُلِژ دوفرانس، در قرن شانزدهم، مرحلهٔ مهمی از تعلیمات زبان‌های شرقی و شناخت فرهنگ شرق در فرانسه بود که روندش، حذف و اضافه کردن کرسی‌ها، به طور مستمر ادامه یافت، ولیکن تأسیس مدرسهٔ جوانان زبان، در قرن بعد، برای تربیت مترجم فرانسوی تبار و به خدمت گرفتن او در بنادر تجارتی بحرالروم یا مدیترانه، که تحت سلطهٔ امپراتوری عثمانی بود، مرحلهٔ مکمل عصری بود که فرانسه با اقتدار در خارج از مرزهای خود به اظهار وجود پرداخت. در واقع، سلیمان دوم، یا سلیمان قانونی، که سلطان (۱۵۲۰ تا ۱۵۶۶) امپراتوری عثمانی بود و سلطنت او با سلطنت فرانسوای اول (۱۵۱۵ تا ۱۵۴۸) تقارن داشت، در عصر وی و سپس در عصر شارل نهم[3]، پادشاه فرانسه ۱۵۶۰ تا ۱۵۷۴)، با اعطای رژیم کاپیتولاسیون به فرانسه موافقت کرد و در نتیجه این دستاورد انگیزه‌ای برای مقاصد سیاسی و تجاری این کشور در شرق شد، به طوری که بعدها به ایران هم تسری پیدا کرد[4]. این نوع روابط، احتیاج به مترجمانی ورزیده داشت که لازم بود ابتدا به زبان ترکی و سپس به زبان عربی تسلط داشته باشند.

آنچه که از قدیم در نزد مسیحیان رایج بود آموختن زبان‌های لاتینی و یونانی بود و اگر این دانش‌آموختگان می‌خواستند متون مقدس خویش را به زبان اصلی بخوانند،

---

1. Jan Potocki
2. Dominique Triaire, *Potocki* , *Essai*. Le Méjan, Actes Sud, 1990, p. 258.
3. Charles IX
4. Henri Dehérain , *La France dans le Levant. L'Oeuvre scientifique en Asie Mineure, en Syrie et en Perse*, Paris, 1931, p. 550.

امری که بسیار رایج بود، زبان‌های عبری و آرامی را نیز می‌آموختند[۱]. مورخ ایرانی قرن چهاردهم، رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ معروفش می‌گفت[۲]: «وفرنگان به بیست و پنج لغت سخن می‌گویند، و هیچ طایفه زبان طایفهٔ دیگر فهم نکنند، زبان خط و حساب که همه دانند.» در همین ایامی که رشیدالدین این چنین از زبان‌های اروپائی صحبت می‌کند و تا قرن نوزدهم، زبان ایتالیائی از طریق سوداگران جنووائی و ونیزی به عنوان زبان تجارتی و سیاسی از رونق برخوردار است و حتی زبان میانجی هم محسوب می‌شود[۳]. اما این زبان میانجی خوش‌نشین یک رقیب طبیعی اصیل در تمامی آسیای آن وقت داشت که زبان فارسی بود. در واقع، در سال ۱۹۳۱، سیلوان لوی با تأکید می‌گفت[۴]: «از دوران قرون وسطی و فتوحات اسلامی، زبان فارسی به لینگوا فرانکای[۵] تقریباً تمامی آسیا تبدیل شده بود. از مدیترانه تا اقیانوس آرام، زبان فارسی به ایفای نقشی می‌پرداخت که زبان انگلیسی آن را از او گرفت؛ در تمامی توقف گاه‌ها و منزل‌گاه‌ها به این زبان صحبت می‌کردند؛ در داخل سرزمین‌ها، از کشمیر تا بنگال و میسور، برهمن‌هائی که چه اشتیاق شغل‌های ساده را در سر می‌پروراندند و چه شغل‌های عالی رتبه، زبان فارسی می‌آموختند، مثل حالا که انگلیسی می‌آموزند؛ شرکت بریتانی هند، در روابطش با تبت، از زبان فارسی مدد می‌گرفت».

در فرانسهٔ قرن شانزدهم دستور زبان جزو مواد درسی نبود[۶]، با وجود این کم‌کم در

---

۱. برنارد لوئیس، «تاریخچهٔ ترجمه. از بابل تا دیلماج تا مترجم امروزی»، حسن کامشاد، *مترجمان، خائنان، مته به خشخاش چند کتاب*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶، ص ۱۲.

۲. *جامع‌التواریخ، تاریخ افرنج، پاپان و قیاصره*، ص ۵۴.

۳. لوئیس، ص۱۲.

4. Sylvain Lévi, "Le quatrième centenaire au Collège de France. L'entrée du sanscrit au Collège de France", *Revue politique et littéraire* (Revue Blue), 15 août 1931, pp. 491 – 492.

5. Lingua franca (زبان میانجی)

6. *Grand Larousse encyclopédique*, éd. Prestige. Paris, Larousse,1970, t. 10, "Grammaire"

www.tabarestan.info تبرستان

طول زمان یک ادبیات دستور زبان شکل می‌گیرد و حتی اومانیست انگلیسی، جان پلزگریو[1]، که استاد هنر در دانشگاه پاریس بود[2]، یکی از نخستین دستور زبان‌های فرانسه را به انگلیسی و تحت عنوان *توضیحاتی دربارهٔ زبان فرانسه*[3] (۱۵۳۱) تألیف می‌کند و در پی آن نیز فرهنگ‌نویسی فرانسه در فرانسه و هلند رایج می‌گردد. تقریباً در همین ایام امپراتوری عثمانی بر بنادر تجارتی بحرالروم تسلط یافته بود و فرانسه هم موقع را غنیمت شمرده و با سیاست دوستی با عثمانی‌ها، مناسبات تجارتی پر رونقی را با آنان برقرار کرده بود که نتیجهٔ آن از رونق افتادن انحصار تجارت ایتالیا شده بود. بندر مارسی[4] از این موقعیّت استفاده کرده و به دروازهٔ شرق تبدیل می‌شود و برای توسعهٔ سریع روابط تجارتی مناسباتی با لوانتی‌ها[5] (ارمنی‌ها، یونانی‌ها و یهودی‌ها)، که به خوبی با زبان‌های شرقی آشنائی داشتند، برقرار می‌کند. علی رغم رقابت شدیدی که انگلستان و هلند بر فرانسه تحمیل می‌کنند، این کشور به لطف اتحاد استوار خویش، از طریق رژیم کاپیتولاسیون با عثمانی و به تبع آن دریافت تسهیلاتی برای میسیونرهایش در قسطنطنیه و ازمیر، تجارت پر رونقی را برای تجارت خود فراهم می‌کند. مخلص کلام این که، حرفهٔ دیلماج، که قبلاً در این پایتخت برای آشنایان به زبان‌های لاتینی و عربی حرفهٔ مهم و چشمگیری شده بود، در این مقطع زمانی، که زبان ترکی زبان غالب بنادر تجارتی در مدیترانه شده بود، از اهمیّت خاصی برخوردار می‌گردد.

تأسیس سفارتخانه، در طول این قرن و قرن بعد در قسطنطنیه، از طرف کشورهای دارای مناسبات تجارتی و سیاسی با عثمانی، نیاز به مترجم کاردان و وفادار را نیز بیشتر مطرح می‌کند. سوای لوانتی‌ها، که به عنوان مترجم با سفارتخانه‌ها کار می‌کردند، یونانی‌ها هم، که به فناریان[6] مشهور بودند و در محلهٔ فنار قسطنطنیه ساکن بودند، به

---

1. John Palsgrave
2. Ibid., t. 15.
3. *L'Eclaircissement de la langue française* (1531).
4. Marseille
5. Levantins
6. Phanar (= Phanariotes).

مترجمی برای دولت عثمانی می‌پرداختند و در این راه از هیچ گونه ترجمه‌های نادرست و خائنانه فرو گذار نمی‌کردند[۱]. به تدریج اخباری دریافت شد دال بر این که دو گروه به تبادل اطلاعات محرمانه سفارتخانه‌ها می‌پردازند و رقم‌های مهمی هم رد و بدل می‌شود[۲]. از این رو، هر یک از کشورهای دارای سفارتخانه در قسطنطنیه به فکر راه‌حلی برای جایگزین کردن مترجمان محلی می‌افتند. ژان باتیست کُلبِر[۳]، صدراعظم فرانسه، گزارش‌هائی از تجّار مارسی دریافت می‌کرد که نشان می‌داد خطر دیلماج‌های بومی جدی است و آنان به منافع تجاری فرانسه خیانت می‌کنند. در نتیجه، در سال ۱۶۶۹، به فکر تأسیس[۴] هستهٔ اولیّهٔ مترجمان فرانسوی برای زبان‌های شرقی می‌افتد و «مدرسه جوانان زبان»[۵] را در همین سال، در پاریس، بنیان می‌نهد.

www.tabarestan.info تبرستان

عنوان این مدرسه نوعی گرته‌برداری از عنوان ترکی «دِل اوغلان»[۶] بود و خودِ مدرسه، که از چند اتاق تشکیل می‌شد، در «مدرسهٔ لوئی لوگران» مستقر شده بود و در آنجا نام «مدرسهٔ جوانان زبان» یا «ارمنی‌ها» در لوئی لوگران»[۷] را به آن داده بودند. اساتید اولیّه آن مترجمان با سابقه‌ای بودند که سال‌ها در بنادر تجارتی بحرالروم و در کنسولگری‌های فرانسه به کار مشغول بودند و گاه گداری هم برای وقت گذرانی و یا این که واقعاً روی ذوق و علاقه، به ترجمهٔ متون ادبی ترکی و عربی به فرانسه اقدام می‌کردند و از این رو، بعدها این ترجمه‌های منتشر نشده بنیان اولیّه مجموعه‌های شرقی

---

1. Frédéric Masson, *Les Jeunes de Langues*. Notes sur l'éducation dans un établissement des Jésuites au XVIIIe siècle, *Le Correspondant*, 1881, t. 124, 2e partie, p. 913.

۲. لوئیس، *تاریخچهٔ ترجمه*، صص ۲۰ تا ۲۲.

3. Jean – Baptiste Colbert

4. Gustave Dupont – Ferrier, *Les Jeunes de Langues , ou "Arméniens" à Louis – le – Grand*, in *Revue des études arméniennes*, 1922, t. 2, p. 193.

5. Ecoles des Jeunes de Langues

6. Henri Cordier, *Un interprète du général Brune et la fin de l'Ecole des Jeunes de Langues*, in *Mémoires de l'Institut*, 1911, t. 38, 2, p. 267.

7. Ecoles des jeunes de Langues, ou "Arméniens" à Louis – le - Grand

در کتابخانهٔ ملی پاریس را تشکیل دادند. از نظر مواد درسی، این جوانان دوره‌های نظری را در پاریس و زیر نظر ژزوئیتها[1] و دوره‌های عملی را در قسطنطنیه و ازیر زیر نظر کاپوسن‌ها[2] می‌دیدند تا بتوانند در این محیط‌ها به روانی مکالمه داشته باشند. این مواد درسی فراگیری ترکی، عربی، فارسی، اسپانیائی یهودیان شرقی یا صفاراد، و زبان لاتینی بود، چون که زبان بین‌المللی بود و فرهنگ‌های چند زبانی هم به این زبان تدوین شده بود و به علاوه، مطالعهٔ تطبیقی آداب و رسوم شرق و غرب هم می‌توانست مفید باشد.

مدرسه، در دورهٔ اول حیاتش در عثمانی، به صومعه‌هائی که کاپوسن‌ها در قسطنطنیه و ازمیر داشتند، امید بسته بودند، لیکن سرانجام صرفاً اولی به عنوان محل کارورزی شاگردان مورد استفاده قرار گرفت[3]. این صومعه در محلهٔ معروف پره[4] قرار داشت که از تأسیسات جنووائی‌ها بود. کاپوسن‌ها، طبق برنامه‌ای که داشتند، از ترک‌ها برای تدریس استفاده می‌کردند و در ضمن، از اهداف مذهبی میسیون خویش غافل نبودند.[5] در این‌جا آنان با روشی که اتخاذ کرده بودند، به تدریس مختصری از زبان‌های فرانسه و لاتین می‌پرداختند و سپس، در حد گسترده‌تری، زبان‌های یونانی، ایتالیائی و ترکی را تدریس می‌کردند و توجه‌ای هم به زبانه‌های عربی و فارسی نداشتند. در سال ۱۶۸۳ معلوم شد که این روش نتایج مهمی در بر نداشته است، آنهم در حالیکه در همان ایام زبان ترکی در درجهٔ اول اهمیّت و زبان عربی در درجهٔ دوم، در مناطق وسیعی از شرق اسلامی رواج داشت. این عدم موفقیّت یادآور *طرح یک مدرسهٔ شرقی در پاریس، در سال ۱۶۱۲*[6] بود که طراحان آن دو نفر مارونی بودند که در دو رسالهٔ تحلیلی برنامهٔ آن را به لوئی سیزدهم[7] هم تقدیم کردند اما این طرح سرانجامی نیافت، لیکن در

---

1. Jésuites
2. Capucins
3. Dupont – Ferrier, p. 193.
4. Péra
5. Dupont – Ferrier, p. 195.
6. *Projet d'un Collège oriental à Paris, en 1612.*
7. Louis XIII.

همان ایام انگلیسی‌ها آن را، با بیست جوان یونانی و به صورت یک سمینار، در آکسفورد به اجرا در آوردند[1].

در آغاز سدهٔ هجدهم و در اواخر عصر لوئی چهاردهم، طبق تقاضای وزیر نیروی دریائی، که مدرسهٔ جوانان زبان زیر نظر وزارتخانهٔ او قرار داشت ولیکن هزینهٔ آن از طرف اتاق تجارت مارسی پرداخت می‌شد، چون که نفع بیشتری می‌برد، تغییرات معقولی در مدیریت آن بوجود آمد[2]. به نظر می‌رسد که شاه به این فکر بود که از کشیش‌های ژزوئیت به عنوان ابزاری برای سیاست‌های خود استفاده کند و این جماعت هم در فکر بودند که او را به عنوان یکی از ابزارهای خود داشته باشند[3]. این امر دو نوع طرز تفکر را به وجود آورد، به طوری که دانش‌آموزان در مدرسه مراحل نظری و عملی را به صلاح دید رؤسای خود انجام می‌دادند نه طبق اساسنامهٔ مدرسه. در پِرِه دانش‌آموزان همگی فرانسوی بودند، لیکن در پاریس آنان یونانی، سوری، عرب و ارمنی بودند و در بین آنها هیچ فرانسوی مشاهده نمی‌شد.

البته ارمنی‌ها از موقعیّت خاصی برخوردار بودند و نام آنها، که یادآور نام ملتی اصیل بود، معرّف کارآموز دیلماج هم بود و تحت نام آنان لوانتی‌ها (فرانسوی‌های حاصل از ازدواج‌های بومی)، پاریسی‌ها، ورسائی‌ها و فرانسوی‌های اصل و نسب‌دار هم وجود داشتند[4]. پس از فوت لوئی چهاردهم و آمدن لوئی پانزدهم، حکم مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۷۲۱ مشاور دولتی وی، تبدیل به منشور جدیدی در راستای ارتقاء مدرسهٔ جوانان زبان می‌شود[5]. در طی این دوره، که تا سال ۱۷۶۲ ادامه می‌یابد و روش کار تدریس متحول می‌شود، زبان فارسی نیز در کنار زبان‌های ترکی و عربی ارائه می‌شود و صرفاً یک استاد به تدریس آنها می‌پردازد. در پاریس صرفاً فرانسویان اصل و نسب‌دار تحصیل خواهند کرد و سپس، برای تکمیل زبان خود، به پِرِه خواهند رفت تا در آینده جزو

1. Masson, p. 908; Dupont – Ferrier, p. 197.
2. Ibid., p. 1998.
3. Ibid.
4. Ibid., p. 200.
5. Dupont – Ferrier, p. 205.

www.tabarestan.info تبرستان

کادر مترجمی به کار مشغول شوند. مرحلهٔ تحصیل در پاریس الزامی می‌شود تا پس از آن و برای مرحلهٔ دوم دانش آموختگان به پِره اعزام شوند. استادان آنهم از بین قدیمی‌های مدرسهٔ جوانان زبان، که اغلب در کنسولگَرهای فرانسه در بحرالروم به سر برده بودند و یا مترجم همایون و استاد کُلِژدو فرانس بودند، انتخاب شده بودند. در این ایام کرسی‌های زبان‌های شرقی در این کُلِژ پیوسته فعال بودند و چون تردد سفرای شرقی در دربار فرانسه زیاد شده بود، مترجم همایون هم از منزلت خاصی برخوردار گردیده بود.

فوت الکساندر لوئی ماری‌پتی دو لاکروآ[1]، فرزند فرانسوا پتی دو لاکروآ[2] و استاد زبان عربی در کُلِژ دو فرانس و زبان‌های ترکی و عربی در مدرسهٔ جوانان زبان در پاریس، در سال ۱۷۵۱، موجب می‌شود تا کرسی او در سال بعد، ۱۷۵۲، به پی‌یر آرمن[3] واگذار شود. کرسی پتی دولاکروآ در مدرسهٔ جوانان زبان، که کرسی دوم زبان‌های شرقی بود، در این مرحلهٔ جدید، که با آرمن شروع می‌شود، عنوان «زبان‌های ترکی، عربی و فارسی» را به خود می‌گیرد و ظاهراً، در این مقطع، توجیهات آلبرت اسخولتنس، استاد زبان‌های شرقی در لیدن، راجع به زبان فارسی، توجه ژزوئیت‌ها را، که همچنان معتقد بودند لاتین‌دان و مترجم همایون و به ویژه خاورشناس تربیت کنند[4] و نیز آرمن را به خود جلب نمی‌کند، هر چند که تطابق زمانی آن نوشتهٔ معروف (۱۷۳۸) و این تصمیم (۱۷۵۲) هم زیاد نبود.

در سال‌های ۱۷۰۶ تا ۱۷۱۲، پی‌یر آرمن دِل اوغلان در مدرسهٔ کاپوسن‌های پِره بود و پس از فارغ‌التحصیلی، به مدت چند دهه به کار مترجمی زبان ترکی در کنسولگری‌های فرانسه در بحرالروم، به ویژه در قاهره، پرداخته و از اشتهار خوبی برخوردار شده بود[5]. فِردریک ماسون، مورخ مطالعات ناپلئونی، می‌نویسد[6]: «او

1. Alexandre – Louis – Marie Petis de La Croix
2. François Petis de La Croix
3. Pierre Armain
4. Dupont – Ferrier, p. 129.
5. Ibid., p. 1923, III, p. 39.
6. Masson, *Les Jeunes de Langues*, p. 917.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌خواهد که جوانان زبان به درجه‌ای برسند که بتوانند، قبل از این که از این‌جا بروند، کتابهای عربی و فارسی را بخوانند تا از این طریق بتوان ذوق ادبیات ترکی را، که لازمه‌اش دانستن زبان عربی و زبان فارسی است، در آنها به وجود آورد.» در این ایام، برانگیختن ذوق ادبیات شرقی در دانش‌آموختگان زبان‌های شرقی نوعی بدعت در آموزش این جوانان به حساب می‌آمد چون که صرفاً برای حرفهٔ مترجمی تربیت می‌شدند. اما این بدعت چندان هم نمی‌توانست مایهٔ تعجب باشد، چون که قبلاً آندره دوریّه[1]، یکی از معروفترین مترجمان فرانسوی مشغول به کار در قسطنطنیه و قاهره، در سال ۱۶۳۴، *گلستان*[2] سعدی را از روی ترجمهٔ ترکی آن به فرانسه ترجمه کرده و برای نخستین‌بار ادبیات فارسی را به فرانسویان معرفی کرده بود. به علاوه، نخستین فردی که از فرانسه و به دستور کُلبر عازم ایران شد تا در سال‌های ۱۶۷۴ تا ۱۶۷۶، یعنی در عصر شاه صفی دوم (سلیمان)، زبان فارسی را در اصفهان یاد بگیرد، فرانسوا پتی دولاکروآ بود که با ادبیات فارسی، به ویژه با مثنوی مولوی آشنا می‌شود و بعدها اثر معروفش، *هزار و یک روز*[3] (۱۷۱۰ – ۱۷۱۳) را در پنج جلد در پاریس منتشر می‌کند و شهرتی مانند آنتوان گالان کسب می‌کند.

آرمن در سال ۱۷۵۷ فوت می‌کند و متأسفانه از دورهٔ کوتاه تدریس او، که در سال ۱۷۵۲ شروع کرده بود، اطلاعی در دست نیست. تنها اثر شناخته شدهٔ او ترجمه‌ای است از یک کتاب جغرافیائی که در سال ۱۷۳۲ منتشر شده بود[4]. جانشین بلافصل او، دُنی دومینیک کاردون[5]، که از سال ۱۷۵۷ تا ۱۷۶۲ به تدریس «زبان‌های عربی، ترکی و فارسی» می‌پرداخت، خاورشناسی متجرب بود که سال‌ها در کنسولگری‌های فرانسه در بحرالروم خدمت کرده بود. کاردون، در سال ۱۷۶۵، به استادی «زبان‌های ترکی و

---

1. André Du Ryer
2. *Gulistân ou l'Empire des roses* (1634)
3. *Mille et Un Jours* (Paris, 1710 – 1712, 5 vol.)
4. Henri Dehérain, *La vie de Pierre Ruffin. Orientaliste et diplomate (1742-1824).* Paris, 1929, t. 1, pp. 7 et 8.
5. Denis – Dominique Cardonne

www.tabarestan.info تبرستان

فارسی» در کُلِژدو فرانس منصوب می‌شود[1] و این امر، پس از استادی آرمن در کرسی زبان فارسی در مدرسهٔ جوانان زبان، بدَعتی است در کُلِژدو فرانس که در آنجا زبان فارسی برای نخستین‌بار تدریس می‌شود. کاردون تا سال ۱۷۸۳، که فوت می‌کند، به تدریس خود، آنهم با وقفه‌های طولانی که گاه با بی‌رغبتی همراه بود، ادامه می‌دهد و در عین حال سمت مترجم همایون را، مثل پتی دو لاکروآ، بر عهده دارد.

در حوالی دههٔ ۱۷۷۰، سه نام در تاریخ خاورشناسی فرانسه، آنهم در زمینه‌های زندهٔ شرقی، بیش از همه طنین انداز بود: اتین لوگران[2]، که گفته می‌شد «عالِم‌ترین فرد در زبان‌های شرقی در اروپا بود»، کاردون، که تألیفات تاریخی مهمی داشت و پی‌یر روفن، که مترجم توانائی بود. در نامه‌هائی که این سه تن خاورشناس، در ۲۸ اوت و در سپتامبر ۱۷۷۷، به مقامات مافوق خود نوشته بودند[3]، ارزیابی‌های معقولی از زبان‌های زندهٔ شرقی به عمل آورده بودند که رئوس آنها به شکل زیر است[4]: ترکی زبان برتر تمامی کشورهای تحت استیلای عثمانی است؛ زبان عربی، زبان قرآن است و در شامات و در مناطق شمال آفریقا بدان تکلم می‌شود؛ زبان فارسی، که زبان دربار و دانشمندان مانده است، به نظر نمی‌رسد که مورد اهمال قرار گیرد، چون که «زبان ترکی تمامی وقارش را مدیون اختلاط مستمر آن با واژگان عربی و واژگان فارسی است.» لازم است، به نکاتی که یادآوری شد، این نکته را نیز اضافه کرد که زبان فارسی هرگز به مثابه یک زبان تحمیلی فاتح جنگ عمل نکرده و هرگز هم، مثل امپراتوری عثمانی، حضور فیزیکی در اروپا نداشته است و در نتیجه، همیشه از منظر فکری مورد توجه و مداقه بوده است. از این رو، زبان دربار و دانشمند ماندن می‌تواند نتیجهٔ همین بُعد فکری هم باشد.

اما این جوّ مناسب بوجود آمده، بی ارتباط با یک رویداد بزرگ ایران‌شناسی در

---

1. Albert Lefranc, *Histoire du Collège de France. Des origines jusqu'à la fin du premier empire*. Paris, 1893, p. 386.
2. Etienne Le Grand
3. Dupont - Ferrier, p. 220.
4. Ibid., p. 228

www.tabarestan.info تبرستان

فرانسهٔ این ایام نیست. در واقع، در تاریخی که آرمن مشغول تدریس زبان فارسی است، جوانی پاریسی به نام آبراهام یاسِنت آنکتیل دو پِرون[1]، متولد ۷ دسامبر ۱۷۲۳ در این شهر، که برای تحصیل الهیات و به تبع آن فراگیری زبان عبری، به آمرسفورت[2]، واقع در نزدیکی اوترختِ[3] هلند رفته بود، بی هیچ دستاوردی به گشور بازگشته بود و پس از آن، اغلب برای مطالعه و تحقیق به کتابخانهٔ سلطنتی، بخش نسخ شرقی، می‌رفت. این تردد موجب می‌شود تا بر حسب اتفاق متوجه چند ورق استنساخ شده از یک نسخهٔ خطی *وندیداد ساده* بشود که تا آن وقت کسی موفق به خواندن آن نشده بود. از این رو، کنجکاوی او تحریک شده و عزم جزم می‌کند که به هندوستان، جائیکه این چند ورقِ *وندیداد ساده* از آنجا به فرانسه آورده شده بود، عزیمت کند.

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۱۷۵۵، عازم این کشور شده و در ۱۰ اوت همان سال وارد بندر تجارتی پوند یشری[4] می‌شود و در این جا به فراگیری زبان فارسی می‌پردازد. این زبان، از دورهٔ سلطنت اکبر شاه در هندِ قرن پانزدهم، زبان ملی این کشور شده بود. سپس به شاندِر ناگور[5]، در بنگال غربی و نزدیک به شمال کلکته، می‌رود و در آنجا زبان سانسکریت را یاد می‌گیرد. در ادامه، به بندر سورت[6] می‌رود و در آن‌جا با پارسیان هند ارتباط‌هائی برقرار می‌کند تا بتواند از آنها زبان پهلوی را یاد بگیرد و به علاوه، در ضمن این یادگیری، موفق به تدوین یک *فرهنگ پهلوی — فرانسه* (۱۷۵۹) می‌شود. البته این رویدادها زمانی به وقوع می‌پیوندند که اورنگ زیب مدتی است که پادشاه هندوستان شده است. سرانجام، در سال ۱۷۶۴، با تعداد زیادی نسخ خطی فارسی به فرانسه بازمی‌گردد و اولین اقدام مهم او ترجمهٔ *زند اوستا* (۱۷۷۱) به زبان فرانسه در سه جلد بود که فرهنگ مذکور و زندگی زردشت و شرح سفر جزو آنها آمده بود. این

---

1. Abraham Hyacinthe Anquetil - Dupperon
2. Amersfoot
3. Utrecht
4. Pondichéry
5. Chanderagor
6. Surat

ترجمه بازتاب‌های وسیعی را در آلمان، دانمارک و انگلستان بدنبال دارد و در نتیجه، اذهان خاورشناسان معطوف به ایران باستان می‌شود.

در این مقطع زمانی، اقدام آنکتیل دو پرون نه فقط یک رویداد علمی اروپائی، بلکه مبداء تاریخ مطالعات ایران‌شناسی (و یا حتی اوستاشناسی) در اروپا به طور کلی و در فرانسه به طور می‌شود. فرانسه و اروپا، که تا دیروز صرفاً با تمدن‌های یونان و رم باستان مراودهٔ علمی داشتند و دنیا را از دریچهٔ این دو تمدن می‌دیدند و بس، اکنون خود به کشف یک تمدن دیگر از قاره‌ای دیگر پرداخته بودند. بدینسان نوزده سال پس از تدریس زبان فارسی در مدرسهٔ جوانان زبان پاریس و صد وسی و هفت سال پس از معرفی ادبیات فارسی، کتاب‌های مقدس ایران باستان نیز ترجمه شده بودند و از منظر ایران‌شناسان و یا اوستاشناسان، زبان فارسی دیگر صرفاً زبان درباری نبود، چون که زبان پهلوی هم در کنار آن به خودنمائی پرداخته بود.

تبرستان www.tabarestan.info

پس از آرمن و کاردون، تدریس زبان فارسی به همراه زبان ترکی صرفاً در کُلِژدو فرانس تداوم می‌یابد. پی‌یر روفن شایسته‌ترین فرد برای تدریس زبان فارسی بود. او خود دِل اوغلان و خیلی زود وارد مراحل عملی زبان در شرق شده بود و در سال ۱۷۷۴[1] منشی و مترجم همایون و در سال ۱۷۷۹ وابسته به کتابخانهٔ شاه شده بود[2]. بعداً طبق فرمان مورخ اول ژوئیه ۱۷۸۴، وزیر دریاداری او را به استادی «زبان‌های ترکی و فارسی» در کُلِژدو فرانس منصوب می‌کند. روفن در دروس افتتاحیهٔ مورخ ۱۹ آوریل ۱۷۸۴ خود، که به لاتینی ایراد شد، تقریظ جالبی از کاردون به عمل آورده و در آن گفت که «او از تمامی اسرار زبان ترکی واقف بود.[3]» سپس به مبادی زبان ترکی و ارتباط آن با زبان‌های عربی و فارسی پرداخت[4] و در ضمن آن یادآور شد که کاردون سال‌ها قبل از فوتش از تدریس دست کشیده بود. در روایتی که از این امر وجود دارد آمده است، «وقتی که سیلوستر دوساسی، که هنوز جوان بود، خود را در کُلِژدو فرانس

---

1. Dehérain, *La vie de Pierre Ruffin*, t. 1, p. 45.
2. Ibid., p. 66.
3. Ibid., p. 63.
4. Ibid.

به او معرفی کرده تا از دروسش بهره ببرد، با بُهت و درماندگی از زبان خود استاد می‌شنود که سال‌ها است مراجعه‌کننده نداشته است و دیگر به تدریس هم نمی‌پردازد[1]».

در آفیش دیواریِ سالِ ۱۷۸۶ کُلِژدو فرانس چنین آمده بود[2]: «عناصر زبان فارسی. ترجمهٔ *گلستان* سعدی.» این نخستین‌باری است که ما از مواد درسی زبان فارسی رسماً با خبر می‌شویم، مضاف بر این که *گلستان* سعدی در سایر مراکز ایران‌شناسی آن عصر اروپا، مثل هلند، هم تدریس می‌شد. در عثمانی اهمیّت زیادی برای آن قائل بودند و چندین ترجمه هم از آن به زبان ترکی به عمل آمده بود. روفن پیش‌کسوتانی همچون کاردون و لوگران داشت و جوانانی هم مثل لانگلِس و دوساسی هم در پیش روی او بودند. او تا سال ۱۷۹۲، یعنی به مدت هشت سال به تدریس ترکی و فارسی پرداخت[3] و در طی آن انقلاب ۱۷۸۹ را نیز از سر گذراند.

www.tabarestan.info تبرستان

روفن که مترجم و مهماندار وزارت امور خارجه برای زبان‌های ترکی و فارسی هم بود، در سال ۱۷۸۸ سال چهارم تدریس در کُلِژدوفرانس ــ پذیرای نمایندگان تیپو سلطان[4]، مهاراجهٔ نامدار مسیور می‌شود، که پس از فوت پدر، در سال ۱۷۸۳ بر تخت سلطنت جلوس کرده بود و همچنان در فکر استقلال کشور هند از تسلط انگلستان بود. او با فرانسویان در پوندیشری در ارتباط بود و فارسی را نیز نیک می‌دانست. پدر او، حیدر علی خان بهادر، متحد فرانسه و دشمن انگلستان بود و پسر نیز اکنون در این راه از او تبعیّت می‌کرد. مأموریت سیاسی اعضای سفارت تیپو سلطان به ظاهر اطمینان بخشیدن به تداوم دوستی بین وی و لوئی شانزدهم بود، اما در نهان[5] اعضا می‌بایستی از فرانسه تقاضا کنند تا در جنگ جدیدی که آنان علیه انگلیسیها برنامه‌ریزی کرده بودند، به آنان کمک کند. روفن از سه نمایندهٔ تیپو سلطان، محمد درویش خان، اکبر علی خان و رئیس آنها محمد عثمان خان، در ژوئیه ۱۷۸۸ در پاریس استقبال می‌کند.

---

1. Ibid., p. 69.
2. Ibid.
3. Ibid.
4. Ibid., p. 71.
5. Ibid.

از همان ابتدا غامض بودن حرفهٔ مترجمی او، آنهم در حالی که چهار سالی می‌شود که او استاد زبان فارسی است، نمایان می‌شود. نمایندگان مذکور به فارسی تکلم می‌کردند و روفن هم فارسی را به طور تئوری و با لهجهٔ ترکی می‌دانست و هنوز به طور عملی کاری انجام نداده بود، ولیکن مشکل او وقتی مضاعف می‌شود که متوجه می‌شود که فارسی آنها مثل فارسی رایج در ایران نیست. او که نمی‌توانست حرف‌های آنان را درک کند و یا این که حرف‌های خود را به آنها بفهماند، با اتخاذ روش زیر در کار خویش موفق می‌شود[1]: «در برگشت به ورسای، من درست‌ترین گزارش را به عالیجناب جلالت مآب کنت دولالوزرن[2] (وزیر دریاداری) ارائه کردم، اما او صرفاً از من به شِکوه پرداخت و بمن تفهیم کرد که اعلیحضرت این مأموریت را، مثل سه مأموریت پیشین، به من واگذار کرده‌اند و خود او هم خیلی بر همت من، بر عادت مراوده من با شرقی‌ها و بر موفقیّت کوشش‌های فراوانی که مبذول خواهم داشت تا استفاده از زبان فارسی را کسب کرده و به کار ببرم حساب می‌کند، چون که در مکالمهٔ این زبان کمبود دارم؛ و از فردای آن روز، عالیجناب با یک نامهٔ فوری مرا مکلف کرد، که در نزد سفارت هند به عنوان منشی و مترجم همایون، به طور مکتوب (امری که برایم ساده‌تر است)، به ترجمه بپردازم. نتیجه این که آپارتمانی در هتل این نمایندگان گرفتم (۱۵ خیابان برژه[3]) و شب و روز فقط کوشش کردم تا خودم را با لهجه و اصوات آنها آشنا کنم، لهجه و اصوات خودم را با مال آنها وفق دهم، به وقت نیاز به قلم متوسل شده تا حرف‌های همدیگر را درک کنیم و در پایان هشت روز تمرین کِسِل‌کننده، متوجه شدم که پیش‌رفت‌هائی داشته‌ام».

زحمات روفن برای فراگیری زبان فارسی رایج در هند مفید بود و برای خود او نیز محرز شد که لازم است از دو طرز حرف زدن رایج در ایران و هند اطلاع کافی داشته باشد. اما این زحمات، گر چه از منظر زبانی و مکالمه‌ای مفید واقع شد، لیکن از نظر

---

1. Ibid.
2. S. E. Mgr le Comte de la Luzerne
3. 15, rue Bergère

www.tabarestan.info تبرستان

سیاسی کمکی به اعتبار فرانسه نکرد، چون که لوئی شانزدهم، برای حفظ روابط حسنهٔ خود با انگلستان، هیچ تعهدی را نپذیرفت و نمایندگان هندی هم سرانجام به کشورشان بازگشتند. در طول این مأموریت، روفن پیام فارسی تیپو سلطان به لوئی شانزدهم، خطابهٔ فارسی رئیس هیئت هندی و جواب فرانسهٔ لوئی شانزدهم را به نوبت از فارسی به فرانسه و از فرانسه به فارسی ترجمه کرد.

در سالی که روفن به تدریس خود خاتمه داد، یعنی ۱۷۹۲، رئیس کتابخانهٔ ملی منصب او را در این ارگان ملغی اعلام کرد[1]. کمیتهٔ رستگاری مردم[2]، که از تاریخ ۶ آوریل ۱۷۹۳ هدایت کشور را در دست داشت، مجدداً در راستای روابط فرانسه با هند گام برداشت و در ۱۰ مِه ۱۷۹۴ به وزیر امور خارجهٔ فرانسه اجازه داد تا به نام ملت فرانسه از یک هندی به طور موقتی پذیرائی کرده و برای این امر روفن را انتخاب کند. احمدخان، که نام این مخالف انگلیس بود، به فارسی تکلم می‌کرد و «چون فقط روفن در فرانسه قابلیّت درک این زبان را داشت، در تاریخ ۱۲ مِه ۱۹۷۴ از وی تقاضا شد که به امور او پرداخته و منزلی برایش در ورسای تهیه کند.[3]» روفن با تجربه‌ای که کسب کرده بود، به فرد تحت قیمومت دولت خویش زبان فرانسه را تعلیم داد و به علاوه، وسایل کار را برای او فراهم کرد، از جمله[4] «خلاصهٔ دستور زبان فرانسه که به فارسی نوشته شده بود؛ اصول زبان فرانسه و ترجمهٔ فارسی افسانهٔ *مجسمه‌ساز و مجسمهٔ ژوپیتر*[5]. ازآنجائیکه راغب بود که شاگردش پیشرفت‌هائی را که داشته است نشان دهد، ابتدا *اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند*[6] را به فارسی ترجمه می‌کند و سپس، از او می‌خواهد که از این متن فرانسه و نیز از ترجمهٔ آن رونویسی به عمل آورد. بالاخره، این هندی تحت حمایت حکومت انقلابی فرانسه تصمیم می‌گیرد که به کشورش

www.tabarestan.info تبرستان

1. Ibid., p. 88.
2. Comité de Salut oublic
3. H. Dehérain, *La vie de Pierre Ruffin*, t. 1, p. 82.
4. Ibid.
5. Le *statuaire et la statue de Jupiter*
6. *Déclaration des droits de l'homme et de citoyen*

بازگشته تا در کنار مخالفان انگلیس به مبارزه بپردازد. از این رو، به بصره رفته و سپس از طریق سواحل کران، در جنوب ایران، به کشورش بازمی‌گردد و به طور اسرارآمیزی در آنجا کشته می‌شود[1].

روفن، که وظایفش در حق این هندی در حوالی ۱۸ اوت ۱۷۹۴ به پایان رسیده بود و خود نیز تجربیات جدیدی در رابطه با زبان فارسی کسب کرده بود، اکنون فکر عزیمت به شرق را در سر می‌پروراند، چون که کمیتهٔ رستگاری مردم نیز در تاریخ ۲ نوامبر همین سال او را به مقام منشی هیئت نمایندگی فرانسه در قسطنطنیه منصوب کرده بود[2]. کمیته با او در ارتباط می‌ماند و هر چند گاهی توضیحاتی از او دربارهٔ مهمترین وظایف منشی مترجم و زبان‌های شرقی طلب می‌کند. به علاوه، روفن که دوراندیش است، برای منصب منشی مترجم خویش در پاریس، ژان باتیست پری[3] را معرفی و وی با موفقیّت وظایف او را نیز در کُلِژدوفرانس و به عنوان جانشین او انجام می‌دهد[4]. این مرحله از حیات اسمی او در کُلِژ کم‌کم ویژگی‌هائی بخود می‌گیرد که در تاریخ کرسی‌های زبان فارسی در این بنیاد بی‌سابقه می‌نماید. از این رو، لازم است که ابتدا به مبحث دیگری در رابطه با کرسی زبان فارسی در سال ۱۷۹۵ نظری بیفکنیم و سپس به دنبالهٔ موضوع مربوط به روفن بپردازیم.

لوئی ماتیو لانگلِس در ۲۳ اوت ۱۷۶۳ در پِرِن[5]، واقع در نزدیکی مون دیدیه[6]، متولد شد. او در جوانی آرزو داشت که به هندوستان رفته تا در آنجا به کار مشغول شود، ولیکن در رأی خود دچار تردید شده و نتوانست اقدام راسخی به عمل آورد. در این ایام فرانسه موقعیّت برتر خویش را در هندوستان از دست داده بود، اما فرانسویانی بودند که در نزد مهاراجه‌ها، که بعضاً طرافدار فرانسه بودند، به کارهای نظامی و کشوری

---

1. Dehérain, Op. cit., p. 84.
2. Ibid., p. 90.
3. Jean – Baptiste Pérille
4. Dehérain, p. 93.
5. Pérenne
6. Montdidier

www.tabarestan.info تبرستان

مشغول بودند. سپس، در کُلِژدوفرانس و در دروس عربی همشهری خود، ژان ژاک آنتوان کوسن دوپِرسووال[1] و نیز در دروس فارسی روفن شرکت کرد. وی از سال ۱۷۸۴ تا ۱۷۹۲ به تدریس فارسی پرداخته بود و امکان این که لانگلِس در سال‌های اولیّهٔ این تدریس شرکت کرده باشد بیشتر مقرون به حقیقت است. بدنبال آن با ترجمهٔ *تزوکی چند از تزوکات* (۱۸۷۸)، که قبلاً به ذکر آن پرداختیم، اشتهار ایران‌شناس و متخصص حوزهٔ هند[2] را به خود اختصاص می‌دهد. در آن وقت، او نخستین کسی بود که گزارش‌های سالانهٔ انجمن آسیائی کلکته را ترجمه و منتشر می‌کرد و اروپا را از پیشرفت‌های خاورشناسی انگلیسیها در هند مطلع می‌کرد. در همین زمان هم انگلیسی‌ها واژه «خاورشناس» را وضع می‌کنند و فرانسویان نیز آن را در سال ۱۷۹۹ وارد زبان خود می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

لانگلِس، ابتدا در سال ۱۷۹۰، درخواستی با عنوانِ *دربارهٔ اهمیّت زبان‌های شرقی به منظور توسعهٔ تجارت و پیشرفت ادبیات و علوم*[3] تنظیم و آن را به مجلس ملی فرانسه ارائه می‌کند.[4] در این درخواست، او ضمن ناکافی بودن دروسی که در زمینهٔ زبان‌های شرقی تدریس می‌شد، پیشنهاد می‌کند که دو مدرسه در پاریس و مارسی تأسیس و در آنها کرسی‌های عربی و فارسی ایجاد شود و این کرسی‌ها نه به مترجمان قدیمی شاغل در شرق، بلکه به علمای فن داده شود[5]. این درخواست به خاطر قضاوت‌های شدیداللحن

---

1. Jean – Jacques – Antoine Caussin de Perceval
2. S. Lévi, Op. cit., p. 526; Raymond Schwab, *La Renaissance orientale*, Paris, Payot, 1950, p. 61.
3. *De l'importance des langues orientales pour l'extension du commerce, les progrès des lettres et des sciences*. Adresse à l'Assemblée nationale, par L. Langlès, Paris, 1790.
4. August Carrière, *Notice historique sur l'Ecole spéciale des Langues orietales vivantes*, in Publications de l'Ecole des Langues orientales vivantes, Paris, 1883, série 2, t. 9, p. III.
5. Ibid., pp. IV – V.

مؤلف آن در حق مدارسی که هنوز فعّال بودند، بدون سر و صدا رد می‌شود. از این رو، مؤلف راه حل دیگری پیدا می‌کند و به ژوزف لاکانال[1]، چهرهٔ انقلابی کنوانسیون فرانسه و فردی که رأی به اعدام لوئی شانزدهم (۲۱ ژانویه ۱۷۹۳) داده بود و در زمینهٔ آموزش و پرورش و نیز به ویژه سازمان جدید مدارس عالی، اقداماتی را مبذول می‌داشت، متوسل می‌شود. در کنسوانسیون، لاکانال به ارائه *گزارش دربارهٔ زبان‌های شرقی، تجارتی و دیپلماسی*[2] می‌پردازد و آن را در ۳ مارس ۱۷۹۵ به تصویب می‌رساند و در نتیجه، مدرسهٔ ویژهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی پاریس[3] در این تاریخ با سه کرسی عربی، ترکی و فارسی تأسیس می‌شود و ریاست آن نیز به لانگلس واگذار می‌شود. در ابتدای گزارش لاکانال آمده است[4]: «زبان‌های شرقی، در نزد منورترین مردمان اروپائی، از جایگاه برجسته‌ای در تمامی مؤسسات مختص اشاعهٔ دانش و معرفت برخوردارند. این زبان‌ها، که از آغاز این سده در فرانسه دچار غفلت شده‌اند، تقریباً در طول انقلاب به حال خود رها شده‌اند».

www.tabarestan.info تبرستان

اشاره به غفلت، اشارهٔ درستی بود و لانگلِس هم درخواست خود اغراق نکرده بود، چون که در طول قرن هجدهم، آنچه که در دورهٔ طلائی و پس از آن، در مدرسهٔ جوانان زبان اتفاق افتاده بود، و آنچه هم که در کُلِژدوفرانس روی داده بود و کاردون آن را به دوساسی جوان و جویای فراگیری زبان‌های شرقی اظهار داشته بود، بیشتر به این دلیل بود که در مراکز خاورشناسی اروپا، به ویژه در هلند، تحقیقات وسیع‌تر و امکانات چاپ بهتر به خوبی فراهم شده بود، در حالیکه در طی این مدت در فرانسه حتی «یک سطر هم با حروف عربی چاپ نشده بود.»[5] فرمان کنسوانسیون مبتنی بر شش بند بود، که بند اول بر ضرورت سه کرسی عربی، ترکی و فارسی تأکید داشت و

---

1. Joseph Lakanal
2. *Rapport sur les langues orientales, commerciales et diplomatiques*
3. Ecole spéciale des langues orientales vivantes de Paris.
4. Carrière, p. III.
5. Ibid.

بند چهارم استادان این کرسی‌ها را موظف می‌کرد که برای زبانی که به تدریس می‌پردازند دستور زبان آن را نیز تألیف کنند[1]. کنوانسیون ملی فرصت از قوه به فعل در آوردن فرمان‌های خود را نمی‌یابد و در نتیجه، این مهم توسط دیرکتوآر اجرائی[2] تحقق می‌یابد و وی مجوز گشایش مدارس عالی را در تاریخ ۲۰ مهِ ۱۷۹۶ صادر می‌کند و مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی دروس خود را در تاریخ ۲۲ ژوئن، در کتابخانهٔ ملی پاریس آغاز می‌کند[3].

تبرستان www.tabarestan.info

در این جا لانگلِس دو روز در هفته و هر روز از ساعت شش تا هشت بعد از ظهر به تدریس می‌پرداخت[4]. اما دروس اولیّه با فرا رسیدن تعطیلات به پایان می‌رسد و بازگشائی در ۱۱ نوامبر ۱۷۹۶ انجام می‌گیرد. در این روز لانگلِس طی یک سخنرانی، بر پیگیری عملی دروس بیشتر تأکید می‌کند تا بر تئوری آن و سپس در خصوص ضرورت تربیت مترجمان ورزیده به صحبت پرداخته و از آن تعداد از مترجمانی که پس از تحصیل به سوی بیگانگان رفته و برای آنها کار می‌کنند، شدیداً انتقاد می‌کند. به علاوه، او معتقد است که وجود کُلِژدوفرانس برای تدریس زبان‌های عالمانه یا منسوخ لازم است، ولیکن در هر حال هر دو بنیاد، کُلِژدوفرانس و مدرسهٔ زبان‌های شرقی، مکمل هم‌اند و شاگردان این مدرسه می‌توانند، پس از اتمام تحصیلات، به کُلِژ رفته تا تحصیلات خود را تکمیل کنند.[5] او می‌گوید[6]: «پس از این که تحصیلات خود را دربارهٔ زبان‌های عامیانه و دیپلماتیک آسیا انجام دادند، دانش‌آموختگان به کُلِژدوفرانس می‌روند تا تحصیلاتشان را، با فراگیری زبان‌های باستانی و مقدس فلسطین، که در آنجا تدریس می‌شود، و زبان‌های ایران و هند، که نبایستی از داشتن کرسی‌های آنها فروگذار کرد، تکمیل کنند. آن وقت در این رشته از آموزش درجاتی از تعلیم و تربیت می‌ماند که مدارس عمدهٔ ما فاقد آن هستند...»

---

1. Ibid., pp. VII et VIII
2. Directoire exécutif
3. Carrière, p. IX.
4. Ibid., pp. IX et X.
5. Ibid., p. XI.
6. Ibid.

ضمن یادآوری این نکته که استادان نبایستی صرفاً به اصول دستور زبان و مشکلات دستوری زبان‌هائی که تدریس می‌کنند بپردازند بلکه وظیفه دارند که در گسترش روابط سیاسی و تجارتی فرانسه با اقوامی که به این زبان‌ها تکلم می‌کنند بکوشند، شخصاً خود را موظف به انجام آن دانسته و اظهار می‌دارد[1]: «اولین کوشش استاد زبان فارسی این خواهد بود که شرح کوتاهی از ایالات بیشمارِ این شبه جزیرهٔ واقع در میانهٔ آسیا، هند و تاتارستان را، که در بین ما با وجه تسمیهٔ ناصحیح پارس شناخته شده، ولیکن از قدیم‌ترین اعصار باستانی ملل آسیائی آن را ایران می‌نامیدند، برای شما ارائه کند.» البته لازم به ذکر است که عنوان کرسی او «فارسی و مالایائی»[2] بود، اما او در طول تدریس‌های انجام گرفته صرفاً به تدریس زبان اولی اکتفا کرد. به علاوه، او که سابقاً شاگرد روفن در کُلِژدوفرانس بود و پس از عزیمت وی به قسطنطنیه همچنان با او در ارتباط بود، ظاهراً تا قبل از تأسیس مدرسهٔ زبان‌ها، در کُلِژ و در جلسات متعددی که برگزار شده بود، به تدریس پرداخته بود[3] و احتمال این که این تدریس او در رابطه با زبان فارسی بوده باشد چندان دور از ذهن نخواهد بود.

www.tabarestan.info تبرستان

محل نسبتاً ساده و حتی فقیرانهٔ کلاس‌ها، که به زحمت با نور پنجره‌های تنگ روشن می‌شد، با در اختیار گذاشتن نسخ خطی به شاگردان برای مطالعهٔ، جبران مافات می‌شد، مضاف بر این که از سال ۱۷۹۲، لانگلِس در بخش نسخ شرقی این کتابخانه با سمت حافظ نسخ خطی نیز مشغول به کار بود و در نتیجه، با گشاده‌دستی آنها را در اختیار آنان قرار می‌داد[4]. به علاوه، لانگلِس موفق می‌شود که برای کرسی زبان فارسی یک دستیار هم انتخاب کند تا در مواردی همچون غیبت در کلاس و یا بیماری، به جای او به تدریس بپردازد. او آنتوان لئوناردو شِزی[5] را، که یکی از اولین دانش‌آموختگان این مدرسه بود، برای این امر انتخاب می‌کند[6]. اما این قانونِ مربوط به

1. Ibid., p. XII.
2. Ibid., p. VII.
3. Ibid., p. IX.
4. Ibid., p. XII
5. Antoine – Léonard de Chézy.
6. Ibid., p. XX.

دستیاری، که به نظر می‌رسد قبل از سال ۱۸۱۲ به مرحلهٔ اجراء رسیده بود، در سال ۱۸۱۶ و به دلیل صرفه‌جوئی اقتصادی ملغی اعلام می‌شود. در هر حال، لانگلِس در تدریس خویش از دو اثر تاریخی جغرافیائی استفاده می‌کرد[1]: ۱) «تزوکات تیمور صاحب قران فی تدبیرات و کنکاشها»، ۲) «نزهةالقلوب تألیف حمدالله بن ابی بکربن احمدالمستوفی‌القزوینی.» بدینسان، به لطف لانگلِس، در فرانسه برای نخستین‌بار زبان فارسی دارای کرسی مستقل می‌شود و از همان زمان مورد توجه مراکز خاورشناسی اروپا قرار می‌گیرد و شاگردان زیادی از اقصی نقاط این قاره در دروس او شرکت می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

لانگلِس پس از بیست و نه سال تدریس زبان فارسی و نیز داشتن مقام ریاست مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی و عضویت در فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی و در نتیجه، قرار گرفتن در گروه خاورشناسان این نهاد، که بنیانگذاران اولیّهٔ خاورشناسی علمی فرانسه بودند، در ۸ ژانویه ۱۸۲۴ فوت می‌کند. او علاقهٔ زیادی به جغرافیا، تاریخ و سفرنامه داشت و چاپی نیز از شرح سفارت کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، براساس کتاب تاریخی *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین* وی، به نزد خاقان چین، که به امر سلطان شاهرخ انجام گرفته بود، ارائه می‌کند. قبلاً ترجمهٔ این اثر توسط آنتوان گالان انجام گرفته بود. ولیکن منتشر نشده مانده بود و مِلکیزدِک تِونو[2] آن را در مجموعه *سفرهای شگفت‌انگیز* خود منتشر کرده بود. او تعداد معتنابهی از سفرنامه‌های انگلیسی را به فرانسه ترجمه می‌کند و چون از پیشرفت‌های خاورشناسان انگلیسی در هندوستان واقف بود، گزارش‌های سالانهٔ انجمن آسیائی کلکته را نیز ترجمه می‌کند. چاپ دقیق او از *سفرنامهٔ شاردن* (۱۸۱۱) در ده جلد هنوز از چاپ‌های ارزشمند است. از این رو، از منظر ترجمه و چاپ نیز او یکی از مروجان بزرگ خاورشناسی در اروپا بود. ملاقات او، در پاریس، با میرزا ابوطالب خان[3]، معروف به ابوطالب لندنی، در ۷ ژوئن ۱۸۰۲ و

---

1. Ibid., Annexes

2. Melchisedech Thévenot, *Recueil de voyages curieux.*

۳. *مسیر طالبی یا سفرنامهٔ میرزا ابوطالب خان*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، جیبی، ۱۳۵۲، ص ۳۰۱.

تمجید وی از او و نیز از دوساسی، از نکات جالب حیات علمی او است.

دوئل انجام نشدهٔ بین لانگلِس و خاورشناس آلمانی مقیم پاریس، ژول کلاپروت[1]، از رویدادهای بزرگ تاریخ خاورشناسی فرانسه است، چون که مناظره بر سر دانستن یک یا چند زبان شرقی و یا وانمود کردن به آن و استفاده از آثار منتشر نشدهٔ میسیونرها که در کتابخانه‌ها خاک می‌خوردند و سوء استفاده از آنها به عناوین گوناگون، از مواردی بود که موجب مناظرهٔ قلمی و گاه دوئل می‌شد. کلاپروت، که لانگلِس را متهم کرده بود که منچو نمی‌داند ولیکن خود او بر این زبان مسلط است، وقتی که سرانجام کار به دوئل می‌کشد، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. کلاپروت مناظرات قلمی سختی را با خاورشناسان بزرگ عصر خویش متحمل شده بود و در واقع، بانی این نوع مناظرات شده بود که در طول قرن نوزدهم تقریباً تمامی خاورشناسان را درگیر کرد. گوئی که اگر کسی چنین راهی را نمی‌پیمود، جائی در بین خاورشناسان واقعی نداشت. در حالیکه لانگلِس بخش مهمی از تاریخ خاورشناسی علمی فرانسه را در نیمهٔ اول قرن نوزدهم شکل می‌دهد، سیلوستر دوساسی بخش دیگر آن را به کمال می‌رساند و اروپا را نیز بر سر این قول متفق‌الرأی می‌کند.

به دنبالهٔ موضوع مربوط به روفن می‌پردازیم تا در طول تاریخ ایران‌شناسی فرانسه با تأسیس یک کرسی دیگر زبان فارسی، در کنار دو کرسی دیگر، آشنا شویم: ظاهراً پس از کناره‌گیری روفن از تدریس در کُلِژدوفرانس در ۱۷۹۲، کمیتهٔ رستگاری مردم همچنان با او در ارتباط بود و سؤالاتی از او راجع به فردی که بتواند وظایف جانشینی موقت او را در این بنیاد عهده‌دار شود به عمل آورده بود. روفن هم ژان باتیست پِری را، که از مترجمان با سابقهٔ فرانسه در شرق و مسلط به زبان‌های ترکی و عربی بود، معرفی کرده بود و حتی، در تابستان ۱۷۹۴، موفقیّت او را به اطلاع کمیته رسانده بود.[2] سال بعد، ۱۷۹۵، پِری عملاً صاحب کرسی مانده بود[3]، ولیکن به علت کهولت سن و

---

1. Jules Klaproth
2. Dehérain, *Ruffin*, I, p. 93.
3. Lefranc, p. 387.

ضعف قادر به انجام وظیفه نبود و در نتیجه، یک دورهٔ رخوت و نابسامانی در این کرسی به وجود آمده بود که صرفاً با فوت او در ۱۰ نوامبر ۱۸۰۵[1] به پایان رسید. تدریس زبان فارسی، که آغازش به همراه زبان ترکی در کُلِژدوفرانس در طول هشت سال تدریس روفن بی‌هیچ بازتابی بسر رسیده بود و سپس در دورهٔ پِری عملاً به فراموشی سپرده شده بود، می‌بایستی در اواخر ۱۸۰۵، وارد عصر جدید حیات خویش بشود. علم و سیاست، و یا بهتر سیاست و علم، در این مقطع از تاریخ فرانسهٔ عصر ناپلئون و بلند پروازی‌های وی و وزیر روابط خارجی‌اش، تالِران، عملاً تأثیر گذار شده و تاریخ ساز می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

روفن، که پس از بازگشت به قسطنطنیه به عنوان منشی اول سفارت فرانسه در این پایتخت مشغول به کار شده بود و در نتیجه مقام منشی مترجم خود را در وزارت روابط خارجی و نیز کرسی خود را در کُلِژدوفرانس عملاً از دست داده بود، در سال ۱۷۹۸ ترفیع مقام یافته و کاردار سفارت هم می‌شود[2]. دانیل کیفر[3]، که ابتدا مترجم وابسته به کمیتهٔ رستگاری مردم بود، در مارس ۱۷۹۳ به عنوان منشی مترجم دومِ سفارت فرانسه در قسطنطنیه انتخاب و عازم این شهر می‌شود[4]. همدلی و سپس وفاداری، این فرانسوی اهل آلزاس را به روفن، که در آن وقت محبوب‌ترین چهرهٔ فرانسوی در شرق بود، نزدیک می‌کند. در ۱۷۹۸، ناپلئون به دستور دیرکتوآر اجرائی به مصر حمله می‌کند و به دنبال آن، روابط بین عثمانی، که مصر تحت سیطرهٔاش بود، و فرانسه دچار اختلال می‌شود. مراتب به اطلاع روفن می‌رسد و حتی در نامه‌ای که تالران برای او ارسال می‌کند، از قول دیرکتوآر اجرائی چنین القاء می‌کند که فرانسه در نظر دارد «مصر را به عنوان یک کُلُنی حفظ کند.[5]» خشم عثمانی به اوج می‌رسد و دسائس

---

1. Dehérain, *Ruffin*, p. 177.
2. Ibid., p. 127.
3. Daniel *Kieffer*
4. Dehérain, *Un orientaliste alsacien, Daniel Kieffer*,in *Bulletin de la Société de Géographie*, t. 9 (1920, p. 134.
5. Déhérain, *Ruffin*, p. 127.

روسیه و انگلیس بر این خشم دامن می‌زند. به همین خاطر، در ماه سپتامبر ۱۷۹۸، روفن و همکارانش توقیف و در «قصر هفت برج»[1] زندانی می‌شوند[2]. فرانسوی‌های دیگری به زندانهای دیگر برده شده و زندانی می‌شوند. بعضی از فرانسوی‌های مقیم قسطنطنیه، که در سفارت فرانسه (کاخ فرانسه)[3] زندانی شده بودند، در ماه ژوئن ۱۷۹۹ به یک خانهٔ یونانی در محلهٔ پِره، که به «خانهٔ حاجی مسکو»[4] معروف بود، انتقال داده می‌شوند[5]. در این مقطع لازم به ذکر است که توصیف قسطنطنیه و توقات، در *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*، بی‌خوبی رقم خورده و جای ابداع در آن به مراتب کمتر از آفرینش رمان‌گونه شده است. در زندان هفت برج و در ماه اوت ۱۸۰۰، روفن حاضر می‌شود که به کیفر درس خصوصی بدهد و چون وی به فراگیری زبان فارسی علاقه دارد، او نیز به این تقاضا پاسخ مثبت می‌دهد[6] و «به او کمک می‌کند تا به ترجمهٔ کتاب معروف شاعر ایرانی *گلستان* سعدی، بپردازد.[7]» در این ایام، مطالعه *گلستان* سعدی تقریباً امری رایج شده بود، حتی در زندان. معروفترین مورد آن مادام رولان[8] بود که در دورهٔ انقلاب (۱۷۹۳) به زندان افکنده می‌شود و در آنجا به مطالعه *گلستان* می‌پردازد و وقتی در اواخر همین سال اعدام می‌شود، دفترچه‌ای از او به جا می‌ماند که در آن سعدی نیز آمده بود.[9]

به هر حال، کیفر، که به عنوان یک مترجم ساده وارد قصر هفت برج شده بود، در پایان سه سال حبس (۱۷۹۸ — ۱۸۰۱)، همچون یک دانشمند واقعی از آن خارج می‌شود[10]. او که زبان‌های یونانیِ ادبی، لاتینی و نیز انگلیسی و آلمانی را می‌دانست، در

---

1. Château des sept Tours
2. Déhérain, *Ruffin*, p. 130 et 146.
3. Palais de France
4. Maison de Hadji Mosco
5. Dehérain, *Ruffin*, p. 162.
6. Ibid., p. 188;
7. Ibid., p. 189.
8. Mme Roland
9. جواد حدیدی، *از سعدی تا آراگون*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۳۰۵.
10. Dehérain, *Ruffin*, p. 189.

www.tabarestan.info تبرستان

زندان فارسی، ترکی و عربی هم آموخته بود. ذوق ادبی‌اش او را متوجه ادبیات انگلیسی کرده بود و از این رو، در زندان رمانِ معروف کشیش انگلیسی لارنس استرن، *سفر احساساتی به فرانسه و ایتالیا*[1] (۱۷۶۸) را مطالعه کرده بود. روفن که از رویدادهای وارده در قسطنطنیه خسته شده بود، در ژانویه ۱۸۰۳ از تالِران تقاضای بازگشت به کشور کرده بود[2]. اما وی در مقام وزیر روابط خارجی با این تقاضا مخالفت کرده بود و در نظر داشت از او به عنوانِ مهرهٔ اصلی برنامه آتی دولت فرانسه در شرق استفاده کند. از این رو، روفن از کیفر، که در ۱۴ ژوئیه ۱۸۰۳ به عنوان مترجم همراه سفیر جدید عثمانی، حالت افندی، عازم پاریس شده بود، خواسته بود اقداماتی در محل به عمل آورد[3]، بی خبر از این که این همکار و شاگرد سابق نیز علاقه دارد که صاحب این کرسی شد و به تدریس زبان‌هائی بپردازد که در زندان از او آموخته بود. در ضمن لانگلِس هم خواسته بود که تمایلش را به حفظ کرسی زبان‌های ترکی و فارسی او در کُلِژدوفرانس به اطلاع وزیر کشور برساند[4].

www.tabarestan.info تبرستان

در ۱۰ نوامبر ۱۸۰۵، که پری فوت می‌کند، موضوع جانشینی او مطرح می‌شود. کیفر، که تقریباً یک سالی می‌شد که در آنجا ترکی تدریس می‌کرد و مواجبی نیز بابت آن دریافت نمی‌کرد[5]، تصمیم می‌گیرد رسماً جانشین او شود[6]. سیلوستر دوساسی، که از ۲۴ ژوئن ۱۸۰۴ در آنجا فارسی تدریس می‌کرد، علاقمندی خود را برای این کرسی اعلام می‌کند و چون دست‌آورد وزینی در ایران‌شناسی دارد، احترام اهل فن را با خود دارد[7]. تالِران به ظاهر از هر دو کاندیدا حمایت می‌کند و عجیب این که روفن، به تقاضای

---

1. Laurence Sterne, *Voyage sentimental en France et en Italie* (1768).
2. Dehérain, *Ruffin*, p. 255.
3. Ibid., p. 256.
4. Ibid., t. 2 -1930), p. 178.
5. Dehérain, *Talleyrand et les chaires de langues turque et persane au Collège de France en 1805*, in *Journal des Savants*, 1917 p. 416.
6. Dehérain, *Daniel Kieffer*, p.150.
7. Dehérain, *Talleyrand et les chaires , etc.*, p. 419.

کیفر، از وی حمایت می‌کند. کیفر از ژانویه ۱۸۰۴ در مدرسهٔ جوانان زبان، که ریاستش در آن وقت با اگوست شایول[1] بود، ترکی تدریس می‌کرد و کمی بعد فارسی را نیز اضافه کرده و تدریس می‌کرد[2]. بعداً او تدریس را در سه زبان ترکی، عربی و فارسی انجام می‌دهد. روش کار او جالب بود و شاگردان را مجبور می‌کرد تا طبق الگوی خوشنویسی، نوشتن حروف ترکی را یاد بگیرند، «که تقریباً شبیه همانها در عربی و فارسی‌اند.[3]» او اعتقادش بر این بود که دانش‌آموختگان پس از دو یا سه سال فراگیری ترکی، عربی و فارسی را نیز می‌توانند یاد بگیرند[4]. او فارسی را مثل ترکی تدریس می‌کرد و برای زبان اخیر یک دستیار هم اختیار کرده بود[5]. نتیجه این که کیفر از سال ۱۸۰۴ تا ۱۸۲۹، در مدرسهٔ جوانان زبان به تدریس ترکی و گاه نیز فارسی پرداخت[6]، مضاف بر این که از ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۹، رئیس مدرسه هم بود[7] و از بدو ورود به این بنیاد متوجه شده بود که این دانش‌آموختگان می‌توانند مترجمان قابلی برای فرانسه در شرق شوند و تعداد آنها نیز می‌تواند چه در پاریس و چه در قسطنطنیه بر حسب احتیاجات و سیاست دولت تغییر کند.

تقریباً همزمان با لانگلِس، که صاحب کرسی زبان فارسی در مدرسهٔ زبان‌های شرقی شده بود و ما نیز به شرح آن پرداخته‌ایم، آنتوان ایساک سیلوستر دوساسی هم صاحب کرسی عربی ادبی و عربی عامیانه شده بود و تدریس می‌کرد، لیکن در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۸۰۳، کرسی او تفکیک شده و صرفاً کرسی عربی ادبی (سلیس) برای او باقی می‌ماند[8]. فرمان تفکیک به امضای ناپلئون رسیده بود که هنگام اشغال مصر متوجه شده بود که

---

1. Auguste Chayolle
2. Dupont – Ferrier, 1923, t. 3, p. 14.
3. Ibid., p. 19.
4. Ibid.
5. Ibid.
6. Ibid., p. 36.
7. Ibid., p. 24.
8. Carrière, p. XX.

www.tabarestan.info تبرستان

احتیاج به مترجمانی دارد که به زبان عامیانه مسلط باشند نه ادبی یا سلیس. در هر حال، توجه دوساسی به کرسی زبان‌های ترکی و فارسی در کُلِژدوفرانس معطوف شده بود و حتی در طول سال ۱۸۰۴ و نیز سال ۱۸۰۵، در آنجا به طور غیر رسمی به تدریس زبان فارسی پرداخته بود، درحالیکه در همان زمان کیفر در آنجا به تدریس زبان ترکی مشغول بود. در نتیجه هر دو نفر سابقهٔ تدریس داشتند و هر دو نفر می‌توانستند کاندیدای این کرسی باشند. به نظر می‌رسد که تدریس نفر اول، نفر دوم را به اقدام مشابهی وادار کرده بود، اما دقیقاً نمی‌توان گفت که کدام یک از آنها واقعاً نفر اول بوده است و از قبل این کفایت را در خود می‌دیده که به فکر این کرسی باشد. در هر حال، موضوع امر می‌بایستی، طبق مقررات چندین وزارتخانه و نهاد را درگیر می‌کرد، اما دخالت اکید تالِران و رئیس بخش دوم سیاسی او در وزارت روابط خارجی، دُتریو[1]، معرّف تصمیم‌های مهمی بود که می‌بایستی عنقریب اتخاذ می‌شد و اوضاع و احوال هم به روند آن کمک می‌کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

طبق اسناد اداری منتشر شده، روفن تا ماه‌های ژوئیه و اوت ۱۸۰۵و پس از آن نیز صاحب کرسی زبان‌های ترکی و فارسی بود و صرفاً پس از این ایام بود که پِری موفق شده بود تا چند صباحی کرسی را به نام خود داشته باشد[2]. دُتریو، که ابتدا به کیفر تمایل داشت و اکنون رقیب دانشمند وی را نیز در پیش‌رو داشت، به فکر راه حلی برای هر دو کاندیدا می‌افتد. او در نامه‌ای که تالِران می‌نویسد، ابتدا متذکر می‌شود که کرسی زبان‌های ترکی و فارسی رسماً به نام روفن بوده و پس از فوت پِری کیفر تقریباً یک سال بدون دریافت حقوق در آنجا به تدریس پرداخته است. در این ایام، کیفر به عنوان مترجم وابسته به وزارت روابط خارجی مشغول بود و در مدرسهٔ جوانان زبان هم تدریس می‌کرد. دوساسی، که کفایت و شایستگی او را در زبان ترکی تأیید کرده بود[3]، در عین حال یادآور شده بود که چون در طول انقلاب ۱۷۸۹ متحمل ضرر و زیان شده و خانواده بزرگ و پر هزینه‌ای دارد، انتظار دارد که از طریق این کرسی یک درآمد

---

1. D'Hauterive
2. Dehérain, *Talleyard et les chaires*, p. 415.
3. Lefranc, p. 387.

مکمل داشته باشد. اولین پیشنهاد، که به طور کلی به نفع کیفر تمام می‌شد، کرسی زبان‌های ترکی و فارسی را به وی واگذار می‌کرد و سپس برای دوساسی شغلی به عنوان مترجم در وزارت روابط خارجی در نظر می‌گرفت. اما این پیشنهاد، آنهم با ذکر جنبهٔ مالی آن، مقبول اطرافیان دُتریو قرار نمی‌گیرد. پیشنهاد بعدی، موضوع تامین بودجهٔ کرسی را از طریق حذف یک کرسی بدون استاد مطرح کرده و سپس تفکیک دو کرسی را پیشنهاد می‌کند: کرسی ترکی همچنان به نام روفن خواهد ماند و کیفر نیز جانشین او خواهد ماند و کرسی فارسی برای دوساسی تأسیس خواهد شد[1]. تالِران به وزیر آموزش و پرورش نامه نوشته و به وی اظهار می‌دارد که از هرنظر آمادگی دارد که دو کرسی ترکی و فارسی در کُلِژدوفرانس دایر شود، ولیکن اگر این پیشنهاد پذیرفته نشود، موافق است که صرفاً کیفر در کرسی بماند[2]. سرانجام، با راه حل اولی، تفکیک زبان‌ها به دو کرسی مستقل، موافقت می‌شود و در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۸۰۵ تالِران حکم آن را به امضای ناپلئون می‌رساند[3].

www.tabarestan.info تبرستان

در اصل کرسی جدیدالتأسیس، کرسی زبان فارسی بود و کرسی زبان ترکی جای کرسی زبان یونانی عامیانه را می‌گرفت که به علت فوت صاحب کرسی آن بلاتصدی مانده بود. در طول انجام این انتخاب برای کرسی جدیدالتأسیس، وزیر آموزش و پرورش از فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی تقاضا کرده تا طبق مقررات نسبت به معرفی کاندیدای خود اقدامات لازم را به عمل آورد و این بنیاد نیز در ۴ آوریل ۱۸۰۶ دوساسی را با اکثریت قاطع معرفی کرده بود. به راستی این کرسی برای دوساسی تأسیس شده بود و خبر آن را نیز خود او، در تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۶، به اطلاع دوست آلمانی خویش، کریستیان فریدریش دواشنورر[4] رسانده بود و در ضمن با تأکید گفته بود که دروسش را در ۲۰ مِه شروع خواهد کرد[5]. از طرف دیگر، کرسی زبان ترکی همچنان

---

1. Dehérain, *Talleyard et les chaires*, p. 419.
2. Ibid., p. 422.
3. Ibid., p. 423.
4. Christian - Freidtich de Schnurrer
5. Dehérain, Talleyrand et les chaires, p. 425.

اسماً برای روفن می‌ماند و کیفر جانشین او می‌شود و به تدریس می‌پردازد تا در سال ۱۸۲۲ که روفن رسماً از این کرسی انصراف می‌دهد و او صاحب کرسی می‌شود[1].

معمار بزرگ این کرسی شخص تالِران بود که پیشنهاد خود را زیرکانه به امضای ناپلئون رسانده بود و بدینسان کاری کرده بود که پیشنهاد احتمالی دیگر هم جائی از اعراب نداشته باشد. موضوع زبان‌های شرقی و کاربرد آنها در سیاست شرقی ناپلئون و تالِران به قدری مهم و ابزاری شده بود که بدون آنها این سیاست نمی‌توانست شکل بگیرد. بلافاصله پس از تخلیه نیروهای فرانسوی از مصر، ناپلئون روابط دولت خویش را با عثمانی بهبود بخشیده بود و برای آن قرارداد ۲۵ ژوئن ۱۸۰۲ را نیز امضاء کرده بود[2]. در واقع، ژنرال برون، که به عنوان سفیر جدید فرانسه به قسطنطنیه فرستاده شده بود، مدتی در راه این بهبودی تلاش کرده بود و سلطان سلیم سوم را، علی رغم فشارهای سیاسی انگلیس و روس، در جهت این بهبود روابط تشویق کرده بود. دولت ناپلئون، در دستورالعمل خود برای برون، گفته بود[3]: «دولت میل دارد که سفیر [برون] اطلاعات دقیقی دربارهٔ پاشانشین‌های گوناگون جمع‌آوری کرده و آنها را به اطلاع دفتر مخصوص برساند و حتی شخص وی بایستی تحقیقاتش را تا ایران به پیش ببرد.» در واقع، هدف می‌توانست به طور ضمنی اتحاد سه گانهٔ فرانسه، عثمانی و ایران باشد و فرانسه را نیز در اهدافش علیه انگلستان یاری دهد.

این که ابتکار عمل نزدیکی فرانسه و ایران از طرف فتحعلیشاه بوده، که به کرات از پیروزی‌های ناپلئون اخباری دریافت کرده بود، و یا روابط سرّیِ که مأمور روابط تجاری فرانسه در بغداد، ژان فرانسوا گزاویه روسو[4] (فرزند ژاک روسو، که عموی ژان ژاک روسو بود)[5] با ایران برقرار کرده بود و تالِران در آن دخیل بود، به درستی معلوم

---

1. Ibid.
2. Ibid.
3. Ibid.
4. Jean – François Xavier Rousseau
5. Dehérain, *Jean François Rousseau agent de la Compagnie des Indes, consul et orientaliste (1738 – 1808)*, in *Journal des Savants*, 1927, p. 356.

www.tabarestan.info تبرستان

نشده است، مضاف بر این که روایت اولی در تواریخ ایران اغلب آمده، ولیکن روایت دوم، که مهم‌تر است، شناخته شده نیست. با وجود این، ماوقع حاکی از آن است که یک ارمنی در سال ۱۸۰۴ به قسطنطنیه رفته و نامهٔ فتحعلیشاه را به طور محرمانه به دست ژنرال برون رسانده است، نامه‌ای که به دست روفن از فارسی به فرانسه ترجمه و در آن از دوستی و یاری صحبت شده بود. در واقع، فتحعلیشاه در جنگ‌هایش با روسیه به کمک نظامی ناپلئون احتیاج داشت و ناپلئون هم برای تضعیف کردن روسیه احتیاج داشت که ایران همچنان با روسیه به جنگ بپردازد تا بخشی از نیروهای وی در این جبهه درگیر بماند. از طرف دیگر لازم بود که برای به زانو درآوردن انگلستان، هندوستان نیز از طریق ایران مورد تهدید قرار گیرد، مضاف بر این که فرانسه از زمان لوئی پانزدهم، همعصر نادرشاه، و لوئی شانزدهم، همعصر کریم خان زند و آغاز حکومت محمدخان قاجار، در مواجهه با انگلستان در هندوستان بسیار ضعیف عمل کرده بود. این مطلب نیز قابل ذکر است که در حوالی ۱۸۰۴ اشتهار ناپلئون در اروپا و شرق، فکر اعطای عنوان ایرانی «پادشاه» را به ژنرال برون تلقین کرده بود و روفن هم، که از اوت ۱۸۰۴ مشاور سفارت فرانسه در قسطنطنیه شده بود[1]، از منظر روابط سیاسی معنای عنوان ایرانی «پادشاه» را به خوبی می‌دانست. از این رو، وقتی ژنرال برون در همین سال از وزیر امور خارجه عثمانی این عنوان را برای ناپلئون تقاضا می‌کند، او به یاد می‌آورد که قبلاً فرانسوا پتی دولاکروآ آن را برای لوئی چهاردهم از دولت ایران تقاضا کرده بود. اما در این ایام تقاضای عنوان ترکیبی «امپراتور و پادشاه»[2] با امتناع وزیر عثمانی مواجه می‌شود که از ترس سفیر روسیه، که آن را معادل «تزار» می‌دانست، بالاخره پذیرفته نمی‌شود[3]. اما وقتی که آمِدِه ژوبِر، فرستادهٔ مخصوص ناپلئون، در ماه ژوئیه ۱۸۰۶ به تهران می‌رسد و در طول مذکرات محرمانهٔ خویش با فتحعلیشاه تقاضا می‌کند که ناپلئون «ایمپراتور»، به معنی «پادشاه» خطاب شود، «ملتمس

www.tabarestan.info تبرستان

1. Dehérain, Ruffin, t. 1, p. 263.

2. Imperador we Padischah

3. Dehérain t. 1, p. 263, et t. 2 -1930), pp. 12 et 18.

او مقبول» می‌افتد.[۱] ظاهراً تفسیری که سودی بُسنیائی از عبارت «پادشاه» ارائه کرده بود، عثمانیها و فرانسویها را به این نتیجه رسانده بود که این عبارت فارسی «دارای یک قدرت برتر است و با امپراتور مطابقت دارد[۲]».

در هر حال، رویدادهای بین ایران و فرانسه با نامهٔ فتحعلیشاه شتاب بیشتری می‌گیرد. ناپلئون و تالِران سریعاً دست به اقدام می‌زنند و به طور محرمانه و دور از چشم مأموران انگلیسی، دو نمایندهٔ مخصوص از طریق مرزهای غربی ایران به نزد فتحعلیشاه می‌فرستند: آدژودان ژنرال الکساندر رومیو[۳] و آمده ژوبر. وی از هنگام لشکرکشی ناپلئون به مصر، به عنوان مترجم همراه او بود و مأموریت‌های حساس به او واگذار می‌شد و در ضمن استاد زبان‌های شرقی در مدرسهٔ زبان‌های شرقی بود. او نه فقط ترکی بلکه فارسی و عربی هم می‌دانست و چون به زبان انگلیسی هم مسلط بود، اخبار مربوط به ناپلئون را که در مطبوعات انگلیس منتشر می‌شد، برای وی ترجمه می‌کرد و در نتیجه، دوستی پایداری بین آنها شکل گرفته بود. ابتدا وی مأمور به تهران می‌شود، ولیکن چون دچار مشکلات عمدی در درون مرزهای عثمانی و ارمنستان می‌شود، نمی‌تواند وارد ایران شود. سرانجام وقتی که در ۵ ژوئن ۱۸۰۶به تهران می‌رسد، با خبر می‌شود که رومیو را با عجله به ایران فرستاده‌اند و وی در اواخر روزهای سپتامبر ۱۸۰۵ به تهران رسیده و چند روز بعد به طرز مشکوکی فوت کرده است. البته وی حامل پیامی معمولی بود و می‌بایستی صرفاً به ارزیابی وضعیت نظامی ایران می‌پرداخت. اما ژوبر، که اختیاراتی داشت، پس از مذاکرات مفصل، که در طول آن روابط رسمی دو کشور برقرار می‌شود، تصمیم می‌گیرد که به همراه نمایندهٔ ایران به فرانسه بازگردد.

در واقع، فتحعلیشاه نمایندهٔ خویش، میرزا محمدرضا خان، حکمران قزوین را به همراه ژوبر به نزد ناپلئون می‌فرستد. در تاریخ ۴ مه ۱۸۰۷، دو نماینده به مقر نظامی ناپلئون در فین کن اشتاین (در لهستان) می‌رسند، جائیکه ناپلئون ستاد ارتش خود را برای

---

۱. نفیسی، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران*، ج ۱، ص ۱۳۰.

2. Dehérain, Ruffin, t. 2., p. 168.

3. Adjudant – Général Alexandre Romieu.

www.tabarestan.info تبرستان

مواجهه با تزار روس، پل اول[1]، بسیج کرده بود[2]. در همین تاریخ قرارداد بین ایران، به نمایندگی میرزا محمدرضا خان و فرانسه، به نمایندگی وزیر مشاور هوگ برنار ماره، دوک دو باسانو[3] و در حضور وزیر روابط خارجی، شارل موریس تالِران، پرنس دو بِنوان، به امضاء می‌رسد. در این عهد نامه، که سعید نفیسی[4] تمام مفاد آن را ترجمه کرده است، قول‌های نظامی و غیر قابل تحقق زیادی به ایران داده شد و در عوض تعهدات سیاسی، تجارتی و نظامی زیادی هم از ایران طلب شده بود که البته بعضی از آنها، مثل قطع رابطه با انگلستان و اخراج اعضای انگلیسی مقیم ایران انجام می‌شود. تقارن زمانی با تیز هوشی، یکی از فرمان‌های ناپلئون، که کمی پیش از امضای معاهده با ایران صادر شده بود، تحریم قاره‌ای انگلستان بود، ولیکن ناپلئون موفق می‌شود، در این موقع، قطع رابطه با انگلستان و اخراج انگلیسی‌ها را از ایران تقاضا کند و شرایط خود را در خارج از اروپا بر انگلستان تحمیل کند. در ضمن، در قرارداد آمده بود که فرانسه «یک سفیر فوق‌العاده و چند منشی سفارتخانه در دربار ایران خواهد داشت.[5]» در نتیجه، یک هیئت بزرگ، شش روز بعد از امضای قرارداد، از فرانسه، راهی ایران می‌شود. کلود ماتیو دوگاردان[6]، که بعدها ملقب به کُنت می‌شود و جیمز موریه در *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی* خصلت‌های خاصی را به او نسبت می‌دهد[7]، ریاست آن را، که معروف به هیئت ژنرال گاردان می‌شود، بر عهده دارد. او مدت دو ماه در قسطنطنیه می‌ماند تا اعضای هیئت را تکمیل کند، به ویژه مترجمانی که بایستی همراه شوند.

از روزی که او سیپ واسیلوویچ[8] ارمنی نامهٔ فتحعلیشاه را به دست ژنرال برون

---

1. Paul Ier

۲. نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، ج ۱، ص ۱۲۲.

3. Hugues – Bernard Maret, duc de Bassano

۴. نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، صص ۱۲۳ تا ۱۲۵.

۵. همان، صص ۱۱۲۳ و ۱۲۴.

6. Claude – Mathieu de Gardane (ou Gardanne).

7. James Morier, *Les Aventures de Hadji Baba d'Ispahan*; traduit de l'anglais par Elian J. Finbert, Paris, Phébus libretto, 1983, p. 548.

8. Ossep Vassilovitz

www.tabarestan.info تبرستان

می‌رساند و وی نیز آن را در اختیار روفن قرار داده تا خوانده شود و از صحبت انتساب آن به شاه ایران مطلع گردد، روفن کاملاً در جریان اعزام هیئت گاردان قرار دارد، به ویژه این که مشاور سفارت هم است. اما در این ایام سفیر جدید هوراس سباستیانی[۱] است که طی نامه‌ای از تحقق اتحاد سه‌گانه فرانسه، عثمانی و ایران با خبر می‌شود[۲] و در نتیجه، روفن را ملزم به انجام بعضی کارهای مقدماتی می‌کند. وقتی رومیو به ایران می‌آمد، تالِران ژوزف روسو را مترجم همراه او تعیین می‌کند، ولیکن پدرِ روسو از این امر ممانعت به عمل می‌آورد و در نتیجه باجناق ژوزف، ژرژ اوتره[۳]، فرزند پزشک فرانسوی کریستف اوتره[۴]، که مقیم بغداد بود، به همراه رومیو روانه تهران می‌شود و سپس به عنوان مترجم میرزا محمدرضا خان و ژوبر به مقر ناپلئون می‌رود[۵]. روفن نیز پس از عزیمت رومیو و ژوبر به تهران، در ابتدای مأموریت، اقداماتش را برای تعلیم مترجمان فارسی آغاز می‌کند[۶]. او از آنتوان ژوزف دو کوروآ[۷]، رئیس مدرسهٔ جوانان زبان، مستقر در کاخ ونیز[۸]، کمک گرفته و دو تن از شاگردان شبانه‌روزی آنجا را برای این مأموریت انتخاب می‌کند: ژوزف ماری ژوآنن[۹] و اگوست آندره‌آ دونِرسیا[۱۰].

از نظر روفن، این دو نفر دارای استعدادهای لازم برای موفقیّت در تحصیل زبان فارسی بودند. ژوآنن تحصیلات خود را در مدرسهٔ جوانان زبانِ پاریس، که پس از انقلاب ۱۷۸۹ به پِریتانه[۱۱] تغییر نام یافته بود، انجام داده بود. اما پس از اعزام دو

---

1. Horace Sebastiani
2. Dehérain, *Ruffin*, t. 2, p. 40.
3. Georges Outrey
4. Christophe Outrey
5. Dehérain, *Ruffin*, p. 36.
6. Ibid., p. 40.
7. Antoine – Joseph Ducauroy
8. Palais de Venise
9. Joseph – Marie Jouannin
10. Auguste Andrea de Nerciat
11. Prytanée

فرستادهٔ ویژه ناپلئون به تهران، او شروع به فراگیری زبان فارسی می‌کند. دوکوروآ، در نامهٔ مورخ ۲۶ ژانویه ۱۸۰۸ خود به سیلوستر دوساسی، می‌نویسد[1]: «... بدینسان، بی آنکه خودم پیشرفتی در زبان فارسی داشته باشم، آقای ژوآنن را در این زبان تعلیم داده‌ام....» در واقع، در ۳۰ ژوئیه ۱۸۰۶، ژوآنن جزو همراهان ژوبر می‌شود و آن وقت روفن اظهار می‌دارد که ژوآنن پس از گذراندن دوره‌های نظری در قسطنطنیه، برای گذراندن دوره‌های عملی آن چند ماهی به ایران برود. البته پس از فرانسوا پتی دولاکروا، که برای فراگیری زبان فارسی به ایران آمد، روفن دومین فرانسوی بود که مسیر مشابهی را طی کرد. لازم به ذکر است که این مترجمان، که به زبان ترکی تکلم می‌کردند، در تهران، که در آن وقت بیشتر به ترکی صحبت می‌کردند تا فارسی، زبان اخیر را خیلی زود و با لهجهٔ ترکی یاد می‌گرفتند. ژوآنن، پس از سفارش نامهٔ به تهران می‌رسد و تا ماه مِه سال بعد در آنجا می‌ماند. وی با محافل درباری و به ویژه با شعرا ارتباط برقرار می‌کند. البته تقارن آمدن او به ایران با آمدن افراد دیگری از فرانسه، به خاطر حفظ روابط دو کشور تا آمدن گاردان و نیز اطلاع از وضع دربار و وصول اطمینان از حمایت طرفداران فرانسه بود. ژوزف روسو و دبیر سفارت لابلانش[2] هم با فاصلهٔ کمی به دربار می‌رسند[3]. ژوزف، در نامه‌ای که برای پدرش ژان فرانسوا می‌نویسد، شرح باریابی خود را مفصلاً نوشته و در ضمن می‌گوید[4]: «پیش از این، در ۲۸ اکتبر ۱۸۰۷، به حضور شاه بار یافته بودم. فقط من، آقای لابلانش، و ژوآنن به شاه معرفی شده بودیم. او ما را به نشستن دعوت کرد و من نیز نامهٔ اعلیحضرت امپراتور همایونی را تقدیم کردم که امر نمود تا آن را با صدای بلند بخوانند. سپس از بالای تخت سلطنتی با من به مهربانی صحبت کرد و از من، دربارهٔ امور سیاسی اروپا،

www.tabarestan.info تبرستان

1. Dehérain, *L'orientaliste Ducauroy*, in *Journal des Savants*, 1918, pp. 262 – 263.
2. La Blanche
3. Dehérain, *Le Consul orientaliste Joseph Rousseau (1780- 1831)*, in *Journal des Savants*, 1935, 1er art., p. 271.
4. Ibid., p. 273.

سوألات زیادی پرسید و به کرات از من احوالات شما را جویا شد و هر چند گاهی هم رو به صدراعظم میرزا شفیع نموده تا تعجب خود را از شنیدن این که من این قدر به روانی فارسی و ترکی صحبت می‌کنم، ابراز دارد، چون که شکی نیست که برای آزمودن من به طور متناوب با من به این دو زبان صحبت کردند».

از آنجائیکه مأموران بیشتری برای مترجمی زبان فارسی نیاز بود، روفن از دوکروآ تقاضا می‌کند تا به طور محرمانه آندره‌آ دونِرسیا را تعلیم زبان فارسی دهد، چون که استعداد زیادی داشت و عنصر امیدِ میسیونِ ایران محسوب می‌شود[1]. مثل ژوآنن، دونِرسیا هم در مدرسهٔ جوانان زبان پاریس خوانده بود و هر دو نیز در ژانویه ۱۸۰۳ به قسطنطنیه آمده بودند. در مارس ۱۸۰۷، او به همراه دبیر سفارت لابلانش، که از طرف ژنرال سباستیانی مأموریت داشت تا نامهٔ ناپلئون را تقدیم فتحعلیشاه کند، به عنوان مترجم وی به تهران می‌رود. در این ایام روفن که نگران آیندهٔ مطالعات ایرانی است و خود نیز تجربهٔ کوتاهی در این زمینه دارد، در ۱۰ دسامبر ۱۸۰۶ به دوستش دُتریو می‌نویسد[2]: «... دوست دارم به خود بقبولانم که در این قرن همان کاری را نخواهند کرد که در قرن گذشته کرده بودند. دیگر چندان ایران را، پس از آنکه تا این حد به طور جدی به آن پرداخته‌اند، فراموش نخواهند کرد (اشاره به روابط بین فرانسه و ایران در زمان سلطنت لوئی چهاردهم). می‌گویم فراموش نشود و منظورم این است که هیچ نشانه‌ای از آن در بایگانی‌ها پیدا نشود. دقیقاً همین ترس است که مرا مصمم به به اعزام ژوآنن کرده است. هر وقت که این ترس به جز یک فرد دانشمند در زبان فارسی نپروراند، آن وقت نفعی برای فرانسه خواهند داشت. وقتی ایامی را به یاد می‌آورم که من نخستین قدرت دنیا را دیدم، که مردان بزرگی برای تمامی زبان‌ها در اختیار دارد، برای زبان دیپلماسی ایران و هند فقط نادانی مثل من را در اختیار دارد، به خود می‌لرزم. چرا در بین این تعداد انبوه شاگردان زبان‌های شرقی که در قسطنطنیه جمع شده‌اند، بدون این که انتصاب شغل آنها مشخص شود، فقط دو یا سه تن را به

www.tabarestan.info تبرستان

1. Id., *Ruffin*, t. 2, p. 44.
2. Ibid.

دربار ایران اختصاص می‌دهند؟ من برای این کار هر چه را که در توان داشتم انجام داده‌ام. ژوآنن را وارد این حرفه کرده‌ام و آندره‌آ [دونِرسیا] و یکی دیگر [تانکوانی] را برای این امر آماده کرده‌ام. لطف فرموده، آقا، بانگاه پُراز حمایت خود، که به آن احتیاج دارند، از آنها با دقت مراقبت کنید. محبت کرده، مقرری مناسبی برای اولی تعیین کنید، که به قول من عمل کرده است و تشویق‌هائی را برای دو نفر دیگر منظور دارید. دیگر نمی‌توانم برای آنها کاری انجام دهم و آنان را، مثل فرزندان خودم، مثل افراد امیدوار دولت، در اختیار شما می‌گذارم. آنها در دست‌هائی بهتر از دست‌های شما نمی‌توانند بمانند.» این پیش‌گوئی‌های روفن متجرب بسیار قابل تأمل است و به هر حال، در این مرحله کارهای مربوط به زبان فارسی او عملاً به اتمام می‌رسند، ولیکن پی‌گیری مأموریت اعضای اعزامی ایران همچنان ادامه می‌یابد.

www.tabarestan.info تبرستان

وانگهی، در این نامه روفن به طور تلویحی به تعدادِ زیادِ شاگردان در قسطنطنیه اشاره شده که آیندهٔ شغلی آنها هنوز مشخص نشده است. از این رو، ضرورت به کارگیری آنها در هیئت گاردان به طور جدّی در دستور کار قرار می‌گیرد، چون که وی به هنگام اقامت دو ماهه در قسطنطنیه و جمع کردن نظامیان، مشاقان، سیاسیون، منشیان، کشیشان و پزشک مورد نیاز، تقاضای مترجم فارسی هم برای هیئت خود ارائه کرده بود و از همان ابتدا فقدان آن را متوجه شده بود. او، در نامهٔ مورخ ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ خود، یعنی زمانیکه هیئت آماده است تا روز بعد عازم شود، از قسطنطنیه برای تالِران شرح کارهای انجام شده را به دقت متذکر شده و می‌گوید[1]: «از شاگردان مدرسهٔ السنهٔ شرقیه [جوانان زبان] بیشتر از دو نفر نتوانستم بیاورم، یک نفر دیگر هم باید در ایران بما ملحق شود. این قبیل اشخاص فقط باید در محل بتکمیل زبان بپردازند تا روزی بکار اجرای منظورهای اعلیحضرت بخورند. آیا ممکن نیست از مترجمینی که در قسطنطنیه هستند چند نفری را تحت امر من بگذارید؟ بعقیدهٔ من قبل از آنکه مترجمین ما بایران بروند باید مدتی نیز در قسطنطنیه بمانند و ترکی را که در ایران خیلی معمول است

---

۱. کنت آلفرد دو گاردان، *مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ترجمهٔ عباس اقبال، چ ۲، تهران، انتشارت نگاه، ۱۳۶۲، ص ۵۸.

خوب فرا بگیرند. بهر حال برای من سه مترجم دیگر لازم است».

او در نامهٔ مورخ ۱۸ مارس سال بعد خود، که این دفعه خطاب به وزیر جدید روابط خارجی، شامپانی[۱]، ارسال کرده است، مجدداً دربارهٔ شاگردان مدرسهٔ جوانان زبان صحبت کرده و می‌نویسد[۲]: «من همیشه در این فکر بوده‌ام که شاگردان مدرسهٔ السنهٔ شرقیه ما میتوانند در ایران فارسی و عربی و ترکی را بخوبی فرا بگیرند. از این شاگردان من فقط دو نفر را از قسطنطنیه همراه خود آورده‌ام، یکی از آنها تانکوانی است که از روزیکه باینجا آمده گرفتار چشم درد است و اگر این حالت دوام کند شاید مجبور شوم او را به قسطنطنیه برگردانم.» اما آنچه که نه گاردان، نه روفن و نه تالِران در نامه‌های خویش اصلاً به صحبت از آن نمی‌پردازند، تأسیس مدرسهٔ جوانان زبان در تهران بر پایهٔ الگوی قسطنطنیه بود. برای نخستین‌بار لوئی و ائیس در سال ۱۸۴۴ از آن ذکری به عمل می‌آورد[۳] و سپس دوپون فِریه در سال ۱۹۲۳[۴]. اولی از «حیات زودگذر»[۵] آن صحبت می‌کند و دومی از تعداد آن که «در حول و حوش ۴ نفر است.»[۶] این مدرسه در تهران بود و در تبریز، در لشگرگاه نایب‌السلطنه عباس میرزا، لامی[۷] افسر مهندسی یک مدرسهٔ نظامی هم ترتیب داده بود[۸].

در هر حال بحث این که دروس نظری در پاریس و عملی در قسطنطنیه انجام گیرد، از مباحث جدی و شناخته شدهٔ آن عصر بود، ولیکن ذکر این که دانستن صرف ترکی نیاز را رفع می‌کند، باعث شده بود تا مدت مدیدی به فارسی نپردازند و آن را به همراه ترکی یاد بگیرند. تذکر روفن، که به جدی بودن مطالعات فارسی تأکید داشت، به

---

1. Champagny

۲. *مأموریت ژنرال گاردان*، ص ۹۴.

3. Louis Vaïsse, Op. cit., p. 5.

4. Dupont – Ferrier, Op. cit., pp. 11 et 12.

5. Vaïsse, Ibid.

6. Dupont – Ferrier, Ibid.

7. Lamy

۸. نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، ج ۱، ص ۲۷۰.

www.tabarestan.info تبرستان

همین دلیل بود. اما اکنون که این مترجمان در تهران و دیگر شهرهای ایران مشغول‌اند، اهمیّت آن نیز بیشتر شده است. هیئت گاردان، که در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ از قسطنطنیه عزیمت کرده بود، سرانجام پس از سه ماه، در تاریخ ۴ دسامبر به تهران می‌رسد. گاردان مراتب را طی نامهٔ مورخ ۲۴ دسامبر به اطلاع تالِران رسانده و در ضمن متذکر می‌شود[۱]: «اعلیحضرت پادشاه مرا بنشان خورشید از درجهٔ اوّل سرافراز فرمودند...» البته این «نشان خورشید» از «روی لژیون دو نور طرح شده بود[۲]» و ابداع آن نیز کمی پیش از این تاریخ صورت گرفته بود. شکی نیست که فرهنگ فرانسه، که از سال ۱۸۰۵ و با شور و شوق خاصی وارد ایران شده بود، در این تاریخ تفوق خیره‌کننده‌ای در دربار و در نزد بعضی از ارکانها، به ویژه ارتش و «نظام جدید» آن کسب کرده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

گاسپار درووِیل[۳]، افسر فرانسوی، که پس از بازگشت هیئت گاردان به فرانسه از طریق روسیه به ایران آمده بود و مدعی بود که «سه سال در ایران بوده است»[۴]، ولیکن در عنوان فرانسوی سفر نامه‌اش سال‌های ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ را ذکر کرده است، تأکید دارد بگوید که عباس میرزا «پدرش را به برقراری نشان شیر و خورشید ترغیب داشت.»[۵] او، ضمن برشمردن درجات مختلف این نشان‌ها در ایران، متذکر می‌شود که فتحعلیشاه «نشان شیر و خورشید» را به آخرین سفیر انگلیس اعطاء نمود، چون که او نمی‌خواست که «نشان خورشید» را که قبلاً به افسران فرانسوی داده شده بود بپذیرد. درووِیل ادامه داده و می‌نویسد[۶]: «از این رو، یک قطعه نشان عالی برای او و چند نشان کوچک برای بعضی افسران انگلیسی، که در آن زمان در ایران خدمت می‌کردند،

---

۱. *مأموریت ژنرال گاردان*، ص ۶۳.

۲. دنیس رایت، *انگلیسیها در میان ایرانیان*، ترجمهٔ لطفعلی خنجی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۹، ص ۵۳.

3. Gaspar Drouville, *Voyage e Perse, fait en 1812 et 1813*, 2e éd., Paris, 1825, 2 vol., in – 8.

۴. گاسپار درووِیل، *سفر در ایران*، ترجمهٔ منوچهر اعتماد مقدم، چ ۳، تهران، شباویز، ۱۳۶۷، ص ۳.

۵. همان، ص ۲۸۲.

۶. همان، ص ۲۸۳.

فرستادند. سفیر نامبرده که بدون شک تصور می‌کرد این نشان منحصراً به خاطر او ابداع شده، موقعی که دریافت ولیعهد قبلاً نظیر این نشان را به من اعطا نموده است، مکدر شد و اظهار داشت که از این نشان هیچ وقت استفاده نخواهد کرد.» در همین راستا، او نکتهٔ مهمی را یادآور شده و می‌گوید[۱]: «نوار نشانها چندین بار تغییر یافته است: فرانسویها ابتدا رنگ شقایق وحشی را برای نشان خورشیدی که دریافت داشته بودند، انتخاب کردند. سپس رنگ نارنجی و بالاخره شاه تصمیم به رنگ سبز که رنگ محبوب پیغمبر بوده است گرفت.» البته جان ملکم[۲]، سفیر حکومت انگلیسی هند در تهران، در سال ۱۸۱۰، و هارفورد جونز[۳]، سفیر انگلیس در این پایتخت، در سال ۱۸۱۱، در همین سال‌ها ایران را ترک کرده بودند. ولیکن نکتهٔ مهم قابل ذکر این است که نشان خورشید تا سال بعد در دربار مورد استفاده بود و فتحعلیشاه یک قطعه از آن را برای روفن، در قسطنطنیه، فرستاده بود و وی نیز آن را در ماه آوریل ۱۸۱۵ دریافت کرده بود[۴].

هیئت فرانسوی اعزامی به ایران، شباهت‌هائی، در ابعاد کوچک‌تر، با هیئت علمی همراه ناپلئون به مصر داشت. گاردان برادر بزرگ خویش، آنژدو گاردان[۵] را جزو هیئت برده بود. وی به مراسلات خصوصی و وظایف دشوار سیاسی توجه نشان می‌داد و به هنگام بازگشت به کشور از طریق کرمانشاه، با «[محمد] علی میرزا، پسر ارشد فتحعلیشاه و حاکم» این شهر آشنا می‌شود و کنجکاوی‌هائی درباره رابطه وی با نایب‌السلطنه عباس میرزا به عمل می‌آورد. در ژوئن ۱۸۰۸، به فرانسه می‌رسد و در همین سال *روزنامهٔ سفر به ترکیهٔ آسیائی و ایران، در سال‌های ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸*[۶] را در

---

۱. همان جا.

2. John Malcolm

3. Harford Jones

4. Dehérain, *Ruffin*, t. 2, p. 207.

5. Ange de Gardane

6. *Journal d'un voyage dans la Turquie d'Asie et la Perse, fait en 1807 et 1808.* Marseille, 1808, in – 8.

www.tabarestan.info تبرستان

مارسی به چاپ می‌رساند و در آن ضمن پرداختن به جزئیات آثار باستانی ایران و نیز نکاتی راجع به فتحعلیشاه، دست به اقدام جالبی می‌زند و در پایان آن یک «لغت‌نامهٔ ایتالیائی، فارسی و ترکی، تألیف شاهزاده تیمورات میرزا[1]» را منتشر می‌کند. ظاهراً این فرد بایستی همان شاهزادهٔ گرجی باشد که به عنوان فرماندهٔ توپخانهٔ عباس میرزا و زیر نظر افسر فرانسوی وردیه[2] به کار مشغول بود[3].

ژوآنن، که بعداً لقب «میرزا» را دریافت کرده و به «میرزا یوسف مریم ژوآنین[4]» معروف می‌شود، «مترجم اوّل» بود. او از دوستان وزیر مهام امور (امور خارجه) وقت، میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب به معتمدالدوله و متخلص به نشاط بود و ترجمه‌هائی نیز از چند قصیدهٔ سید احمد هاتف اصفهانی منتشر کرده بود. اما در مجموع دست‌آورد ایران‌شناسی او بسیار اندک و منحصر به یادداشت‌هائی بود که در آثار دیگران منتشر شد. آندره آدونرسیا، از شاگردان مدرسهٔ جوانان بود و ژنرال سباستیانی[5] او را با عنوان موقتی «مترجم دوم» تعیین کرده بود. او نیز مثل ژوآنن ترجمه‌های کوتاهی منتشر کرده است. اِمیل ژوآنار[6]، از شاگردان مدرس، جوانان قسطنطنیه بود و از طرف وزیر روابط خارجی به سمت وابستهٔ سفارت تعیین شده بود. ژوزف میشل تانکوانی[7]، که از شاگردان همین مدرسه بود و سباستیانی او را موقتاً به همراه اعضای سفارت اعزام داشته بود، سفرنامهٔ جالبی منتشر کرده است که به فارسی هم ترجمه شده است[8]. آدریان دوپِره[9]، فرزند کنسول فرانسه پی‌یر دوپِره، که سباستیانی او را به عنوان مترجم اعزام

---

1. Prince Timurat - Mirza
2. Verdier

۳. نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، ج ۱، ص ۲۷۰.

۴. همان، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

5. Général Sabastiani
6. Emile Joinnard
7. Joseph – Michel Tancoigne

۸. *نامه‌هایی دربارهٔ ایران و ترکیهٔ آسیا*. سفرنامهٔ ژی. ام. تانکوانی، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، تهران، چشمه، ۱۳۸۳.

9. Adrien Duperé

www.tabarestan.info تبرستان

می‌کند. آدریان سفرنامه‌ای بی نام دارد که ژان پی‌یر آبل رموزا[1]، در نقدی که به آن اختصاص داده، نام او را آورده است[2]. از قرار معلوم او از یادداشت‌های تدوین شده توسط ژوآنن استفاده کرده است. این یادداشت‌ها دربارهٔ قبایل مسلح مستقر در ایران بر حسب زبان‌های آنها، یعنی قبایل ترک، کرد، عرب و لر، تنظیم شده‌اند[3]. و اسکالون[4]، فرزند اسکالون نامی که در شرق بسر می‌برد و از طرف سباستیانی موقتاً به سمت مترجمی تعیین شده بود. در این هیئت تعداد زیادی افسر، مهندس نظامی و منشی حضور داشتند و گاردان توانسته بود از صومعهٔ سن بنوا[5]، واقع در محلهٔ پِرِهٔ قسطنطنیه، دو مبلغ مذهبی به نام‌های داماد[6] و فرانگو پولو[7] را جهت اجرای آداب مذهبیِ اعضای سفارت و یک پزشک به نام سالواتوری[8] را به همراه بیاورد.

www.tabarestan.info تبرستان

سیریل الگود، پزشک سفارت انگلستان در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۴ خورشیدی، یعنی در عصر پهلوی اول، و نویسندهٔ کتاب *تاریخ پزشکی ایران* (۱۹۴۸)، ضمن تذکر این که نام این پزشک فرانسوی در «یادداشت‌های کمپانی شرقی» نیامده است و ذکر طعنه‌دار «خدماتش امروزه نیز ثمر بخش تلقی می‌شود»، مجدداً به موضوع پزشک فرانسوی برگشته و با استفاده از طنز موروثی جیمز موریه می‌گوید[9]: «قصهٔ حاجی بابا تنها اثر، لااقل در زبان انگلیسی، است که شرحی دربارهٔ او بیان می‌دارد.» مؤلف، در تکمیل حرفهای خرافاتی‌اش، ادامه داده می‌نویسد[10]: «با پزشک، کشیشی نیز همراه بود. پزشک درمانگاهی و کشیش مدرسه‌ای افتتاح کرد. مقامات انگلیسی با اولی به رقابت

---

1. Jean – Pierre Abel Rémsat
2. "Voyage en Perse, fait dans les années 1807, 1808, 1809, etc., Paris, 1819, 2 vol.",in *Journal des Savants*, 1819, p. 625.
3. Ibid., pp. 623 et 624.
4. Escalon
5. Sainy – Benoît
6. Damade
7. Frangopoulo
8. Dr. Salvatori

۹. *تاریخ پزشکی ایران در سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمهٔ باهر فرقانی، چ ۲، تهران، امیر کبیر، ص ۴۹۳.

۱۰. همان جا.

برخاستند ولی دومی را به حال خود گذاشتند. این دو نفر بذر دوستی با فرانسه را در میان افراد تحصیل کرده افشاندند و اثر این کار تا امروز محسوس است».

در واقع، موریه در فصل نوزدهم کتاب خویش، از قول حکیم ایرانی ساکن در نزدیکی ارگ سلطنتی، به کارآموز آتی خویش می‌گوید[1]: «حاجی، میدانی که این روزها یکنفر ایلچی [گاردان] از فرنگستان بایران آمده است و حکیمی هم همراه او است... بر خلاف رأی و مذهب جالینوس و بوعلی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست را نه در امزجه قبول دارد و نه در ادویه...این مرد که کافر باسم فرنگی است ما را خر می‌پندارد... ایلچی اصرار دارد که تجارت باید رواج بگیرد و در ایران باید مدارس و مکاتب زیاد بشود...» اگر پزشک ذکر شده توسط اِلگود یک نفر بود، در عوض کشیش مذکور نه یک نفر بلکه همانطور که دیدیم دو نفر بودند. اما آنچه که او می‌خواهد، در ۱۹۴۸، دربارهٔ طب ایران بگوید، باز برداشتی ناشیانه از مخزن حرف‌های موریه است. او در ادامه می‌نویسد[2]: «... طب ایران در یکصد سال اخیر، طب عرب بوده که از دریچهٔ چشم فرهنگ فرانسوی مورد توجه قرار گرفته است.» لُب مطلب در این است که موریه در یادداشت‌های ماه مارس ۱۸۰۹ خود نوشته بود[3]: «شیوهٔ اندیشهٔ پزشکان ایران تا اندازه‌ای همانند جالینوس پزشک یونانی است. آنان همهٔ بیماریها را به یکی از دو علت سردی و گرمی نسبت می‌دهند.» در هر حال، آنچه که تکدر خاطر الگود را فراهم کرده بود همانا «بذر دوستی با فرانسه» بود و توجه ایرانیان به تحصیل پزشکی در این کشور، امری که با اعجاب تمام تداوم یافت.

به هر حال کتاب موریه آکنده از مباحث واقعی تأثیر فرهنگ فرانسوی در ایران است و مؤلفِ آن، برای تخطئه کردن این تأثیر به رمان متوسل شده است، همانطور

---

۱. جیمز موریه، *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*، تصحیح سیّد محمد علی جمالزاده، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۸، صص ۹۴ و ۹۵.

۲. الگود، *تاریخ پزشکی ایران*، صص ۴۹۳ و ۴۹۴.

۳. جیمز موریه، *سفرنامهٔ جیمز موریه، سفر یکم از راه ایران، ارمنستان و آسیای کوچک به قسطنطنیه* ۱۸۰۹ — ۱۸۰۸ میلادی، ترجمهٔ ابوالقاسم سرّی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۶، ج ۱، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.

www.tabarestan.info تبرستان

که ارباب او، هارفورد جونز، به دست‌آویزهای سیاسی قهّار متوسل می‌شد و در موارد حادّ از خود بی خود می‌شد و با درد بیماری مقاربتی به ادای کلمات سخیف می‌پرداخت (پزشک معالج او کریستف اوتره، یک پزشک فرانسوی بود[۱] و اگر مسموم شدن رومیو در تهران صحت داشته باشد[۲]، در آن صورت حضور پسرِ این پزشک، ژرژ اوتره، که به عنوان مترجم رومیو را تا تهران همراهی کرد، نبایستی از نظر دور داشت، مضاف بر این که در فین‌کن اشتاین هم مترجم میرزا محمدخان قزوینی بود) و نیز مطبوعات لجام گسیختهٔ انگلیس که به اسلحهٔ نو ظهور و مُهلکِ کاریکاتور متوسل می‌شدند.

سوای طب فرانسوی، که بعدها شاهان قاجار به طبیب‌های فرانسوی روی آوردند و الگو برداری ظریف از لِژیون دو نور برای نشان خورشید و وضع لغاتی مثل سرباز، از سرباختن[۳]، به جای سالدات روسی که مأخوذ از سولدای فرانسه بود، در ارتش هم، که زیر نظر عباس میرزا بود، دو فوج جدیدالتأسیس که هر یک با دو گردان و با عنوان شاه سربازی (پیاده نظام شاه) به وجود آمده بود که بنیانگذاران آنها افسران فرانسوی بودند. یکی از افسران فرانسوی، لامی، به عباس میرزا درس ریاضیات می‌داد[۴] و به دستور وی تألیفات نظامی چندی به فارسی ترجمه شد. گر چه عباس میرزا فرانسه نمی‌دانست، لیکن کلمات زبان فرانسه، مخصوصاً اصطلاحات فرماندهی نظامی را نیک می‌دانست و اغلب آنها را برای خوشایند خویش و اطرافیان تکرار می‌کرد[۵]. مخلص کلام این که اگر گاردان مختصر اطلاعاتی از سنت‌های کشور داشت، قشون ایران می‌توانست قله‌های افتخار را به نوردد[۶]. اما شاید او نیز کاملاً مقصر نباشد و رویدادهای پیش از ورود او به تهران، یعنی قرارداد تیلسیت[۷]، در پروس شرقی (کنون در منطقهٔ

---

۱. الگود، *تاریخ پزشکی ایران*، ص ۴۸۴.

۲. همان، ص ۴۹۲.

۳. نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴. درووبل، *سفر در ایران*، ص ۱۷۴.

۵. همان، ص ۱۷۸.

۶. همان، ص ۲۷۰.

7. Tilsit

www.tabarestan.info تبرستان

کالینینگراد در روسیه)، در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷، که بین ناپلئون و الکساندر اول، امپراتور روسیه، منعقد شد و در نتیجه قرارداد منعقده با ایران در فین کن اشتاین را بی اثر کرد، مقدمه‌ای برای فرو پاشی تمامی امیدهای بر حق بوده باشد. البته این فرو پاشی پس از انتظار بیهودهٔ ایران برای انجام تعهدات و سپس شرمساری گاردان و عزیمت عجولانهٔ او از کشور، تحقق می‌یابد.

در طول روابط رسمی بین دو کشور ایران و فرانسه، که تنها چهار سال و چند ماه ادامه یافت[۱]، یک سفیر از فرانسه، گاردان، که در ایران جاودانهٔ «غاردان» شد، و سه سفیر از ایران، میرزا محمدرضا خان، عسگر خان افشار رومی و یوسف بیگ، سعی کردند به این روابط تداوم به‌بخشند. از این سه نفر، اولی عهدنامه‌ای، ناقص آورد و خیلی زود از صحنهٔ سیاسی وقت خارج شد، دومی که از دوستان گاسپار دروویل[۲] بود و از او در خانه‌اش، در تهران، مدت مدیدی پذیرائی کرد، فراماسونری را به ایران به ارمغان آورد و شاید به همین دلیل بوده که تصویرش را «بر لوحی با لباس ایرانی[۳]» در کاخ ورسای آورده‌اند، و سومی که در اکتبر ۱۸۰۷ به پاریس می‌رسد، اعجاب مهماندار و مترجم خویش، دِگرانژ را، که زیر نظر ژوبر به کار مشغول بود، موجب می‌شود. این اعجاب محلی از اعراب نداشت و به خوبی می‌توانست کنجکاوی مونتسکیو را در *نامه‌های ایرانی* تأمین کند. در واقع، در تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۸۰۷ آنتوان ژروم دِگرانژ به روفن می‌نویسد[۴]: «هیچ چیز مایهٔ شگفتی یوسف بیگ در این پایتخت نشد. ساختمان‌ها، پل‌ها، باغ‌ها، همه، به زعم او، به همان زیبائی‌اند که در ایران. او صرفاً به وجود اُپرا، که اصلاً نمی‌تواند در کشورش وجود داشته باشد، اذعان دارد.» البته حاجی سیّاح در مشاهدات سال ۱۸۶۷ خویش در پاریس، از «گران اوپرا» هم دیدن کرد و چون مجذوب آن شد، نوشت «الحق بسیار گرم بود» و مضاف بر آن «محشر غریبی بود[۵]».

---

۱. نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲. *سفر در ایران*، ص ۳.

۳. *سفرنامهٔ حاج سیاح به فرنگ*، به کوشش علی دهباشی، تهران، ثاقب — معین، ۱۳۷۸، ص ۱۷۰.

4. Dehérain, *Ruffin*, t. 12, p. 195.

۵. *سفرنامهٔ حاج سیّاح به فرنگ*، صص ۱۶۰ و ۱۶۱.

www.tabarestan.info تبرستان

هیئت‌های متوالی فرانسوی از رومیو، در سال ۱۸۰۵، و ژوبر، در سال بعد، گرفته تا ژوآنن و لابلانش و روسو، که حلقه‌های اتصالی گاردان در سال ۱۸۰۷ و سال بعد بودند، روابط فی ما بین را به گونه‌ای رقم زدند که علّو و فرهنگ فرانسه کاملاً در ایران جای خود را باز کرد، چون که تا سال ۱۸۰۶ احدی در کشور نبود با خط و زبان فرانسوی آشنا باشد.

اهمیّت موضوع توسط رضا قلی خان هدایت در *تاریخ قاجاریه*، که در دنبالهٔ چاپ *روضة‌الصفا* و در ذیل حوادث سال هجری ۱۲۲۱ (۱۸۰۶ میلادی) آمده است، چنین گزارش شده است[۱]: «واقعهٔ قتل کربلا و طغیان وهابیه که در سال ۱۲۱۶ هجری بود اسمعیل بیک غلام به بغداد نامه برده، خواجه داود نامی در صورت تجار در بغداد دیده، دعوی کرد که من از دولت فرانسه مأمور در ایرانم و با اسمعیل بیک بیات به دارالسطنه آمد، چون خط فرانسه خواندن در ایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند، هم چنان جوابی سرسری نگاشتند و داود را لقب خانی دادند و فرستادند. الحاصل درین سال که ۱۲۲۱ هجری بود موسیو ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت... به سلطانیه آمده، شرف حضور سلطان ایران را دریافته، معلوم شد که داود خان مذکور با وی همراهست.» روایت هدایت دقیق‌تر از روایت میرزا محمد تقی سپهر لسان‌الملک در تاریخ *ناسخ‌التواریخ* است[۲]، چون که وی، در نقل حوادث سال ۱۲۲۱ هجری خود، صحبتی از آمدن داود خان به همراه ژوبر به عمل نمی‌آورد. وی و چندین تن دیگر، مثل بوداق[۳]، در زمرهٔ افرادی بودند که ناپلئون، در نامهٔ مورخ ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ خود به فتحعلیشاه گفته بود[۴]: «من همه جا مأمورانی دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد به من اطلاع می‌دهند، بوسیله ایشان می‌دانم به کجا و در چه موقع می‌توانم به پادشاهان و مللی که دوستدارشانم آرای

---

۱. نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، صص ۲۴۳ و ۲۴۴.
۲. همان، صص ۱۲۸ تا ۱۳۰.
۳. همان، ص ۲۳۹.
۴. همان، ص ۱۸۸.

www.tabarestan.info تبرستان

دوستانه اظهار دارم و یاوریهای خود را بفرستم[۱]».

داود خان، مؤلف رسالهٔ مختصر *وضع کنونی ایران*[۲] (۱۸۱۷) به زبان‌های فارسی، ارمنی و فرانسه، نام کامل خویش را در آن به فرانسه «میر داود ضا دور ملک شاه نظر، مأمور فرانسه در ۱۸۱۶» و به فارسی «صاحب نشان شیر و خورشید ایران ملک شاه نظرزاده میرداود ضنا دوریان» نوشته و در سال بعد آن را با عنوان جدید *یادداشت دربارهٔ وضع کنونی ایران*[۳] (۱۸۱۸) منتشر کرده است[۴]. ترجمهٔ ارمنی این رسالهٔ مختصر توسط ژاک شاهان دو سیربید[۵] که در آن وقت استاد زبان ارمنی در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی بود، انجام گرفته بود و ترجمهٔ فرانسه توسط لانگلِس، که استاد زبان فارسی این مدرسه و نیز رئیس آن بود. احتمال دارد که وی داود خان را، که اکنون دیگر با ژوبر هم آشنا بود، به نوشتن آن تشویق کرده باشد، چون که علاقهٔ وافری به وضع آن وقت ایران داشت و با میرزا ابوطالب لندنی هم آشنا بود. سیربید، مترجم ارمنی، که متولد اُدِسا[۶] (الرها و یارها) بود، با اجازه و حمایت او، ابتدا از دسامبر ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۱ و سپس از ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۶، به تدریس زبان ارمنی پرداخت،[۷] آنهم در حالی که ارمنی‌دان بزرگ فرانسه، ژان سن مارتن[۸]، با سر و صدای زیاد در مطبوعات او را نادان خوانده و کرسی او را برای خود طلب می‌کرد[۹].

در *فردنامهٔ پاریس*[۱۰]، که یکی از آثار نسبتاً ناشناختهٔ او بود که براساس مشاهدات

---

1. *Etat actuel de la Perse*, par Mir – Davoud – Zadour de Mélik Schahnazar; Paris, 1817.

۲. نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران*، ج ۱، ص ۲۴۴.

3. *Notice sur l'état actuel de la Perse, etc.*, Paris, 1818.

4. Zenker, *Bibliographie orientale*, t. 1, p. 226.

5. Jacques Chahan de Cirbied

6. Edesse

7. Carrière, Op. cit., pp. XVII, XXIII et XXVII.

8. Jean Saint - Martin

9. *Biographie Rabbe*, "Saint – Martin".

10. *Monographie de Paris*

www.tabarestan.info

سال[1] ۱۸۱۶، در سال ۱۸۲۵[2] به خط نسخ فارسی نگاشته شده بود، دربارهٔ وضع ادارات، ساختمان‌ها و مراکز عمومی این پایتخت پرداخته بود و به همین خاطر در تاریخ روابط دو کشور ایران و فرانسه بسیار ارزشمند است. از این رو، ایرج افشار بر این امر تأکید دارد که داود خان را «باید نخستین ایرانی دانست که به *فرنگ‌شناسی* پرداخت.[3]» تقریباً تمامی اعضای هیئت گاردان سفرنامه و خاطرات خود را نوشته‌اند و از این حیث بایستی اذعان نمود که چنین پدیده‌ای بعدها هرگز تکرار نشد. به علاوه، در سال ۱۸۰۷، وقتی که یوسف بیگِ سفیر از پاریس دیدن کرد، در جواب راهنمای فرانسوی خود، راجع به جاذبه‌های پاریس، گفته بود که همهٔ اینها در ایران وجود دارند، الاّ اُپرا. اما داود خان، در توصیف‌های نسبتاً دقیق خود از عجایب پاریس، اشاره‌ای به اُپرا نکرده است و شاید هم راهنمائی برای مشاهدات خود نداشته است. در هر حال، اگر تأسیس کرسی زبان فارسی در کُلِژ دوفرانس از تبعات سیاسی بود، اولین اثر فرنگ‌شناسی به فارسی هم بایستی دنبالهٔ همان تبعات به حساب آید. در عصر رُنسانس شرقی، که عنقریب به آن خواهیم پرداخت، خاورشناسی و به تبع آن ایران‌شناسی، جایگاه واقعی خود را باز می‌یابد و به تکمیل رُنسانس غربی می‌پردازند. بدینسان عصر رنّسانس شرقی، عصر خاورشناسی علمی هم می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. لویی لانگلِس، *ایران فتحعلیشاهی*، ترجمهٔ: ع. روح بخشان، همراه فردنامهٔ پاریس در زمان لویی هجدهم، به کوشش ایرج افشار، تهران، آرین جو- انوشه، ۱۳۸۲، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۷۲.

۳. همان، ص ۷۴.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم
زبان فارسی در عصر رُنسانس شرقی

در سال ۱۸۱۰ ناپلئون در اوج افتخارات نظامی و کشوری است. سوای پیروزی‌های نظامی در سطح اروپا و به وحشت انداختن انگلستان، که به صورت جزیرهٔ ارواح درآمده بود ولیکن با وجود این همچنان از هندوستان تغذیه می‌شد، ناپلئون اصلاحات مهمی در سطح کشور انجام می‌دهد، به ویژه در آموزش عالی. به علاوه، در همین سال نیز او امر به تهیهٔ گزارش‌هائی دربارهٔ پیشرفت‌های علمی کشور می‌کند و حتی فرهنگستانها را، که مجموعهٔ آنها در آن وقت با عنوان «انستیتو»[1] شناخته می‌شدند، مأمور انجام آن می‌کند. در این ایام، رئیس فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی، بُن ژوزف داسیه[2]، در بین اعضای این نهاد چند تن خاورشناس هم داشت. او سیلوستر دوساسی را مأمور ارائه گزارش دربارهٔ «زبان و ادبیات شرقی»[3] می‌کند و طبق دستورالعمل، این

---

1. Institut
2. Bon –Joseph Dacier
3. "Langues et littérature orientales", in Dacier, *Tableau historique de l'érudition française ou Rapport sur le progrès de l'histoire et de la littérature ancienne depuis 1789.* Paris, E. Ducrocq , Réimp. [1862], pp. 134-201.

گزارش می‌بایستی پیشرفت‌ها را از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۰ شامل می‌شد.

ناپلئون از نام و آوازهٔ دوساسی، که در آن وقت از بزرگترین عربی‌دان‌ها و ایران‌شناسان‌های اروپا محسوب می‌شد، به خوبی واقف بود. از این رو، هر وقت که به کاخ توئیلری[1] در پاریس می‌رفت تا با بزرگان کشور و لشکری ملاقات داشته باشد و دوساسی را نیز در آنجا می‌دید، موقع را از دست نمی‌داد تا خطاب به او بگوید[2]: «عرب حالش چطور است[3]؟» او این طرز برخورد را، علی‌رغم اینکه می‌دانست دوساسی یک متدین تمام عیار و یک سلطنت طلب راسخ بود، در روزهای اول حکومت صد روزهٔ خویش (۳ مارس تا ۲۲ ژوئن ۱۸۱۵)، یعنی در ۲۹ مارس، با اعطای لقب بارون[4] به او به بهترین وجهی نشان می‌دهد. در هر حال، گزارش دوساسی متضمن زبان‌های شرقی بود که در فرانسه تدریس می‌شد و پیشرفت‌های سایر کشورها را، به ترتیب اهمیّت کارهای آنها، در آن آورده بود تا مقایسه‌ای بین فرانسه و این کشورها صورت گیرد و از این طریق کمبودها نیز بهتر منعکس شوند.

از مدت‌ها پیش، زبان‌های شرقی که برای درک بهتر کتاب‌های مقدس مفید بود، تقریباً تمامی زمینهٔ ادبیات شرقی را تشکیل می‌داد و زبان فارسی هم، بعدها، جزو این زبان‌ها شد. آخرین زبان شرقی، که جنبهٔ صِرفِ دیپلماتیک آن بیشتر مورد نظر بود، زبان ترکی بود که به این مجموعه زبان‌های شرقی، عبری، کلدانی، شریانی، سامری، عربی، اتیوپیائی، قبطی و ارمنی اضافه گردید، هر چند که از منظر فیلولوژی و نقد کتاب‌های مقدس ارزشی در بر نداشت[5]. اما آنچه که مایهٔ تعجب بود، کاربرد ادبیات شرقی در مطالعات و تحقیق کتابهای مقدس در آلمان، هلند و انگلستان، یعنی کشورهای پرتستان، بیشتر بود تا در فرانسهٔ کاتولیک. در این ایام کشورهای پرتستان با آزاد فکری

www.tabarestan.info تبرستان

1. Tuileries
2. Salmon, *Silvestre de Sacy*, t. 1, p. XX.
3. "Comment va l'arabe?"
4. Salmon, Ibid.
5. Silvestre de Sacy, *Langues et littérature orientales*, p. 134.

بیشتری نسبت به کشورهای کاتولیک به بررسی و نقد کتاب‌های مقدس می‌پرداختند. با وجود این، فرانسه با داشتن خاورشناسانی همچون اوزِب رنودو[1]، دِربلو، گالان و پتی دو لاکروآ، توانسته بود پیشرفت‌های نوینی در زبان‌های شرقی داشته باشد[2] و آنها را در تاریخ علوم کلیسائی، تاریخ سیاسی و کشوری و ادبیِ اعراب، ایرانیان و ترکان و نیز در ترجمهٔ آثار مهم انواعی که ادبیات‌های این ملل ارائه می‌کند، اعمال کنند.

قبل از تأسیس مدرسهٔ زبان‌های شرقی، برقراری کمیتهٔ بررسی نسخ شرقی کتابخانهٔ سلطنتی و سایر کتابخانه‌ها، برای شناساندن آنها از طریق یادداشت‌ها و تلخیص‌ها، مهمترین اقدامی بود که، در سال ۱۷۸۵، در بطن فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی انجام گرفته بود. به علاوه، این امر منجر به انتشار نخستین مجلد از مجموعهٔ وزین *یادداشت‌ها و تلخیص‌های نسخ خطی کتابخانهٔ سلطنتی و سایر کتابخانه‌های*[3] فرانسه، در سال ۱۷۸۷ شد که در آن برای نخستین‌بار از حروف شرقی، فارسی و عربی، در چاپ متون استفاده شد و دوساسی[4] هم از پر کارترین همکاران این مجموعه شد. وی معتقد بود که دورهٔ تاریخ ایران، قبل از اسلام و بعد از اسلام، بایستی در دو مرحله بررسی و ارائه شود و چون به هر دو دوره وقوف داشت و شهرتش را در فرانسه و اروپا با ایران عصر ساسانی و قرائت کتیبه‌های آن کسب کرده بود، در ابتدای گزارش خود به همین دوره می‌پردازد[5]. او در وجه تمایز دو دوره، «ایرانی» قبل از اسلام را «لوپرس»[6] و ایرانی بعد از اسلام را «لوپرسان»[7] می‌نامد، امری که تا به امروز رایج بوده و ایران‌شناسان، به ویژه هانری کُربن[8]، از آن تبعیّت می‌کنند.

---

1. Eusèbe Renaudot
2. Sacy, Op. cit., p. 135.
3. *Notices et Extraits des manuscrits de la Bibliothèque du Roi et autres bibiothèques*
4. Sacy, *Langues*, etc., p. 136.
5. "Langue et littérature persanes", p. 167.
6. Le perse
7. Le persan
8. Henry Corbin

در مبحث «زبان و ادبیات ایرانیان باستان»[1]، او ضمن یادآوری آثار توماس هاید[2] انگلیسی و نیز آنکتیل دو پِرون، یادآور می‌شود که زبان و ادبیات ایرانیان تقریباً قبل از آثار آنان شناخته شده نبود و نخستین آشنائی‌های مسجل دربارهٔ زبان‌های زند و پهلوی، نظام مذهبی، کتابها، عقاید و علومِ مریدان زردشت هم مدیون جانفشانی‌های آنکتیل دو پِرون بود. او با شایستگی تمام راه را برای دیگران گشود و چون نسخ خود را در اختیار کتابخانه سلطنتی قرار داد، ادامه دهندگان راه او نیز اکنون همان را در اختیار دارند. دوساسی از وجود زردشتیان در اطراف کرمان واقف است و از این رو، آرزو می‌کند که روزی سیاحی به آن نواحی رفته و اطلاعات تازه‌ای دربارهٔ آداب و رسوم آنان جمع‌آوری کند و حتی‌الامکان نسخ خطی تازه‌ای ابتیاع کند[3]. این برای درک بهتر زبان‌های زند و پهلوی لازم است، چون که، تأکید دارد بگوید، ما هنوز فاقد فرهنگ زبان و دستور زبان این دوره هستیم و بایستی آثاری در مورد این زبان‌ها تألیف کنیم. آگاهی‌های سطحی ما دربارهٔ زبان پهلوی این است که مشترکاتی با زبان‌های کلدانی و آشوری دارد، ولیکن زبان زند پیوندهای محکمی با زبان مقدس هند دارد[4]. در واقع، کشیش پولن دو سن بارتِلمی[5]، که از همکاران دوساسی بود، با درایت موفق به اثبات این خویشاوندی شده بود.

دوساسی ادامه داده و می‌گوید[6]: «شکی نیست که امروز، زبان پارسی یا فارسی نو[7]، مبنایش را، یا حداقل بخش مهمی از آن را، از زبان زند گرفته است.» مطالعه در این زبان آیندهٔ درخشانی دارد و ما را به سوی آثار باستانی ایران و کتیبه‌های آن رهنمون می‌کند. البته تحقیق در این زمینه بیشتر از طرف آلمانی‌ها صورت گرفته بود و از فرانسه دوساسی هم موفقیّت‌های چشمگیری در این باره داشته است. با وجود این،

تبرستان www.tabarestan.info

1. "Langue et littérature des anciens Perses"
2. Thomas Hyde
3. Sacy, *Langues, etc.*, p. 168.
4. Ibid., pp. 168-169.
5. Le P. Paulin de Saint-Barthélemy
6. Sacy, *Langues, etc.*, p. 168.
7. Persan moderne

دست‌یابی به کلید حروف کتیبه‌ها معمائی است که همچنان ایران‌شناسان را به خود مشغول داشته، به ویژه گروتفنت[1] آلمانی که بیش از دیگران همش را مصروف آن کرده است. اما آثاری که دارای قدمت کمتری بودند مورد توجه شخص دوساسی قرار گرفته بود. وی در تشریح آن می‌نویسد[2]: «دیگر آثار باستانی ایران، که از قدمت کمتری برخورداراند، موضوع تحقیق انجام شده‌ای بود که با موفقیّت توسط آقای دوساسی انجام گرفت. موفقیّت کسب شده توجه دانشمندان را به آثاری که از آنها صحبت شد، جلب نمود و آنان نیز کوشش‌هائی را در این زمینه به عمل آوردند. تعدادی رساله که از طرف این‌جانب در فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی ارائه و با هزینهٔ شخصی، در سال ۱۷۹۳، منتشر شد... هیچ یک از آثار باستانی مذکور تا آن وقت مورد مداقه قرار نگرفته بود و رساله‌های دوساسی به شناساندن باقی مانده‌های زبان و خط ایران، از پایان امپراتوری پارت‌ها تا اضمهلال پادشاهی ایران در عصر خلیفهٔ عمر، می‌پردازد.» این از روی بصارت و نفس سلیم است که دوساسی اعلام می‌دارد که در آن وقت این تحقیقات چندان مورد توجه قرار نگرفته بودند، اما همانطور که گفته است، پس از اینکه طوفان‌های سیاسی رو به آرامی نهاد، اذهان اهل علم نیز متوجهٔ اهمیّت آنها شد و فرانسه هم از این رهگذر افتخاراتی کسب کرد.

اما «فارسی نو»، یعنی آن فارسیِ که توسط لانگلِس و سپس دوساسی سال‌ها بود که تدریس می‌شد، در چه وضعی قرار داشت؟ به این سؤال، دوساسی در گزارش خویش از زمان ورود اسلام به ایران شرح خود را ارائه می‌کند. به زعم او «زبان فارسی که امروز در ایالات قدیمی ایران، و حتی در بخش اعظم هندوستان بدان تکلم می‌کنند، بایستی در طول سه قرن اول هجری شکل گرفته باشد. بی‌شک ایرانیان به تدریج و کم‌کم این انبوه واژگان عربی را که امروز موجب غنای زبان آنها است پذیرفتند، ولیکن احتمال زیادی وجود دارد که این روند موجب فقدان تعداد زیادی واژهٔ فارسی بشود که واژگان عربی جای آنها را گرفته‌اند. حتی می‌توان اطمینان داد که هر چه نویسندگان ایرانی که ما

---

1. Grotefend
2. Sacy, *Langues, etc.*, pp. 170-171.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌شناسیم از ما دورتر می‌شوند استفادهٔ مکرر آنها از عبارات عربی کمتر می‌شود.[1]»
البته عقیدهٔ دوساسی در مورد استحالهٔ زبان فارسی در طول سه قرن اول هجری همچنان طرف توجه اهل فن است و حتی، در حق این دوره، دو قرن سکوت هم گفته‌اند.

گزارشگر ما، که هم زمان با تدریس زبان فارسی، زبان عربی سلیس هم تدریس می‌کرد، موضوع امر را بسط داده و اظهار می‌دارد[2]: «از وضع کنونی زبان فارسی و به ویژه از زبان مکتوب، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که وقوف به زبان عربی فایدهٔ زیادی برای مطالعهٔ زبان فارسی داشته، هر چند که هیچ قیاس اولیه و مبنائی بین دو زبان وجود ندارد. تعداد زیادی از کلمات که امروز موجب غنای زبان فارسی‌اند، متعلق به زبان عربی‌اند، به طوری که یک فرهنگ فارسی، برای اینکه کامل باشد، لازم است تقریباً تمامی کلمات زبان عربی را داشته باشد. با وجود این، دستور زبان چنین نیست و هیچ وجه مشترکی در ساختار دستوری دو زبان وجود ندارد، و اگر لازم شود که ساختار دستوری زبان عربی بررسی شود، آن وقت این امر صرفاً به عنوان وسیله‌ای مقدماتی برای نیل به درک تمامی کتاب‌هائی خواهد بود که برای آشنائی کامل زبان فارسی به کار می‌روند».

به علاوه، دوساسی از چاپ کتاب‌های مقدماتی زبان فارسی که در قسطنطنیه منتشر می‌شود، کتاب‌هائی که در انگلستان و هندوستان به چاپ می‌رسند، و کتاب‌هائی که در آلمان تألیف و منتشر می‌شوند، به صحبت می‌پردازد و سپس دربارهٔ آثار ایران‌شناس آلمانی فِردریک ویلکن[3]، می‌گوید[4]: آثار آقای ویلکن تمامی آنچه را که برای کسب آشنائی بنیادی زبان فارسی لازم است در خود جمع کرده است.» او با تأکید اظهار می‌دارد متون چاپی فارسی مملو از اشتباه و ترجمه‌ها هم اغلب مغلوط‌اند و از این رو، لازم است که نه فقط یک دستور زبان بلکه یک مجموعه منتخبات فارسی، که به

1. Ibid., p. 173.
2. Ibid.
3. Frédéric Wilken
4. Ibid., p. 175.

طور صحیح به فارسی چاپ شوند، در فرانسه منتشر شوند. مدت‌ها است که آقای لانگلِس قول تألیف یک منتخبات را داده‌اند[1]. انگلیسی‌ها مجموعه‌هائی شبیه به آن را منتشر کرده بودند. در فرهنگ‌های چند زبانیِ ادموند کاستل[2] انگلیسی و مِننسکی[3] لهستانی تبار فرانسوی، فرهنگ فارسی هم آمده است. لیکن در مورد یک فرهنگ مستقل یک جلدی کاری صورت نگرفته است. نکتهٔ مهم اینکه چاپی هم از *برهان قاطع* به عمل آمده که بسیار شایان توجه است. مبحث جدید بررسی زبان و ادبیات فارسی، رساله‌ای است که دربارهٔ علم معانی و بیان و عروض نوشته شده و انگلیسی‌ها در این امر پیشگام‌اند. به همین خاطر، لازم است از ادبیات فارسی و مهمترین موضوعات مربوط به تاریخ و شعر و زبان فارسی صحبت شود. در این زمینه‌ها چندین تلخیص توسط دوساسی و لانگلِس *در یادداشت‌ها و تلخیص‌ها* منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

اما در زمینهٔ ادبیات فارسی مهمترین اقدامی که در فرانسه انجام گرفت، ترجمهٔ *لیلی و مجنون* جامی، شاعر، قرن پانزدهم میلادی بود. آنتوان لئوناردو شِزی آن را در سال ۱۸۰۷ و تحت عنوان *شعر فارسی عشق‌های مجنون و لیلی*[4] ترجمه کرد و دوساسی، که مشوق او در ترجمه بود، آن را با هزینهٔ خود به طبع رساند[5]. در واقع، در سال تأسیس کرسی زبان فارسی در کُلِژدو فرانس و نیز اعزام نمایندگان ویژه به تهران، ناپلئون جایزه‌ای به عنوان «جایزهٔ ده سالانهٔ ترجمه»[6] بنیان نهاد[7] که بخشی از آن به ترجمهٔ زبان‌های شرقی اختصاص داشت. شِزی هم از فرصت استفاده کرده و ترجمهٔ خویش را برای کنکور ارسال و موفق به کسب یکی از جوایز شد. رقیب نزدیک او در کنکور

---

1. Ibid.
2. Edmond Castell
3. Meninski
4. Djamy, *Poème persan des amours de Medjnoun et Leila*, traduit par A. L. Chézy. Paris, 1807, 2 parties en 1 vol. in – 12.
5. Lévi, Op. cit., p. 494.
6. Prix décennaux de traduction
7. Lévi, Ibid.

آنکتیل دو پرون بود که ترجمهٔ فارسی محمد دارا شکوه را از متن سانسکریت *اوپانیشادها* به فرانسه برگردانده بود.

دوساسی از گزارشگران این ترجمه‌های شرقی بود و از این رو، در نتیجهٔ پایانی، که به شکل یک جملهٔ طولانی توجیهی مبتنی بر وجدان کاری است، به اظهار نظر پرداخته و خطاب به ناپلئون می‌نویسد[1]: «اگر آنچه را که دربارهٔ مشکلات برگردان فرانسهٔ اشعار فارسی گفتیم به خاطر بیاوریم، و اگر شعر ترجمه شده توسط آقای شِزی را، که تنها شعری است که تا کنون در این جا انجام گرفته، در نظر بگیریم (چون از *گلستان* ترجمهٔ کاملی به زبان فرانسه در دست نیست و اصلاً شعر هم نیست و از مشکلات کمتری برخوردار است)، مترجم، نه ترجمه‌هائی را که سابق بر این شده باشد و نه توضیحات لغوی و تفسیرهائی که او را در این کار یاری رسانده باشد در اختیار نداشته است، و یا بدون اینکه تغییر زیادی در ماهیّت نوع مبنائی آن از طریق تقطیعات و حذفیاتی که بیشتر ذوق او در آن دخیل بوده تا جایگزینی‌های خطر آفرین و زینت و زیور عاریه‌ای اعمال کند، موفق شده است که از آن یک اثر دلپذیر با قرائت روان و گیرا بسازد، و اگر این مطلب را نیز اضافه کنیم که او در همه جا متن مؤلف را به خوبی درک کرده و سرانجام اینکه اگر این کار بتواند، برای غنای زبان شعر ما، از طریق تقلیدهای موفق شکل‌های استعاره‌ای شرقی، فایده‌ای داشته باشد، یا نمی‌توان معترض شد که جایزه به حق به یک اثر منحصر بفرد در نوع خود اعطاء نشده است و یا اینکه اگر آن را همچون پاداش و یا تشویق در نظر بگیرند، در آن صورت ممکن است این امر نظراتی را که الهام‌بخش اعلیحضرت برای برقراری جوایز ده سالانه بوده‌اند برآورده نسازد».

تذکر دوساسی، دالّ بر اینکه پس از *گلستان* سعدی، که ترجمهٔ ناقصی از آندره دوریّه بوده است، ترجمهٔ *لیلی و مجنون* دومین اثر مهم فارسی است که به فرانسه ترجمه شده و مترجم، من حیث‌المجموع، ترجمهٔ آزاد را اختیار کرده و موفق به کسب جایزه شده است، برای تاریخ ایران‌شناسی فرانسه مهم بوده و معرّف رکود ناشناخته‌ای است که از

---

1. Ibid.

سال ۱۶۳۴، تاریخ ترجمهٔ *گلستان*، تا سال ۱۸۰۷، ایران‌شناسی فرانسه گرفتار آن بود. اما همین ترجمهٔ شِزی، کمتر از سی سال بعد، ژوزف آرتور دو گوبینو[1] را به وجد آورده و الهام‌بخش اثر دورهٔ جوانی‌اش، *دِل افزا*[2]، می‌شود[3] و در اواسط قرن بیستم، شور و شوق زایدالوصف لوئی آراگون[4] را در آثاری همچون *چشمان اِلسا*[5] (۱۹۴۲)، *اِلسا*[6] (۱۹۵۹) و *دیوانهٔ اِلسا*[7] (۱۹۶۲) منعکس می‌کند[8].

سرانجام دوساسی در پایان گزارش خود دربارهٔ «فارسی نو» می‌گوید[9]: «این ادبیات به تشویق احتیاج دارد. دولت با تأسیس یک کرسی مخصوص در کتابخانهٔ امپریال و یک کرسی دیگر در کُلِژ دو فرانس، در مساعدت به انجام این مطالعات توجه نشان داده است. یک مجموعهٔ حروف فارسی بسیار عالی هم جزو تمول‌های کتابخانهٔ امپریال وجود دارد. روابط اخیر ما با ایران هم اهمیّت تازه‌ای به این بخش از ادبیات شرقی داده است. بنابراین، جای امیدواری است که این ادبیات در فرانسه بارورتر از آنچه تا به حال نبوده بشود».

قدر مسلم این است که توجهات ناپلئون به مطالعات شرقی در سال‌های بعد به خاطر جنگ با روسیه و اشغال نافرجام مسکو در سپتامبر ۱۸۱۲، و سپس جنگ در سایر کشورهای اروپائی، به هیچ وجه نمی‌توانست پاسخ‌گوی نیازهای دست‌اندرکاران خاورشناسی باشد. در نتیجه، نوعی انتظار وقوع رویداد همگان، به خصوص مردان سیاسی و بزرگان علمی را متوجه اوضاع نابسامان کشور کرده بود. در شهر درِسدِن

---

1. Joseph- Arthur de Gobineau
2. *Dilfiza* (1836)
3. Jean Boissel, *Gobineau l'Orient et l'Iran*, Paris, Klincksieck, 1973, pp. 70 et 92.
4. Louis Aragon
5. *Les yeux d'Elsa* (1942).
6. *Elsa* (1952)
7. *Le fou d'Elsa* (1963).
8. جواد حدیدی، *از سعدی تا آراگون*، صص ۴۷۵ و ۴۷۸.
9. Sacy, *Langues, etc.*, p. 178.

آلمان، محل استقرار ناپلئون بناپارت، مترنیخ[1] وزیر امور خارجه اتریش، در ژوئن ۱۸۱۳، ملاقاتی طوفانی با مرد طوفان‌های قاره‌ای انجام می‌دهد که شرح آن در خاطراتش آمده است. مترنیخ سعی دارد، به عنوان میانجی، وارد صحنهٔ سیاسی شده و ناپلئون هم او را متهم می‌کند که می‌خواهد به نحوی از انحاء در صف متفقین قرار گیرد.او ترفند اتریشی‌ها را، که در سال ۱۷۹۹ از روسها خواسته بودند تا فرانسوی‌ها را از ایتالیا اخراج کنند و ژنرال روسی الکساندر واسیلیویچ سوووروف[2] به ایتالیا لشکرکشی کرد و این مأموریت عجیب را انجام داده بود، هنوز بیاد داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

ناپلئون به مترنیخ[3]: «پس شما هم همان سرنوشت را می‌خواهید؟ بسیار خوب، باشد، خدمت شما هم می‌رسم!» در مقابل مصالحه‌ای که مترنیخ پیشنهاد می‌کند، ناپلئون پاسخ می‌دهد[4]: «ولی من دست شما را خوانده‌ام و منظور باطنی همهٔ شما را می‌دانم... شما اتریشیها همهٔ ایتالیا را می‌خواهید، دوستان شما روسها لهستان را می‌خواهند، پروسیها خواهان ساکس هستند و انگلیسیها خواهان هلند و بلژیک، و اگر من امروز تسلیم بشوم فردا همین چیزها را که گفتم با اصرار تمام از من خواهند خواست...» وقتی که مترنیخ جواب می‌دهد که اجازه داده شود تا با شرایطی که به عرض رسانده شد، میانجی شود، ناپلئون فریاد برآورد[5]: «آه! شما هنوز اصرار می‌ورزید! شما می‌خواهید قانون به من دیکته کنید آه! آقای مترنیخ، انگلستان چقدر به شما پول داده است تا با من بجنگید؟ بسیار خوب، باشد، شما جنگ می‌خواهید! پس خداحافظ، دیدار به وین!» اما این دیدار سخت با اقدامات جمعی متفقین، روس، پروس، اتریش، سوئد و انگلستان، به نحوی رقم می‌خورد که ناپلئون ابتدا مجبور به استعفاء شده و سپس، در ماه مه ۱۸۱۴، به جزیرهٔ اِلب تبعید می‌شود، دیداری که سخت‌تر و حزن‌انگیزتر بود. لوئی هجدهم،

---

1. Metternich
2. Alexandre Vassilievitch Souvorov

۳. اِوگنی تارله، *ناپلئون*، ترجمهٔ محمد قاضی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۱۸.

۴. همان، ص ۳۸۲.

۵. همان جا.

که در طی این مدت مخفیانه با انگلیسی‌ها و سایر متفقین مذاکراتی داشت، به فرانسه آمده و در توئیلری مستقر و نظام سلطنتی احیاء می‌شود.

دوساسی از زمان ارائه گزارش زبان‌ها و ادبیات شرقی تا سال ۱۸۱۴ نه فقط یک چهرهٔ علمی وزین شده بود، بلکه طبق عقاید راسخ سلطنت طلبی‌اش طرف توجه مردان سیاسی هم بود. از این رو، از فرصت استفاده کرده و از کشیش فرانسوا دو منتسکیو[1]، وزیر کشور لوئی هجدهم تقاضای تأسیس دو کرسی در کُلِژ دو فرانس می‌کند: زبان چینی برای ژان پی یر آبل رموزا و زبان سانسکریت برای آنتوان لئوناردو شِزی. این تقاضای او برای شاگردانش فی‌الفور با موافقت شاه مواجه می‌شود[2].

www.tabarestan.info تبرستان

اما بازگشت ناپلئون از جزیرهٔ اِلب و نامیده شدن او به «غاصب کرسی[3]» و متعاقب آن فرار لوئی هجدهم به بلژیک و آغاز حکومت صد روزهٔ او، گشایش رسمی دو کرسی را به تعویق می‌اندازد، ولیکن همانطور که گفتیم، در این فاصله دوساسی ملقب به بارون می‌شود، امری که نشان می‌داد ناپلئون او را فراموش نکرده بود. پس از این دورهٔ تاریخی پُر هیجان، در سال ۱۸۱۵ دو کرسی رسماً افتتاح می‌شوند و حضور فرانتس بوپ آلمانی، از همان ابتدا در دروس شِزی، سرآغاز خوبی برای خاورشناسی رقم می‌زند و این علم با دستور زبان تطبیقی او وارد مرحلهٔ خاورشناسی علمی می‌شود و در نتیجه رُنسانس شرقی به چرخش در می‌آید. از این تاریخ به بعد، لانگلِس و دوساسی به تدریس فارسی خود ادامه می‌دهند، اما ظاهراً به مدرسهٔ جوانان زبان که در آنجا نیز فارسی تدریس می‌شد و به اظهار نظرهای شاگردان آن، که اکنون بیدارتر شده‌اند و لحن انتقادی آنها از نحوهٔ تدریس گزنده‌تر شده است، توجه‌ای ندارند.

در واقع، شایول، رئیس مدرسهٔ جوانان زبان، در گزارش مورخ ۱۴ ژانویه ۱۸۱۸ گفته بود[4]: «در مدرسهٔ ویژهٔ زبان‌های شرقی، قضاوت بر این است که اغلب اوقات استادان

---

1. L'Abbé François de Montesquiou
2. Levi, pp. 490 et 527.
3. Ibid., p. 520, "l'usurpateur corse".
4. Dupont – Ferrier, p. 19.

مدرسهٔ جوانان زبان فاقد یک روش خوب‌اند و ایده‌ای از نقد، منطق و تحلیل ندارند. بر عکس، در لوئی لوگران، نسبت به استادانِ «کتابخانه» که آنچه را که در کُلِژ دو فرانس درس می‌دهند، در خیابان پُتی شان[1] به تکرار آن می‌پردازند تا از تجمیع مواجب بهره ببرند، انتقاد بسیار شدید است. آنان به ضرب فرهنگ و از طریق ترجمه‌های انگلیسی و لاتینی زبان‌های شرقی را می‌خوانند وبدین طریق با ادبیات این زبان‌ها آشنائی دارند، ولیکن زبان محاوره را نمی‌دانند و دانشمندان دفتری‌اند و دیلماج نیستند. آنان با تقریظ‌هائی که برای دوستان خویش در مطبوعات می‌نویسند موجب خنده می‌شوند».

همانطور که گفته شد زبان فارسی در مدرسهٔ جوانان زبان به کیفر واگذار گردید که از سال ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۹ به تدریس آن پرداخت. اما لازم است تأکید شود که ژوبر نیز همان زمان در آنجا زبان‌های عربی و فارسی را از سال ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸ تدریس کرد[2] و سپس ژوانن از سال ۱۸۲۷ تا ۱۸۲۹، و نیز در سال ۱۸۴۴، در آنجا به تدریس زبان‌های ترکی و فارسی مشغول شد[3] و همچنان تا آخر عمر بر چسب «مترجمِ ژنرال برون» را با خود داشت. در سال ۱۸۳۹ و به هنگام سفارت میرزا حسین خان مقدم آجودان‌باشی در پاریس، که قبل از سفر کُنت دو سِرسِه[4] انجام گرفت، از طرف وزارت امور خارجهٔ فرانسه ژوانن به عنوان مترجم و مهماندار او تعیین شد. انگلیسی‌ها که از روابط ایران و فرانسه ناخرسند بودند و قبلاً هم، در زمان هیئت گاردان، آن را به عناوین گوناگون نشان داده بودند، در این مرحله نیز به طرق گوناگون در آن اخلال می‌کردند و «برای این هم سفیر دولت بریتانیای کبیر به ژوانن که مترجم و مهماندار سفیر ایران بود... مبلغ دو هزار تومان وعده کرده بود که در گفتگوهای میان حسین خان و پادشاه فرانسه [لوئی فیلیپ] اخلال کند و مانع از ملاقات پادشاه با سفیر ایران شود. آجودان‌باشی که به فراست بوئی از این مطلب برده بود ژوانن را از خانه بیرون

---

1. Rue des Petits-Champs
2. Dupont-Ferrier, p. 36.
3. Ibid.
4. Comte de Sercey

www.tabarestan.info تبرستان

کرد. اما چون ژوانن به عجز و لابه افتاد، آجودان‌باشی ظاهراً از گذشته درگذشت.»[۱] البته در این ایام ژوانن رئیس مدرسهٔ جوانان زبان هم بود. ماتیو فلوران آنتوان دِگرانژ، معروف به اِلِکس دِگرانژ[۲] و برادر کوچک آنتوان ژِروم، ابتدا از سال ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۴ و سپس از سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۷، و سرانجام، در سال ۱۸۵۴، در آنجا به تدریس زبان فارسی پرداخت[۳]. در سال ۱۸۳۹، اِلِکس جزو هیئت فوق‌العادهٔ کنت دو سِرسه و به همراه آلبر کازیمیرسکی دو بیبرشتاین[۴] و اوترِه (پسر)، که به همراه رومیو به تهران آمده بود، وارد این شهر می‌شود[۵]. او از خانوادهٔ کاردون بود[۶] و از سال ۱۸۳۳، جانشین کیفر در کرسی زبان ترکی در کُلِژ دو فرانس شده بود و هر چند که دیگر مترجم وابسته به وزارت امور خارجه نبود، لیکن جزو این هیئتی بود که از طرف لوئی فیلیپ[۷] و برای مقاصد سیاسی به ایران اعزام شده بود. انگلیسی‌ها از کم و کیف آن با خبر بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از دِگرانژ، آخرین فردی که در مدرسهٔ جوانان زبان به تدریس زبان ترکی، هم زمان با زبان‌های عربی و فارسی پرداخت و سپس این مدرسه، همان طور که پیش‌بینی می‌شد، در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی ادغام شد، آبِل ژان باتیست پاوه دو کورتی[۸]، نوهٔ دختری سیلوستر دوساسی بود که ضمن در اختیار داشتن کرسی زبان ترکی در کُلِژ دو فرانس، در آنجا نیز از سال ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۹ به تدریس پرداخت. پاوه دو کورتی استاد مسلم زبان ترکی بود و تقریباً تمامی آثارش نیز در همین زمینه است. او تا حدی به

---

۱. نوائی، *ایران و جهان*، ج۲، ص ۴۱۵؛ نیز رک: محمد مشیری، *شرح مأموریت آجودانباشی حسین خان نظام‌الدوله، به انضمام متن سفرنامه عبدالفتاح گرمرودی*، تهران، انتشارات اشرفی، ۱۳۵۶، ص ۴۷۲.

2. Mathieu-Florent-Antoine Desgranges, dit Alxis Desgranges

3. Dupont – Ferrier, p. 36.

4. Albert Kazimirski de Biberstein

5. Boissel, Op. cit., p. 299.

6. Dehérain, *Les orientalistes, Desgranges*, in *J. S.*, 1924, p. 124.

7. Louis – Philippe

8. Jean-Baptiste Abel Pavet de Courteille

جبران مافات پدر بزرگش همت گماشت که چیزی در زمینهٔ زبان ترکی منتشر نکرده بود. آخرین شاگردان این مدرسه، که به مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی منتقل شدند و یا اینکه به میل خود به آنجا رفتند، جزو کلاسیک‌های خاورشناسی فرانسه محسوب شدند، چون که گواهی تحصیلی آنها دلالت بر تسلط آنها در هر سه زبان زندهٔ شرقی، فارسی، عربی و ترکی، بود.

تا سال ۱۸۲۴، لانگلِس و دوساسی میدان‌دار مطالعات ایرانی در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی و در کُلِژ دو فرانس بودند. نخستین شاگردان دروس فارسی آنها، فرانسوی و غیر فرانسوی، جزو اولین ایران‌شناسان لائیک هم بودند، ولیکن گاهی شاگردانی که از طرف مؤسسات مذهبی معرفی می‌شدند و در نتیجه، به جامعهٔ کلیسائی تعلق داشتند، دیده می‌شدند مثل ژوزف توسن رِنو[1]، و اوژن بوره[2]. اما خیلی از آنها که در کنسولگری‌ها و یا در سفارتخانه‌ها و یا حتی در هیئت‌های دیپلماتیک و در وزارت امور خارجه وارد شده و مشغول به کار شدند و آثار ادبی شناخته شده‌ای هم نداشتند، تقریباً گمنام ماندند و یا اینکه آن طور که بایستی شناخته می‌شدند از اشتهار برخوردار نشدند، مثل آلفونس بلن[3]، ژان باتیست نیکلا[4] و آمِدِه کِری[5]. فِلیکس لاژار[6]، که در جوانی به عنوان کارآموز امور دیپلماتیک وارد وزارت روابط خارجی فرانسه شد و سپس به همراه هیئت گاردان به عنوان دبیر به ایران آمد، به مذاهب شرقی علاقمند شد و با خرید یک کتیبهٔ استوانه‌ای در تبریز[7]، به آئین میترا دلبستگی پیدا کرد و سرانجام هم یکی از بزرگان این مطالعات در فرانسه شد. حضور او در فرهنگستان کتیبه‌ها و

www.tabarestan.info تبرستان

1. Joseph-Toussaint Reinaud
2. Eugène Boré
3. Alphonse Belin
4. Jean-Baptiste Nicolas
5. Amédée Querry
6. Félix Lajard
7. Dehérain, *La mission de Félix Lajard en Perse (1807 – 1809) et ses conséquences scientifiques*, in *J. S.*, 1929, 1er art., p. 365.

علوم ادبی، موجب تقویت مطالعات ایران باستان شد. گاه نیز افـرادی بودنـد کـه بـدون اینکه ایران‌شناس و یا خاورشناس باشند، آثار تحلیلی بی‌بدیلی ارائه می‌کردند، مثـل ژان دُنی لانژوینه[1]، پی‌یر لورو، نویسندهٔ مقالهٔ معروف *دربارهٔ تأثیر فلسفی مطالعـات شـرقی*[2] (۱۸۳۲) و لوئی دوسیو[3] که نوشته‌اش - با گرایش به افکار و اندیشه‌های سـن سـیمون و لورو — در مورد تاریخ خاورشناسی فرانسه و اهـدافش، سـتایش اوژِن بورنـوف[4] و ژول میشله[5] را برانگیخت[6].

ژورنال دِساوان[7] (نامهٔ دانشوران)، که از معتبرتـرین نـشریات علمـی فرانـسه بـوده و هـست، پـس از انقـلاب ۱۷۸۹، انتـشار آن بـه حـال تعلیق در آمـده و از ایـن منظـر خاورشناسی نو پای این عصر بیشترین ضرر را متحمل شد. دوساسی و دیگـران آثارشـان را در *رسالات فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی* منتشر می‌کردند و از این رو، وقتی کـه مجلهٔ دو ماهانهٔ *ماگازن آنسیکلوپِدیک*[8] (مخزن دایرةالمعارفی) به جای *ژورنال دِساوان* به فعالیّت پرداخت و خلاء بوجود آمده را جبران کرد، دوساسی و لانگلِس همکـاری گسترده‌ای را با آن آغاز کردند و بیشترین اطلاعات در مورد انتشار آثار شرقی، چـه در هندوستان و چه در عثمانی، را از این طریق ارائـه کردنـد. دوساسـی در نامـهٔ مـورخ ۷ فوریه ۱۸۱۵ خود به آسلن دو شِرویل، کنسول فرانسه در قاهره، ضمن پاسخ به بعضی از موضوعات مطرح شده توسط وی، به ویژه نشریات قابل مطالعهٔ فرانـسوی، مـی‌نویـسد[9]:

---

1. Jean- Denis Lanjuinais
2. Pierre Leroux, *De l'influence philosophique des études orientales* (1832).
3. Louis Dussieux
4. Eugène Burnouf
5. Jules Michelet
6. Schwab, p. 22.
7. *Journal des Savants*
8. *Magasin Encyclopédique*
9. Dehérain, *Asselin de Cherville, drogman du consulat de France en Egypte et orientaliste*,in *J. S., 1916, 2e art., p. 226.*

«نمی‌دانم چگونه خواست شما را برای یک روزنامهٔ سیاسی و ادبی برآورده کنم. از روزنامه‌های ادبی، *ماگازن آنسیکلوپدیک* بد نیست، معذالک امروز ارزش چندانی ندارد. برای مباحث سیاسی، من صرفاً *مونیتور*[1] را می‌شناسم که نسبتاً وزین است. دیگر روزنامه‌ها چیزی نمی‌نویسند که ارزش داشته باشد و یا اینکه نوشته‌های آنها جانبدارانه است. بر آنم که فقط *ماگازن آنسیکلوپدیک* و *تواریخ سیاحت و جغرافیا*[2] را برای شما بفرستم.» هیچ یک از این نشریات دارای حروف شرقی نبودند و در نتیجه، مشکل خاورشناسان حل نمی‌شد و مطالب شرقی صرفاً حرف‌نویسی می‌شد، به ویژه از طرف دوساسی که دخترانش را به این کار وا می‌داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

این کمبود نخستین‌بار در سال ۱۸۰۹ و با اولین مجلهٔ چند زبانی اروپا، *ذخایر مشرق زمین*[3]، جبران می‌شود. در واقع، در این سال ژوزف فن هامر اتریشی و دوست لهستانی وی، وِنسِلاس زِووسکی[4]، یک متمول علم دوست و شرق مآب، با هم تصمیم می‌گیرند که یک مجلهٔ خاورشناسی در وین، پایتخت اتریش، تأسیس کنند تا خاورشناسان آثارشان را در آن به زبان‌های شرقی و با بحث به زبان‌های اروپائی منتشر کنند.عنوان مجله، *ذخایر مشرق زمین*، برگرفته از *قرآن* (آیهٔ بقره، سورهٔ ۱۴۱) بود و بی‌شک، علاقه‌ای که هامر به *قرآن* مجید داشت، در انتخاب این عنوان مؤثر بود، همان طور که کمتر از یک قرن بعد، آندره ژید همین روش را برای انتخاب عنوان اثر خویش، *مائده‌های زمینی*[5] (۱۸۹۵) به کار بست و به دنبال آن، در ایران، چند تن از نویسندگان معاصر به او تأسی کردند. این نکته نیز بسیار قابل تأمل است که موریه، در *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*[6]، از فردی با نام «فوندگروبِن» [ذخایر] یاد می‌کند که در زبان

---

1. *Moniteur*
2. *Annales des voyages et de la géographie*
3. *Fundgruben des Orients* (Les Mines de l'Orient).
4. Wenceslas Rzewuski
5. André Gide, *Les Nourritures terrestres* (1895).
۶. ترجمهٔ میرزا حبیب اصفهانی، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹، صص یازده و چهل و دو.

آلمانی به عنوان نام خاص وجود ندارد و از این رو، هدف او بیشتر می‌تواند هامر باشد که شیفتگی‌اش نسبت به «مشرق زمین» شهرهٔ خاص و عام بود و در مصر، در جنگ انگلیس علیه فرانسه (۱۷۹۸)، در کنار انگلیسی‌ها با فرانسوی‌ها جنگیده بود. همین نکتهٔ تأمل‌انگیز می‌تواند دلیل معقولی برای گفتار سید محمدعلی جمالزاده[1] باشد که معتقد بود — بر خلاف مجتبی مینوی — *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی* نوشته موریه بوده و نه اثر یک ایرانی. در آن ایام کدام ایرانی می‌توانست، در رمان نویسی، تا این حد ظرافت اشاره‌ای داشته باشد؟

تبرستان www.tabarestan.info

در هر حال، هامر با خاورشناسان و کنسول‌های بنام اروپائی در شرق مکاتبه کرده و از آنها دعوت به همکاری می‌کند. از فرانسه چند تن خاورشناس و ایران‌شناس، از جمله دوساسی و شاگرد توانایش کاترمر، به او پاسخ مثبت می‌دهند. اولی مقالهٔ *ملاحظاتی دربارهٔ دو ایالت ایران شرقی، غرجستان و جوزجان*[2]، و دومی *رسالهٔ تاریخی دربارهٔ زندگی و آثار علاءالدین عطا ملک جوینی*[3] را در آن منتشر می‌کنند. مقالهٔ تاریخی و جغرافیائی دوساسی نشان می‌دهد که تا این ایام دو ولایت مذکور جزو خراسان بزرگ بوده‌اند. رسالهٔ کاترمر معرّف آن است که وی گرایش زیادی به تاریخ ایران داشته و توجه‌اش معطوف به مورخین عصر استیلای مغول در این کشور بوده است، چون که بعداً به زندگی و آثار رشیدالدین فضل‌الله طبیب همدانی می‌پردازد. بارون کنستانتن موراد جادوسُن[4]، به هنگام معرفی آثار خطی مورد استفاده در تدوین اثر معروفش، *تاریخ مغولها*، به ذکر این رسالهٔ کاترمر می‌پردازد. در هر حال، انتشار این مجله تا سال ۱۸۱۸ تداوم می‌یابد و در طول آن شش جلد با ترتیب تاریخی نامتعارف

---

۱. به تصحیح سیّد محمد علی جمالزاده، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۸، صص چهارده و پانزده.

2. *Observations sur deux provinces de la Perse orientale, le Gardjestan et le Djauzdjan, Mines de l'Orient*, 1809. T. 1, pp. 321-344.

3. *Mémoire historique sur la vie et les ouvrages d'Ala-ed-din Ata-melik djouaïny*, Ibid., pp. 220-224.

4. Baron Constantin Mouradja d'Ohsson, *Histoire des Mongols*, La Haye, 1852, t. 1, p. XLIV.

منتشر می‌شود و هر دو ایران‌شناس با آن همکاری می‌کنند و حتی اولی به معرفی و نقد هر شش جلد اهتمام می‌ورزد و گوته هم، برای تألیف *دیوان غربی — شرقی*[1] خود به مطالعه و بررسی هر شش جلد می‌پردازد. هامر خود بیشترین سهم را در این مجلدات داشت، مع‌الوصف مقالات رسیده ناکافی بود و در نتیجه، انتشار آن متوقف می‌شود و ژووسکی، از بستگان مادام هانسکا[2]، همسر او نوره دو بالزاک[3]، پس از بازگشت به لهستان، در حوالی ۱۸۳۰، به طرز مشکوکی کشته می‌شود.

در سال ۱۸۱۶، ژورنال *دِساوان* مزّین به حروف شرقی و با هیئت تحریرهٔ جدیدی که دوساسی نیز برای بخش شرقی آن تعیین شده بود، شروع به انتشار می‌کند. نخستین مقالهٔ او دربارهٔ کتاب «*عهد جدیدِ سرور ما عیسی مسیح*، ترجمه در شیراز از یونانی به زبان فارسی، توسط کشیش عالیقدر هنری مارتین[4]» است. مارتین، در طول قرن نوزدهم، شناخته شده‌ترین کشیش انگلیسی در ایران بود. او از طرف انجمن تبشیری انگلستان به هند رفته ودر آنجا فارسی و هندوستانی یاد می‌گیرد و سپس همش را مصروف ترجمهٔ متن کتاب مقدس از یونانی به فارسی می‌کند. اما بزودی متوجه می‌شود که فارسی رایج در هند با فارسی رایج در ایران، به ویژه در شیراز، متفاوت است. از این رو، در ماه مِه ۱۸۱۱، از هند به شیراز می‌رود تا به کمک یک ایرانی ترجمهٔ جدیدی از کتاب مقدس به عمل آورد. او در کار خود موفق می‌شود و ترجمهٔ او نیز، بعدها در سال ۱۸۱۵، در سن پترزبورگ منتشر می‌شود و دوساسی نیز، همانطور که گفتیم، به نقد و بررسی آن می‌پردازد.

---

۱. ترجمهٔ کورش صفوی، تهران، گفتگوی تمدنها — هرمس، ۱۳۷۹، صص ۲۴، ۲۹ و ۳۱.

2. Mme Hanska

3. Honoré de Balzac

4. *Nouveau Testament de Notre-Seigneur Jésus – Christ*, traduit à Schiraz du grec en langue persane, par V. R. H. Martyn, Saint – Pétersbourg, 1815, 1 vol. in – 4°.

(*پیمان تازهٔ خداوند و رهانندهٔ ما عیسی مسیح* که فضل الفضلاء هنری مارتین انگلیسی از زبان یونانی بفارسی در دارالعلم شیراز ترجم نموده است، طبع فی سنه مسیحیه ۱۸۱۵).

4. 179, 235 – 247; 1818, pp. 667 – 678.

www.tabarestan.info تبرستان

اما این اتمام داستان مارتین نیست، چون که او در عین حال که به ترجمه می‌پردازد مناظراتی را نیز دربارهٔ اسلام و مسیحیّت موجب می‌شود که در آن چند تن از بزرگان عصر فتحعلیشاه، مثل میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، دخیل می‌شوند[۱]. وقتی که، در سال ۱۸۱۱، موریه به ایران می‌آید، مارتین نیز در این کشور بسر می‌برد. سرانجام وقتی که وی، در سپتامبر ۱۸۱۲، از کشور خارج می‌شود تا از طریق عثمانی به کشورش باز گردد، در توقات، جائیکه موریه داستان *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی* را شروع می‌کند، در ۱۶ اکتبر فوت می‌کند. موریه، در سفر دوم، می‌نویسد[۲]: «پس از زمان ماندن در تبریز دو کشیش به نام‌های ویلیام کنینگ[۳] و هنری مارتین به ما پیوستند. کنینگ پیشنماز سفارتخانه ما بود و هنری مارتین که در شیراز از او جدا شده بودم و در آن زمان سرگرم ترجمهٔ کتاب *عهد جدید* به فارسی بود این کار را به پایان رسانده و اینک راهی قسطنطنیه بود. این هر دو مرد بزرگوار هنگام سفر از شیراز به تبریز بیمار شده بودند. آقای مارتین هنوز بیمار بود و پیش از رفتن به قسطنطنیه زمانی نزد بطریقِ راهبگان ارمنیان در کلیسای اچمیاتزین ماند، و خدمتکاران این کلیسا یاد او را بسیار گرامی می‌دارند.در عثمانی تب او بازگشت کرد و همچنان که با تاتاری در راه همراه بود در پی تبی سوزان که بیش از حوصلهٔ کالبد ناتوان او بوده مزاجش در هم ریخته ناچار در توقات ماندگار شد و همان جا درگذشت.» موریه، که او را «مرد خدا[۴]» می‌نامد، موضوع بحث‌های جدلی او را تا یک سال پس از فوتش نیز شرح می‌دهد[۵].

علی‌رغم اینکه اقامت مارتین در ایران طولانی نبود، جدل‌های مذهبی او با بزرگان مذهبی و درباری به قدری دامنه‌دار شده بود که سال‌ها نام و آوازهٔ او، به ترجمه و چاپ کتابِ *عهد جدید* او، که همچنان مجاناً در سطح وسیعی در بین ایرانیان توزیع می‌شد، بر زبان‌ها جاری بود. از این رو، موضوع امر از نظر گوبینو، که خود سال‌ها در

---

۱. حائری، *نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران*، صص ۵۲۴، ۵۳۲ و ۵۳۶.

۲. *سفرنامهٔ جیمز موریه*، سفر دوم، ص ۲۶۲.

3. W. Canning

۴. *سفرنامهٔ جیمز موریه*، سفر دوم، همان جا.

۵. همان، ص ۲۶۳.

ایران زندگی و فعالیّت سیاسی داشت و حتی درگیر کشیش‌های کلاش شده بود، دور نماند، به طوری که در اثر معروف خویش، *مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی* (۱۸۶۵)، چنین نوشت[1]: «مدتها است که دربارهٔ مسیحیّت با ایرانیان صحبت می‌کنند... مدتی هم است که جمعیّتهای انجیلی در تعقیب مسلمان‌اند... در اصفهان محلی جهت توزیع کتاب مقدس تشکیل شده است و به ضرب مجانی دادن ترجمهٔ کتاب‌های مقدس، این امر دو نتیجه به بار آورده است: اول اینکه ایرانیان را نسبت به این نوع هدیه‌ها حریص کرده است، چون که آنها جلد چرمی را تحسین می‌کنند و از این رو، متن را پاره کرده و به دور می‌اندازند و کتاب‌های خود را با محافظی که این چنین به دست‌آورده‌اند می‌پوشانند. این اولین نوع استفاده و رایج‌ترین آن است. دومین نتیجه اینکه کنجکاوانی که کتاب را می‌خوانند به حق آن را ترجمهٔ مضحکی می‌یابند و به قدری آن را خالی از لطف و زیبائی سبک می‌بینند که اغلب اوقات قبل از اتمام قرائت متن، آن را دور می‌اندازند. اگر من هم جای آنها بودم همین کار را می‌کردم».

گوبینو که دائماً در ذهن خود با کشیش‌های پروتستان انگلیسی کلنجار می‌رود و به حرفهٔ آنها و به نحوهٔ کسبِ رزق آنها می‌اندیشد، تردیدی به خود راه نمی‌دهد که یکی از شخصیت‌های داستانی خود را، در رمانِ *پلئیادها*[2] (۱۸۷۴) دقیقاً به کسوت یک کشیش پروتستان توزیع کنندهٔ کتاب‌های مقدس، که انگلیسی هم است، در آورده و بگوید[3]: «جمعیّت‌های انجیلی نظام خود را بر این مفهوم بنا نهاده‌اند که هیچکس نمی‌تواند عهد قدیم و عهد جدید را بدون اینکه مجذوب آن نشود بخواند، و وانگهی هر چه هم که محیط روشنفکری که خواننده در آن قرار دارد بخواهد باشد، تا زمانی خواهد بود که مجلد آسمانی در دست‌های سفید، زرد، سرخ یا سیاه او بیفتد. در نتیجه مهم این است که کتاب تا آنجا که ممکن است در نسخ عدیده‌ای توزیع شود، بقیه کار با خدا خواهد بود».

---

1. *Les Religions et les philosophies dans l'Asie centrale,* in *Œuvres (*Bibl. de la Pléide), 1983, t. 2, p. 495.
2. *Les Pléiades* (1874).
3. Gobineau, *Œuvres* (Bibl. de la Pléiade), 1987, t. 3, pp. 34 et 1047.

www.tabarestan.info تبرستان

گوبینو، که در آن وقت با «جامعهٔ علمی ایران[1]» ارتباط نزدیکی داشت و از توجه آنان به کتاب، چه ترجمه و چه تألیف، واقف بود، متذکر می‌شود[2] که اروپائیان در ایران کتاب‌هائی را ترجمه و یا اینکه تحت دیکتهٔ خود به تألیف رسانده‌اند، مثل کتاب‌های درسی، رساله‌های مربوط به آتشبار، نظریه‌های پیاده نظام، خلاصه‌هائی دربارهٔ پزشکی عملی و تتبعاتی در باب دستور زبان فرانسه. ولیکن این‌ها کتاب‌هائی نبوده‌اند که با افکار و اندیشه‌ها سر و کار داشته باشند. مخلص کلام اینکه او می‌خواهد بگوید که ایرانیان با کتاب آشنائی دارند، اما نه از نوع تبشیری که برای آنها سبکی بیگانه است و بیشتر موجب مضحکه است تا احترام برای یک کتاب مقدس. از این رو، ترجمهٔ مارتین، از نظر یک ایرانی اهل کتاب فاقد ارزش بوده و قرائت آن نه فقط موجب تمسخر در حق مترجم آن می‌شود، بلکه اصل کتاب را نیز زیر سؤال می‌برد.

www.tabarestan.info تبرستان

در حوالی آوریل ۱۸۶۲، اعضای همین جامعهٔ علمی، که اغلب طرف توجه و مباحثهٔ گوبینو بودند، از او می‌خواهند که کتاب رُنه دِکارت، *گفتار دربارهٔ روش*[3] (۱۶۳۷) را برای آنها به فارسی ترجمه کند. او نیز امر به ترجمهٔ آن می‌کند که با عنوان *اصول حکمت دیاکرت*[4] [دِکارت] (تهران، ۱۸۶۳، ۱۶۶ص. چاپ سنگی) منتشر می‌شود[5]. در این ترجمه، سوای ملا لاله‌زار همدانی، احتمالاً آمِدِه کِری نیز با او همکاری داشته است[6]. ژول مول[7]، که این خبر را در گزارش مورخ ۲۹ ژوئن ۱۸۶۴ انجمن آسیائی پاریس اعلام می‌کند، در عین حال می‌گوید[8]: «آثاری از این قبیل دلیل بر نوعی جنبش فکری در شرق است که هنوز ابعاد آن را نمی‌توان سنجید و آن طور که تا کنون به

---

1. *Œuvres*, t. 2, p. 497
2. Ibid., pp. 496 – 497.
3. René Descartes, *Discours de la méthode* (1637).
4. Jules Mohl, *Vingt- sept ans d'histoire des études orientales*, Paris, 1880, t. 2, p. 575, "Téhéran, 1863, in – 4°, 166 pages lithographiées".
5. Ibid.
6. *Œuvres*, t. 2, pp. 476 et 1113.
7. Jules Mohl
8. *Vingt-sept ans*, t.2, p. 575.

نظر می‌رسد قدری تصنعی است». در ۸ مِه ۱۸۶۳، گوبینو در نامه‌ای به دخترش، دیان، می‌گوید[1]: «تمامی فلاسفه و ملایان کتاب را از دستم می‌قاپند و از هر طرف آن را از من می‌خواهند.» اینکه هزینهٔ چاپ ترجمه توسط ناصرالدین شاه پرداخت شده بود[2]، خود اعتبار زیادی، از منظر ایرانیان، به ارزش کار گوبینو می‌داد، چون که در نامهٔ مورخ ۲۰ اوت ۱۸۶۳ خود به دوست آلمانی‌اش اگوست فریدریش پوت[3] می‌نویسد[4]: «از آنجائیکه نه قوهٔ تخیل، نه ابداع، نه ظرافت و نه علم است که عالمان ماوراءالطبیعه در این‌جا فاقد آن هستند، بلکه شاید کمی روش، چنین به نظرم رسید که بهتر از این کتابی که انتخاب کرده‌ام انتخاب دیگری نمی‌توانستم داشته باشم، هر چند که خودم به طور اخص طرفدار دِکارت نیستم».

www.tabarestan.info تبرستان

دوساسی مقالات زیادی دربارهٔ خاورشناسی و ایران‌شناسی در *ژورنال دِساوان* منتشر می‌کند و همزمان در *رسالات* فرهنگستان کتیبه‌ها نیز آثار حجیّمی به چاپ می‌رساند. در سال ۱۸۲۲، انجمن آسیائی[5] در پاریس تأسیس می‌شود و او در رأس آن قرار می‌گیرد. در سال بعد، ۱۸۲۳، اُرگان آن، *ژورنال آزیاتیک*[6] منتشر می‌شود و او نیز یکی از همکاران مهم آن می‌شود و تتبعات عالمانه‌ای را در آن به چاپ می‌رساند. در دسته‌بندی‌های جناحی، که ناخواسته در بطن انجمن شکل می‌گیرد[7]، او جانب «گُل دوستان[8]» را می‌گیرد که خاورشناسانی مطیع، آرام و طرفدار شعر و ادب بودند. او در تدریس دروس فارسی خود در کُلِژ دو فرانس، از آثار فردریک ویلکِن آلمانی، *منتخبات فارسی* و *تاریخ سامانیان* میر خواند، *گلستان* و *بوستان* سعدی و *انوار سهیلی* واعظ

1. *Œuvres*, t. 2, p. 1113.
2. Ibid., p. 476.
3. August Friedrich Pott
4. Ibid., p. 1113.
5. Société Asiatique
6. *Journal Asiatique*
7. *Le Livre du Centenaire de la Société Asiatique (1822-1922)*, Paris, 1922, p. 26.
8. "Fleuristes".

کاشفی استفاده می‌کرد[۱]. در سال ۱۸۱۹، به فکر چاپ *پندنامهٔ فریدالدین عطار نیشابوری*[۲]، که منتسب به وی است، می‌افتد، چون که قبلاً آن را به طور خلاصه در *یادداشت‌ها و تلخیص‌ها* و سپس در *ذخائر مشرق زمین* معرفی کرده بود. اما در این مقطع هدف او ارائه نوعی «جُنگ منتخب ادبیات فارسی[۳]» بود، با «تصحیح و تحشیه» و «تذکری در مقدمه» به فارسی، که خواننده را از نثر فارسی روان خود دچار شگفتی می‌کرد، در عین حال که می‌گفت[۴]: «از دانشمندان می‌خواهم که به دیدهٔ اغماض بر آن بنگرند».

دوساسی، همانطور که قادر به تکلم فارسی نبود، به عربی نیز نمی‌توانست تکلم کند. با وجود این *دستور زبان عربی*[۵] او امروز هم خواننده را به ستایش وا می‌دارد، همان طور که *منتخبات عربی*[۶] او که در سه جلد تدوین شد و دوبار به چاپ رسید، احترام خواننده را برمی‌انگیزد. در چاپ دوم اثر اخیر، که در ۱۸۲۷ منتشر شد و در دیباچهٔ آن، ضمن نقل شعری از سعدی[۷]،

گر چه سیم و زر ز سنگ آید همی در همه سنگی نباشد زر و سیم

و نیز شعری از جامی[۸]،

ای برادر از تو بهتر هیچکس نشناسدت ز آنچه هستی یک سر مو خویش را افزون منه
گر فزون از قدر بستایدت نابخردی قدر خود بشناس و پا از حدّ خود بیرون منه

و سرانجام شعری از *انوار سهیلی*[۹]،

من طریق سعی می‌آرم بجا لیس‌اللانسان الا ما سعی

---

1. Salmon, p. LIII.

۲. به تصحیح و تحشیهٔ سیل وستر دو ساسی، ترجمه: ع. روح بخشان، چ۲، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.

۳. همان، ص ۱۴.

۴. همان جا

5. *Grammaire arabe*, paris, 1810, 2 vol.

6. *Chrestomathie arabe*, Paris, 1827, 3 vol.

7. Ibid., t. 1, p. VIII.

8. Ibid., p. XIX.

9. Ibid., p. XX.

www.tabarestan.info تبرستان

دامن مقصود اگر آید بکف از غم و اندوه ماتم بر طرف
ور نشد از جهد من کاری بکام من در آن معذور باشم و السلام

دست به اعتراف زده و در توجیه رجحان خود به ادبیات عربی نسبت به ادبیات فارسی، به ذکر جملهٔ نابخردانهٔ زمخشری مبادرت می‌کند، که گفته بود[1]:

فَرقک بین الرُطَب و العَجم هو الفرق بین العرب و العَجم

«بین عرب و ایرانی، همان تفاوتی است که بین خرما و هستهٔ آن.» در این تاریخ، سی سالی می‌شد که دوساسی کتیبه‌های ساسانی را خوانده بود و در نتیجه، اشتهارش را در جهان خاورشناسی از طریق ایران‌شناسی کسب کرده بود و بیست و یک سالی هم می‌شد که در کُلِژ دو فرانس فارسی تدریس می‌کرد. او حتی نظر لانگلِس را، که براساس *مروج‌الذهب* مسعودی گفته بود که «اصل کتاب *هزار و یک شب* در آغاز به فارسی قدیم بود، است... [2]»، «تقریباً بی مطالعه و بی‌تأمل... رد کرد[3]»، ولیکن چند سال بعد هامر نظر لانگلِس را مورد تأئید قرار داد[4].

فوت لانگلِس، در ژانویه ۱۸۲۴، موضوع جانشینی او را در کرسی زبان فارسی مطرح می‌کند. لانگلِس اولین استاد کرسی این زبان در تاریخ مطالعات ایران‌شناسی فرانسه بود و سابقهٔ تدریس او به تاریخ تأسیس مدرسهٔ زبان‌های شرقی برمی‌گشت. در این تاریخ مدرسه بهترین ایام تاریخی خود را با شش کرسی و با دانشجویانی که اغلب خارجی و در سنین متفاوت بودند می‌گذراند. از آن جائیکه آنتوان لئوناردو شِزی قبلاً در مقام جانشین لانگلِس به تدریس پرداخته بود، رسماً به جای او انتخاب گردید و ریاست مدرسه هم به دوساسی واگذار شد. اما شِزی در کُلِژ دو فرانس صاحب کرسی زبان سانسکریت بود و در آن وقت نُه سالی می‌شد که با شور و شوق

---

1. Ibid., p. XIX.

۲. لانگلِس، *ایران فتحعلیشاهی*، ص ۵۴.

۳. رابرت ایروین، *تحلیلی از هزار و یک شب*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران، فرزان روز، ۱۳۸۳، ص ۴۹.

۴. همان جا

www.tabarestan.info تبرستان

زایدالوصفی به این زبان می‌پرداخت. شاگرد برجسته‌اش، اوژِن بورنوف[1] در این راه و ارتباط آن با زبان پهلوی گام برمی‌داشت و شاگرد دیگر، بوپ آلمانی، خاورشناسی لائیک را به سوی خاورشناسی علمی سوق می‌داد و همچنان به بررسی ساختاری دستور زبان‌های تطبیقی می‌پرداخت.

اگر در مدرسهٔ زبان‌ها و در کُلِژ دو فرانس زبان فارسی صرفاً ایران اسلامی را پوشش می‌داد، لازم بود زبان سانسکریت، زبان علمی، یار و یاور امروزی خود را نیز به همراه داشته باشد. ایدهٔ تأسیس کرسی زبان هندوستانی در اصل مدیون لانگلِس بود[2] که هند و هر آنچه را که در این کشور می‌گذشت از نظر دور نمی‌داشت و شاید هم نظرات روفن در او بی‌تاثیر نبوده باشد. دوساسی هم، که با روفن در ارتباط بود، این ایدهٔ قدیمی را از قوه به فعل در آورد و در سال ۱۸۲۸، یک دوره دروس موقتی زبان هندوستانی در مدرسهٔ زبان‌ها تأسیس و آن را به شاگرد برجسته‌اش ژوزِف اِلیودور ساژِس گارسن دو تاسی[3]، متولد مارسی و همشهری ژوبِر، و مسلط به زبان‌های فارسی و هندوستانی و آشنا به زبان‌های عربی و ترکی، واگذار می‌کند. از آن جائیکه تدریس او با موفقیّت روبرو می‌شود، در ۱۷ دسامبر ۱۸۳۰ کرسی زبان هندوستانی رسماً برای او تأسیس می‌شود که تا آخر عمر، ۱۸۷۸، به تدریس آن می‌پردازد[4]. در حد فاصل بین دروس موقتی و تأسیس کرسی هندوستانی، ویکتور هوگو *شرقیات*[5] (۱۸۲۹) خود را، که پاسخی به اثر رمانتیک گوته، *دیوان غربی — شرقی*[6] (۱۸۱۹) بود، منتشر می‌کند.

ژول مول، که هم شاهد شکل‌گیری جنبش رمانتیک فرانسه بود و هم با

---

1. Eugène Burnouf
2. Carrière, pp. XI et XXVIII; Lévi, p. 526.
3. Joseph – Héliodore – Sagesse Garcin de Tassy
4. Carrière, p. XXIV
5. *Les Orientales* (1829).
6. *Divan occidental – oriental* (1819).

www.tabarestan.info تبرستان

دست‌اندرکاران آن، مثل ژان ژاک آمپر[1] و فولژانس فِرنل[2]، دوستی داشت، می‌گفت[3]: «ایامی بود که در آن مکتب رمانتیک تمامی اذهان جوانان را در فرانسه تحت تسلط خود درآورده بود و با حدّت غیرقابل قیاسی و مطالعهٔ ادبیات‌های تمامی اقوامی را که در آنها به جستجوی اشکال نو بودند اشاعه داده بود. آمپر و دوستش فِرنل، که جزو نخستین نویسندگان این جنبش بودند، هم خود را مصروف مطالعات شرقی نمودند.» به علاوه، زمانیکه رمانتیسم بیش از بیش در فرانسه مطرح می‌شود، انجمن آسیائی پاریس، به هنگام تأسیس در ۱۸۲۲، در اعلان برنامهٔ خود «بی‌هیچ تردیدی تأکید می‌کند که خاورشناسان، با آوردن منابع نوین الهام‌بخش برای نویسندگان، در انقلاب ادبی که در حال شکل‌گیری است، به ایفای نقش می‌پردازند».[4]

www.tabarestan.info تبرستان

اگر از منظر ترتیب تاریخی توجه شود، این تأکید انجمن آسیائی قبل از گفتار مول علنی شده بود و به روندی برمی‌گشت که مولود یک سلسله مراتب در بطن رُنسانس شرقی در فرانسه بود که رمانتیسم آلمان هم، به خصوص گفتارهای شلِگِل، در آن نقش بسزائی داشت. در واقع، پس از موفقیّت آنکتیل دو پرون در ترجمهٔ *زند اوستا* (۱۷۷۱) و برگردان آن به زبان‌های اروپائی و در نتیجه، شناسانده شدن یک تمدن آسیائی توسط خاورشناسان، که مهر باطل بر تفکر اومانیستها زد، چون که این علمای آرام و صبور دنیا را صرفاً از دریچهٔ اروپای یونانی و رومی می‌دیدند — یونان هنوز تحت سیطرهٔ امپراتوری عثمانی بود—، تحولات فکری مهمی دربارهٔ ایران، در مراکز خاورشناسی اروپا به وجود می‌آمد. سیلون لِوی، استاد زبان سانسکریت در کُلِژ دوفرانس و در عین حال همکار پیشین ابراهیم پورداود[5] در دانشگاه شانتی نیکتانِ هند، که بنیانگذار آن را

---

1. Jean – Jacques Ampère
2. Fulgence Fresnel
3. *Vingt – sept ans*, t. é, p. 527.
4. P. Meile, *Hindoustani (1830), puis Langues modernes de l'Inde*. Paris, 1948, p. 114.
۵. *آناهیتا، پنجاه گفتار پور داوُد*، بکوشش مُرتضی گُرجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۳، ص ۱۷۸.

بیندرانات تاگور بود، می‌گفت[1]: «رمانتیسم نو پا، که مدعی مجد و انعکاس ناب بشریت اولیه در شرق بود، برای بزرگ‌پردازی حیثیّت و اعتبار ایران به کار رفت».

در سال ۱۸۰۰، فریدریش فُن اشلِگِل، که از نظریه‌پردازان اولیهٔ رمانتیسم بود، نوشت[2]: «در شرق است که بایستی در جستجوی والاترین رمانتیک باشیم و وقتی هم سرانجام توانستیم از خودِ منبع استفاده کنیم، این شور و شوق جنوبی ظاهرنما، که ما را تا این قدر جذب شعر اسپانیائی کرده است، شاید که آن وقت مغرب زمین چیزی نسبتاً حقیر به نظرمان بیاید.» در سال ۱۸۰۸، رقیب هموطن او، اوتمار فرانک[3]، که ایران‌شناس راسخی بود و «زبان آلمانی را مشتق از زبان فارسی»[4] و فارسی را طبق افکار زعمای زمان خویش، که متأثر از این رقیب بودند، «پیش ژرمنی اولیه»[5] می‌دانست، درست مثل همسر شِزی، هِلمینافون شِزی[6]، گفته بود[7]: «ایران کشور روشنائی است و مذهبش مذهب اولیهٔ روشنائی.» او این نظریه‌اش را در یک اثر جالب، *روشنائی شرق*[8]، که به ناپلئون تقدیم کرده بود، ارائه و در آن پیشنهاد ایجاد یک «فرهنگستان فلسفی ایرانی[9]» که به مثابهٔ یک «انجمن خِرد باستانی شرق و ملت آلمان[10]» بود، مطرح کرده بود.

در پاریس، اشلِگِل شاگرد زبان فارسی شِزی بود[11] و همسر آلمانی وی هم زیر نظر شوهر به ایران‌شناسی می‌پرداخت. ترجمهٔ شعر *فارسی عشق‌های مجنون و لیلی* توسط شِزی، که در سال ۱۸۰۵ انجام گرفت، ولیکن دو سال بعد به چاپ رسید و بعدها گوته

---

1. Lévi, p. 492.
2. Ibid.
3. Othmar Frank
4. Ibid.
5. Ibid.
6. Helmina von Chézy
7. Ibid.
8. *La lumière de l'Orient* (Das Licht von Orient).
9. Académie philosophico-persane.
10. Société de la Sagesse antique de l'Orient
11. Lévi, p. 492.

را مفتون خود کرد، از تتبعات خاورشناسی اولیه برای رمانتیسم اولیه بود، چون که این روند، که اوج آن در رمانتیسم فرانسه با *شرقیات* صورت گرفت، تبعات دیگری همچون تراژدی *پاریا* (۱۸۲۱)، نوشتهٔ کازیمیر دولاوینی[1] داشت که به گفتهٔ استاندال شرق‌مآب، در سال ۱۸۲۳ پنجاه بار به صحنه برده شد[2]، چون که جوّ حاکم خاورشناسی در فرانسه از ۱۸۰۰ تا ۱۸۳۰، بر محور شرق در آئینهٔ ایران و هند و سپس شرق در کشورهای مدیترانه‌ای با *هزار و یک شب* بود. در هر حال، در سال ۱۸۲۲، کشیش ژوزف اِلیزئار مورنا[3]، معروف به «ژوزف، دزد دریائی سابق»، که ده سالی را در هند بسر برده بود و کاملاً با زبان هندی آشنائی داشت و این آشنائی با مطالعهٔ آداب و رسوم این کشور تکمیل شده بود[4]، در کتاب خود، *دربارهٔ کاست‌های هندی یا نامه‌هائی در خصوص هندوها به مناسبتِ اجرای تراژدی پاریا* (پاریس، ۱۸۲۲)[5]، ضمن انتقاد شدید از این نمایشنامهٔ دولاوینی، به ملاحضات انتقادی جانبی نیز دربارهٔ مأخذ این نمایشنامه، *سفر به نزد ماهرات‌ها* (پاریس، ۱۸۲۰)[6]، اثر تون، ترجمهٔ لانگلِس، به عمل آورد[7] و اذهان خاورشناسان، به ویژه هندوستان را متوجه خود کرد، مضاف بر اینکه تا اواسط قرن بیستم هندشناسان از هویت واقعی او واقف نبودند[8].

در سال ۱۸۳۵ و به مناسبت برگزاری فوتِ شِزی در فرهنگستان کتیبه‌ها، دوساسی، دبیر ثابت این بنیاد علمی، اظهار داشت[9]: «در بین فتوحات گوناگونی که از نیم قرن

---

1. Casimir Delavigne, *Le Paria* (1821).
2. Stendhal, *Racine et Shakespeare*, Paris, Ed. Kimé, 2002, p. 22.
3. Joseph – Elzéar Morenas
4. *Biographie Didot*, art. " Morenas".
5. *Des castes de l'Inde ou Lettres sur les Hindous à l'occasion de la tragédie du Paria...*, par Joseph, ancien corsaire. Paris, 1822.
6. Tone, *Voyage chez les Mahrattes*, traduit par Langlès. Paris, 1820 (Cf. *Biog. Michaud*, art. "Langlès").
7. *Biographie Didot*, art. "Morenas".
8. Meile, Op. cit., p. 114.
9. Silvestre de Sacy, *Notice historique sur la vie et les ouvrages de M. de Chézy*, in *Mémoires de l'Institut*, 1839, t. 12; 1ère partie, p. 444.

پیش ادبیات شرقی را غنا بخشیده است، هیچ یک به جز زبان مقدس هند راه وسیع‌تری را بر روی فعالیّت‌ها و تحقیقات اروپای دانش‌پرور نگشوده است.» در واقع، شِزی، که در مدرسهٔ زبان‌ها و زیر نظر دوساسی و لانگلِس، به فراگیری زبان‌های عربی و فارسی پرداخته بود، خیلی زود توجه‌اش را به «ادبیات و شعر فارسی[1]» معطوف نمود و در صدد برآمد آن را قلمرو تحقیقاتی خویش سازد. برای این امر، سه تن از شعرای بزرگ ایران را، که از منظر او معرّف خصایص برجستهٔ سه دوره از ادبیات فارسی بودند، انتخاب کرد: فردوسی، حافظ و جامی. خاورشناسان فردوسی را هُمِر شرق[2]، حافظ را آناکرئون، هوراس و تیبول[3] ایران و جامی را اووید[4] می‌نامیدند[5]. شِزی از منزلت سعدیِ نثر نویس و شعر سُرا به خوبی واقف بود و می‌دانست که وی با *گلستان* خویش شهرت اروپائی کسب کرده بود، ولیکن در آن وقت آثارش را در برنامهٔ تحقیقاتی خویش قرار نداده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

او در مقدمهٔ ترجمهٔ خویش از *مجنون و لیلی* جامی، اعلام می‌دارد که در نظر دارد «تاریخ شعر فارسی را از فردوسی تا ایام ما»[6] به نگارش درآورد. دست نوشته‌هائی که از او بجا مانده است نشان می‌دهند که جُنگ مهمی را، که می‌توانست برای علاقمندان شعر فارسی مفید باشد، فراهم کرده بود. به علاوه، او دربارهٔ ترجمهٔ خویش نیز به صحبت پرداخته و گفته بود نحوهٔ کارش به گونه‌ای بوده که به جای اینکه ترجمه باشد بیشتر تقلید بوده است. اما در عین حال متذکر شده بود که این آزادی عمل در ترجمه را نمی‌توان جزو سبکِ مؤلف دانست. از این رو، این اعتراف مزیدی بر عدم استقبال ترجمه و ناشناخته ماندن آن در فرانسه می‌شود. در این مرحله از ملاحظاتِ شِزی، لازم است تأکید شود که او بانی مکتب ادبی صِرف ایران‌شناسیِ فرانسه بود، مکتبی که دیری نمی‌پاید که جای خود را، در عصر رُنسانس شرقی، به مکتب تاریخی

1. Ibid., p. 449.
2. L'Homère de l'Orient
3. Anacréon, Horace Tibulle
4. Ovide
5. Ibid., p. 450.
6. Ibid., p. 451.

می‌دهد. مول از آن صحبت خواهد کرد و ما نیز به بررسی آن خواهیم پرداخت.

شِزی که فرصت پرداختن به سعدی را در خود نمی‌دید، نمی‌تواند هم به قول خود در مورد حافظ وفا کند، ولیکن همش را مصروف مهم‌ترین بخش شاهنامهٔ فردوسی، یعنی داستان رستم و سهراب نموده و پس از مقابلهٔ چندین نسخهٔ فارسی در دسترس، متن منقح خود را آمادهٔ چاپ می‌کند، اما متوجه می‌شود که ایران‌شناس انگلیسی جیمز اتکینسُن، *چکامهٔ سهراب* را با ترجمهٔ آزاد و به همراه متن فارسی، در ۱۸۱۴، در کلکته منتشر کرده است[1] و از این رو، از ادامه کار باز می‌ماند. روحیهٔ حساس و زود رنج او، که دوساسی اغلب از آن یاد می‌کرد، نمی‌توانست عکس‌العملی غیر از این داشته باشد. مدت‌ها قبل از این تاریخ، او زبان سانسکریت را به کمک دستور زبان آن، که توسط میسیونرها در هند تنظیم شده و به صورت دست‌نویس مانده بود، یاد گرفته و پیشرفت‌های خیره کننده‌ای کسب کرده بود و دوساسی هم کرسی زبان سانسکریت را در کُلِژ دو فرانس برای او تأسیس کرده بود و به همین خاطر دلمشغولی صِرف او زبان مقدس هند، سانسکریت، شده بود و او از آن قلمروی تابناک ساخته بود[2]. در هر حال، دست‌آورد زبان فارسی شِزی، در مقابل دست‌آورد زبان سانسکریت او، چه در ترجمه و چه در تألیف و یا حتی تربیت شاگرد، چندان جای تعریف و تمجید ندارد. شاید، آن طور که دوساسی گفته است، مشکلات ترجمهٔ شعر فارسی به گونه‌ای بوده است که هر علاقمندی را از خود دور می‌کرده و خاطرهٔ خوبی هم از خود بر جای نمی‌گذاشته است.

فوت شِزی در وبای سال ۱۸۳۲ اتفاق می‌افتد و معروف است که در طول آن ژِرار دو نِروال[3]، که دانشجوی پزشکی بود، فانوس به دست پدرش را، که پزشک بود، در محله‌های مختلف پاریس همراهی می‌کرد و مراقبت‌های لازم را از بیماران به عمل

---

1. *Soohrab a poem*, freely translated from the original Persian of Firdosee, by James Atkinson. Calcutta, 1814.
2. Silvestre de Sacy, *Notice, etc.*, pp. 449 – 450.
3. Gérard de Nerval

www.tabarestan.info تبرستان

می‌آورد. این بیماری که، از مارس تا اکتبر ۱۸۳۲ تداوم داشت، نه فقط شِزی بلکه مرگ آبل رِموزا، سن مارتن و ژان فرانسوا شامپولیون[1] را نیز بدنبال داشت و خسارت جبران‌ناپذیری را متوجه خاورشناسی فرانسه — هندشناسی و ایران‌شناسی، چین‌شناسی، ارمنی‌شناسی و مصرشناسی — کرد. پس از شروع دورهٔ آرامش، در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۸۳۲، اتین مارک کاترمر به جانشینی شِزی انتخاب گردید. در این ایام کاترمر در کُلِژ دو فرانس از سال ۱۸۱۹ استاد کرسی زبان‌های عبری، کلدانی و سُریانی بود و در مقابل کاندیداتوری کهنه کاری همچون سیلوستر دوساسی با آرای بیشتری انتخاب شده بود. هر دو، استاد و شاگرد، ژانسه نیست[2] (پیرو آئین یانسن) و سلطنت طلب بودند و اکنون هر دو به تدریس زبان فارسی می‌پرداختند. اولی با گرایش تاریخی و دومی با گرایش ادبی از اشتهار برخوردار می‌شوند. اولی در قلمرو و تحقیقات خویش، در ۱۸۰۸، به مصرشناسی هم پرداخته بود و سپس، در سال بعد، اعلام برنامه کرده و با تواریخ جوینی و رشیدالدین فضل‌الله وارد میدان شده بود و دومی، که به ادبیات فارسی می‌پرداخت، جزو دست‌آوردهای ایران‌شناسی خویش *پندنامهٔ* منسوب به عطار را نیز داشت.

این اشتباه محض است که گوبینوشناسان کاترمر را استاد زبان فارسی در کُلِژ دو فرانس معرفی کرده و از گوبینو به عنوان شاگرد او در این بنیاد علمی یاد می‌کنند[3]. احتمالاً این اشتباه غیر قابل قبول از نحوهٔ نگارش عجولانه و بس خبیثانهٔ ارنست رنان[4] دربارهٔ کاترمر، در سال ۱۸۵۷، سرچشمه می‌گیرد، چون که هانری ماسه[5] نیز به هنگام صحبت از انتصاب کاترمر در کرسی زبان فارسی مدرسهٔ زبان‌ها، «سال ۱۸۲۷» را به پیروی از همان مقالهٔ رنان ذکر کرده بود. ادوارد سعید[6] هم از این مقالهٔ هدف‌دار وی دور نماند و قضاوت‌های نادرستی دربارهٔ کاترمر به عمل آورد. مخلص کلام این که، در

---

1. Jean – François Champollion
2. Jansénistes (= du nom de Jansen).
3. Gobineau, *Œuvres* (Bibl. de la Pléiade), Paris, t. 1, p. LXIV.
4. Ernest Renan.
5. Henri Massé, *Persan (1795)*, Paris, 1948, p. 57.
۶. *شرق‌شناسی*، ترجمهٔ لطفعلی خنجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶، صص ۲۰۹، ۲۵۲ و ۴۸۷.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌دهد. مول از آن صحبت خواهد کرد و ما نیز به بررسی آن خواهیم پرداخت.

شِزی که فرصت پرداختن به سعدی را در خود نمی‌دید، نمی‌تواند هم به قول خود در مورد حافظ وفا کند، ولیکن همش را مصروف مهم‌ترین بخش شاهنامهٔ فردوسی، یعنی داستان رستم و سهراب نموده و پس از مقابلهٔ چندین نسخهٔ فارسی در دسترس، متن منقح خود را آمادهٔ چاپ می‌کند، اما متوجه می‌شود که ایران‌شناس انگلیسی جیمز اتکینسُن، *چکامهٔ سهراب* را با ترجمهٔ آزاد و به همراه متن فارسی، در ۱۸۱۴، در کلکته منتشر کرده است[1] و از این رو، از ادامه کار باز می‌ماند. روحیهٔ حساس و زود رنج او، که دوساسی اغلب از آن یاد می‌کرد، نمی‌توانست عکس‌العملی غیر از این داشته باشد. مدت‌ها قبل از این تاریخ، او زبان سانسکریت را به کمک دستور زبان آن، که توسط میسیونرها در هند تنظیم شده و به صورت دست‌نویس مانده بود، یاد گرفته و پیشرفت‌های خیره کننده‌ای کسب کرده بود و دوساسی هم کرسی زبان سانسکریت را در کُلِژ دو فرانس برای او تأسیس کرده بود و به همین خاطر دلمشغولی صِرف او زبان مقدس هند، سانسکریت، شده بود و او از آن قلمروی تابناک ساخته بود[2]. در هر حال، دست‌آورد زبان فارسی شِزی، در مقابل دست‌آورد زبان سانسکریت او، چه در ترجمه و چه در تألیف و یا حتی تربیت شاگرد، چندان جای تعریف و تمجید ندارد. شاید، آن طور که دوساسی گفته است، مشکلات ترجمهٔ شعر فارسی به گونه‌ای بوده است که هر علاقمندی را از خود دور می‌کرده و خاطرهٔ خوبی هم از خود بر جای نمی‌گذاشته است.

فوت شِزی در وبای سال ۱۸۳۲ اتفاق می‌افتد و معروف است که در طول آن ژِرار دو نِروال[3]، که دانشجوی پزشکی بود، فانوس به دست پدرش را، که پزشک بود، در محله‌های مختلف پاریس همراهی می‌کرد و مراقبت‌های لازم را از بیماران به عمل

---

1. *Soohrab a poem*, freely translated from the original Persian of Firdosee, by James Atkinson. Calcutta, 1814.
2. Silvestre de Sacy, *Notice, etc.*, pp. 449 – 450.
3. Gérard de Nerval

www.tabarestan.info تبرستان

می‌آورد. این بیماری که، از مارس تا اکتبر ۱۸۳۲ تداوم داشت، نه فقط شِزی بلکه مرگ آبل رِموزا، سن مارتن و ژان فرانسوا شامپولیون[1] را نیز بدنبال داشت و خسارت جبران‌ناپذیری را متوجه خاورشناسی فرانسه — هندشناسی و ایران‌شناسی، چین‌شناسی، ارمنی‌شناسی و مصرشناسی — کرد. پس از شروع دورهٔ آرامش، در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۸۳۲، اتین مارک کاترمر به جانشینی شِزی انتخاب گردید. در این ایام کاترمر در کُلِژ دو فرانس از سال ۱۸۱۹ استاد کرسی زبان‌های عبری، کلدانی و سُریانی بود و در مقابل کاندیداتوری کهنه کاری همچون سیلوستر دوساسی با آرای بیشتری انتخاب شده بود. هر دو، استاد و شاگرد، ژانسه نیست[2] (پیرو آئین یانسن) و سلطنت طلب بودند و اکنون هر دو به تدریس زبان فارسی می‌پرداختند. اولی با گرایش تاریخی و دومی با گرایش ادبی از اشتهار برخوردار می‌شوند. اولی در قلمرو و تحقیقات خویش، در ۱۸۰۸، به مصرشناسی هم پرداخته بود و سپس، در سال بعد، اعلام برنامه کرده و با تواریخ جوینی و رشیدالدین فضل‌الله وارد میدان شده بود و دومی، که به ادبیات فارسی می‌پرداخت، جزو دست‌آوردهای ایران‌شناسی خویش *پندنامهٔ* منسوب به عطار را نیز داشت.

این اشتباه محض است که گوبینوشناسان کاترمر را استاد زبان فارسی در کُلِژ دو فرانس معرفی کرده و از گوبینو به عنوان شاگرد او در این بنیاد علمی یاد می‌کنند[3]. احتمالاً این اشتباه غیر قابل قبول از نحوهٔ نگارش عجولانه و بس خبیثانهٔ ارنست رنان[4] دربارهٔ کاترمر، در سال ۱۸۵۷، سرچشمه می‌گیرد، چون که هانری ماسه[5] نیز به هنگام صحبت از انتصاب کاترمر در کرسی زبان فارسی مدرسهٔ زبان‌ها، «سال ۱۸۲۷» را به پیروی از همان مقالهٔ رنان ذکر کرده بود. ادوارد سعید[6] هم از این مقالهٔ هدف‌دار وی دور نماند و قضاوت‌های نادرستی دربارهٔ کاترمر به عمل آورد. مخلص کلام این که، در

---

1. Jean – François Champollion
2. Jansénistes (= du nom de Jansen).
3. Gobineau, *Œuvres* (Bibl. de la Pléiade), Paris, t. 1, p. LXIV.
4. Ernest Renan.
5. Henri Massé, *Persan (1795)*, Paris, 1948, p. 57.
۶. *شرق‌شناسی*، ترجمهٔ لطفعلی خنجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶، صص ۲۰۹، ۲۵۲ و ۴۸۷.

www.tabarestan.info تبرستان

آن مقاله رنان بیشتر می‌خواست کاندیداتوری خود را برای کرسی کاترمر اعلام کند تا اینکه یادی از استاد سختگیر و تملق گریز خود به عمل آورده باشد.

کاترمر پس از عضویت در فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی در ۱۸۱۵، به قرائت چندین رساله در حضور اعضای آن همت گماشت. از این رساله‌ها، تعدادی به زندگی و آثار رشیدالدین فضل‌الله اختصاص داده شده بود. وقتی که *مجموعهٔ شرقی*[1]، با قطع بزرگ و معروف سلطانی، پس از *یادداشت‌ها و تلخیص‌ها*، به عنوان مهم‌ترین اقدام دولت فرانسه در راستای توسعهٔ تمامی رشته‌های خاورشناسی بنیان نهاده شد، برای افتتاح آن *تاریخ مغولهای ایران*، براساس *جامع‌التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله به کاترمر واگذار گردید. وی آن را در سال ۱۸۳۶ ترجمه و با حواشی مفصل، متن فارسی و مقدمه‌ای طولانی، که امروز هم مورد توجه ایران‌شناسان و مورخان است، منتشر کرد[2]. به لطف او بود که وجود مورخینی همچون رشیدالدین فضل‌الله، که مؤلف *تاریخ پاپان و قیاصره* هم بود، در اروپا شناسانده شده و سپس بخش‌های گوناگون آن ترجمه شد، به ویژه توسط مریدش، ادگار بلو شه[3]. باز به همت او بود که بارن دوسُن به *تاریخ جهانگشای جوینی* توجه نشان داد و یک قرن بعد، ادوارد براون نکته‌هائی دربارهٔ اهمیّت آن به نگارش درآوردو سرانجام این که، در سال ۱۹۰۶، امنای گیب پیشنهاد چاپ انتقادی آن را توسط براون به محمد قزوینی ارائه کرد[4] و وی نیز پس از سه دهه کوشش، سه جلد آن را در سال‌های ۱۹۱۲، ۱۹۱۶ و ۱۹۳۷ به اتمام رساند. در سال ۱۹۴۷، ایران‌شناس

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Collection orientale*
2. Rashid – Eldin, *Histoire des Mongols de la Perse*. Texte persan, publié, traduit en français accompagnée de notes et d'un Mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur par Etienne Quatremère. Paris, 1836, in – Folio.
3. Edgar Blochet
۴. علاءالدین عطا ملک جوینی، *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی تهران، هرمس ۱۳۸۷، پیشگفتار، ص شانزده

انگلیسی جان آندرو بویل، شاگرد ولادیمیر مینورسکی[1]، پایان‌نامهٔ دکتری[2] خود را تحت عنوان، *مطالعات دربارهٔ تاریخ جهانگشای*[3]، به رشتهٔ تحریر درآورد و در سال ۱۹۵۸ نیز، *تاریخ جهانگشای جوینی*[4] را به انگلیسی ترجمه کرد. تاریخ ایران‌شناسی فرانسه آکنده از تبعات چند ملیتی است، اما از نظر تاریخی و از نظر اهمیّت آن، *جهانگشای جوینی*، به خاطر نقش محمد قزوینی، مثال زدنی است چون که اولین در نوع خود است.

در سال ۱۸۴۳، کاترمر بخشی از کتاب کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین*، که حوادث تاریخی ایران را از اواخر قرون وسطی در بردارد، ترجمه و به همراه متن فارسی آن در مجموعهٔ *یادداشت‌ها و تلخیص‌ها*[5] منتشر کرد که فی‌الفور مورد توجه انگلیسی‌ها قرار گرفت و به انگلیسی ترجمه شد. بخش اول مطلع‌السعدین توسط عبدالحسین نوائی به چاپ رسید[6] و بخش دوم، که ترجمهٔ کاترمر جزو آن بود با تأخیر سرانجام نیکی می‌یابد. این امر خود معرّف صرفاً یک نمونه از تبعات مهم ایران‌شناسی فرانسه است که متنی را که در نیمهٔ اول قرن نوزدهم به چاپ می‌رساند در اوایل قرن بیست و یکم هم برای ایرانیان دست نیافتنی می‌ماند. هیچ توجیهی نمی‌تواند قابل قبول باشد، مضاف بر اینکه در سال ۱۹۴۵ محمد شفیع پاکستانی چاپی از آن را در لاهور ارائه می‌کند.

---

1. Vladimir Minorski

۲. *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۸۳.

3. John Andrew Boyle, *Studies on the Tarikh – i – Jahan – Gusha of Juvayni.* [Thesis submitted for the degree of philosophy in the University of London]

(ر ک: فرهنگ خاورشناسان، ص ۴۸۴)

4. *The History of the World – Conqueror*. Manchester, 1958, 2 vol.

5. *Notice de l'ouvrage persan qui a pour titre: Malta assaadeïn ou – madjma-albahraïn*, et qui contient l'histoire des deux sultans Schah – rokh et Abou- Saïd, *Notices et Extraits*, 1843, 1ère partie , t. 14, pp. 1- 514.

۶. کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، پژوهشگاه، ج ۱ کتاب ۱ (۱۳۷۲)، ج ۱ کتاب ۲ (۱۳۸۳)، ج ۲ کتاب ۱ (۱۳۸۳) و ج ۲ کتاب ۲ (۱۳۸۳).

www.tabarestan.info تبرستان

از اقدامات مهمی که کاترمر برای تدریس زبان فارسی انجام داد، ابتدا چاپ متن فارسی *تاریخ مغولهای ایران* در دو مجلد و سپس، برای نخستین‌بار، چاپ بخشی از *کلیّات امیر علیشر نوائی*، در مجموعهٔ *منتخبات شرقی* مدرسهٔ زبان‌ها و به منظور استفادهٔ شاگردان دروس فارسی[1]. کاترمر دو مجلد مذکور را در سال‌های ۱۸۴۴ و ۱۸۴۷ منتشر می‌کند و سید جلال‌الدین طهرانی آنها را در ضمیمه *گاهنامهٔ طهرانی* (طهران، چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۱۳ ش.) به چاپ می‌رساند. از کلیّات علیشر، کاترمر دو رسالهٔ *مجاکمة‌اللغتین* و *تاریخ شاهان ایران* را منتشر می‌کند[2]. اولی که از ترکی به فارسی توسط تورخان گنجه‌ای ترجمه شده، طبعی نیز در سال ۱۳۷۷ ش. در تهران به عمل آمده است، ولیکن از دومی اطلاعی در دست نداریم. کاترمر یادداشتی مفصل دربارهٔ کتاب تاریخی *مجمل‌التواریخ* منتشر می‌کند[3]. که نسخهٔ خطی آن توسط آنکتیل دو پرون از هند آورده شده بود. نسخهٔ مذکور توسط محمد قزوینی عکس‌برداری و برای ملک‌الشعراء بهار ارسال می‌شود و وی نیز چاپی انتقادی از آن تهیه و در سال ۱۳۱۸ ش. و با عنوان کامل *مجمل‌التواریخ و القصص* منتشر می‌کند. هویت واقعی مؤلف این تاریخ ناشناخته مانده، ولیکن محرز است که از اسدآباد همدان بوده است[4].

کاترمر، که در سال ۱۸۳۸ به جای دوساسی وارد هیئت تحریهٔ *ژورنال دِساوان* شده بود، تعداد زیادی مقاله در رابطه با خاورشناسی و ایران‌شناسی منتشر کرد، به ویژه مقالاتی که مربوط به ترجمهٔ *شاهنامهٔ* فردوسی توسط مول بود. او در مجموع یازده مقالهٔ[5] مفصل به سه جلد اول این ترجمه اختصاص داد و در سه مقالهٔ اول به ملاحظاتی

---

1. Mohl, *Vingt – sept ans*, t. 1, p. 57.
2. Ibid.
3. *Notice sur l'ouvrage persan qui a pour titre Moudjmal – altawarikh*, "Sommaire des histoires", in *Journal Asiatique*, 1839, t. 7, pp. 246 – 285.
۴. ملک الشعراء بهار، *بهار و ادب فارسی*، به کوشش محمد گلبن، تهران، جیبی، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۲۴۴.
5. *Le Livre des Rois*, par Abou'lkasim Firdousi, publié, traduit et commenté par Jules Mohl. Paris, 1838 – 46, 3 vol. , in – fol., *J. S.*, 1838, p. 753; 1840, p. 337 et p. 403; 1841, p. 398 et p. 588; 1842, p. 426 et p. 470; 1843, p. 577; 1847, p. 510 et p. 30, et p. 355.

www.tabarestan.info تبرستان

دربارهٔ تاریخ ایران باستان، آثار تاریخی ایران باستان و زبان‌های رایج ایرانیان پرداخت و سپس *شاهنامه* و ترجمهٔ آن را مورد بررسی قرار داد. او در اوایل نقدهایش ترجمهٔ مول و کفایت فارسی‌دانی و فرانسه‌دانی او را زیر سؤال برد و حتی به مناظرهٔ جانانه‌ای با او پرداخت، ولیکن بعدها از کیفیّت خوب ترجمه و از استواری او در تداوم کارش در *مجموعهٔ شرقی* تمجید به عمل آورد. او مقالاتی نیز دربارهٔ *دستور زبان فارسی*، تألیف الکساندر شودزکو منتشر کرد[1]. ایراداتی که وارد آورد مورد تأیید میرزا اسکندر کاظم بیک قرار گرفت که استاد زبان‌های ترکی و عربی در دانشگاه قازان روسیه بود. شودزکو جوابی برای کاترمر نیافت، ولیکن پاسخ سختی به کاظم بیک داد که در نوشته‌های فارسی‌اش لهجهٔ ترکی مشهود بود، در حالیکه خود او زبان معیار فارسی را در «چهچههٔ بلبل» شیرازی‌ها می‌دانست. سکوت کاظم بیک. به هر حال اقدام شودزکو نوعی بدعت در فرانسه بود، چون که قبلاً ویلیام جونز و میرزا محمد ابراهیم شیرازی تألیفات مطلوبی در این زمینه ارائه کرده بود. از دستور زبان اولی گارسن دوتاسی چاپ جدیدی ارائه کرد[2] و از دستور زبان دومی ترجمه‌ای به آلمانی منتشر شد[3].

دست‌آوردهای ایران‌شناسی کاترمر وزین و بی‌سابقه بود، به خصوص اینکه وی همزمان با این دست‌آوردها به ترجمهٔ آثار مورخ مصری، احمد مقریزی، که تاریخ ممالیک را به خوبی نوشته و چاپ متن *مقدمهٔ ابن‌خلدون*[4] و ترجمه آن مشغول بود و مجلدی از تاریخ جنگهای صلیبی، مورخین عرب، که زیر نظر فرهنگستان کتیبه‌ها

---

1. *Grammaire persane, ou principes de l'Iranien moderne, etc.*, par Alexandre Chodzko. Paris, 1852,in *J. S.*,1852, p. 696; 1853, p. 370 et p. 631.
2. *Grammaire persane* de Sir W. Jones, 2e éd. Française, revue, corrigée et augmentée par Garcin de Sacy, Paris, 1845 (Mohl, t. 1, p. 225).
3. *A Grammar of the persian Language*, by Meerza Mohammed Ibraheem, London, 1841; Mirza Mohammed Ibrahim, *Grammatik der lebenden persischen Sprache*,...,, von Fleischer, Leipzig, 1847 (Mohl, t. 1, pp. 54 et 304).
4. *Les Prolégomènes d'Ibn- Khaldoun*, texte arabe publié par Quatremère, Paris, 1858, 3 vol., *Notices et Extraits*, vol. XVI, XVII et XVIII.

منتشر می‌شد، در دست تهیه داشت که فوت ناگهانی‌اش در ۱۸۵۷، انجام آن‌ها را دچار وقفه کرد. مول، که شاهد و وجدان بیدار بسیاری از رویدادهای خاورشناسی فرانسه و جریانات داخلی آن بود، در سال ۱۸۵۳، ضمن گزارش[1] سالانهٔ خود اظهار می‌دارد که پس از انتشار چهار سری مجله، که شامل شصت جلد می‌شد، ویژگی مجله کم‌کم عوض شده، به طوری که در ابتدا گرایش آن ادبی بود و اکنون گرایش آن منحصراً تاریخی است، انجمن آسیائی گرایش کلی حاکم بر مطالعات را پیگیری می‌کند و حتی دربارهٔ مناظره‌ای که در بطن آن، در اوایل تأسیس این نهاد اتفاق افتاد، با تأسف یاد کرده و کنون نیز توجه دارد که دو گرایش ادبی و تاریخی به وجود آمده در آن وقت جوّ سنگین و ناعادلانه‌ای را به دنبال داشته است. او اشاره‌ای به این امر مهم ندارد که خاورشناسان، در ۱۸۲۲، گفته بودند که با ترجمهٔ ادبیات‌های شرقی موضوعات الهام‌بخش نوینی را برای رمانتیک‌ها فراهم خواهند کرد. او ادامه داده و می‌گوید[2]: «اما امروز مکتب تاریخی بر مکتب ادبی تسلط پیدا کرده و دیگر صرفاً به تداوم سلطنت‌ها، فتوحات، اعمال کارهای بزرگ نظامی و سازمان قدرت‌های حاکم نمی‌پردازد، بلکه در جستجوی نفوذ عمیق‌تری در زندگی قوم‌ها، بازسازی وضع اخلاقی و اجتماعی در تمامی جوانب آنها می‌پردازد. انجمن، برای این کار جدید، به تمامی علائم و نشانه‌هائی نیاز دارد که ملت‌ها از حیات خود در مذاهب، قوانین، اشعار، هنرها و حتی در دستور زبان از خود بر جای گذاشته‌اند. همه چیز برای ما سند تاریخی شده است و اغلب هم به سند بیش از اندازه مهمتری تبدیل شده که در اصل کمتر برای توصیف یک واقعه مد نظر بوده است».

در سال ۱۸۵۵، مول پس از فوت لانگلوآ، که هندشناس بود، به رویدادهای اوایل تأسیس انجمن آسیائی و گرایش‌های اولیهٔ اعضای آن اشاره کرده و اظهار می‌دارد[3]: «آقای لانگلوآ شاگرد مقرّب آقای شِزی بود و به مکتبی تعلق داشت که می‌توان، در تضاد با

1. *Vingt – sept ans*, t. 1, p. 471.
2. Ibid., pp. 471 – 72.
3. Ibid., t. 2, p. 2.

www.tabarestan.info تبرستان

مکتب تاریخی، آن را مکتب ادبی نامید. مرید و مرشد، قبل از هر چیز، در آثار شرقی‌ها، به دنبال آثار ادبی بودند که می‌توانستند در کنار ادبیات‌های کلاسیک قرار گیرند و این گرایش آنها را، در ترجمهٔ آنان، بیشتر به ظرافت متمایل می‌کرد تا به دقت. امروز این مکتب تقریباً به طور کامل از بین رفته است؛ مکتب تاریخی، برای مدتهای مدید، پیروزی‌اش را بر آن مسجل کرده است و خود آقای لانگلوآ هم، در آخرین کارهایش، تأثیرات آن را احساس کرده بود. وانگهی، اگر روزی این گرایش ادبی مجدداً طرف توجه قرار گیرد، معتقدم که در آن صورت با ملاحظات دامنه‌داری تجدید حیات خواهد یافت؛ هیچ دلیلی وجود ندارد که مکتب‌های تاریخی و ادبی از هم جدا شده و دشمن باشند، چون که مدتی تحت تأثیر اوضاع و احوال اتفاقی وضع چنین شده بود».

www.tabarestan.info تبرستان

در واقع، اشارهٔ ضمنی مول به ایامی بود که برای یادیگری زبان فارسی از آلمان به پاریس آمده بود و به خاطر مشی و عقاید راسخ خود خیلی زود با اعضای انجمن آسیائی دوست شده بود و از طریق بورنوف از اوضاع واقعی درون انجمن باخبر شده و حتی این اخبار را به اطلاع دوست و همکار وی، ایران‌شناس نروژی تبار آلمانی، کریستیان لاسِن، می‌رساند. هم دوساسی و هم بورنوف، مراودات مستحکمی با ایران‌شناسان آلمانی داشتند. آنچه که مسلم است، تمامی اعضای انجمن آسیائی، با عشق مشترک شرق جمع می‌شدند، ولیکن در عین حال همگی آنان شرق را از یک منظر نمی‌دیدند. گروهی که متشکل از آبل رِموزا، کلاپروت، سن مارتن و بورنوف بودند، شناخت واقعیّت‌های[1] شرق را هدف کار خود قرار داده بودند، و گروه دیگر، شِزی، گرانِژره دولاگرانژ، گارسن دوتاسی و لانگلوآ، به چشیدن زیبائی‌های[2] شرق و به ادبیاتِ آن توجه داشتند. این دو گرایش بزودی آشتی‌ناپذیر شدند و دوساسی را، که رئیس انجمن بود، در وضعیّت دشواری قرار دادند.

جدّی‌ترین واقعه‌ای که روی داد، موضع‌گیری خاورشناس آلمانی مقیم پاریس،

---

1. *Le Livre du Centenaire de la Société Asiatique*, Historique de la Société, par Louis Finot, p. 16.
2. Ibid.

فِردریک ادوآرشولتز[1] بود که در دو مقاله که در *ژورنال آریاتیک* منتشر کرد، «فیلولوگ‌های شاعر»[2] را که به جای انتشار آثار جدّی دست به انتشار «انبوهِ تن کامگی‌ها و عاشقانه‌ها[3]» می‌زدند، به تمسخر گرفت. از این رو، مول گروه شِزی را، با توجه به دست‌آورد صِرف ادبی، شعر و ادبیات شرقی، «گُل‌دوست»[4] نامیده بود، ولیکن نه به خاطر عنوان کتاب گِریه دو دوما، *گُلهای هند*[5] (نانسی، ۱۸۵۷)، چون که لانگلوآ، که مول ضمن صحبت از فوت او عنوان «گُل‌دوست» را آورده بود، قبل از ۲۰ ژوئن ۱۸۵۵ فوت کرده بود و دوما نیز کتابش را در سال ۱۸۵۷ منتشر کرده بود[6]. به هر حال، شولتز، دوست و هم ولایتی مول، که فرصت نمی‌کند افکارش را از قوه به فعل درآورد، به دنبال یک مأموریت علمی در شرق، در سال ۱۸۲۹، و به هنگام عبور از کردستان، در نزدیکی زاب بزرگ و در محل جولامرگ، کشته می‌شود[7]. این مرگ مشکوک بود و اسرارش هرگز فاش نشد، به ویژه اینکه انگلیسی‌ها نسبت به این منطقه حساس بودند و از اخبار درون[8] انجمن آسیائی و از اهداف مأموریت شولتز هم کاملاً خبر داشتند.

در هر حال، هر اندازه به تاریخ مُقدّر رُنسانس شرقی، براساس نظر و گفتهٔ ادگار کینه، نزدیک می‌شویم، علوم شرقی ترجمه شده توسط خاورشناسان و نیز تحقیقات بر مبنای متون شرقی به منظور آفرینش آثار بیشتر می‌شود. در واقع، در سال ۱۸۴۱، کینه در کتابش، *نبوغ مذاهب*[9] و در فصلی که عنوان آن *رُنسانس شرقی*[10] بود، به توصیف

---

1. Frédéric Edouard Schulz
2. Ibid.
3. Ibid.
4. Ibid., p. 15.
5. Guerrier de Dumast, *Fleurs de l'Inde*, Nancy, 1857.
6. Mohl, *Vingt-sept ans*, t. 2, pp. 2 et 196.
۷. *سفرنامهٔ هانری بایندر، کردستان، بین النهرین و ایران*، ترجمه کرامت الله افسر، تهران، فرهنگسرا (یساولی)، ۱۳۷۰، ص ۱۹۷.
8. Finot, p. 18.
9. Edgar Quinet, *Le Génie des Religions* (1841).
10. *La Renaissance orientale*

www.tabarestan.info تبرستان

جزئیات امر می‌پردازد. او هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد تا نقش دانشمند یونانی، آندره لاسکارِس[1] را که پس از فتح قسطنطنیه در ۱۴۵۳، توسط ترکان عثمانی، به رُم پناهنده شد و سپس مأموریت یافت که به یونان بازگشته و نسخ خطی قدیمی را به خود به رُم بیاورد، با نقش آنکتیل دو پِرون و جونز مقابله کند و یا اینکه بازیابی نسخ هندوان را با [2]بازیابی نسخ *ایلیاد*[3] و *اُدیسه*[4]. اما او نمی‌داند که لوئی دوسیو، در همین سال ۱۸۴۱، با مقالهٔ سن سیمونی خود، *تتبع دربارهٔ تاریخ دانش شرقی*، که ابتدا در *دایرةالمعارف جدید* و سپس به طور سوا در ۱۸۴۲، به چاپ رسیده و بورنوف هم طی نامه‌ای به ژول میشله آن را «بهترین کار دربارهٔ این موضوع [مطالعات شرقی][5]» نامید، اصل را بر این قرار داده بود که «دانش شرقی مکمل رنسانس[6] است، یعنی رُنسانس (غربی)، یا پدیدآورندگانی که غرب‌شناس بودند، پس از سه قرن با رُنسانس شرقی، که پدید آوردگان آن خاورشناسان غرب‌اند، به درجهٔ تکامل می‌رسد. بنابراین رُنسانس شرقی یعنی رستاخیز جوّ به وجود آمده در قرن نوزدهم، با رسیدن متون سانسکریت به اروپا، و مقایسه کردن آن با جوّ به وجود آمده در قرن پانزدهم به هنگام رسیدن متون یونانی و مفسران بیزانسی پس از سقوط قسطنطنیه. شکی نیست که پس از این مقایسهٔ هوشمندانه بایستی به تبعات علمی آن نیز توجه داشت. کینه و دوسیو، در نوشته‌های خود سلسله مراتبی را که رُنسانس شرقی عملاً پیموده و در نتیجه دست‌آورد وزینی کسب کرده بود، مد نظر داشتند، چون که خود شاهد این دوران تکوینی بوده‌اند.

بی‌شک، زمانیکه فریدریش فُن اِشلِگِل، در سال ۱۸۰۰، «منشور اتحاد بین دانش و شعر[7]» را با تأکید بر اینکه «در شرق است که ما بایستی در جستجوی رمانتیسم متعالی

---

1. André Lascaris
2. Raymond Schwab, *La Renaissance orientale*, Paris, 1950, p. 18.
3. Iliade
4. Odysée
5. Scwab, p. 22.
6. Ibid.
7. Ibid., p. 20.

www.tabarestan.info تبرستان

باشیم[1]» اعلام کرد، اذهان ادب دوستان و خاورشناسان را متوجه یک رُنسانس جدید کرد. اما وقتی که زبان سانسکریت آموخت و کتاب معروف خویش، *تتبع دربارهٔ زبان و خرد هندیان*[2] (۱۸۰۸) را نوشت، رُنسانس جدید بیشتر و بهتر شناسانده شد و در نتیجه، جایگاه واقعی خویش را در مراکز خاورشناسی اروپا باز کرد، به طوری که بعدها جیمز دارِ مستِتِر نتوانست معادلی برای این تتبع شلِگِل در تاریخ ادبی شخص دوبله و گروه ادبی پلئیاد را بیابد[3]. در همین سال ۱۸۰۸، آنکتیل دو پِرون، در حواشی اثری که پس از فوتش منتشر شد و متعلق به کشیش پولن دو سن بارتِلمی بود، گفت[4]: «ما نسبت به زبان سانسکریت در همان وضعیّتی قرار داریم که اروپا نسبت به زبان‌های یونانی و عبری به هنگام فتح قسطنطنیه و نیز به هنگام اصلاح دینی لوتر قرار داشت».

رُنسانس شرقی، که بدینسان از آلمان به فرانسه آمده بود، دوباره و در دو تاریخ بی‌وقفهٔ تأثیر گذار، یکی در فلسفه و دیگری در ادبیات، به آلمان بازمی‌گردد. ابتدا در سال ۱۸۱۸، با آرتور شوپنهاور[5]، که در دیباچهٔ کتاب خویش، *جهان همچون اراده و تصویر*، ضمن اعلام اینکه تمامی عقایدش را در این کتاب مدیون آنکتیل دوپِرون است، می‌گوید[6]: «تأثیر ادبیات سانسکریت در عصر ما کمتر از آنچه که در رُنسانس ادبیات یونانی، در قرن پانزدهم، داشته نیست». و سپس با اقدام بی‌بدیل گوته. در واقع، ترکهای عثمانی، با ترجمه‌هائی که از ادبیات فارسی به ترکی انجام می‌دادند و خاورشناسان اروپائی آنها را از این زبان به زبان‌های اروپائی ترجمه می‌کردند، تا مدتهای مدید واسطه‌های بلا منازع ادبیات فارسی با سایر ملل بودند، از جمله ترجمه‌هائی که دیتس[7]

---

1. Ibid.
2. *Essai sur la langue et la sagesse des Hindous* (1808).
3. Schwab, p. 20.
4. Ibid.
5. Arthur Schopenhauer, *Le Monde comme volonté et comme représentation* (1818).
6. Schwab, p. 21.
7. *Buch des Kabus,* oder Lebren des persischen Königs Keikawus... von FR. V. Diez. Berlin, 1811.

آلمانی براساس ترجمهٔ ترکی *قابوس‌نامه*، اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، به زبان آلمانی، در سال ۱۸۱۰، انجام داد و نسخه‌ای از آن را نیز برای گوته ارسال داشت[۱] و دوساسی هم نقدی بر آن نوشت[۲]. هامر با ترجمهٔ *دیوان* حافظ[۳]، در سال‌های ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳، به کمک شرح سودی بوسنیائی، شور و شوق گوته را برانگیخت، مصاف بر اینکه مطالعهٔ مجلدات ذخایر مشرق زمین تحت سرپرستی هامر، اشتیاق او را به بسط تحقیقات ایرانی افزود، به طوری که پس از سال‌ها کار و تحقیق، سرانجام دیوان غربی — شرقی (۱۸۱۹) خود را با عنایت خاص به حافظ و عنصرالمعالی نوشت. این امر، با توجه به اظهارات و موضع‌گیری‌های شلِگِل، فرانک و شوپنهاور در آلمان، از منزلتی خاص برخوردار بود.

www.tabarestan.info تبرستان

در این ایام، تأثیر در افکار و اندیشه‌ها دلیل بر اهمیّت رویداد رُنسانس شرقی دارد، چون که موضوع تأثیر در ادبیات‌ها، در حوالی ۱۸۲۸ و ۱۸۲۹، شکل بارزتری به خود می‌گیرد و بزودی منجر به ادبیات تطبیقی می‌شود. کلود فوری یل، منتقد و خاورشناس فرانسوی، که در سال ۱۸۳۰ صاحب اولین کرسی ادبیات تطبیقی در دانشکدهٔ ادبیات پاریس می‌شود، در تحقیقاتش، به گفته مول[۴]، دربارهٔ ادبیات‌های سانسکریت و عرب و نیز ادبیات‌های قدیم و جدید اروپا، در جستجوی تاریخ تمدن و نشانه‌هائی هر چند تیره و تار از مبادی اندیشه‌هائی می‌رود که بر این دنیا حکومت کرده بودند. مول نیز در مطالعات ایران‌شناسی خویش، همیشه بر این امر تأکید داشته که بایستی به مبادی اندیشه‌هائی پرداخت که بر این دنیا حکومت کرده‌اند. در همین زمینه و به مناسبت چاپ چند بخش از دستور زبان تطبیقی بوپ، در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۸۴۵، می‌گوید[۵]: «به

---

۱. جهانگیر فکری ارشاد، «تأثیر قابوسنامه در اشعار گوته»، *مجلهٔ پژوهشی دانشگاه، اصفهان، علوم انسانی*، جلد ۷، شماره‌های ۱ و ۲، زمستان ۱۳۷۴، ص ۲۶.

2. *Magasin Encyclopédique*, 1814, t. 2, p. 412 et suiv.

3. *Der Divan des Mohammed Schemseddin Hafis...*, Joseph von Hammer. Tubingen, 1812 – 1813, 3 vol.

4. *Vingt –sept ans*, t. 2, p. 162.

5. Ibid., t. 1, p. 185.

لطف کارهای آقای بوپ و دانشمندانی که بر پایهٔ تحقیقات او به کار پرداخته‌اند، امروز می‌توان تاریخ زبان‌های هند و ژرمنی و تقریباً تاریخ هر واژه را از نزدیک بررسی کرد. اما تاریخ اندیشه‌ها پیشرفت کمی داشته است».

در سال ۱۸۲۵، اصطلاح رُنسانس شرقی به نحوی جای خود را در بین اهل فن باز می‌کند که رئیس چاپخانهٔ سلطنتی پاریس نیز آن را در نامه نگاری‌های خود به کار می‌برد، چون که بیش از بیش از مجموعهٔ شرقی، که در حال راه‌اندازی بود صحبت می‌شد[1]. در سال ۱۸۲۷، بارون فردینان دِکشتاین[2]، از مریدان اِشلِگل و متخصص زبان و ادبیات بودائی، که مدتی بود با ویکتور هوگو به تردد می‌پرداخت، در روزنامه‌ای نوشت[3]: «ادبیات شرقی، برای طرز فکرهای والا، در حال تبدیل شدن به چیزی است که ادبیات یونانی برای دانشمندان قرن شانزدهم بود.» دو سال بعد، تأثیر آن در *شرقیات* (۱۸۲۹) هوگو به منصهٔ ظهور می‌رسد و در مقدمهٔ آن، می‌گوید[4]: «در قرن لوئی چهاردهم یونانی‌شناس بودند و امروز خاورشناس‌اند. اکنون ما برای هر یک از زبان‌های شرق، از چین گرفته تا مصر، دانشمندی مشغول به کار داریم. از تمامی این‌ها چنین نتیجه‌گیری می‌شود که شرق چه به مثابهٔ تصویر و چه به مثابهٔ اندیشه، برای هوشمندی‌ها و تخیّلات به نوعی دلمشغولی کلی تبدیل شده است که شاید مؤلف این کتاب، بدون اینکه خواسته باشد، از آن تبعیّت کرده است».

در سال ۱۸۳۲، لورو، فیلسوف سن سیمونی، در مقالهٔ معروف خویش، دربارهٔ تأثیر فلسفی مطالعات شرقی، می‌نویسد[5]: «امروز در عصری هستیم که شبیه به عصر رُنسانس است. این واقعیّتی است که همگان به طور نامتمایز شروع به احساس آن می‌کنند.» البته او بیشتر در فکر تبعات این دانش برای مسیحیان و نیز برای عقل‌گرایان است[6].

---

1. Schwab, p. 21.
2. Baron Ferdinand d'Eckstein
3. Schwab, p. 19.
4. Ibid., pp. 18 et 19.
5. Ibid., p. 21.
6. Ibid.

آمپر، مبلغ و شارح این رُنسانس و از یاران نزدیک فوری یل و مول، در سال ۱۸۳۶، می‌گوید[1]: «شرق وسیع و اسرارآمیز، بیش از پیش هوشمندی را فریفته و جلب می‌کند.» این روند تکوین اندیشه‌های رُنسانس شرقی با دو رویداد بعدی، که عنقریب به آنها خواهیم پرداخت، به اوج خود می‌رسد. اما در این بررسی انجام شده از ۱۸۰۰ با اِشلِگل تا ۱۸۴۱ با کینه و دوسیو، نشان داده شد که رُنسانس شرقی جریانی بسیار قوی در آلمان و فرانسه بود که اولی مبادی خویش را در شرق جستجو می‌کرد و دومی شرق را برای رمانتیسم خویش می‌طلبید.

بی‌شک، دو رویداد مهم رُنسانس شرقی را به اوج افتخارات علمی خود می‌برد و علاقمندان آن را در مقابل یک حجت تام و تمام قرار می‌دهد. فرانتس بوپ آلمانی، از اولین شاگردهای شِزی در کُلِژ دو فرانس، در سال ۱۸۱۶ تحقیقاتش را دربارهٔ زبان سانسکریت آغاز می‌کند و در سال ۱۸۳۳، وقتی که نخستین بخش از *دستور زبان تطبیقی زبان‌های سانسکریت، زند، یونانی، لاتینی، لیتوانیائی، گوتیک و آلمانی*[2] منتشر می‌کند، شِزی دیگر در قید حیات نیست، ولیکن شاگرد برجسته‌اش، بورنوف که جانشین او در کُلِژ دو فرانس شده و قبلاً هم به تدریس زبان سانسکریت در دانشسرای عالی[3] پرداخته بود، در سه مقالهٔ[4] پیاپی به بررسی نظریهٔ اصوات، تطبیق ریشه‌ها و تکوین چند مورد اهتمام می‌ورد. بنابراین فرانسه نه فقط از رویدادهای زبانشناسی در آلمان واقف است، بلکه موضوع علمی آن را نیز در تسلط خود دارد. در سال ۱۸۵۲، ششمین و آخرین بخش *دستور زبان تطبیقی* پایان می‌یابد و بلافاصله چاپ منقحی از آن ارائه می‌شود و مصنف جایگاهش به عنوان پدر زبان‌شناسی تثبیت می‌شود. او و آثارش جزو اولین نتایج خاورشناسی نوین به حساب می‌آیند. اما در عین حال این خاورشناسی عملاً با اصول دستور تطبیقی او به مرحلهٔ خاورشناسی علمی ارتقاء می‌یابد و عصر

www.tabarestan.info تبرستان

1. Ibid.
2. *Grammaire comparative des langues sanscrite, zende, grecque, latine, lithuanienne, gothique et allemande*, première partie, Berlin, 1833.
3. Ecole Normale Supérieure
4. *Journal des Savants*, 1833, p. 412, p. 491 et p. 588.

فیلولوژی تطبیقی به کنار نهاده می‌شود و در نتیجه، زبان‌شناسی تطبیقی با اقتدار وارد عرصهٔ علمی می‌شود. از این تاریخ به بعد زبان‌شناسی تطبیقی در خدمت علومی خواهد بود که تا آن وقت اصلاً تصور آن برای دانشمندان ممکن نبود.

بی‌دلیل نیست که مول در سال ۱۸۵۱ و به مناسبت چاپ بخش پنجم *دستور زبان تطبیقی* بوپ، می‌گوید[1]: «آفرینش دستور زبان تطبیقی زبان‌های هند و اروپائی که آقای بوپ افتخار داشته‌اند نام خود را به آن وابسته کنند، یکی از زیباترین نتایجی است که علم از مطالعات زبان سانسکریت کسب کرده است. امروز این تحقیقات راهنمای متقنی است در پژوهشهای قوم نگاری و تاریخی که تا کنون امکان بررسی آنها صرفاً با توسل به فرضیات بوده است.» دو سال بعد و به مناسبت چاپ ششمین و آخرین بخش *دستور زبان تطبیقی*، که در ۱۸۵۲ در برلن منتشر شده است، مول با نکته بینی خود می‌نویسد[2]: «تصور نمی‌کنم که هرگز کتابی بوده باشد که تا این حدّ به پیشرفت علوم تاریخی کمک کرده باشد.» آنچه که مول در رابطه با تتبعات علمی زبان‌شناسی برای تاریخ اولین رویداد ادبی می‌گوید، نتیجه‌اش در دومین رویداد دیده می‌شود که ۱۸۵۹ به وقوع می‌پیوند.

در واقع، مول در گزارش‌های سالانهٔ ۱۸۵۹ خود به معرفی کتابی از آدولف پیکته[3]، ایران‌شناس سوئیسی اهل ژِنو پرداخت که نتیجهٔ تتبعات دستور زبان تطبیقی بود و سوای تاریخ و قوم نگاری، اکنون از طریق دیرین‌شناسی زبان‌شناختی به نتایج درخشانی دربارهٔ تمدن اولیهٔ آریائی‌ها دست می‌یافت. مول می‌گوید[4]: «مطالعه و بررسی تطبیقی دستور زبان، که از پنجاه سال پیش تا کنون شاخهٔ آریائی زبان‌ها در آن پیشرفت داشته است، در حال حاضر این امکان را فراهم کرده که به تحقیق وضع اولیهٔ این نژاد، امکانات

---

1. *Vingt-sept ans*, t. 1, p. 435.
2. Ibid., p. 513.
3. *Les Origines indo- européennes, ou les Aryas primitifs. Essai de paléontologie linguistique*, par Adolphe Pictet. Première partie. Paris, 1859.
4. *Vingt-sept ans*, t. 2, p. 267.

www.tabarestan.info تبرستان

اقامتی آنها و درجهٔ تمدنی که این نژاد به آن نایل شده بود، آنهم قبل از تکوین شاخه‌هائی که منجر به پیدایش اقوام هند و اروپائی شده‌اند، پرداخته شود... کتاب آقای پیکته نخستین کتاب روشمند دربارهٔ این موضوع است. اندیشهٔ اساسی هر کاری از این نوع طبیعتاً این است که هر موضوع بیان شده توسط واژه‌ای که در شاخه‌های گوناگون یک خانواده از زبان‌ها بازیافته می‌شود، بایستی با نژاد اولیه در زبان‌های پیش از مهاجرت و پراکندگی این خانواده و تکوین گویش‌های آن، مشترک باشد».

دربارهٔ جلد دوم[1]، که برخوردار از تحقیقات وسیع‌تر و عالمانهٔ مؤلف است، مول در تحلیل خویش می‌نویسد[2]: «... او، به کمک زبان‌شناسی تطبیقی، فراتر از اعصار تاریخی نژاد هندی می‌رود و از جنبهٔ نظری، روش او ساده‌ترین روش‌ها است. وقتی که واژه‌ای را چه در زبان سانسکریت و چه در یک یا چند زبان آریائی دیگر بجز سانسکریت می‌یابد، چنین نتیجه می‌گیرد که این واژه و موضوع یا ایده‌ای که این واژه آن را بیان می‌کند، قبل از جدا شدن آریائی‌ها به گروه‌های شرقی، هندیها، یا غربی، ایرانیان، یونانیان، لاتینی‌ها، آلمانی‌ها، اسلاوی‌ها و سلتی‌ها، وجود داشته‌اند. برای نشان دادن هویت واژگان، او طبق قواعد شناخته شدهٔ زبان‌شناسی تطبیقی آریائی اقدام می‌کند و آشنائی با زبان‌های سلتی اغلب به کمک او می‌آیند. با جمع‌آوری و طبقه‌بندی این موضوعات و این ایده‌ها، او به بازگوئی تصویری از وضع اولیهٔ نژاد آریائی قبل از پراکندگی‌اش می‌پردازد».

آنچه که در این روش زبان‌شناسی تطبیقی، که به بررسی تاریخ اولیهٔ تمدن آریائی می‌پردازد و پیکته هم در سوئیس به آن نام دیرین‌شناسی زبان‌شناختی می‌دهد، در واقع همانا پیشرفت‌های اعجاب‌انگیزی بود که زبان‌شناسی تطبیقی در طی نیم قرن از حیات خویش به آن نایل شده و توانسته بود یار و یاورِ تاریخ، قوم نگاری و نیز در دیرین‌شناسی زبان‌شناختی باشد. سوئیس، که خاورشناسی‌اش گاهی دلمشغولی مول می‌شد، در این تاریخ از یک ایران‌شناسی وزین برخوردار می‌شود. در هر حال، این

1. Seconde partie. Paris, 1863.

2. *Vingt-sept ans*, p. 505.

www.tabarestan.info تبرستان

موضوع ما را به مراحل بعدی زبان‌شناسی تطبیقی و نتایج آن برای ایران‌شناسی به فرانسه باز می‌گرداند.

زمانیکه بورنوف وارد عرصهٔ زبان سانسکریت شد، دستور زبان، لغت‌نامه و متون سانسکریت تقریباً در دسترس بود. بوپ قبلاً هویت دستور زبان سانسکریت را با هویت زبان‌های یونانی و لاتینی نشان داده بود و در نتیجه راه را برای یک سلسله از کشفیّات درخشان گشوده بود[1]. بورنوف و لاسِن، توجه‌شان را به کتابهای مقدس هندوسیلان، که به زبان پالی نوشته شده بودند، معطوف کرد و *تتبع دربارهٔ زبان پالی*[2] (۱۸۲۶)را انتشار دادند، آنهم زبانی که تا آن وقت نامش در اروپا شناخته شده نبود. کتاب‌های مقدس زردشت، که آنکتیل دو پِرون آنها را ترجمه کرده و تحت عنوان *زند اوستا* (۱۷۷۱) منتشر کرده بود، از شصت سال پیش مبنای تمامی تحقیقاتی شده بود که دربارهٔ ایران باستان انجام می‌گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

آنکتیل دو پِرون ترجمه‌اش را از روی زبان اصلی زند انجام نداده بود، بلکه آن را از روی تفسیر یک ترجمهٔ قدیمی پهلوی که پارسیان هند نیز قادر به درک درست آن نبودند ارائه کرده بود. بورنوف ترجمهٔ سانسکریتی بخشی از کتاب‌های مقدس زردشت را که متعلق به آنکتیل دو پِرون بود و وی از آن استفاده‌ای نکرده بود، در اختیار گرفت. اما این نسخه هم، به جای اینکه از روی نسخهٔ اصلی انجام گرفته باشد، ترجمه‌ای از همین ترجمه‌هائی بود که دوستان پارسی آنکتیل دو پِرون از آن برای خود استفاده می‌کردند و در نتیجه بیشتر به منظور کنترل کردن آشنائی آنها به زبان پَهلوی بود تا کمکی برای مفهوم آن نسخهٔ اصلی. معذالک، همین کمک ناپایدار فایدهٔ زیادی برای بورنوف به همراه داشت، چون که دیری نپائید که در تحقیقاتش متوجه شد زبان فارسی باستانی گویشی از زبان سانسکریت است. به همین خاطر، اطمینان حاصل کرد که موفق خواهد شد زبان زردشت را بازسازی کند[3]. این بخش از تحقیقاتش در *وندیداد ساده*[4] (۱۸۲۹ — ۱۸۴۳) آمده است.

---

1. Ibid., t. 1, p. 459.
2. *Essai sur le pali*, par E. Burnouf et Ch. Lassen, Paris, 1826.
3. Mohl, *Vingt-sept ans*, t. 1, p. 461.
4. V*endidad Sadé*, l'un des livres de Zoroastre, etc., Paris, 1829-1843.

شاهکارش، *تفسیر دربارهٔ یسنا*[1] (۱۸۳۳) است که پس از چاپ مورد استناد پارسی‌های هند قرار گرفت. در این اثر به خوبی می‌توان دید که چگونه او موفق شده است به بازیابی دستور زبان، بازنویسی لغت نامهٔ آن و اعادهٔ معنی واقعی این کتاب باستانی و مبهم، که ابهامش به خاطر لغات حاشیه‌دار و تفسیرهای پارسیان بیشتر شده بود، بپردازد. اما او، که موفق به اتمام این کتاب نشد، در چند رساله دربارهٔ واژگان مهم و مشکل، موفق به برقراری روابط متقن زبان قارسی باستان با زبان باستانی سانسکریت شد. مول، در آن وقت، می‌گفت[2]: «هنوز این کشف بزرگ زبان فارسی باستانی فاصلهٔ زیادی با ثمراتی دارد که انتظار می‌رود به بار بیاورد. این کشف راه را برای تحقیقات عدیده دربارهٔ کنجکاوانه‌ترین نکات تاریخ مذاهب، قانونگذاری، جغرافیا و زبان‌های باستانی باز می‌کند».

www.tabarestan.info تبرستان

یکی از تبعات ارزشمند این کشف، توجه‌ای بود که بورنوف به کتیبه‌ها خط میخی پرسپولیس مبذول داشت. کارستن نیبور[3] آلمانی، که در خدمت دولت دانمارک بود، در بازگشت از مسافرت شرق به اروپا، نمونه‌های قالب‌گیری شدهٔ دقیقی از این کتیبه‌ها را به ارمغان آورد و بلافاصله چند تن ایران‌شناس اروپائی و حتی دوساسی با کار و تحقیق دربارهٔ آنها به نتایج امیدوار کننده‌ای رسیدند[4]. اما کتیبه‌های پهلوی، که دوساسی موفق به خواندن آنها شده بود، توجه گروتفنت آلمانی را به خود جلب و وی از طریق قیاسی موفق شد عناوینی همچون «شاهنامه» و اسامی همچون «گشتاسب»، «داریوش» و «خشایارشا» را بخواند[5]. اما برای بورنوف این کشف زبان زند بود که می‌توانست کلید معما را به دست دهد، زیرا اگر کتیبه‌ها واقعاً متعلق به عصر داریوش بودند، حتماً بایستی در عصری نوشته شده باشند که کتاب‌های زردشت به آن زبان نوشته شده‌اند، چون که وی معاصر داریوش بود و در نتیجه مفهوم و معنای این واژگان و شکل دستوری آنها می‌بایستی او را در

---

1. *Commentaire sur le Yaçna*, contenant le texte zend et la version sanscrite inédite de Nériosengh. Paris, 1833, t. 1.
2. Mohl, t. 1, p. 462.
3. Carsten Niebuhr
4. Ibid.
5. Ibid.

وضعیّتی قرار می‌داد که بتواند با دقت الفبای حروف و معنای آنها را معلوم کند. از این رو، اطلاعاتش را دربارهٔ زبان زند به دو کتیبهٔ داریوش و خشایارشا که در نزدیکی همدان یافته شده بود، به کار بست و موفق به خواندن آنها شد[1]. او فرضیهٔ گروتفنت را تأیید کرد و الفبای او را نیز صحیح دانست و سپس ترجمه‌ای کامل از دو کتیبه و یک الفبای نسبتاً کامل ارائه کرد[2]. این نکته نیز قابل ذکر است که برجسته‌ترین ادامه دهندهٔ کارهای ایران‌شناسی بورنوف، فریدریش فن اشپیگل[3] آلمانی بود که علم‌دار این مطالعات در اروپا شد. بدینسان تداوم حضور علمی بورنوف هم در اروپا بود و هم در نزد پارسیان هند. هیچ ایران‌شناس فرانسوی نتوانست خلاء بوجود آمدهٔ او را در فرانسه پُر کند. نبوغ او دو تمدن هند و ایران را در بر می‌گرفت، دو تمدن زبان آفرین با تبعاتی غیر قابل تصور و هیچ نابغه‌ای هم نبود که این مهم را در ید خود گیرد.

www.tabarestan.info تبرستان

1. *Mémoire sur deux inscriptions cunéiformes trouvées près de Hamadan.* Paris, 1836.
2. Mohl, p. 463.
3. Friedrich von Spiegel

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل چهارم
تداوم رُنسانس شرقی و تبعات ایران‌شناسی آن

در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۸۳۸، سیلوستر دو ساسی، صاحب کرسی زبان فارسی در کُلژ دو فرانس از سال ۱۸۰۶، فوت می‌کند و در تاریخ ۱۳ مه ۱۸۳۸، پی یر آمِدِه ژوبِر به جانشینی او انتخاب می‌شود. اگر دو ساسی، در طول سی و دو سالی که به تدریس زبان فارسی پرداخت، دست‌آوردی محدود داشت، ژوبِر، که اغلب به مأموریت‌های سیاسی می رفت، دست‌آوردی نداشت و در طول نه سال تدریس نا منظم خویش شاگردان او به عنوان دستیار تدریس کردند، مثل گارسن دوتاسی. ژوبِر در سال ۱۸۴۷ فوت می‌کند و در ۲۳ فوریه همین سال، ژول مول، که از سال ۱۸۳۸ تابعیت فرانسوی کسب کرده بود، به جانشینی او انتخاب می‌شود و تا سال ۱۸۷۶ به کار تدریس خویش ادامه می‌دهد. در ۹ مِه همین سال، باربیه دو مِنار صاحب کرسی زبان فارسی می‌شود و در ۲۳ ژانویه ۱۸۸۵ و به درخواست او، این کرسی، که بر آن عنوان با معنای «زبان و ادبیات فارسی» می نهند، به جیمز دارمِستِتِر واگذار می‌شود و سرانجام، در سال ۱۸۹۴، پس از فوت وی این کرسی حذف می‌شود. بدینسان کرسی زبان فارسی در کُلژ دو فرانس، در طول هشتاد و هشت سال عمر خود، پنج ایران‌شناس با نام و آوازه را به خود می بیند و تحولات عمده هم، به ویژه در ربع آخر آن، ایران‌شناسی فرانسه را بیشتر در مسیر فرهنگ و تمدن ایران باستان سوق می‌دهد.

در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۵۷، اتین مارک کاترمر فوت می‌کند. او شاگردان زیادی را تربیت کرده بود و مسئله جانشینی او در کرسی زبان فارسی مدرسه زبان‌های زندهٔ شرقی و نیز کرسی زبان‌های عبری، کلدانی و سُریانی در کُلژ دو فرانس، در زمان حیاتش مطرح بود، ولیکن هرگز صحبتی از شاگردش، شارل شِفِر[1]، به عمل نیامده بود. وی سال‌ها در کنسول‌گری‌های فرانسه در بیت‌المقدس، ازمیر، اسکندریه و قسطنطنیه به عنوان مترجم زبان‌های ترکی و عربی به کار پرداخته و مأموریت‌های مهمی را انجام داده بود و در اوائل سال ۱۸۵۷ و با عنوان دبیر و مترجم اول زبان‌های شرقی به کشور بازگشته بود و با وزارت امور خارجه همکاری می‌کرد. در ۱۷ نوامبر ۱۸۵۷، او رسماً به جانشینی[2] کاترمر در کرسی زبان فارسی مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی انتخاب می‌شود و تا سال ۱۸۹۸، در این مقام به انجام وظیفه می‌پردازد. در این کرسی و با دوراندیشی او، تاریخ، جغرافیا و ادبیات ایران اسلامی پیوسته مدنظر قرار می‌گیرد و بدینسان دلمشغولی‌ها او به نوعی تداوم دلشمغولی‌های پیشینگان او، لانگلِس و کاترمر، می‌شود. از این رو، بحث ما نیز، در این مقطع، در محور اساتید صاحب کرسی زبان فارسی در کِلژ دو فرانس و نیز در مدرسه زبان‌های زندهٔ شرقی خواهد بود.

ایران‌شناسان مذکور همه به معنای اخص کلمه ایران‌شناس بودند، اما ایران‌شناسانی هم بودند که تمایل نداشتند در این عصر رُنسانس شرقی به طور اخص ایران‌شناس باشند. قریحه نویسندگی و ذوق نگارش آنها به گونه ای بود که فکر می‌کردند با این ویژگیها و با حضور میدانی خود بهتر می‌توانند به ایران‌شناسی بپردازند تا اینکه خود را در ضوابط محض ایران‌شناسی محصور کنند. در نتیجه این گروه از ایران‌شناسان بهترین مروج ایران‌شناسی شدند و دست‌آوردهای مهمی ارائه کردند، مثل آرتور دو گوبینو، که به هنگام اولین مأموریتش در ایران، در سال ۱۸۵۶، باربیه دو مِنار، آمِدِه کِری[3] و ژان

---

1. Charles Schefer
2. Auguste Bouché – Leclercq , *Notice sur la vie et les travaux de M. Charles Schefer,* in *Comptes rendus de l'Académie des Inscriptions et Belles – Lettres*, 1899, t. 27, pp. 627 – 668; p. 644.
3. Amédée Querry

www.tabarestan.info

باتیست نیکلا[1] با او در این مأموریت بودند.

گوبینو، که از سال ۱۸۳۶ در دروس زبان فارسی کاترمر در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی شرکت می‌کرد ــ وی در سوربن نیز کنفرانس‌هائی دربارهٔ ادبیات فارسی ارائه می‌کرد[2] ــ، در سال بعد قطعه ای شصت بیتی از فصل اول مجموعه اشعارش، *دل افزا* (در این قطعه گل افشان خواهر دل افزاست) را منتشر می‌کند. سپس نخستین مقاله اش را، در حال و هوای رُنسانس شرقی، با عنوان *دربارهٔ نهضت روشنفکری شرق*[3] (۱۸۳۸) منتشر می‌کند. در آن جسته و گریخته می خوانیم که اروپا، که از منظر امکانات فنی دست‌آورد خوبی دارد، در نظر دارد آسیا را به سبک خویش متمدن کند، اما توجه ای به اصالت تمدن‌های کهن ندارد. عثمانی تمدنی تقلیدی[4] دارد و تمدن اصیل ایرانی هم تحریف[5] شده است. گوبینو، در این بحث و بررسی خویش، معتقد است که ایرانیان قربانی ایلغارهای ترک و مغول بوده‌اند[6]. با وجود این، همین ملت ایران توانسته است، از نظر جنبش فکری، در تمامی انواع ادبی بزرگان خود را داشته باشد: فردوسی، نظامی، سعدی، مولوی، عطار، حافظ و جامی. در این جا است که او علیه سیلوستر دو ساسی، که شعر عربی را بر شعر فارسی ترجیح داده بود، موضع‌گیری کرده و شعر فارسی را برتر می داند[7]. به علاوه، او دربارهٔ هر یک از این بزرگان ادب فارسی و ترجمه‌هائی که از آثار آنان به زبان‌های اروپائی انجام گرفته است به بحث و بررسی می‌پردازد. جالب توجه در این است که هنگامی که او دروس فارسی کاترمر را می گذراند، دو

www.tabarestan.info تبرستان

1. Jean-Baptiste Nicolas
2. Alexandre Chodzko, *Grammaire de la langue persane*; 2e éd., Paris, 1883, p. IX.
3. Gobineau, *Du mouvement intellectuel de l'Orient*, in *France et Europe*, 2 Juin, 25 Août et 10 octobre 1838.
4. Boissel, p. 87.
5. Ibid.
6. Ibid.
7. Ibid.

ساسی هم، در کُلژ دو فرانس، به تدریس زبان فارسی می‌پردازد. ولیکن او هرگز در نامه نگاری هایش نه از وی و نه از درسش صحبتی به عمل نمی‌آورد. علاقهٔ او به ایران و جلوه‌های تمدنی و ادبی و فکری، که خیلی پیش از آمدن به پاریس و شرکت در کلاس زبان فارسی شروع شده بود، پس از اولین مسافرت و حضور میدانی، با آثار بزرگ همراه می‌شود.

در پایان سفر اول به ایران، که از ۱۸۵۶ تا ۱۸۵۸ تداوم یابد و او در ابتدا به عنوان دبیر اول و سپس کاردار به انجام وظیفه می‌پردازد، نتیجهٔ آن در *سه سال در آسیا*[1] (۱۸۵۹) بازتاب می‌یابد. در این کتاب، او به مباحثی همچون «ملت»، «مذهب»، «صوفیها»، «وضع مردم»، «خصلت‌ها و روابط اجتماعی» و «نتایج احتمالی روابط بین اروپا و آسیا» می‌پردازد و برای نخستین‌بار در بعضی از این زمینه‌ها مباحث را به طور عمقی بررسی می‌کند. مضامین واقعی که او شاهد آنها بوده است، بعدها به عنوان منابع اولیهٔ نوول‌های او مورد استفاده قرار می‌گیرد وکُل کتاب مخزن مواد اولیهٔ بسیاری از همین نوول‌ها می‌شود. آسیا از منظر او ایران است و آسیائی ایرانی. در سال ۱۸۶۲، او به عنوان سفیر تام‌الاختیار فرانسه به ایران می رود و تا اواسط سال بعد در آن جا اقامت می‌کند و چون برنامهٔ سیاسی خاصی بین دو کشور ایران و فرانسه مطرح نیست، او تصنیف چندین اثر مهم را برنامه‌ریزی می‌کند. پس از بازگشت به کشور، او *مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی*[2] (۱۸۶۵) را با مباحثی همچون «خصایص اخلاقی و مذهبی آسیائی»، «اسلام ایرانی»، «ایمان مذهبی عربها و مبادی و بسط مذهب شیعه»، «صوفیگری و فلسفه»، «آزاداندیشان و تماس با اندیشه‌های اروپائی‌ها» و «تئاتر ایرانی» یا «تعزیه» را منتشر می‌کند. در این مقطع، آسیا به معنی ایران و آسیائی به معنی ایرانی چشمگیرتر است.

«اسلام ایرانی» یا مذهب شیعه، که از قرن بیستم مورد توجه اسلام‌شناسان ایران‌شناسان قرار گرفته است، در اواسط قرن نوزدهم چندان شناخته شده نبود. کشیش آمریکائی جیمز مِریک[3]، که سال‌ها در ایران زندگی کرده بود[4]، چاپ

---

1. *Trois ans en Asie* (1859).
2. *Les Religions et les Philosophies dns l'Asie centrale* (1865).
3. James L. Merrick
4. Mohl, *Vingt – sept ans*, t. 1, p. 489.

www.tabarestan.info تبرستان

سنگی نادری از کتاب *حیات القلوب* فقیه و محدث معروف، ملا محمد باقر مجلسی، را که در تبریز، در سال ۱۲۴۰ هـ (۱۸۲۵ م.) منتشر شده بود، تهیه و به بررسی آن می‌پردازد. این کتاب، که به فارسی نوشته شده، در سه جلد تنظیم شده است: در تاریخ انبیاء، در احوال پیامبر اسلام و در امامت و احوال ائمه اثنا عشری. مِریک جلد دوم را بررسی و پس از خلاصه کردن آن به نصف، در سال ۱۸۵۰ آن را به انگلیسی ترجمه و در بوستون (آمریکا) منتشر می‌کند[۱]. اوشرح درستی از سنت شیعه، براساس حدیث‌های شناخته شدهٔ شیعه ارائه می‌کند[۲] و بدینسان «برای نخستین‌بار به معرفی این حدیث‌ها می‌پردازد.»[۳] به زعم مول، این حدیث‌های شیعه «موضوع منحصر بفردی را در تاریخ ادبی دنیا تشکیل می‌دهند.»[۴] به علاوه، او اعلام می‌دارد (۱۳ ژوئن ۱۸۵۳) که نیکلا دو خانیکف[۵] از تفلیس به او اطلاع داده که در تبریز چاپ سنگی «یکی از مجموعه‌های حدیث شیعه منتشر شده است»[۶].

با وجود این که بعضی از مباحث مندرج در *مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی* قبلاً با زبانی ساده در *سه سال در آسیا* مطرح شده بود، گوبینو عزم جزم می‌کند تا برای درک بهتر[۷] *مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی*، *رساله دربارهٔ خطوطی میخی*[۸] (۱۸۶۴) را منتشر کند[۹]. اما خاورشناسان حرفه‌ای جنبهٔ علمی این اثر جدید را زیر سؤال

---

1. *The Life and Religion of Mohammed* as contained in the Sheeah tradition of the *Hyat ul Kuloob*, translated from the person by the Rev. J. L. Merrik, Boston, 1850, in – 8° (IX et 483 p.).
2. Mohl, p. 490.
3. Ibid.
4. Ibid.
5. Nicolaï de Khanikoff
6. Mohl, p. 491.
7. Gobineau, *Œuvres*, t. 2, p. XLII.
8. *Traité des écritures cunéiformes* (1864,2 vol.).
9. *Œuvres*, Ibid.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌برند. حتی مناظراتی بین مؤلف و بعضی از آنها انجام می‌گیرد. به دنبال آن، او *تاریخ ایرانیان* (۱۸۶۹) را می‌نویسد که از هنگام سفر اول به ایران درصدد تهیه مواد لازم آن برآمده بود و حتی نسخهٔ خطی منحصر بفرد *کوش نامه* را، که مربوط به قرن چهاردهم میلادی بود[1]، برای این کار تهیه کرده بود[2]. او، در نامهٔ مورخ ۵ نوامبر ۱۸۵۵ به پروکِش اوستِن، می‌نویسد[3]: «واضح و مبرهن است که این تاریخ [ایرانیان] اثباتی است برآنچه که در نژادهای انسانی دربارهٔ تاریخ آریائی‌های آسیای مرکزی گفته ام.» *تاریخ ایرانیان* اوج مداحی او در مورد کورش کبیر است «که با هدایت قوام آریائی به طرف شمال، عظمت اروپا را موجب شده بود.»[4] و حتی او به این بحث مهم می‌پردازد که اگر این کار انجام نمی گرفت و این اقوام به طرف جنوب می‌رفتند، سرنوشت دنیا چگونه رقم می‌خورد. او، پایان این بحث تأمل برانگیز، می‌نویسد[5]: «بدینسان آنچه که ما هستیم، ما فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها و آلمانی، اروپائیان قرن نوزدهم، در واقع آن را مدیون کورش هستیم.» اما این کتاب نیز، که به عظمت ایران باستان و اقوام آریائی توجه دارد و معرّف ذوق و قریحهٔ نویسندهٔ آن است، طرفداران چندانی را به خود جذب نمی‌کند.

گوبینو، که در آخرین مأموریت دیپلماتیک خویش در استکهلم (سوئد) باز به فکر ایران و ایرانی است، اثر مشهور *نوول‌های آسیائی*[6] (۱۸۷۶) را می‌نویسد. همین اثر موجب دوستی او با ریشار واگنر[7] و همسرش، کوزیما[8]، می‌شود و آنان در او نویسنده‌ای اصیل می‌بینند. البتهٔ مضامین این نوول‌ها، قبلاً، بدون این که هنر داستان‌نویسی در آن‌ها

---

1. Ibid., p. XXIV.
2. Ibid.
3. Ibid., pp. XXIV et XXV.
4. Ibid., p. XXXV.
5. Ibid., p. XXXVII.
6. *Nouvelles asiatiques* (1876).
7. Richard Wagner
8. Cosima

www.tabarestan.info تبرستان

دخیل باشد، در *سه سال در آسیا* مطرح شده بود[1]. اما در این مقطع زمانی او آخرین یادگار ادبی خویش را در رابطه با ایران ارائه می‌کند و از این رو، تردیدی به خود راه نمی دهد که بگوید جیمز موریه در *ماجراهای حاجی بابا* مغرضانه عمل کرده است و او نیز می‌خواهد از این طریق به توازن عادلانه‌ای دست یابد[2]. او، در نامهٔ مورخ ۲۵ نوامبر ۱۸۵۶، به خواهرش نوشته بود[3]: «اکنون من ایرانی‌تر از ایرانیان ام.» در دومین سفر به ایران، در سال ۱۸۶۲، وقتی که به تهران می‌رسد، می‌گوید[4]: «در این جا من به خانه‌ام برگشته ام.» در هر حال، این نوول‌ها، که در تاریخ ادبیات نیمهٔ دوم قرن نوزدهم فرانسه جزو ادبیات غیر بومی[5] طبقه بندی شده است، جایگاه او را به عنوان یک نویسندهٔ بزرگ این قرن مسجل کرده است. تا کنون هیچ نویسندهٔ ایران دوستی به اندازهٔ او در آفرینش‌های ادبی اش این چنین از شخصیت خویش مایه نگذاشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

در حوالی نوامبر ۱۸۵۶، گوبینو، که صرفاً با دفتردار و مترجم هیئت نمایندگی فرانسه در تهران، کِری، مشغول به کار است[6] و از همان ابتدای ورود به ایران با وی محشور شده است[7]، اصلاً در تهران احساس تنهائی نمی‌کند و حتی موضوع امر را برای دوستانش، توکویل و پروکِش اوستن، می‌نویسد[8]. کِری از دانش‌آموختگان مدرسهٔ جوانان زبان بود و ظاهراً نخستین کار مهم او نیز همراهی با گوبینو بود. هیچ شکی نیست که وقتی او گوبینو را دائماً مشغول تحقیق دربارهٔ ایران می‌بیند، خود نیز رغبت پیدا می‌کند که به تحقیق بپردازد. گوبینو به دین شیعه علاقه پیدا کرده بود و در نتیجه مطالعاتی هم در این زمینه انجام داده بود. از این رو، کِری هم موقع را مناسب می‌بیند تا

---

1. *Œuvres*, t. 3, p. 1171 – 72.
2. Ibid., p. 305.
3. Ibid., p. 1176.
4. Ibid., p. 1171.
5. Exotisme
6. *Œuvres*, t. 2, p. 371.
7. Ibid., p. 131.
8. Ibid., p. 1055.

به حقوق شیعه بپردازد، مضاف بر این که قبلاً از منابع فقهی چهار مکتب حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی مورد توجه اسلام‌شناسان قرار گرفته بود و بعضی از آنها هم ترجمه شده بود و کاترمر نیز به کتاب «*مختصری از فقه اسلامی، یا اصول قوانین اسلامی، کشوری و مذهبی*، براساس فقه مالکی، تألیف خلیل بن اسحق، ترجمه از عربی به فرانسه توسط اوگوست پِرون، پاریس، ۱۸۴۸»[1] مقاله‌ای اختصاص داده و آن را بررسی کرده بود[2]. از این رو، در سال‌های ۱۸۷۲- ۱۸۷۱، هنگامی که کِری کنسول فرانسه در تبریز بود، به ترجمهٔ *شرایع الاسلام* که به عربی و در فقه امامت است و محقق حلّی، از علمای شیعه، آن را در قرن هفتم هجری نوشته است، اقدام می‌کند و آن را تحت عنوان «*حقوق اسلامی*، مجموعه قوانین مربوط به مسلمانان شیعه، پاریس، دو جلد، ۱۸۷۲-۱۸۷۱»[3] منتشر می‌کند. بدیهی است که اقامت طولانی او در ایران، مراوده با ایرانیان، تجربهٔ عمیق در زندگی ایرانی و نیز روابط با برجسته ترین فقهای کشور، ارزشی تقریباً عملی و علمی به کارش داده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

سپس، چند سال بعد و در مقام کنسول فرانسه در طرابوزان، کِری به کتاب فارسی تعلیم و تربیتی *قابوس‌نامه*، تألیف عنصرالمعالی کیکاوس ابن اسکندر ابن‌قابوس ابن وشمگیر، که از مهمترین کتاب‌های نثر فارسی در قرن پنجم هجری است، توجه نشان داده و آن را به فرانسه ترجمه می‌کند[4]. دارمِستتر[5] معتقد بود که این کتاب ما را وارد

---

1. *Précis de jurisconsulte musulmane, ou Principes de législation musulmane, civile et religieuse*, selon le rite Mâlekite, par Khalil - Ibn - Ishak; traduit de l'arabe par Auguste Perron. Paris, 1848.
2. *Journal des Savants*, 1849, p. 653 et suiv.
3. Hilli, Abul- Qasim Jafar b. Moh. Najmi al - Din al - Muhaqqiq - al: *Droit musulman*. Recueil de lois
concernant les musulmans Shyites, par A. Querry. Paris, 1871 - 1872, 2 vol. 768 et 699 p.
4. *Le Cabous Namé ou Livre de conseils de Cabous Onsor el- Moali*, souverain du Djordjan et du Guilan, traduit pour la première fois en français, avec des notes. Paris, 1886.
5. *Journal Asiatique*, 1888, t. 12, Rapport annuel, p. 85.

جامعهٔ اسلامی عصر غزنویان می‌کند. البته، قبلاً دیتس[۱]، خاورشناس آلمانی، آن را، در سال ۱۸۱۱، از روی متن ترکی به آلمانی ترجمه کرده بود[۲] و سیلوستر دو ساسی[۳] نیز مقاله‌ای به آن اختصاص داده بود. همین ترجمهٔ دیتس یکی از منابع گوته برای *دیوان غربی ـ شرقی* بود[۴]. در هر حال، کِری، که آثارش ایران‌شناسی محض است، در بازگشت به فرانسه، چند تحقیق نیز دربارهٔ گویش‌های ایرانی منتشر می‌کند[۵].

همکار کِری، ژان باتیست نیکلا، از طریق عثمانی وارد خاک ایران شده و در تهران، به کمک پزشک مخصوص ناصرالدین شاه، ارنست کلوکه[۶]، مقدمات سفر هیئت اعزامی گوبینو را فراهم می‌کند. نخستین گزارش او، دربارهٔ این هیئت به تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۸۵۴ برمی‌گردد[۷]، ولیکن به گفتهٔ خودش در سال ۱۸۶۹، سی سال قبل از این تاریخ وارد ایران شده بود[۸]. با این حساب، او در حوالی ۱۸۳۹ — یعنی در ۲۵ سالگی — به ایران رسیده است و این تاریخ هم با سفر هیئت سِرسِه به ایران تقارن دارد. نخستین اثر شناخته شدهٔ او، «*محاورات فارسی — فرانسه*، برای استفادهٔ مترجمان جوانان زبان، تجار و سیّاحان، پاریس، ۱۸۵۷»[۹] است. چند سال بعد، او چاپ جدیدی از آن را تحت عنوان «*محاورات فارسی — فرانسه*، به همراه یادداشت‌هائی دربارهٔ اصول قواعد و دستور زبان فارسی، پاریس، ۱۸۶۰»[۱۰] منتشر

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Fr. von Diez
2. *Le Livre de Kabous, etc.*, Berlin, 1811.
3. *Magasin encyclopédique*, 1814, t. 11, p. 412 et suiv.
۴. جهانگیر فکری ارشاد، *تأثیر قابوسنامه در اشعار «گوته»*، *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان*، علوم انسانی، جلد هفتم، شماره‌های ۱ و ۲، زمستان ۱۳۷۴، صص ۲۵-۳۴.
5. Boissel, p. 232.
6. Ernest Cloquet
7. Boissel, p. 232.
۸. حدیدی، *از سعدی تا آراگون*، ص ۲۳۳.
9. Jean-Baptiste Nicolas, *Dialogues Persans - Français*, à l'usage des drogmans des Jeunes de Langues, des négociants et des voyageurs. Paris, 1857.
10. *Dialogues persans - français*, accompagnés de notes sur les principales règles de la grammaire persane. Paris, 1860.

می‌کند. ظاهراً هدف او از تدوین این فرهنگ پاسخ به تقاضای سیلوستر دو ساسی بود که در گزارش خود به ناپلئون از فقدان فرهنگ‌های فارسی به فرانسه و فرانسه به فارسی در قطع سادهٔ قابلِ حمل شکوه کرده بود.

خیام، صاحب رباعیات و از دانشمندان بزرگ اوائل قرن ششم هجری، با ترجمهٔ ادوارد فیتز جرالد[1] انگلیسی در سال ۱۸۵۹ در غرب شهرت یافت. ترجمهٔ ابتکاری وی، که ذوق انگلیسی را مدنظر قرار داده بود، بر شهرت مؤلف افزوده بود. رنان، که شخصیت و اعتقادات خیام برایش جالب بود، می‌گفت[2]: «منتقدان آزموده فی‌الفور احساس کردند که او تحت این پوشش عجیب برادر گوته یا هانری هاینه[3] است. قطعاً نه متنبی و نه حتی هیچ‌یک از این شعرای تحسین برانگیز پیش از اسلام، که با ذوق زیادی ترجمه شده‌اند، این چنین خوب به روحیه و ذوق ما پاسخ نمی‌دهند.» کنایهٔ رنان به «پوشش عجیب» خیام همانا افکار ایران پیش از اسلام وی است و نحوهٔ بیان آزاد او. در هر حال، احتمال بر این است که این ترجمه نیکلا را راغب کرد که به ارائه «*ترجمهٔ پنجاه رباعیات خیام*»[4] (۱۸۶۳) بپردازد. چند سال بعد و هنگامی که به عنوان کنسول فرانسه در رشت خدمت می‌کرد، متن فارسی رباعیات را، که در تهران به چاپ رسیده بود، تهیه و آن را تحت عنوان «*رباعیات خیام*، ترجمه از متن فارسی»[5] (۱۸۶۷) منتشر می‌کند.

در سال ۱۸۶۹، او بخشی از *بوستان سعدی* را ترجمه می‌کند[6]. این اقدام، که در واقع معرّف نمونه‌ای از کار ترجمهٔ او بود، موجب می‌شود تا رنان باز به موضوع

---

1. Edward Fitz Gerald
2. *Journal Asiatique*, 1868, t. 12, Rapport annuel, p. 56.
3. Henri Heine
4. *Traduction de 50 Quatrains de Khayam*, in *Revue de l'Orient*, Paris, 1863.
5. *Les Quatrains de Khèyam, traduits du persan, etc.*, Paris, 1867. Textes et traduction.
6. *Le Boustan*, Poème persan de Sè'édi, traduit de l'original... Première partie, 48 p. Paris, 1869.

www.tabarestan.info تبرستان

خاورشناسان حرفه‌ای و خاورشناسان غیرحرفه‌ای توجه نشان داده و بگوید[۱]: «وقتی که ترجمه به سرانجام برسد، در آن وقت این ترجمه خدمتی به حساب خواهد آمد، اما به هیچ وجه نبایستی در صدد بود که عادات و نقد یک خاورشناس برخاسته از مکتب‌های عالمانه را در آن جستجو کرد.» لیکن نیکلا که کمی بعد در وزارت امور خارجهٔ ایران مشغول به کار می‌شود[۲]، این طرح ترجمه را رها کرده و باز به دلمشغولی اولیهٔ خویش، فرهنگ‌نویسی، بر می‌گردد و فرهنگ *فرانسه — فارسی*[۳] (پاریس، دو جلد، ۱۸۸۷ — ۱۸۵۵) را تألیف می‌کند که تا چند سال پیش هم در ایران مورد استفاده بود[۴]. در هرحال، فرهنگ او، در حد واسط بین اقدام اول و اقدام آخرش، بازتاب خوبی در ایران پیدا می‌کند و یوهان اشلیمر هلندی[۵]، که در دارالفنون پزشکی تدریس می‌کرد، فرهنگی به زبان فرانسه تألیف و آن را با عنوان *اصطلاحات پزشکی داروئی و مردم‌شناسی، فرانسه — فارسی*[۶] (تهران، ۱۸۷۴) منتشر می‌کند.

ژوبر، جانشین سیلوستر دوساسی در کرسی زبان فارسی کُلِژدو فرانس، یکی از اولین دانش‌آموختگان مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی بود و از همان ابتدا در دروس فارسی، عربی و ترکی با موفقیت شرکت کرد و دوستی و احترام زیاد او نسبت به کاترمر، که وی نیز جزو اولین دانش‌آموختگان این مدرسه بود، به همین ایام برمی‌گردد. تسلط او در فراگیری سه زبان شرقی، به ویژه ترکی، باعث شد تا به هنگام لشکرکشی ناپلئون به مصر (ژوئیه ۱۷۹۸). به عنوان مترجم زبان‌های شرقی و انگلیسی وی را همراهی کند. پس از شکست این لشکرکشی که در طی آن استادش در کرسی زبان ترکی، ژان میشل وانتوردو پارادی[۷]، فوت می‌کند، او به جانشینی وی برگزیده می‌شود و در عین حال در

---

1. *Journal Asiatique*, 1870, t. 6, Rapport annuel, p. 28.

۲. ماسه، *تحقیق دربارهٔ سعدی*، ص ۳۸۶.

3. *Dictionnaire français – persan.* Paris, 1885 et 1887, 2 vol. (Posthume).

۴. پی یر دو بوادِفر، *شاعران امروز فرانسه*، ترجمهٔ سیمین بهبهانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص نه.

5. Johnn Schlimmer

6. *Terminologie médico – pharmaceutique français – persan.* Téhéran, 1874.

7. Jean – Michel Venture de Paradis

www.tabarestan.info تبرستان

مدرسهٔ جوانان زبانِ هم صاحب کرسی زبان عربی می‌شود. ولیکن از همان ایامِ مسافرت‌ها و مأموریت‌های ویژه، که از او یک مرد سیاسی می‌سازد، فرصت چندانی برای او باقی نمی‌گذارد که به تدریس و تحقیق بپردازد. با وجود این، چندین مقاله و تحقیق در ژورنال آسیائی منتشر می‌کند، از جمله دربارهٔ *تاریخ سلسله قاجار*[1]، گزارشی درباره ترجمه *تاریخ مغولهای ایران*[2] رشیدالدین فضل‌الله، ترجمه کاترمر و نیز چاپ با *تأخیر سفر به ارمنستان و ایران*[3]، که ترجمه فارسی آن نیز منتشر شده است[4].

یکی از اقدامات نیک او، در مقام رئیس مدرسهٔ زبان‌های شرقی، بنیان‌گذاری مجموعهٔ *منتخبات شرقی*[5] است[6]. برای شروع کار، او در *منتخبات فارسی*، *زندگی چنگیزخان*[7]، متن فارسی براساس میرخواند را منتشر می‌کند. و کاترمر، در *منتخبات ترکی شرقی* (جغتائی) دو اثر از امیر علیشیر نوائی، *محاکمة‌اللغتین* و *مجالس‌النفائس* را به چاپ می‌رساند[8] که البته، بعدها، اثر اولی، توسط لوسین بووا مورد بررسی قرار گرفته و با عنوان فرانسوی[9] بهتری معرفی می‌شود. به هر حال، در کرسی ژوبر در

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Histoire persane de la dynastie des Kadjars*, in *Journal Asiatique*, 1834, t. 13, pp. 122 – 145.
2. "*Histoire des Mongols en Perse*, art. de Jaubert", Ibid., 1838, t. 2, pp. 571 – 589.
3. *Voyage en Arménie et en Perse*, etc., Paris, 1821.
۴. *مسافرت در ارمنستان و ایران*، به انضمام جزوه‌ای دربارهٔ گیلان و مازندران، ترجمهٔ علیقلی اعتماد مقدم. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷. نیز توسط محمود مصاحب (۱۳۴۷) ترجمه شده است.
5. *Chrestomathies orientales*
6. Mohl, *Vingt – sept ans*, t. 1, p. 57.
7. Mirkhond, *Vie de Djenghiz Khan*. Textes persan, à l'usage des élèves de l'Ecole des langues orientales vivantes; publié par Am. Jeubert, Paris, 1841.
8. Ali- Schir, *Chrestomathie turk – oriental*, comprenant: *Dispute des deux langues* et *Histoire des rois de Perse*. Paris, 1844.
9. Lucien Bouvat, *Le Débat des deux langues* de Mir Ali Chir Nevai, in *Journal Asiatique*, 1902, t. 19., pp.
9. 372.

کلژدو فرانس و در ایامی که او عهده‌دار مأموریت‌های سیاسی بود، اِمانوئل سِدیو[1] و گارسن دوتاسی به تدریس می‌پرداختند. به همین مناسبت، *دستور زبان فارسی* ویلیام جونز توسط دوتاسی[2] و با تجدید نظر چاپ و منتشر می‌شود[3]. در مجموع، تدریس زبان فارسی در این کرسی، که از اواخر حیات دوساسی دیگر رونقی نداشت، در دورهٔ ژوبر نیز به همان منوال می‌ماند.

مول، که شایسته‌ترین فرد برای جانشینی ژوبر بود، نامش با نام *شاهنامهٔ* فردوسی در هم تنیده است، به طوری که در طول ترجمهٔ آن، که پنجاه سال طول کشید، مصائب زیادی را تحمل کرد، ولیکن سرانجام توانست بر مشکلات فائق شود. زمانی که او از آلمان به پاریس آمد تا در دروس سیلوستر دوساسی شرکت کند، کشیش پروتستان جوانی بیش نبود، اما وقتی که سرانجام، در بین زبان‌های زندهٔ شرقی، زبان فارسی را برگزید، ایمانش بریده شد و از جامهٔ کشیشی بدر آمد تا با *شاهنامه* زندگی کند و زندگی هم کرد. او جوانی‌اش را در پاریس و در یک آپارتمان با ژان ژاک آمپر[4] و کلود فوری یل[5] گذراند. هر دو این دوستان از خاورشناسان بزرگ و از بنیانگذران ادبیات تطبیقی شدند و هر دو هم با او همفکر بودند. از سال ۱۸۴۰، مول همزمان با ترجمهٔ *شاهنامه*، دبیر گزارش‌های سالانهٔ انجمن آسیائی پاریس شد و در این مقام و به مثابهٔ ویلیام جونز انگلیسی، هر سال گزارش‌های جامعی از پیشرفت‌های خاورشناسی در اروپا و گاه در امریکا، مصر، سوریه، عثمانی، ایران و هندوستان ارائه می‌کرد. برای ایران، در ابتدا از اطلاعات کتابشناسی الکساندر شودزکو، که سال‌ها در ایران به کار پرداخته بود، استفاده می‌کرد و سپس آن را از طریق نیکلا دو خانیکف تداوم بخشید. چون خود به زبان فارسی می‌پرداخت، به

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Emmanuel Sédillot
2. *Grammaire persane* de William Jones; seconde éd. française, revue, corrigée et augmentée par Garcin de Tassy. Paris, 1845.
3. Mohl, Op. cit., pp. 225 – 26.
4. Jean – Jacques Ampère
5. Claude Fauriel

کتاب‌های چاپی در ایران توجه کافی مبذول می‌داشت و حتی در مورد کیفیّت چاپ و وسائل مورد استفادهٔ آن، به اظهار نظر می‌پرداخت.

تحلیل‌ها و اظهار نظرهای او، حجت خاورشناسان حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای بود. وقتی که در سال‌های ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵، زبان‌شناس بزرگ آلمانی، اوگوست فریدریش پوت، کتاب *کولی‌ها در اروپا و آسیا*[1] را نوشت، مول تردیدی بخود راه نداد تا تعجب خود را از اقدام وی، که اوقاتش را به چنین موضوعی اختصاص می‌دهد و دو جلد دربارهٔ آن می‌نویسد، ابراز دارد[2]. به علاوه، مقام علمی او و احترام بزرگان اروپا را برای او به ارمغان آورد و ایران‌شناسی هم از این رهگذر سود برد. رنان، پس از فوت او، در گزارش‌های خود گفت[3]: «از هنگام فوت سیلوستر دوساسی و اوژن بورنوف، مول تقریباً ریاست مطالعات شرقی را در بین ما داشت. برجسته‌ترین شخصیت‌ها، همچون شاهان، با او مشورت پرداخته و نامه‌نگاری می‌کردند. به خصوص ملکه سوفی[4] از هلند، که شاهزاده خانم دربار وورتمبرک[5] بود، از دوستی خویش با او افتخار می‌کرد. به لطف ظرافت طبع و آشنائی عمیقی که مادام مول از جامعهٔ فرانسوی داشت، خانه‌اش دائماً بهترین سُنن یک دنیای آکنده از روح و افسون را، که دیگر جز خاطره‌ای از آن نمانده، به همراه داشت. تمامی این بیگانگان برجسته در آنجا همدیگر را ملاقات می‌کردند و تمامی عقاید هم در آنجا تبادل می‌شدند.»

رنان، که از ابتدای تحصیلاتش در پاریس زیر نظر کاترمر، جامهٔ کشیشی بر تن داشت و کاتولیک متعصبی بود، ایمانش را زبان‌شناسی نوین[6] از او گرفت و او را نیز، همچون مول، مکّلا کرد. از این رو، شخصیت برجستهٔ مول توجه‌اش را جلب کرد و

---

1. August Friedrich Pott, *Die Zigeuner in Europa und Asien, etc.*, Halle, 1844-1845, 2 vol.
2. *Vingt – sept ans*, t. 1, p. 195.
3. *Journal Asiatique*, 1876, t. 8, p. 25.
4. La reine Sophie de Hollande
5. Wurtemberg
6. Linguistique

www.tabarestan.info تبرستان

زمانیکه *زندگی مسیح*[1] (۱۸۶۳) را منتشر کرد، که سر و صدای زیادی را موجب شد و او نیز کرسی زبان عبری خود را در کُلژدو فرانس از دست داد، مول قویاً از او پشتیبانی کرد و چون سبک نگارش و تحلیل‌های بی‌پروای او مطابق ذوقش بود، او را به جانشینی خود در انجمن آسیائی برگزید تا گزارش‌های سالانه از طریق این دبیر پرقدرت تداوم یابد.

وقتی که «مجموعهٔ شرقی» توسط پادشاه فرانسه لوئی فیلیپ بنیان نهاده شد و چندین خاورشناس برای ترجمه و چاپ آثار ارزشمند شرقی دعوت به همکاری شدند، مول، با اینکه هنوز در آن ایام ملیّت آلمانی خویش را حفظ کرده بود، با حمایت سیلوستر دوساسی برای ترجمهٔ *شاهنامهٔ* فردوسی انتخاب شد. او، که به طور جدی زبان فارسی را در سال ۱۸۲۶ آغاز کرد، ترجمهٔ جلد اول *شاهنامه* را در سال ۱۸۳۸ منتشر کرد، ولیکن چند صباحی قبل از آن سیلوستر دوساسی فوت کرده بود. ترجمهٔ جلد هفتم — آخرین جلد — در شرف انجام بود که جنگ بین پروس و فرانسه درگیر شد (۱۸۷۱) و پاریس به محاصرهٔ دشمن درآمد و به دنبال آن کمون پاریس[2] تشکیل شد. مول و همسرش انگلیسی‌اش ماری کلارک[3]، جبراً به سوی لندن رهسپار شدند و پس از بازگشت آرامش، آنان به پاریس بازگشتند. ترجمهٔ او از جلد هفتم *شاهنامه*، در جملهٔ چپاولگرانی که به منزل او حمله کرده بودند. از بین رفته بود و به ناچار او ترجمه را از سرگرفت و دو سوم کار را به اتمام رساند. لکن درد پا، که او را زمین‌گیر کرده بود، مانع از انجام مابقی آن شد و در نتیجه، وی در تاریخ ۴ ژانویه ۱۸۷۶ در پاریس فوت کرد.

باربیه دومِنار، که برای اتمام یک سوم باقیماندهٔ ترجمه دعوت شده بود، در سال ۱۸۷۸ آن را به اتمام رساند[4]. مول دقیقاً پنجاه سال مستمر عمرش را وقف *شاهنامه*

---

1. *La Vie de Jésus* (1863).
2. Commune de Paris
3. Mary Clarke
4. *Le Livre des Rois*, par Aboulkasim Firdousi, publié, traduit et commenté par Jules Mohl. Paris, 1838 –1878, 7 vol. In – Fol.

www.tabarestan.info تبرستان

فردوسی کرد و بدینسان گفتهٔ حکیم توس را، که از سی سال آزگار یادی پُر تأمل می‌کرد، به نحوی تحت‌الشعاع قرار داد. مثل کاترمر، مول همیشه آرزو داشت، که پس از اتمام ترجمه چاپ جدیدی از آن را در قطع کوچک قابل حمل و قابل استفاده برای دوستداران ادب فارسی ارائه کند، چون که قطع پُر تجمل سلطانی «مجموعهٔ شرقی»، که یک صفحهٔ متن فارسی را به همراه ارجاعات نسخه بدلها در پانویس به همراه داشت، و در مقابل آن یک صفحه ترجمه و حواشی آن، به طور کلی غیر قابل حمل بود و استفاده از آن برای محققان مشکلاتی را موجب می‌شد. اوژن بوره[1]، برای محمد شاه و دکتر تولوزان[2]، برای ناصرالدین شاه، از دولت فرانسه این چاپ تجملی را برای آنان تقاضا کرده بودند. حسین خان نظام‌الدوله، معروف به آجودان‌باشی، سفیر مخصوص محمدشاه به دربار فرانسه در سال ۱۸۳۹، در شرح مأموریت خود در این کشور، توصیف کوتاهی نیز از نحوهٔ چاپ این *شاهنامه* ارائه می‌کند[3]. در هر حال، در سال ۱۸۷۸، مادام مول صرفاً ترجمهٔ *شاهنامه* را در هفت جلدِ قطع کوچک در پاریس منتشر می‌کند[4] و بدینسان آرزوی مول، افتخار آفرین فردوسی را، تحقق می‌بخشد.

یکی از دلمشغولی‌های مول این بود که به ترجمهٔ خود از *شاهنامه* تکمله‌ای افزوده و در آن به بررسی تاریخ تمامی حماسه‌های فارسی بپردازد و تحلیلی از مهمترین شعرها را بعمل آورد[5]. اما این امر تحقق نیافت و براستی هم به آیندگان واگذار شد[6]، چون آنچه که یان ریپکا و دیگران تحت عنوان «حماسه‌های پیرامون *شاهنامه*» نوشته‌اند در آن از آثاری همچون *گرشاسب‌نامه*، *برزونامه*، *بهمن‌نامه* و *کوشش‌نامه* و غیره نام برده و به

---

1. Eugène Boré
2. Dr. Tholozan
۳. محمد مشیری، *شرح مأموریت آجودان‌باشی «حسین خان نظام‌الدوله»*، تهران، سازمان انتشارات اشرفی، ۱۳۵۶ص ۳۶۵.
4. *Le Livre des Rois*, par Aboulkasim Firdousi, traduit et commenté par Jules Mohl, publié par Madame Mohl. Paris, 1878, 7 vol., In – 8°.
5. *Journal Asiatique*, 1879, t. 14, p. 23.
6. Ibid.

تحلیل آنها پرداخته‌اند، در واقع نوعی پاسخ به این آرزوی مول بوده است[۱]. وانگهی، از نسخهٔ منحصر بفرد *مجمل‌التواریخ*، که آنکتیل دوپرون آن را از هندوستان آورده بود، ژان سن مارتن و کاترمر استفاده‌های چندی به عمل آورده بودند و حتی سن مارتن درنظر داشت با همکاری مول آن را به چاپ برساند، اما مرگ ناگهانی او در سال ۱۸۳۲، این طرح را کاملاً دچار وقفه کرد و بعدها مول موفق شد صرفاً تلخیص‌هائی از آن را منتشر کند. وی اغلب به شرح آثار خاورشناسان در *ژورنال آسیائی* می‌پرداخت و همیشه سعی می‌کرد تا مقالاتش کوتاه و در حد معرفی باشد، ولیکن از انتقاد اصولی هم ابائی نداشت. این روش کار او صرفاً به این خاطر بود که دچار مناظرات قلمی نشود که در زمان او به اوج خود رسیده بود و تقریباً تمامی خاورشناسان، از جمله دوساسی، لانگلِس و کاترمر با آن مواجه شده بودند و گاه زهرآگینی موضوعِ امر روزگار را بر آنها تلخ کرده بود. بروشورهائی که در طی این مناظرات قلمی منتشر می‌شد، همچون اسلحهٔ آتشینی عمل می‌کرد، گوئی طپانچه در دوئل جایش را به بروشور در مناظرهٔ قلمی داده بود. بروشور کاترمر، در مورد ترجمهٔ *شاهنامه* و انتشار تلخیص‌هائی از *مجمل‌التواریخ* توسط مول، واقعاً وی را آزرده خاطر کرده بود، به طوری که در نامه‌ای از فرط یأس گفته بود که به آن روزی که این مناظرات شروع شد بایستی لعنت فرستاد چون که دنیای خاورشناسان واقعاً دنیای دیوانگان است.

ترجمه و چاپ *شاهنامه* توسط مول، انگیزه‌ای می‌شود تا ایرانیان هم به چاپ *شاهنامه* در ایران توجه نشان دهند. از آنجائیکه قبلاً، در سال ۱۸۲۹، تِرنِر ماکان انگلیسی شاهنامه را در چهار جلد در کلکته منتشر کرده بود[۲]، ایرانیان نیز با توجه به

---

۱. یان ریپکا و دیگران، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمهٔ عیسی شهابی، چ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، صص ۲۳۵-۲۴۱.

2. *The Shah Nameh, an heroic poem*..., by Aboul Kasim Firdousee, carefully collated with a number of the oldest and best manuscripts..., by Turner Macan. Calcutta, 1829, 4 vol., In – 8°.

www.tabarestan.info تبرستان

جوّ بوجود آمده در اطراف این اثر حماسی بزرگ، در سال ۱۲۶۷ هجری، ۱۸۵۱ میلادی، آن را در تهران منتشر می‌کنند[۱]. مول، که متوجه این امر شده بود، می‌گفت این چاپ، در واقع، چاپ جدیدی از روی *شاهنامهٔ* ماکان است و به علاوه، ضمیمه‌ای نیز بر آن افزوده شده است[۲]. مؤلف ناشناس «مقدمه» آن گفته بود که در این چاپ از چند نسخهٔ قدیمی *شاهنامه*، که مقابله هم شده‌اند، استفاده شده است[۳]. اما مول، ضمن «اسطوره[۴]» خواندن این ادعا، اعلام می‌کند که هیچ کاری انجام نگرفته است و چاپ آن صرفاً با تصاویر نقاشی بسیار بدی مزین شده است[۵].

www.tabarestan.info تبرستان

فوت مول، مسئله جانشینی او را در کرسی زبان فارسی کُلِژدو فرانس، که وی تقریباً به مدت بیست و نه سال عهده‌دار بود، رسماً مطرح می‌کند و نگاه‌ها هم طبعاً متوجه شارل آدریان کازیمیر باربیه دو مِنار[۶] می‌شود که از سال ۱۸۷۵[۷] همکاری‌اش را در آنجا شروع کرده بود[۸]. اما از آنجائیکه طبق اساسنامهٔ کُلِژدو فرانس اعلام نامزدی برای کرسی‌های این بنیاد علمی می‌بایستی رسماً اعلام می‌شد، باربیه به هنگام اعلام داوطلبی خویش، با رقبای سرسختی همچون استانیسلاس گیار[۹] و آلبر دو بیبرستن کازیمرسکی[۱۰] مواجه می‌شود، لیکن سرانجام آراء بیشتری کسب می‌کند و در تاریخ ۹ مه ۱۸۷۶، رسماً به این مقام منصوب می‌شود[۱۱].

---

1. Mohl, *Vingt – sept ans*, t. 1, p. 521.
2. Ibid.
3. Ibid.
4. Ibid.
5. Ibid.
6. Charles – Adrien – Casimir Barbier de Meynard
7. Erenest Babelon, *Discours sur Barbier de Meynard*, in *Journal Asiatique*, 1908, t. 12, p. 399.
8. Levasseur, *Discours sur Barbier de Meynard*, Ibid., p. 344.
9. Stanislas Guyard
10. Albert de Biberstein Kazimirski.
11. Levasseur, Ibid.

قبل از این تاریخ و همکاری در ترجمهٔ جلد هفتم *شاهنامه*، او دست‌آورد خوبی در زمینهٔ ایران‌شناسی به انجام رسانده بود و حتی، در معیّت گوبینو، دو سال[1] در تهران و اصفهان بسر برده بود. نامهٔ مورخ ۱۰ فوریه ۱۸۵۶ او از تهران، که در *ژورنال آسیائی* منتشر شد و استاد احمد سمیعی ترجمهٔ آن را ارائه کرد[2]، چند ماه قبل از نامهٔ مورخ ۱ مه ۱۸۵۶ گوبینو از تهران، در همان نشریه انتشار یافته بود[3]. در واقع، نامه‌ها معرّف سرشت مؤلفان آنها بود. باربیه به نسخه‌های خطی توجه نشان داده بود و گوبینو ایران را زمینهٔ تحقیقی بسیار جالبی ارزیابی کرده بود و از همان ایام هم در صدد بر آمده بود تا به ایران‌شناسی بپردازد و این نامه هم اولین اقدام او در این زمینه بود که مول با عجلهٔ تمام به درج آن پرداخت. باربیه، در درس افتتاحیهٔ خود در کرسی زبان فارسی، مورخ ۴ دسامبر ۱۸۷۶، با ظرافت تمام از گوبینو، که در این ایام در رُم بسر می‌برد، به عنوان «نویسنده» یاد می‌کند و از مهارت و تسلط او در ترسیم «شرقِ نوین»، منظور ایران، تمجید می‌کند. در واقع، او می‌نویسد[4]: «من نویسندهٔ اروپائی نمی‌شناسم که تا این حد شرقِ نوین را خوب درک کرده باشد و تا این حد هم آن را با صبغه‌های پُر عیار ارائه کند.» در هر حال، او این درسِ افتتاحیه را، با عنوان *شعر در ایران*[5] (۱۸۷۷) آغاز می‌کند و در آن دربارهٔ شعر فارسی و شاعران ایرانی سخن

www.tabarestan.info

---

1. Babelon, Ibid.

۲. *مستخرج از نامهٔ باربیه دو منار به آقای رنو، وابستهٔ سفارت فرانسه در ایران*، ترجمهٔ احمد سمیعی (گیلانی)، *نامهٔ فرهنگستان*، دورهٔ ۶، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۳۸۵، پیاپی ۳۲، صص ۱۰۷–۱۱۰.

2. *Extrait d'une lettre adressée à M. Reinaud, par M. Barbier de Meynard, attaché à la Légation de France en Perse*, in *Journal Asiatique*, 1856, t. 7, pp. 267 – 71.

3. *Extrait d'une lettre de M. le Cte de Gobineau, secrétaire d'Ambassade à Suse*, in *Journal Asiatique*, 1856, t. 7, pp. 524-33. Voir aussi l'*Errata* de cette lettre, Ibid., t. 8, p. 538.

4. Boissel, p. 44.

5. *La Poésie en Perse*. Paris, 1877.

می‌گوید، تقریباً چیزی شبیه به آنچه که گوبینو در سال ۱۸۳۸ دربارهٔ شعر فارسی و شاعران بزرگ ایرانی گفته بود. او بخوبی واقف بود که وی گفته بود برای یک ناظر آسیا، اصلی‌ترین کار «شناختن حتی الامکان روح معنوی و اخلاقی مردمان آن» و «توجه دقیق به سرشت واقعی نبوغ آسیائی[1]» است.

بررسی دست‌آوردهای باربیه نشان می‌دهد که، قبل از عزیمت به تهران، به تاریخ و جغرافیای ایران در محدودهٔ مرزهای سابق آن توجه خاصی مبذول داشته بود. *نمای ادبی خراسان و ماوراالنهر*[2] (۱۸۵۳)، نمونهٔ بارز آن است و *توصیف تاریخی شهر قزوین*[3] (۱۸۵۷)، برگرفته از *تاریخ برگزیده* تألیف حمدالله مستوفی، نمونه‌ای دیگر. او براساس کتاب *روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات*، تألیف معین‌الدین محمد اسفزاری، که اثرش را دربارهٔ تاریخ و جغرافیای هرات و خراسان بزرگ، در اواخر قرن نهم هجری و عهد تیموریان به نگارش در آورده است، *تاریخ هرات*[4] (۱۸۶۱) را نوشته و در آن از منابع دیگری هم استفاده کرده است. اما اولین کار بزرگ او تألیف «*فرهنگ جغرافیائی، تاریخی و ادبی ایران و سرزمین‌های مجاور*، برگرفته از *معجم‌البلدان* یاقوت، تکمیل شده به کمک اسناد عربی و ایرانی، که اغلب منتشر نشده‌اند[5]» (پاریس،

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Boissel, Ibid.
2. *Tableau littéraire du Khorassan et de la Transoxiane au IVe siècle de l'hégire.* Paris, 1853.
3. *Description de la ville de Kazvin*, extrait de *Tarikh Guzidih* par H. Mostawfi. Paris, 1857.
4. Mouyin ed – Din Mohammed ez – Zemdji, *Extrait de la Chronique persane d'Hérat*, in *Journal Asiatique*, 1860, t. 16, pp. 461 – 520; 1861, t. 17, pp. 436 – 457, 473 – 522; 1862; t. 20, pp. 268 – 319.
5. *Dictionnaire géographique, historique et littéraire de la Perse et des contrées adjacentes*. Extrait du *Modjem el – Bouldan* de Yaqout, et complété à l'aide de documents arabes et persans pour la plupart inédits. Paris, 1861.

۱۸۶۹۱) است که مول هم در گزارش‌های سالانهٔ خود به انعکاس آن پرداخته است[۱].

اما اثری که بیشتر باربیه را به ایران پیوند داد و مول هم به تمجید از آن پرداخت، چاپ، ترجمه و تحشیهٔ *کتاب المسالک و الممالک*[۲] (۱۸۶۶)، تألیف ابن خرداذبه بود. وی از جغرافی‌دانان معروف ایرانی سدهٔ سوم هجری و از ندمای معتمد، خلیفه عباسی، بود و چندی هم در ولایت جبال (محدودهٔ ایالت قدیم ماد)، ریاست دیوان برید را عهده‌دار بود. باربیه، برای مقابلهٔ متن و چاپ آن، از دو نسخهٔ خطی نسبتاً ناقص، که یکی به مسجدی در قسطنطنیه و دیگری به اکسفورد تعلق داشت، استفاده کرد[۳]. مول می‌گفت[۴]: «من متقاعد شده‌ام که به لطف این چاپ اول، باربیه دو مِنار خواهد توانست، تا ده سال دیگر، متنی را که موجب رضایتش شود، ارائه کند».

www.tabarestan.info تبرستان

اما کار بزرگ او در زمینهٔ ادبیات کلاسیک فارسی، همانا ترجمهٔ *بوستان*[۵] (۱۸۸۰) و پر کردن خلاء بزرگ بود، چون که ترجمهٔ سعدی در فرانسه با *گلستان* (۱۶۳۴) شروع شده بود و اروپا نیز با ادبیات فارسی از این طریق آشنائی پیدا کرده بود. همان طور که قبلاً دیدیم، همکارش ژان باتیست نیکلا، به ترجمهٔ بخشی از *بوستان* پرداخته بود و قبل از او نیز گارسن دوتاسی با «*بوستان*، شعر اخلاقی سعدی، تحلیلی به همراه چکیده[۶]» (۱۸۵۹) و شارل دِفرِمِری، با «*نگاهی اجمالی به بوستان*، شعر سعدی، به همراه چکیده‌ها ترجمه شده به فرانسه برای نخستین‌بار[۷]» (۱۸۵۹)، به معرفی آن

---

1. Mohl, *Vignt – sept ans*, t. 2, pp. 236 et 332.
2. *Le Livre des routes et des provinces d'Ibn Khorad – béh.* Publié et annoté, Paris, 1866.
3. Mohl, Op. cit., p. 607.
4. Ibid.
5. *Le Boustan, ou Verger*. Poème persan de Saadi, traduit pour la première fois en français, avec des notes. Paris ,1880.
6. *Le Bostan*, Poème moral de Saadi, analyse et extraits, Paris, 1859.
7. *Aperçu du Bostan*, Poème de Sadi, suivi de quelques extraits traduits en français pour la première fois. Paris, 1859.

پرداخته بودند. باربیه، در مقدمهٔ ترجمه‌اش، گفته بود[۱]: «چاپ و فهرست لغات سودی از بوستان، در این ترجمه اساس کار بوده است... در این ترجمه سعی شده است از ترجمهٔ لفظ به لفظ — که غالباً بدترین خیانتهاست — و مبالغه در ظرافت — که به زبانِ اندیشه‌های شاعرست — به یک اندازه پرهیز شود».

در ترجمه، باربیه تسلط وافی به زبان‌های زندهٔ شرقی، یعنی فارسی، عربی و ترکی داشت، ولیکن علاقهٔ او به ترجمهٔ آثار ترکی آذربایجانی فتحعلی آخوندزاده منجر به ترجمهٔ این آثار شد و این امر نیز بیشتر در راستای جریانی بود که از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در فرانسه آغاز شده بود و در طی آن کوشش شده بود که فارسی آن عصر، که به آن فارسی نوین هم می‌گفتند، در مکتوبات و مکالمات سهل پیدا شده و معرفی شود. در ایران، قائم مقام فراهانی در مکتوبات خود به سادگی و گفتار طبیعی نزدیک شده بود و از آوردن لغات و اصطلاحات تازه و متداول هم درنگ نمی‌کرد و در نتیجه موفق شده بود کوتاه‌نویسی را رسم کار خود قرار دهد[۲]. در فرانسه، الکساندر شودزکو، مؤلف *دستور زبان فارسی* (۱۸۵۲)، که در ایران از سال ۱۸۲۹ تا سال ۱۸۴۱، در خدمت روسیه بود، قائم مقام فراهانی و میرزا محمد علی خان شیرازی را می‌شناخت و حتی اسناد فارسی ارزشمندی را در چاپ همین کتاب و نیز در چاپ دوم (۱۸۸۳) آن ارائه کرده بود و گرایش خود را به مکتوبات ساده و سهل نشان داده بود.

در هر حال، توجه باربیه به ترجمهٔ فارسی میرزا جعفر قراجه داغی از نمایشنامه‌های فتحعلی آخوندزاده، که در سال ۱۸۷۳ آنها را در تهران با عنوان *تمثیلات* منتشر کرده و در آن از لغات و اصطلاحات عامیانه استفاده کرده بود، او را بر آن داشت تا هم به ترجمهٔ نمایشنامه‌های به فرانسه و هم به چاپ بخشی از متن آنها اقدام کند تا خوانندگان با مکالمات روز ایرانیان از طریق این ترجمه‌ها آشنا شوند. میرزا جعفر

---

۱. ماسه، *تحقیق دربارهٔ سعدی*، ص ۳۸۷.

۲. آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، ج ۱، صص ۶۵ و ۶۶.

www.tabarestan.info تبرستان

قراجه داغی در دستگاه جلال‌الدین میرزا، فرزند فتحعلیشاه قاجار، منشی بود و این شاهزاده هم در نوشته هایش بر این عقیده بود که باید ایرانی فارسی سره را در گفتن و نوشتن خود به کار برد. در واقع، او با نوشتن کتاب تاریخی سه جلدی خویش، *نامهٔ خسروان*، که خیلی زود توسط ایران‌شناسان آلمانی مورد بررسی قرار گرفت و نظریهٔ فارسی سرهٔ او هم رد شد[1]، به شهرت رسید و پس از مرگش، در ۱۲۸۹ هـ (۱۸۷۲ م.)، میرزا جعفر به سمت مترجم ترکی «دارالترجمهٔ مبارکهٔ دولتی[2]» مشغول به کار شد. در هر حال، با فاصلهٔ کوتاهی نسبت به چاپ ترجمهٔ میرزا جعفر، گای لسترینج[3]، که ابتدا زبان فارسی را در پاریس نزد مول آموخته بود و سپس سه سال (۱۸۸۰ — ۱۸۷۷) هم در تهران به تکمیل زبان فارسی خود پرداخته بود[4]، با همکاری مترجم سفارت انگلیس در این شهر، ویلیام هنری داوتن هگرد[5]، نخستین نمایشنامه از *تمثیلات* را، *وزیر خان لنکران*، به انگلیسی[6] ترجمه کرد. باربیه در بخشی از نقد مداحانهٔ خویش بر این ترجمه، می‌نویسد[7]: «گروهی، همچون دانشجویان یا سیّاحان، در آن یک کتاب درسی بسیار عالی دربارهٔ زبان زنده خواهند یافت. الگوئی عملی از زبان درست مردم‌پسند، متنوع و سرگرم‌کننده، که تمامی کتاب‌های راهنمای گذشته و آینده را پشت سر خواهد گذاشت...»

در هر حال، تاریخ ترجمهٔ آثار آخوندزاده با ترجمهٔ انگلیسی این دو ایران‌شناس

---

1. James Darmesteter, Article sur les " Dialogues français – persans de Kazimirski", *Revue Critique*, 1885, t. 19, p. 261.

۲. آرین‌پور، ص ۳۵۴.

3. Guy Le Strange

۴. لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمهٔ محمود عرفان، چ ۴، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۷.

5. William Henry Doveton Haggard

6. *The Vazir of Lankaran*, a persian play, edited with a grammatical introduction, a translation, copious and a vocabulary etc., by W. H. D. Haggard and G. Le Strange. London, 1882, 1 vol. in – 12.

7. Article sur "The Vazir of Lankaran, etc.", *Revue critique*, 1883, t. 15, p. 225.

www.tabarestan.info تبرستان

انگلیسی در سال ۱۸۸۲ شروع می‌شود و سپس با ترجمهٔ فرانسهٔ افرادی همچون الکساندر شودزکو و اوگوست سی لیر، فارغ التحصیل مدرسهٔ مطالعات عالی و همکارش در چاپ دوم *دستور زبان فارسی* (۱۸۸۳)، باربیه دو منار، که برای ترجمه‌هایش از یک نسخهٔ چاپی آثار آخوندزاده (تفلیس، ۱۸۵۸)، متعلق به شارل شفر، استفاده کرد[1] و همکارش، استانیسلاس گیار، لوسین بووا و اوگوست بریکتو که بلژیکی بود، تداوم می‌یابد. در ذیل سعی بر این شده تا در ارائهٔ عناوین این آثار و اسامی مترجمان آنها ترتیب تاریخی مراعات و سهم فرانسه و فرانسه زبانان مشخص شود:

www.tabarestan.info تبرستان

ـ سه کمدی از گویش ترکی آذری به فارسی[2]، ترجمهٔ میرزا جعفر، براساس چاپ تهران، به همراه واژه‌نامه و یادداشت، از باربیه دو منار و استانیسلاس گیار، پاریس، ۱۸۸۶ (قطع کوچک، بیست — ۲۶۰ص)؛ شامل، ۱) مقدمه، از باربیه دو منار؛ ۲) ملاحظاتی دربارهٔ چند ویژگی فارسی نوین، بدون امضاء؛ ۳) واژه‌نامه، به همراه نمونه‌ای از متن اصلی ترکی؛ ۴) متن فارسی سه کمدی که عناوین آنها عبارتند از خرس ژاندارم [حکایت خرس قولدور پاسان (دزدافکن)]، وکلا [حکایت وکلای مراغه در شهر تبریز]، کیمیاگر [حکایت ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر].

از سه نمایشنامهٔ مذکور، دو نمایشنامهٔ زیر قبلاً در تواریخ گوناگون و با عناوین متفاوت منتشر شده بودند.

ـ *کیمیاگر*، کمدی به گویش ترکی آذری، ترجمهٔ ش. باربیه دو منار، *ژورنال آسیائی*،

---

1. I bid.

2. *Trois comédies* traduites du dialecte turc azéri en persan par Mirza Dja, far et publiées d'après l'édition de Téhéran, avec un glossaire et des notes, par C. Barbier de Meynard et St. Guyard. Paris, Imp. Nat., 1886, in – 12 de XX- 260 p. [Ce volume contient: 1° une Préface par Barbier de Meynard; 2° des observations sur quelques particularités du persan moderne, non signées; 3° un glossaire, suivi d'un spécimen du texte original turc; 4° le texte persan des trois comédies, dont les titres sont: *L'Ours gendarme*, *les Procureurs*, *l'Alchimiste*].

۱۸۸۶، ج ۷، صص ۵ — ۶۶.[1]

ـ *خرس و دزد*، کمدی به گویش ترکی آذری، منتشر شده براساس متن اصلی، همراه با ترجمهٔ ش. باربیه دو منار، در *انتشارات مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی*، سِری ۳، ج ۵، مجموعهٔ متون و ترجمه، منتشر شده توسط اساتید...، پاریس، ۱۸۸۹، صص ۱۰۳— ۲۱۵.[2]

ـ ا. شودزکو، *ماجرای وزیر خان لنکران*. کمدی ایرانی نو. *بولتن آتِنهٔ شرقی*، به مدیریت دومِساس، ۱۸۸۳، ج ۳، ص ۸۱.[3]

ـ اوگوست سی لیر، *دوکمدی ترکی میرزا فتحعلی آخوندزاده*... مقدمه:تئاتر در شرق اسلامی. پاریس، ۱۸۸۸.[4]

ـ خسیس. کمدی در پنج پرده، از میرزا فتحعلی آخوندزاده. متن آذری، نشر و ترجمه از لوسین بووا. *حکایت یوسف شاه*... پاریس، ۱۹۰۴.[5]

ـ فتحعلی آخوندزاده، آقای ژوردن، گیاه‌شناس پاریسی در قراباغ و درویش مستعلی شاه،

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *L'Alchimiste*, comédie en dialecte turc azéri, traduite par A. C. Barbier de Meynard, in *Journal Asiatique*, 1886, t. 7, pp. 5-66.
2. *L'Ours et le voleur*, comédie en dialecte turc azéri, publiée sur le texte original et accompagnée d'une tradution, par A. C. Barbier de Meynard (*Publications de l'Ecole des langues orientales vivantes*, 3e série, t. V, Recueil de textes et de traductions publiés par les professeurs..., Paris, 1889, pp. 103-215).
3. Chodzeko, Al., *Aventure du vizir du Khan de Lenkeran*. Comédie persane moderne. *Bulletin de l'Athéné oriental*, Dir-de Meissas, 1883, t. 3, p. 81.
4. Auguste. Cillière, *Deux comédies turques de Mirza Féth – Ali Akhond – Zadé* ... Introduction: Le théâtre dans l'Orient musulman. Paris, Leroux, 1888.
5. *L'Avare*. Comédie en cinq actes de Mirza Feth Ali Akhundzadé. Texte Azéri publié et traduit par Lucien Bouvat. *Histoire de Yousouf Chah*..., Paris, 1904.

جادوگر معروف.ترجمه از ترکی آذری توسط لوسین بووا، پاریس، ۱۹۰۶ [۱].

ـ خسیس، کمدی ایرانی (قراجه داغی). چاپ متن و ترجمه برای نخستین‌بار، به همراه مقدمه، یادداشت و واژه‌نامه، توسط اوگوست بریکتو. پاریس – لی یژ، ۱۹۳۴ [۲].

باربیه دو منار، که دست‌آوردهایش گوناگونی زیادی در رابطه با سه زبان زندهٔ شرقی، فارسی، عربی و ترکی داشت، به تقاضای خویش و در تاریخ ۹ ژانویه ۱۸۸۵ [۳]، کرسی زبان فارسی را در کُلِژ دو فرانس ترک و ضمن واگذار کردن آن به جیمز دارمِستِتِر، عهده‌دار کرسی زبان عربی آنجا شد که پس از درگذشت استانیسلاس گیار بلاتصدی مانده بود. با پیشرفت‌هائی که در آلمان، دربارهٔ زبان‌های باستانی ایران، به ویژه زبان پهلوی، به عمل آمده بود، لازم بود که کرسی زبان فارسی در این بنیاد علمی به فردی داده شود که با ایران باستان آشنائی وافی دارد و در عین حال می‌تواند به ایران عصر اسلامی هم توجه داشته باشد. عنوان جدید این کرسی، «زبان و ادبیات فارسی» معرّف برنامهٔ جدید آن بود.

www.tabarestan.info تبرستان

دارمِستِتِر از نخستین شاگردان فارغ‌التحصیل مدرسهٔ مطالعات عالی بود و در آنجا به راهنمائی میشل برئال [۴]، که به دستور زبان تطبیقی، زبان‌شناسی و مطالعات زند می‌پرداخت، تحصیلاتش را به اتمام رسانده بود و آثاری همچون *هوروتات و امرتات (خرداد و مرداد)، تحقیق دربارهٔ اسطوره‌شناسی اوستا* [۵] (۱۸۷۵)، *اورمزد و اهریمن، منشاء و تاریخ آنها* [۶] (۱۸۷۷)، *مطالعات ایرانی* [۷] (دو جلد، ۱۸۸۳) را منتشر کرده بود. او

---

1. Akhundzadé, Mirza Feth Ali, *Monsieur Jourdain, le botaniste parisien dans le Karabagh et le derviche Mest Ali Chah, célébre magicien*. Comédie en quatre actes ... Traduit du turc azéri, par Lucien Bouvat. Paris, 1906.
2. *L'Avare*. Comédie persane (Qarajadaghi). Texte publié et traduit pour la première fois avec une introduction, des notes et un glossaire, par Auguste Bricteux. Paris – Liège, Droz, 1934.
3. Giraud, *Notices, etc.*, p. 696.
4. Michel Bréal
5. *Hourvatat et Ameretat. Essai sur la mythologie de l'Avesta* (1875).
6. *Ormazd et Ahriman, leurs origines et leur histoire* (1877).
7. *Etudes iraniennes* (Paris, 1883, 2 vol.).

در ایران شناخته شده است و آثارش توسط عبدالحسین زرین‌کوب، محسن جهانسوز، موسی جوان و جلال ستاری ترجمه شده است[۱]. او بود که برای نخستین‌بار *نامهٔ تنسر* را، که در مقدمهٔ *تاریخ طبرستان* ابن‌اسفندیار، از آثار مهم اوائل قرن هفتم هجری، مندرج است، در سال ۱۸۹۴ به فرانسه منتشر کرد[۲] و سپس ادوارد براون آن را به انگلیسی ترجمه و از سال ۱۹۰۵ منتشر کرد و مجتبی مینوی هم در سال ۱۳۱۱ ش. و سپس در سال ۱۳۵۶ ش. آن را در تهران به چاپ رساند. او در ترجمهٔ جدیدی که از *زند اوستا*[۳] (۹۳ – ۱۸۹۲) ارائه کرد، به گاتها، که مهمترین و قدیم‌ترین بخش *اوستا* است، عمداً توجه‌ای نکرد و در نتیجه مرتکب اشتباهات عدیده‌ای در ترجمه‌اش شد که شاگردش، آنتوان میّه[۴]، به تفصیل دربارهٔ آنها به بحث و بررسی پرداخته است[۵]. دارمِستِتِر، که در *اورمزد و اهریمن* خود را طرفدار مکتب ریشه‌شناسی یاودائی، که در عرف زمانه تطبیقی هم گفته می‌شد، نشان داده بود، بعداً از آن عدول کرد و طرفدار مکتب سنتی شد و در نتیجه موجب مناظرات چندی شد[۶].

با وجود این، دارمِستِتِر به مباحث فیلولوژی تطبیقی توجه نشان می‌داد و در گزارش‌های سالانهٔ خود، در انجمن آسیائی، به انعکاس آنها می‌پرداخت. پس از این کتاب خاورشناس انگلیسی آرچیبالد هنری سیس[۷] به فرانسه ترجمه شد و برِئال مقدمه‌ای بر آن افزود، دارمِستِتِر

---

۱. *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، ۱۳۸۸، ج ۴، صص ۸-۱۲.

2. *Lettre de Tansar*, grand prêtre mazdéen, au roi de Tabaristan. Texte persan et traduction, etc., in *Journal Asiatique*, 1894, t. 3, pp. 185 – 290, 502 et suiv.

3. *Le Zend Avesta*. Trad. nouvelle avec commentaire historique et philologique, Paris, 1892-1893, 3 vol.

4. Antoine Meillet

5. *Les études iraniennes anciennes*, in *Le Livre du centenaire de la Société Asiatique* (1822-1922), p. 114.

6. M. Bréal, *L'oeuvre scientifique de James Darmesteter*, in *Revue politique et littéraire*, 1895, t. 3, p. 197.

7. Archibald Henry Sayce

اعلام داشت[1]: «درسال‌های اخیر نظریه‌های همگانی زبان‌شناسی هند و اروپائی تحول عمده‌ای را پذیرفته‌اند که برئال به تازگی آنها را در مقدمه‌اش بر ترجمهٔ فرانسهٔ آن (*اصول فیلولوژی تطبیقی* سیس، ترجمهٔ ژووی، پاریس، ۱۸۸۳)[2] به طور خلاصه آورده است. از طرفی، هم اکنون آواشناسی نه در هند بلکه در اروپا در جستجوی ناب‌ترین شکل زبان آریائی است و دستور زبان تطبیقی هم تمایل دارد، از هند و اروپائی که بود به اروپائی — هندی تبدیل شود؛ از طرف دیگر، در نظریهٔ شکل‌ها، التصاق[3] در شرف جایگزینی توسط انطباق[4] است».

به علاوه، دارمِستِتِر به مباحث شعر فارسی در سده‌های اولیهٔ رنسانس ادب فارسی توجه خاصی مبذول می‌داشت. زرین‌کوب *مبادی شعر فارسی*[5] (۱۸۸۷) او را تحت عنوان *بنیاد شعر فارسی*[6] (۱۳۲۷ ش.) به فارسی ترجمه کرد و در مقدمهٔ آن اعلام داشت که عقاید بیان شدهٔ وی در آن برگرفته از هرمان اِته است[7] و در واقع بر گفتهٔ کلمان هوار، که در اظهار نظری اعلام داشته بود «او از تحقیقات و کشفیات هـ اِته، در *مبادی شعر فارسی* استفاده کرده است[8]»، صحه گذاشت. دار مِستِتِر به طرح چهار قرن سکوت در شعر فارسی پرداخته بود و بحث خویش را در محور این چهار قرن قرار داده بود، در حالیکه ادوارد براون از دو یا سه قرن صحبت می‌کرد[9]. در هر حال، هر دو نظریه این امکان را برای زرین کوب فراهم کردند تا در بررسی‌هایش محور دو قرن را بررسی کرده و در نتیجه بگوید[10]: «... و بدین گونه آنچه در آغاز یک طوفان بر باد

---

1. *Journal Asiatique*, 1884, t. 4, Rapport annuel, p. 73.
2. *Principes de philologie comparée*. Trad. De M. Jovy, Paris, 1883.
3. Agglutination
4. Adaptation
5. *Les origines de la poésie persane*. Paris, 1887, in – 12 (91 p.).
۶. *دفتر ایّام*، مجموعه گفتارها، اندیشه‌ها و جستجوها، چ ۴، تهران، علمی، ۱۳۷۸، صص ۲۲۸ — ۲۶۴.
۷. همان، ص ۲۲۸.
8. Clément Huart, *L'Islamisme*, in *Le Livre du centenaire*, *etc.*, p. 172.
۹. براون، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمهٔ پاشا صالح، ص ۳۰۲.
۱۰. زرین‌کوب، *دو قرن سکوت*، سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام، چ ۱۰، تهران، سخن، ۱۳۷۸، ص ۳۲۴.

www.tabarestan.info تبرستان

رفته بود در «پایان یک شب» که در وحشت و سکوت، دو قرن هول‌انگیز گذشته، دوباره تا حدی به سامان و قرار خویش باز آمدی».

دارمِستِتِر نیز در خلاصهٔ تحلیلی خویش از *مبادی شعر فارسی* گفته بود[1]: «بین ادبیات پهلوی عصر ساسانی و ادبیات فارسی نوین، که شکوفائی کامل آن در *شاهنامه* مشهود است، یک خلاء چهار قرنی بسط یافته است، که بنظر می‌رسد در طول آن سنت ایرانی به خاطر نفوذ زبان عربی وادار به سکوت شده است. معذالک، خلاء به وجود آمده مطلق نیست و از قرن دوم فتح، نشانه‌هائی وجود دارند که بیانگر آن‌اند زبان ملی گفتار را از سر گرفته است. در دورهٔ نخستینِ مستقل از خلافت، طاهریان و صفاریان، این جنبش سریع‌تر می‌شود و در تذکره‌ها و فرهنگ‌های فارسی قطعاتی از شعرای ملی ایام اولیه جمع‌آوری شده‌اند که چیزی جز نام آنها، برای اینکه بتوان در اندیشه بازسازی این دورهٔ تاریخی شعر فارسی قرار گرفت، بر جا نمانده است.» دارمِستِتِر سعی کرده است ایده‌ای از رُنسانس شعری ارائه دهد که درخشندگی شکوفائی غزنویان موجب فراموشی آن شده است ولیکن همین شعر به جهات چندی و تا آن‌جا که بتوان از طریق بقایای بر جا ماندهٔ آن به قضاوت پرداخت و نیز به خاطر آنیّت، سادگی و عمق احساسات، بسیار از شعر کلاسیک برتر است. شعر فلسفی و آزاداندیشی ابن‌سینا فردائی نداشته است و رباعیات شکاکانه و عرفانی ابوسعید، که تقلیدهای عمر خیام به ناحق موجب فراموشی آنها شده است، لحنی صادق و احساسی در عین حال لطیف و قوی دارند که مقلد ماهر و خوش اقبالش همیشه این مهم را نداشته است.

با فوت ناگهانی دارمِستِتِر، در ۱۹ اکتبر ۱۸۹۴، کرسی هشتاد و هشت سالهٔ زبان فارسی در کُلِژدو فرانس، که مجموعاً پنج استاد را به خود دیده بود، حذف می‌شود، ولیکن در مدرسهٔ مطالعات عالی پاریس، که در سال ۱۸۶۸ تأسیس شده بود، فرهنگ و تمدن و زبان‌های باستانی ایران تدریس می‌شد، در عین حال که در همین ایام هم شِفِر در کرسی زبان فارسی مدرسه زبان‌های زندهٔ شرقی به تدریس می‌پرداخت.

شِفِر نیز مانند باربیه دو مِنار از فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ جوانان زبان بود و پس از

---

1. *Journal Asiaque*, 1888, t.12, Rapport annuel, p. 83.

اتمام دورهٔ آن به مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی رفته بود و در آنجا شاگرد برجستهٔ کاترمر شده بود. در مدرسهٔ جوانان زبان، او با شارل بودلر[1] همکلاس بود. استاد تاریخ او در آنجا هانری والون[2] بود و بعدها هر دو، شاگرد و استاد، به عضویت فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی منصوب می‌شوند. دلمشغولی شِفِر، به هنگام مأموریت در کنسولگری‌های فرانسه در مشرق زمین، بیشتر صرف پیدا کردن و خریدن کتابهای چاپی، نسخه‌های خطی و حتی اشیاء عتیقه می‌شد و کم‌کم کتابخانه‌ای که بدینسان شکل گرفت، شهرهٔ آفاق شد. اولین کار تحقیقی مهم او، که تاریخ و جغرافیای آسیای مرکزی را شامل می‌شد و ظاهراً او نیز مثل گوبینو به اهمیّت این خطهٔ بزرگ پی برده بود، چاپ متن فارسی و ترجمهٔ آن به فرانسه از *تاریخ آسیای مرکزی*[3]، تألیف مورخ ایرانی اوائل قرن نوزدهم، میر عبدالکریم بخاری بود. وی، که درسال ۱۸۰۷ به قسطنطنیه رفته بود، ایامش را در آنجا به پایان رساند. کتابش وقایع آسیای مرکزی را از سال ۱۷۴۰، سال جلوس احمد شاه دُرانی بر تخت سلطنت تا سال ۱۸۱۸، در بردارد[4]. بخاری مؤلفی کم مایه و ناشناخته بود و شِفِر، با انتشار آن، موجبات اشتهار او را فراهم کرد. او نسخهٔ خطی این مؤلف را به هنگام فروش کتابخانهٔ عارف بیک خریده بود[5].

گوبینو، در *مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی*، از رضا قلی خان هدایت به عنوان «سفیر در بخارا[6]» و صاحب آثار زیاد، از جمله «شرحی از سفارتش به بخارا[7]» یاد کرده بود و شِفِر هم بدین سان از وجود *سفارت نامه خوارزم* (۱۸۵۱) هدایت، که

---

1. Charles Baudelaire
2. Henri Wallon
3. *Histoire de l'Asie centrale*, par Mir Abdoul Kerim Boukhary, trad., française 1 vol.; texte persan, 1 vol.; Paris, 1778.
4. Bouché – Leclercq, *Notices sur la vie et les travaux de M. Charles Schefer*, in *Comptes rendus de l'Académie des Inscriptions*, 1899, pp. 627 – 68; p. 658.
5. Ibid.
6. Gobineau, *Œuvres*, t.2, p. 349.
7. Ibid., p. 354.

www.tabarestan.info تبرستان

کتابش را «روزنامه» می‌خواند، مطلع شده بود. او متن فارسی را، که در بولاقِ مصر به چاپ رسانده بود، در سال ۱۸۷۶ و متن ترجمه را با عنوان *شرح سفارت خوارزم*[1]، در سال ۱۸۷۹، در پاریس منتشر می‌کند. خوارزم (خیوه)، در همان ایام سفارتِ هدایت، تحت قیمومت ایران بود و امیرکبیر هم برای کسب اطلاع از وضعیت منطقه، او را به نزد خان آن‌جا، محمد امین خوارزمشاه، فرستاده بود. این سفارت شش ماه طول کشید و هدایت هم، که در طول آن با پسرش بود، در سال ۱۸۷۱ فوت می‌کند. در سال ۱۳۵۶ ش.، همان چاپ فارسیِ شِفِر، با یک نسخهٔ دیگر، که در اختیار فرزند ارشد هدایت، عیسی هدایت بود، مقابله و به چاپ می‌رسد[2].

www.tabarestan.info تبرستان

شِفِر به همراه دوست جغرافی‌دان خویش، هانری کوردیه[3]، مجموعه *سفرنامه* و *اسناد برای استفادهٔ تاریخ جغرافیا از قرن سیزدهم تا شانزدهم*[4] را بنیان نهاد و در آن چندین سفرنامه را منتشر کرد، از جمله سفرنامه‌ها — ۱) *سفرنامه از پیشاور به کابل*، ۲) *سفرنامه از کابل به قندهار*، ۳) *سفرنامه از قندهار به هرات*؛ برگرفته از *تاریخ احمد*، تألیف محمد عبدالکریم منشی، ترجمه از فارسی به فرانسه (پاریس، ۱۸۷۸، صص ۳۵۷ — ۳۷۵)[5]. عبدالکریم منشی یا محمد عبدالکریم علوی، مورخ و مترجم هندی فارسی زبان، دارای تألیفاتی هم است و شِفِر صرفاً *تاریخ احمد* (یا *احمد شاهی*) او را، که در تاریخ سلسلهٔ دُرانی است برای ترجمهٔ خود انتخاب کرده بود. علاوه بر آن، تمامی

---

1. *Relation de l'ambassade au* Kharezm de Riza Qouly Khan, texte persan, 1 vol., 1876, et trad. française,
1 vol., Paris, 1879.

۲. رضا قلی خان هدایت، *سفارت نامهٔ خوارزم*، به کوشش علی حصوری، تهران، طهوری، ۱۳۵۶.

3. Henri Cordier

4. *Recueil de voyages et de documents pour servir à l'histoire de la géographie depuis le XIIIe siècle jusqu'à la fin du XVIe siècle.*

5. I*tinéraires*. – I. *Itinéraire de Pichaver à Kaboul*. – II. *Itinéraire de Kaboul à Qandahar*. – *Itinéraire de Qandahar à Hérat*; extrait du *Tarikhi Ahmed de Mohammed Abdoul Kerim Mounchy* et traduits du persan. Recueil d'itineraires, etc., pp. 357 – 375. Paris, 1878.

کتابهای این مؤلف هندی در هندوستان به چاپ رسیده است.

ذوق وشوق شِفِر برای نشر ادبیات فارسی پس از رُنسانس زبان فارسی، که در فرانسهٔ همین عصر با قرون وسطی مطابقت دارد، زایدالوصف است. *سفرنامهٔ ناصرخسرو یا سیاحتنامهٔ ناصرخسرو*، کتاب ارزشمند اواسط قرن پنجم هجری، در وصف شهرها و کشورهائی نوشته شده است که از بلخ تا مکه و مصر را شامل می‌شود و مؤلف در طی هفت سال از آن مناطق دیدن کرده است. در سال ۱۸۸۱، شِفِر متن فارسی را به همراه ترجمهٔ فرانسوی آن و حواشی منتشر می‌کند[1]

تبرستان www.tabarestan.info

اما یادگار بزرگ او کتاب درسی *منتخبات فارسی*[2] است که از ابتدای تأسیس کرسی زبان فارسی در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی، لانگلِس و شِزی، قول آن را داده بودند، ولیکن عملاً موفق به انجام آن نشده بودند. دو جلد *منتخبات فارسی* به گونه‌ای فراهم شده‌اند که بتوانند معرّف زبان فارسی از عصر رُنسانس آن در قرن دهم باشند، یعنی از دوره‌ای که گویش فارسی عامیانه[3]، که باعث تضعیف زبان عربی در خراسان شد، خود را به سطح زبان ادبی رساند. به گفتهٔ دارمِستِتِر[4]: «این دو جلد، در واقع، نوعی دایرةالمعارف خلاصه‌پردازی شدهٔ زبان ادبی و ادبیات ایران است.» در آن بخش‌هائی از آثار منتشر نشده تا آن زمان، همچون *ظفرنامه*، منسوب به ابن‌سینا؛ *رسالهٔ آداب‌السلطنه و وزاره*؛ *تاریخ بخارا*، که اصل آن به عربی بود و محمد نرشخی آن را در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری به نام نوح اول سامانی تألیف کرد و بعداً، در سال ۱۸۹۲، شِفِر متن فارسی آن را تحت عنوان *وصف مکانی و تاریخی بخارا*[5]، از محمد نرشخی، منتشر کرد؛ *فضائل بلخ*،

---

1. *Sefer-Namèh*, relation du voyage de Nassiri Khosrau (1045 – 1052), texte persan, publié, traduit et annoté. Paris, 1881.
2. *Chrestomathie persane*, à l'usage des élèves de l'Ecole des langues orientales vivantes, avec introduction et notes. Paris, 1883- 1885, 2 vol.
3. *Journal Asiatique*, 1884, t. 4, p. 57.
4. Ibid.
5. *Description topographique et historique de Boulhara*, par Mohammed Nerchakhy, texte persan publié..., Paris, 1892.

که ترجمهٔ فارسی آن دارای فوائد لغوی زیادی است؛ *رسالهٔ حاتمیه*، از واعظ کاشفی؛ *خطای‌نامه*، از میرزا علی‌اکبر خطائی، که ایرج افشار[۱] آن را منتشر کرده و غیره، آمده است. نکتهٔ جالب اینکه افشار، در مقدمهٔ این چاپ، توضیح می‌دهد که شیخ حسن تبریزی، از فضلای تبریز و از احرار صدر مشروطه و نیز از دستیاران ادوارد براون در کمبریج، کتابت *خطای‌نامهٔ* متعلق به شِفِر را در قسطنطنیه بر عهده داشته است[۲]، امری که نشان می‌دهد وی شیخ حسن تبریزی را خیلی پیش از این تاریخ می‌شناخته است. در هر حال، این دو جلد *منتخبات* شفر، به مثابهٔ جلد چهارم *تاریخ ادبی ایران* براون، بیشترین تحقیقات و تتبعات ادبی را در طول نیمهٔ اول قرن بیستم در کشور ما موجب شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۱۸۷۳، فرانسه کنگرهٔ خاورشناسان را در پاریس برگزار کرد. بانی آن لئون لئون دورونی[۳]، ژاپن‌شناس فرانسوی بود. با وجود این، کنگرهٔ برگزار شده به خاطر کمون پاریس، بازتاب چندانی نداشت و شِفِر هم هیچ اثری در رابطه با برگزاری آن ارائه نکرد. پس از آن، این کنگره به طور ادواری در کشورهای گوناگون اروپائی، اواخر قرن نوزدهم، برگزار می‌شود. در سال ۱۸۸۳، این کنگره در لیدن (هلند) برگزار می‌شود و شِفِر «*سه فصل از خطای‌نامه*، متن فارسی و ترجمه[۴]» (پاریس، ۱۸۸۳) را منتشر می‌کند. در سال ۱۸۸۶، که دروین (اتریش) انجام می‌گیرد، او «*نموداری از سلطنت معزالدین ابوحارث، سلطان سنجر، پسر ملکشاه*، برگرفته از محمد ابن علی راوندی[۵]» (پاریس، ۱۸۸۶) را به چاپ می‌رساند. در سال ۱۸۸۹، که کنگره در استکهلم (سوئد) برگزار می‌شود، شِفِر چند *فصل از خلاصهٔ سلجوقنامه*،

---

۱. *خطای نامه* (شرح مسافرت به چین)، تألیف علی اکبر خطائی، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷ (چ ۲، تهران، ۱۳۷۲).

۲. نیز رک: *نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی‌زاده*، به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار، چ ۲، تهران، جیبی — امیر کبیر، ۱۳۷۱، صص ۱۷۶— ۱۷۷.

3. Léon Léon de Rosny

4. *Trois chapitres du Khitay - Namèh*, texte persan et traduction française. Paris, 1883.

5. *Tableau du règne de Mouïz zeddin Aboul Harith, Sultan Sindjar, fils de Melikchâh*, extrait de Mohammed ibn Aly Ravandy. Paris, 1886.

تألیف امیر ناصرالدین یحیی، چاپ و ترجمه[1]» (پاریس، ۱۸۸۹) را ارائه می‌کند. راوندی، در *راحة‌الصدور*، مطالب تاریخی خویش را از *سلجوقنامه*، تألیف ظهیرالدین نیشابوری، گرفته بود.

اسلام در چین دلمشغولی شِفِر می‌شود و از آنجائیکه هدف میرزا علی اکبر خطائی از مسافرت به چین، در اوائل قرن شانزدهم، ترویج اسلام در این کشور و تشویق سلطان عثمانی به فتح آن بود[2]، شِفِر این جنبه ازتاریخ اسلام در آسیا را مورد بررسی قرار داده و آن را تحت عنوان «*یاداشت تفصیلی دربارهٔ روابط اقوام مسلمان با چینی‌ها از گسترش اسلام تا پایان قرن یازدهم*[3]» (پاریس، ۱۸۹۵) منتشر می‌کند. باز در همین سالهاست که او به سیاست و حکومت در ایران توجه نشان داده و همّش را مصروف چاپ و ترجمهٔ «*سیاست‌نامه*، رسالهٔ حکومت، تألیف وزیر نظام‌الملک برای سلطان ملکشاه؛ متن فارسی (۱۸۹۱) و متمم (۱۸۹۷)؛ ترجمهٔ فرانسه (۱۸۹۳)[4]» می‌کند. در این اثر، ابوعلی حسن، معروف به نظام‌الملک، وزیر مقتدر اواخر قرن یازدهم در دستگاه سلجوقیان، تأکید دارد تا با علاقه تمام بگوید که اندیشهٔ عدالت نخستین وظیفهٔ پادشاه است، وظیفه‌ای که قاطعیّت آن بیش از راست‌کیشی است[5].

شِفِر، که از تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۸۶۷ به ریاست مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی منصوب شده بود[6]، مجموعهٔ *انتشارات مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی*[7] را بنیان می‌نهد، که در واقع

---

1. *Quelques chapitres de l'abrégé du Seldjoug Namèh composé par l'émir Nassir eddin Yahia*, publiés et traduits..., Paris, 1889.
2. Bouché – Leclercq, Op. cit., p. 662.
3. *Notices sur les relations des peuples musulmans avec les Chinois*, depuis l'extension de l'islamisme jusqu'à la fin du XVe siècle, in *Centenaire de l'Ecole des langues orientales vivantes*, 1795 – 1895, pp. 1- 43. Paris,1895.
4. *Siasset Namèh*. Traité de gouvernement, composé pour le sultan Melik-Châh par le vizir Nizam oul- Moulk: texte persan (Paris, 1891) et supplément (1897); traduction française..., Paris, 1893.
5. Bouché – Leclerque, p. 661.
6. Ibid., p. 646.
7. *Publications de l'Ecole des langues orientales vivantes*.

www.tabarestan.info تبرستان

جایگزین *منتخبات شرقی* ژوبر می‌شود. در کنار آن، او مجموعهٔ *کتابخانهٔ سیاحت‌های قدیمی*[1] را تأسیس می‌کند و در آن یکی از بحث‌انگیزترین کتاب‌های قرن نوزدهم را منتشر می‌کند: «*توصیف آفریقا، سومین قسمت دنیا*، نوشتهٔ ژان لئوی آفریقائی[2]» (سه جلد، ۱۸۹۸ — ۱۸۹۶). لئوی آفریقائی، شهرت حسن ابن محمدالوزان، ملقب به یوحنا الاسد الغرناطی (۱۴۹۴ — ۱۵۵۲)، سیّاح و جغرافیادان مور بود که مسافرت‌های زیادی انجام داد، از جمله دیدار از تبریز[3]. او در دریا اسیر دزدان دریائی شد و به عنوان برده به پاپ لئون دهم[4] اهدا شد و وی نیز او را مسیحی کرده و نام خود را بر او نهاد. به تشویق او، لئوی آفریقائی *توصیف آفریقا* را می‌نویسد، اما پس از فوت او به تونس بازمی‌گردد و دوباره به اسلام روی می‌آورد. در هر حال چنین بنظر می‌رسد که شِفِر به تبع کاترمر، که به *نزهه‌المشتاق* شریف ادریسی مقاله‌ای اختصاص می‌دهد[5] و در آن از اهمیّت آثار لئوی آفریقائی و شرح حالی که وی از شریف ادریسی تحت عنوان «شریف الصقلی» [سیسیلی][6]» ارائه کرده بود، به صحبت می‌پردازد، او نیز راغب می‌شود تا آثار جغرافیائی لئوی آفریقائی را منتشر و اهمیّت آنها را متذکر شود. سرانجام اینکه کتاب مذکور چندین بار به چاپ می‌رسد و حتی شکل رمان‌گونه‌ای[7] از آن منتشر می‌شود.

در دوره‌ای که رُنسانس شرقی تداوم داشت و ما نیز شاهد رویدادهای مهم ایران‌شناسی آن از طریق ایران‌شناسان صاحب کرسی بودیم، ایران‌شناسان دیگری هم بودند که بدون این‌که صاحب کرسی زبان فارسی باشند آثار مهمی ارائه کردند. در

---

1. *Bibliothèque de voyages anciens*
2. *Description de l'Afrique tierce partie du monde*, écrite par Jean Léon Africain (3 vol. ensemble, 1896-1897-1898).
3. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۲ (۱)، ص ۲۴۷۸.
4. Léon X
5. Article sur la "*Géographie d'Edrisi*..., par...", in *Journal des Savants*, 1843, pp. 469 – 70.
6. Ibid., p. 470.
7. امین معلوف، *لئوی آفریقائی*، ترجمهٔ قدرت‌الله مهتدی، تهران، سروش، ۱۳۶۸.

www.tabarestan.info تبرستان

کنار مکتب‌های ادبی و تاریخی خاورشناسی فرانسه در اواسط قرن نوزدهم، مکتب عرفانی و فلسفی خاورشناسی نیز با چند اثر نسبتاً مهم شکل می‌گیرد. معرفی *پندنامه*، منسوب به شیخ عطار، یکی از اولین کارهای ایران‌شناسی سیلوستر دوساسی بود که براساس سه نسخهٔ خطی فارسی (۲۶۱، ۳۲۹ و ۳۴۳) کتابخانهٔ سلطنتی پاریس، در سال ۱۷۸۷ انجام گرفت[۱] و بدینسان عطار در فرانسه مطرح شد. دوساسی، به گفتهٔ خودش، می‌بایستی ترجمهٔ آن را در سال ۱۷۸۹ ارائه می‌کرد،[۲] ولیکن تقارن آن با انقلاب کبیر فرانسه در همین سال او را آواره کرد و در نتیجه، به محلی در نزدیکی پاریس رفت و به تحقیقاتش همچنان ادامه داد. در سال ۱۸۱۱، به دعوت هامر همکاری با *ذخایر مشرق زمین* را آغاز کرد و در آن به «*پندنامهٔ* شیخ عطار رحمه‌الله» بیشتر پرداخت.[۳] در سال ۱۸۱۳ بعضی از اشتباهات متن را در یک نشریهٔ دیگر، که با آن نیز همکاری می‌کرد، منتشر کرد.[۴] سرانجام، در سال ۱۸۱۹، سی سال پس از قولی که داده بود،[۵] متن *پندنامه* و ترجمهٔ آن را با حواشی وافی، در پاریس منتشر کرد.[۶] در «تذکری در مقدّمه»، او مراحل مختلف تحقیقاتش را توضیح داده است و حتی استفاده‌ای را که از *تذکرةالشعرای* دولتشاه سمرقندی برای شرح حال عطار به عمل آورده، یادآور شده است.[۷] او از نسخه‌های خطی دیگری، از جمله نسخهٔ متعلق به شِزی هم نام می‌برد.[۸] او

---

۱. *پندنامه*. *Le livre des conseils*, par Attar, Mss. Perans, nos 261.329 et 343. *Notices et Extraits*, 1787, t.1, pp.557-603.

۲. *پندنامه فریدالدین عطار نیشابوری*، به تصحیح و تحشیهٔ سیل‌وستر دوساسی، ص۱۳.

3. *Pend-Nameh*, ou *Le livre des conseils*, traduit du person de Scheik Attar, in *Mines de l'Orient*, 1811, t.2, pp.1- 24, 211-233, 451-469.

4. *Pend-Nameh*, ou *Le livre des conseils* de Ferid-Eddin Attar, traduit et annoté par..., avec l'errata publié au *Magasin encyclopédique* de 1813.

۵. *پندنامه فریدالدین عطار نیشابوری*، صص۱۳ و ۱۶.

6. Ferid-Eddin Attar, *Pend-Nameh au le livre des conseils*, traduit et publié par M. Le Baron Silvestre de Sacy.Paris, 1819.

۷. *پندنامه فریدالدین عطار نیشابوری*، ص۱۵.

۸. همان جا.

www.tabarestan.info تبرستان

در مقدمهٔ فارسی خویش خاضعانه عمل کرده و خود را چنین معرفی می‌کند:[۱] «بارون سلوستره دُساسی مُرید طریق‌شناسی» و چون در سلطنت‌طلبی‌اش راسخ است، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد که چنین از پادشاه عصر خویش تجلیل به عمل آورده و بگوید:[۲] «و تمام شد طبع این *پندنامه* در ایام پادشاه جهان‌پناه... مفخر دودمان بوربون، لوئیس هشتدم [هجدهم] که تخت او باد بر سر چرخ نهم».

شاگرد برجسته‌اش، گارسن دوتاسی، که تدریس زبان هندوستانی را با حمایت او در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی آغاز کرده بود و از هر نظر، در زندگی خویش، راه و رسم او را اختیار کرده بود، به یک اثر دیگر عطار، *منطق‌الطیر*، توجه نشان داد و براساس برنامه‌ای که تقریباً شش سال به درازا کشیده شد، آن را از مرحلهٔ معرفی تا مرحلهٔ چاپ و سپس ترجمه، با اقتدار تمام به پایان رساند. در ابتدا، او تحلیلی طولانی از *منطق‌الطیر* را با *عنوان شعر فلسفی و مذهبی در آثار ایرانیان*[۳] (۱۸۵۶) ارائه می‌کند که مول در گزارش‌های سالانهٔ خویش به نقل آن می‌پردازد. براساس این گفته،[۴] *منطق‌الطیر* تمثیلی است که در آن پرندگان، که معرّف افراد انسانی و شور و شوق آنها هستند، به نزد سیمرغ، که مظهر الهی است، می‌روند. بخش اعظم آنها در طی راه از بین می‌روند و آنهایی هم که به مقصد می‌رسند جذب خدا می‌شوند، امری که به زعم صوفیان هدف زندگی است. تحلیل دوتاسی شرح کوتاهی هم از «نظریهٔ عرفان ایرانی»[۵] را در بر دارد و در واقع، «مقدمه‌ای است بر متن فارسی آن»[۶]. از آنجایی که چاپ چنین متونی در فرانسه، به گفتهٔ او، ناشناخته بود و می‌توانست در خصوص مطالعهٔ اعتقادی باشد که خوش‌فکرانِ ایران اسلامی از آن برخوردارند و

---

۱. همان، ص۲۰.

۲. همان، صص۲۲ و ۲۳.

3. *La poésie philosophique et religieuse chez les Persans. Le Langage des Oiseaux*, par Garcin de Tassy. Paris,1856, in-8° (70 p.).

4. *Vingt – sept ans*, t.2, pp.106-107.

5. *Théorie du mysticisme persan.*

6. *Vingt – sept ans*, p.107

تأثیر آن در ترک‌ها و عرب‌ها نیز مشهود است، شایسته است که از منظر روابط تاریخی و فلسفی هم تحقیقات جدی صورت گیرد.[۱]

چاپ اول شعر *فلسفی و مذهبی در آثار ایرانیان*، که در *مجلهٔ معاصر*[۲] (۱۸۵۶) منتشر شده بود،[۳] در سال بعد نیز مجدداً به چاپ می‌رسد.[۴] شکی نیست که دوتاسی واقف بود که دوساسی، به هنگام چاپ *پندنامه*، این اثر منسوب به عطار را «نمونه‌ای از فلسفهٔ دینی و اخلاقی صوفیان»[۵] معرفی کرده بود و از این رو، او *منطق‌الطیر* را «شعر فلسفی و مذهبی» معرفی می‌کند. به هر حال آنچه که او می‌خواهد با عبارت شعر فلسفی و مذهبی بگوید، آن هم در حالی که عطار «از فلسفه و مقالات فلسفه بیزاری می‌جوید»،[۶] همانا عرفان اسلامی است و آنچه هم که در مضامین گوناگون به بیان آنها پرداخته، مثل «حکایت تیرانداز و سیبی که بر سر غلام گذاشته می‌شود»[۷] و یا «داستان مرگ ققنس»[۸] که «از روایات قصص و اساطیر یونانی اخذ شده است»،[۹] مشابهت‌های حیرت‌انگیزی هستند که خوانندهٔ اروپایی را بیدار می‌کند و او را با افکار حکماء ـ یونانی و اسلامی ـ در *منطق‌الطیر* و در دیگر آثار عرفانی ایرانی آشنا می‌کند. در هر حال، «استفاده از قصه برای پروراندن مقاصد عرفانی فلسفی سابقه دارد»[۱۰] و در *منطق‌الطیر* هم «غایت سیر و سفر مرغان حضرت سیمرغ است: یک مرغ افسانه‌یی که در *اوستا* و

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Ibid.
2. *Revue Contemporaine* (1856)
3. *Vingt – sept ans*, t.2, p.106.
4. Ibid., p.184.

۵. *پندنامهٔ فریدالدین عطار*، ص۱۶.

۶. عبدالحسین زرین‌کوب، *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری*، در *یادداشتها و اندیشه‌ها* (تهران، طهوری، ۱۳۵۱) ـ صص ۱۴۶-۱۷۶؛ ص۱۶۲.

۷. همان، ص۱۶۰.

۸. همان، ص۱۶۲.

۹. همان‌جا.

۱۰. همان، ص۱۶۵.

داستانهای خداینامه... آمده است و عطار نام او را بکمک یک «بازی لفظی» با لفظ «سیمرغ» که جمع تعداد مرغان زائر است یکی کرده است تا با این بازی آنچه را صوفیان در بیان اتحاد و وحدت دارند بزبان قصه تعبیر کند. پیش از عطار نیز سهروردی در *رسالهٔ عقل سرخ* و *رسالهٔ صفیر سیمرغ* از این مرغ بی‌نشان الهام گرفته بود».[۱] در *منطق‌الطیر*، حتی داستان فرعی شیخ صنعان، که رسوائی آن زبانزد خاص و عام می‌شود، بی‌شباهت با داستان فیلسوف و حکیم الهیات فرانسوی، پی‌یر آبلار،[۲] نیست.[۳] وی در سال ۱۱۴۲ فوت می‌کند و حکیم نیشابور در ۱۲۲۰. نخستین جنگ صلیبی در سال‌های ۱۰۹۶ تا ۱۰۹۹ روی می‌دهد و پنجمین در سال‌های ۱۲۱۷ تا ۱۲۲۱. در این ایام مدتی می‌شد که نقل روایات و رویدادها، از طریق تردد و تداوم این جنگ‌ها، به امری مقبول تبدیل شده بود.

در سال ۱۸۵۷، دوتاسی متن کامل *منطق‌الطیر*[۴] را، که مول آن را «شعر عرفانی»[۵] می‌نامید، ارائه می‌کند و در سال ۱۸۶۳ ترجمهٔ فرانسوی[۶] آن را به چاپ می‌رساند. مول، دربارهٔ این ترجمه، اظهار می‌دارد:[۷] «در اینجا ما در مقابلمان عارفی از نژاد پاک داریم که یکی از مقبول‌ترین مؤلفان صوفی در نزد ایرانیان است. این مؤلف انسان‌هائی را که تصویری از پرندگان‌اند و با هم جمع شده‌اند تا به نزد سیمرغ بروند، نشان می‌دهد و مسافرت آنها را که تردیدها و خطراتی که روح انسانی مشتاقِ پیوند با خدا به همراه

---

۱. همان‌جا.

2. Pierre Abélard

۳. زرین‌کوب، همان، ص۱۶۷.

4. *Mantic Uttaïr, ou le Langage des oiseaux, poème de philosophie religieuse*, par Farid-eddin-Attar, publié en persan, par Garcin de Tassy. Paris, 1857, in-8°(184 p.).

5. *Vingt – sept ans*, t.2, p.184, "Poème mystique".

6. *Mantic Uttaïr, ou le Langage des oiseaux, poème de philosophie religieuse*, traduit du persan de Farid-eddin-Attar, par Garcin de Tassy, Paris, 1863, in-8°(XI et 264 p.).

7. *Vingt – sept ans*, t.2, p.184.

www.tabarestan.info تبرستان

دارد، برای ما توصیف می‌کند». مول، که فکر می‌کند مشابهتی بین سیمرغ و هُدهُد سلیمان ـ در داستان بلقیس و سلیمان، مندرج در *قرآن*، از این پرنده نام برده شده ـ وجود دارد، ادامه داده و می‌گوید:[1] «پرندگان خود را تحت رهبری هُدهُد، پرندهٔ مقرب سلیمان، قرار می‌دهند؛ این پرنده از پرنده‌هائی که دچار ضعف و سستی می‌شوند حمایت می‌کند و عیوب آنها را با گفتارها و حکایات و تمثیل‌ها، نشان می‌دهد و سرانجام تعداد قلیلی از آنها را، که خطرات و خستگی‌های راه نتوانسته است آنها را از پا درآورد، به نزد سیمرغ هدایت می‌کند. احتمال دارد هدف این تمثیل طولانی زودن بی‌حاصلی نظریهٔ صوفیان دربارهٔ پیشرفت باشد که روح بایستی برای تقرب به خدا به آن بپردازد و در پایان هم در او جذب شود؛ پیشرفتی که آنها مراحل گوناگون (منازل سائرین) آن را تعیین کرده‌اند و درجات آن را با تحلیل روانکانهٔ بسیار ظریف و به نسبت علمی جذبه، توصیف کرده‌اند». در پایان مول به مقایسهٔ عطار با مولوی پرداخته و می‌نویسد:[2] «شکی نیست که فریدالدین عطار، که نه فقط برای خواص بلکه برای عوام هم می‌نوشت، خواسته است مفهوم نظریه را با کارگردانی تقریباً ماهرانهٔ پرندگان و خصایص گوناگون آنها و نیز با تعداد زیادی از حکایات که به وسیلهٔ آنها نکات نظریه را بیان و روشن می‌دارد، تسهیل کند. او متفکری به عمق جلال‌الدین رومی نیست، اما مردی است مصمم که در تمامی آثارش بیشتر به موعظهٔ اخلاق و اعمال آن بر صوفیگری می‌پردازد تا به نکات تجریدی نظریه و کسی است که توانسته در ایران تأثیر بسزائی در روح و روان داشته باشد».

دوتاسی، که از سال‌ها پیش مشغول تحقیق دربارهٔ رساله‌های تمثیلی و اخلاقی بود و «*یادداشت دربارهٔ رسالهٔ فارسی تقوی از حسین واعظ کاشفی، موسوم به اخلاق محسنی*»[3] (پاریس، ۱۸۳۶) را هم منتشر کرده بود، «*یادداشت دربارهٔ رباعیات خیام*»[4]

---

1. Ibid.
2. Ibid.
3. *Notice de traité persan sur les vertus de Hussain Vaëz Kachifi, intitulé Akhlaqu-i-Muhsini*. Paris, 1837.
4. *Note sur les Rubaiyat d'Omar Khayyam* (1857). Extrait du *J.A.*, 1857, t.9.

www.tabarestan.info تبرستان

(پاریس، ۱۸۵۷) را تقریباً همزمان با تحقیق دربارهٔ *منطق‌الطیر* عطار به چاپ می‌رساند. ذکر آن توسط مول در گزارش‌های سالانه باعث می‌شود که وی از فرصت استفاده کرده و یادآور شود که اخیراً بروشور کوچک بی‌نامی، تحت عنوان «*رباعیات خیام*، منجم و شاعرانی، ترجمهٔ اشعار از فارسی به انگلیسی»[1] (لندن، ۱۸۵۹) منتشر شده و «در هر حال کتاب کوچک عجیبی است برای آشنائی با وضعیت فکری در ایران آن عصر»[2]. مخلص کلام این‌که اقدام دوتاسی موجب می‌شود که بعداً نیکلا با برنامهٔ مشخص‌تری به خیام بپردازد[3] و مول نیز یادآور شود که مطالعات در این باره با تحقیقات مقطعی هامر و دوتاسی شروع شده است.[4] اما او به هیچ وجه پیش‌بینی نمی‌کرد که یکی از بزرگ‌ترین طرفداران خیام، ادوارد فیتز جرالد،[5] در حال ترجمهٔ رباعیات او است و غرب هم، به طور کلی؛ اشعار فارسی را از طریق این ریاضی‌دان و منجم، «که قضاوت دربارهٔ عقاید واقعی او کار ساده‌ای نیست»،[6] خواهد شناخت.

آنچه که مسلم است، پس از انتشار *شعر فلسفی و مذهبی در آثار ایرانیان*، فیتز جرالد مکاتباتش را با دوتاسی شروع می‌کند[7] و وی نیز، در سال ۱۸۵۷، نسخه‌ای از متن فارسی *منطق‌الطیر* را، که چاپ کرده بود، برای او ارسال می‌کند.[8] ظاهراً، ترجمهٔ *رباعیات خیام*، که به صورت بروشور و بدون ذکر نام مترجم منتشر شده بود، متعلق به همین فیتز جرالد بود که وقتی در سال ۱۸۶۷ ترجمهٔ *رباعیات خیام* توسط نیکلا را دریافت می‌کند، به گفتهٔ خویش «از چند حیث متنبه» می‌شود و «در چند امر هم تعلیم»

---

1. *Rubaiat of Omar Khayyam, the astronomer-poete of Persia*, translated into english verses. London, 1859 (XIII – 21 p.).
2. *Vingt – sept ans*, t.2, p.644.
3. Ibid.
4. Ibid.
5. Edward Fitz Gerald
6. *Vingt – sept ans*, Ibid.

۷. مجتبی مینوی، *پانزده گفتار*، چ۳، تهران، توس، ۱۳۶۷، ص۳۲۰.

۸. همان، ص۳۲۱.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌بیند.[۱] سرانجام این که در همین سال‌های پرافتخار تدریس زبان و ادبیات هندوستانی در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی، که انگلیسی‌های زیادی برای پیگیری دروسش از انگلستان به نزد او در این مدرسه می‌رفتند، نیکلا دو خانیکف، که دوست او است، به ایران سفر می‌کند و در ماه ژوئیه ۱۸۵۸ به نیشابور و بر سر قبر دو همشهری بزرگ، خیام و عطار، می‌رود و از روی شعر نقر شده بر روی قبر عطار رونوشتی تهیه و برای او ارسال می‌کند.[۲]

از مکتب فلسفی و عرفانی نوپای فرانسه در این ایام، به طرف مکتب تاریخی خاورشناسی فرانسه می‌رویم تا با آثار مهم شارل دِفرِمری آشنا شویم که بانی تحقیق دربارهٔ سلسله‌های محلی ایران است و شاید هم بتوان گفت که زمینهٔ این نوع تحقیق را در ایران برای احمد کسروی فراهم کرد. دِفرِمری سعی کرد مکتب ادبی را با مکتب سخت‌گیر تاریخی آشتی دهد و از این رو، ترجمهٔ رسای او از *گلستان سعدی* (۱۸۵۸)، در کنار انبوه تحقیقات دیگر او، معرّف آشتی این دو مکتب در عصری است که مول آرزوی آن را در سر می‌پروراند. در هر حال، او تحقیقات مقطعی جالبی دربارهٔ قصیده‌های عرفانی سید احمد هاتف اصفهانی، *بهارستان جامی*، *بوستان سعدی* و تقلیدهائی که از آن به عمل آمده است و سرانجام زندگی و *دیوان حافظ* در مجموعه دست‌آوردهایش دارد.

سید احمد هاتف اصفهانی، که شهرت خود را مدیون ترجیع‌بند بی‌نظیری است «که دربارهٔ یک واقعهٔ عرفانی سروده»[۳] و اقدام او از جهاتی «به لطافت و پرمغزی حکیم سنائی است»،[۴] در سال ۱۲۹۸ هـ (۱۷۸۴ م.) فوت کرده است، ولیکن گویا به هنگام ورود هیئت گاردان به تهران و سپس در طول اقامت چندسالهٔ بعضی از اعضای آن،

---

۱. همان، ص۳۲۴.

۲. نیکولای ولادیمیروویچ خانیکف، *سفرنامهٔ خانیکف*، گزارش سفر بخش جنوبی آسیای مرکزی، مترجمان اقدس یغمائی و ابوالقاسم بیگناه، مشهد، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۵، صص۱۰۶ و ۱۰۷.

۳. یان ریپکا و دیگران، *تاریخ ادبیات ایران*، از دوران باستان تا قاجاریه، ترجمهٔ عیسی شهابی، چ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، ص۴۳۳.

۴. محمدتقی بهار، *بهار و ادب فارسی*، به کوشش محمد گلبن، تهران، جیبی، ۱۳۵۱، ج۱، ص۵۵.

www.tabarestan.info تبرستان

هاتف هنوز محبوب دربار بود. ژوزف ماری ژوآنن، مترجم هیئت گاردان، با نام و آثار او آشنا می‌شود و تحقیقاتی را آغاز می‌کند. هامر، که مجلهٔ معروف *ذخایر مشرق زمین* را بنیان نهاده بود، از دوستانش تقاضای همکاری می‌کند. روفن ژوآنن را معرفی می‌کند و وی هم در جلد اول (۱۸۰۹) آن «قصاید سید احمد هاتف اصفهانی، شاعر ایرانی، به همراه ترجمهٔ فرانسه»[1] و نیز «قصیده‌ای از مثنوی مولوی» را ارائه می‌کند. دوساسی، که به نقد مندرجات این شماره و نیز به بررسی ترجمه‌های ژوآنن از قصیده‌ها پرداخته بود، عقیده داشت که ترجمه‌های وی «آزاد»[2] است و دقت لازم را ندارد، آن هم در حالی که او قول همکاری را با سه قصیدهٔ دیگر از هاتف، برای شمارهٔ بعدی این مجله، داده بود.[3] در قصیدهٔ مذکور، که دوساسی بررسی کرده بود، هاتف از دختر زیبائی که در کلیسا است داد سخن می‌دهد.[4] در هر حال این همکاری تداوم نمی‌یابد و بعداً ژوآنن مستقل عمل کرده و «*دو قصیدهٔ عرفانی، سرودهٔ سید احمد هاتف اصفهانی*، ترجمه از فارسی»[5] (پاریس، ۱۸۲۳) را منتشر می‌کند که مثل اقدام بعدی‌اش، «*دو قصیدهٔ عرفانی، سرودهٔ سید احمد هاتف اصفهانی*، ترجمه از فارسی، *ژورنال آسیائی*، ۱۸۲۷، ج ۱۱»[6] و نیز چاپ سوای آن در سال بعد،[7] چیزی جز چاپ‌های تجدید نظر شده و تصحیح شدهٔ اولین کار او نیست. ژوآنن ایران‌شناس پرکاری نبود و کلاً آثار زیادی منتشر نکرده

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Les odes de Seid Ahmed Hâtif, d'Ispahan*, poète persan, traduites en français, avec «*une ode du Mesnévi de Maulavi*».
2. Article sur les «Fundgruben des Orients (Les Mines de l'Orient), Wien, 1811, vol.1», in *Magasin encyclopédique*, 1813, t.4, p.455.
3. Ibid.
4. Ibid.
5. *Deux odes mystiques*, composées par Seid Ahmed Hâtif et traduites du persan par..., Paris, 1823.
6. *Deux odes mystiques*, composées par Seid Ahmed Hâtif, d'Ispahan, et traduites du persan par..., in *Journal Asiatique*, 1827, t.11.
7. Paris, 1828, in-8, 16 p.

است، لیکن معرفی هاتف ـ آن هم در زمان اشتهار فتحعلی خان صبای کاشانی، صاحب *شهنشاه‌نامه* ـ توسط او نوعی بدعت بود و به همین خاطر، دِفرِمِری «*سه قصیدهٔ عرفانی از سید احمد هاتف اصفهانی*، چاپ و ترجمه و تفسیر»[1] (۱۸۵۶) را ارائه می‌کند. در اینجا او ابتدا از ترجمهٔ سال ۱۸۲۷ ژوآنن صحبت می‌کند و سپس به ارائه ترجمهٔ دقیق خویش می‌پردازد.[2]

جامی با ترجمه‌ای که شِزی از *لیلی و مجنون* او ارائه کرد، در فرانسه شناخته شد. این معرفی با ترجمهٔ حکایتی[3] از او، توسط شِزی، تداوم خوبی می‌یابد، چون که ژان باتیست گرانژره دولاگرانژ،[4] همفکر او از طیف گل‌دوستان مکتب ادبی و شاگرد دوساسی، «*یادداشت دربارهٔ جامی و بهارستان*»[5] (۱۸۲۵) را منتشر می‌کند و سپس، با عنوانی[6] دیگر، چاپ جداگانه‌ای از آن را ارائه می‌کند. دِفرِمِری نیز به جامی توجه نشان داده و «*اشتر و جیدا، قصهٔ برگرفته از بهارستان جامی*»[7] (۱۸۴۲) را ترجمه و چاپ می‌کند. با وجود این، ترجمهٔ کامل *بهارستان* در فرانسه با تأخیر زیاد و در نیمهٔ اول قرن بیستم انجام می‌گیرد.

دِفرِمِری از چاپ *کلیات سعدی* در هندوستان اطلاع داشت[8] و به همین خاطر، ضمن ترجمهٔ *گلستان سعدی* (۱۸۵۸)، تحقیقاتی هم در باب دیگر آثار سعدی به عمل آورد. او ابتدا تحقیق کوتاهی تحت عنوان «*نظری اجمالی بر بوستان سعدی*، به همراه ترجمهٔ

---

1. *Trois odes mystiques du Seiyd Ahmad Hatif d'Ispahan*, publiées traduites, commentées, in *Journal Asiatique*, 1856, t.7, pp.130-147.
2. Ibid., p.130.
3. *Oina et Riya*, Poème traduit du persan de Jamy, in *Journal Asiatique*, 1822, t.1, pp. 144-154.
4. Jean-Baptiste Grangeret de Langrange.
5. *Notice sur Djamy et son Beharestan*, Ibid. 1825, t.2, pp. 257-267.
6. *Coup d'oeil sur Djamy et sur son ouvrage intitulé, "Béharistan"*. Paris, 1825.
7. *Achter et Djeida*, anecdote extraite du *Beharistan* de Djami. Trad, francaise, in *Journal Asiatique*, 1842, t.13, pp. 440-459.
8. Giraud, *Notice sur Barbier de Meynard*, p. 694.

www.tabarestan.info تبرستان

فرانسهٔ چند ویژگی برای نخستین‌بار»[1] (۱۸۵۸) ارائه و سپس «*بوستان سعدی*، متن فارسی به همراه تفسیر فارسی، توسط شارل هانری گراف»[2] (۱۸۵۸) را بررسی کرد و سرانجام این سلسله از مطالعات خویش را با مضمون جالب تقلیدهائی که از *بوستان سعدی* به عمل آمده ـ جامی *بهارستان* را به تقلید از *گلستان سعدی* نوشته بود ـ با تحقیق کوتاه «*یادداشتی دربارهٔ برخی از آثار که به تقلید از بوستان سعدی نوشته شده است*»[3] به اتمام می‌رساند. او از حافظ هم، که مهجور مانده، غافل نمی‌ماند و «*نظری اجمالی بر زندگی و دیوان حافظ*»[4] (۱۸۵۹) را منتشر می‌کند. او در دو مجموعه از تحقیقاتش، «*رسالاتی دربارهٔ تاریخ شرقی*، به همراه جُنگِ نقد، فیلولوژی و جغرافیا»[5] (دو بخش، پاریس، ۱۸۵۴ و ۱۸۶۲)، چندین بررسی و تحقیق جدید هم، که مول[6] آنها را کاملاً بدیع و شناخته نشده معرفی می‌کند، ارائه می‌کند.

میرخواند، مورخ ایرانی، و خواندمیر، دخترزادهٔ او، به کرات مورد توجه ایران‌شناسان فرانسوی بوده‌اند و بخش‌هایی از *روضة الصفا* و *حبیب السیر* به طور سوا چاپ و ترجمه و تحشیه شده بودند. دِفِر مِری، که از فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی بود، ظاهراً به صلاح دید مسئولان این مدرسه و برای شروع همکاری با آنها به «*تاریخ سلاطین خوارزم*. متن فارسی، به همراه یادداشت‌ها، جهت استفادهٔ محصلان

---

1. *Apercu du Boustan*. Poème de Sadi, suivi de quelques traits, traduits en francais pour la première fois. Paris, 1858.
2. *Le Bostan de Sa'di*, texte persan avec un commentaire persan, par Charles-Henri Graf, 1858, in *Journal Asiatique*, 1859, t.13, pp. 452-468.
3. *Note sur quelques imitations du Boustan*, in *La Correspondance littéraire*, Juin 1859.
4. *Coup d'œil sur la vie et les écrits de Hafiz*, in *Journal Asiatique*, 1858, t.11, pp. 406-425.
5. *Mémoires d'histoire orientale*, Suivis de mélanges de critique, de philologie et de géographie; première partie(Paris, 1854); seconde partie (Paris, 1862).
6. *Vingt – sept ans*, t.2, p.29. Voir aussi p.451.

www.tabarestan.info تبرستان

مدرسه زبان‌های زندهٔ شرقی[1]» (پاریس، ۱۸۴۶) را منتشر می‌کند. در همین راستا شخصیت اُغلُمُش مورد توجه قرار می‌گیرد. وی از مملوکان ترک آذربایجان بود و در سال‌های ۶۱۱ و ۶۱۴ هجری، حکومت ری، اصفهان و همدان را داشت. دوستی او با سلطان محمد خوارزمشاه، باعث عداوت خلیفهٔ بغداد می‌شود و در نتیجه، وی به تحریک فدائیان اسماعیلیه پرداخته و در سال ۶۱۴ هـ موجب قتل او می‌شود. شخصیت تاریخی اُغلُمُش مورد توجه دَفِر مِری قرار می‌گیرد و وی «*تحقیقاتی دربارهٔ شخصی به نام اُغلُمُش و برخی نکات دربارهٔ تاریخ شرقی*[2]» (پاریس، ۱۸۴۲) را انتشار می‌دهد. بدینسان او برای نخستین‌بار این شخصیت تقریباً ناشناخته را که در تاریخ این عصر نقش مهمی داشته و قتل او خونخواهی محمد خوارزمشاه را علیه خلیفه بغداد به همراه داشته است، معرفی می‌کند[3].

در همین راستا و در ادامهٔ تحقیقاتش، او «*رساله دربارهٔ شخصی موسوم به احمد پسر عبدالله*[4] (والی خراسان در ۸۴۶ م.)» (پاریس، ۱۸۴۵) را به نگارش در می‌آورد و سپس «*تحقیقاتی دربارهٔ چهار امیر همدان*» (پاریس، ۱۸۴۷) و «*تحقیقاتی دربارهٔ سه امیر نیشابور، ۵۴۸-۵۹۵هـ (۱۱۵۳-۱۱۹۹ م.)*»[5] (پاریس، ۱۸۴۷) را ارائه می‌کند. او «*تاریخ سلاطین غور*، برگرفته از تاریخ جهانی میرخواند، ترجمه[6]» (پاریس، ۱۸۴۳) و «*تاریخ*

---

1. *Histoire des sultans du Kharezm*. Texte persan, accompagné de notes historiques, géographiques et philologiques à l'usag des élèves de l'Ecole des langues orientales vivantes. Paris, 1846.
2. *Recherches sur un personnage appelé Oghoulmich et sur quelques points d'histoire orientale*. Paris, 1842.
3. Mohl, t.1, p. 97.
4. *Mémoire sur une personne appelée Ahmad, fils d'Abdollah* (Lord of Khurasan in A. D. 846), in *Journal Asiatique*, 1845, t.5, pp. 345-362.
5. *Recherches sur trois princes de Nichabour, 548-595 de l'hégire* (1153-1199 de J.C). Paris, 1847.
6. *Histoire des sultans Ghourides*, extraite de l'histoire universelle de Mirkhond, traduit par ..., in *Journal Asiatique*, 1843, t.2, pp. 167-200 et 1844, t.3, pp. 258-291.

www.tabarestan.info تبرستان

سامانیان، اثر میرخواند، متن فارسی و ترجمه، به همراه یادداشت‌های انتقادی، تاریخی و جغرافیایی[1]» (پاریس، ۱۸۴۵) را نیز منتشر می‌کند. اما در «*تاریخ ساسانیان* اثر میرخواند، متن فارسی و ترجمه به همراه یادداشت‌های انتقادی، تاریخی و جغرافیایی[2]» (پاریس، ۱۸۴۵) ناشیانه عمل می‌کند و به کرات از ترجمهٔ پیشین متن آن توسط دوساسی، در سال ۱۷۹۳، انتقادهای سخیفی به عمل می‌آورد و در نتیجه موجبات خشم استادش، کاترمر، را فراهم می‌کند که شدیداً به او حمله کرده و یک به یک، اشتباهات او را در چاپ و ترجمه‌اش بر می‌شمارد[3] و حتی عدم نیاز محصلان مدرسه زبان‌های زندهٔ شرقی را به این چاپ و ترجمه اعلام می‌کند[4]. مول، که با تأخیر به این چاپ متن و ترجمهٔ دِفِر مری می‌پردازد، معتقد است که این چاپ‌های مقطعی، از تاریخ میرخواند، راه را «برای یک چاپ کامل از اثر بزرگ این مورخ ضعیف ولیکن ضروری[5]» فراهم می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

در ادامه، دِفِر مِری «*رسالهٔ تاریخی دربارهٔ اضمحلال سلسلهٔ مظفریان*[6]» (۱۸۴۴ـ۱۸۴۵)، «*رساله دربارهٔ بنوساج*[7]» (۱۸۴۸)، «*تاریخ سلجوقیان، برگرفته از تاریخ گزیده حمدالله مستوفی*[8]» (۱۸۴۹)، «*تاریخ خانهای مغول ترکستان و ماوراءالنهر*،

---

1. *Histoire des Samanides*, par Mirkhond; texte persan, traduit et accompané de notes critiques, historiques et géographiques, avec une traduction. Paris, 1845.
2. *Histoire des Sassanides*, de Mirkhond. Texte persan et traduction, accompagnés de motes critiques,
historiques et géoraphiques. Paris, 1845.
3. *Journal des Savants*, 1847, pp. 167-180.
4. Ibid, p. 164.
5. *Vingt- sept ans*, t.1, p.182.
6. *Mémoire historique sur la destruction de la dynstie des Mozafféríens,* in *Journal Asiatique*, 1844, t.4, PP. 93-112; 1845, t.5, pp. 437-505.
7. *Mémoire sur la famille des Sadjides*. Paris, 1848.
8. Mustaufi (Hamd Allah), *Histoire des Seldjoukides*, extraite du *Tarikhi Guzideh*, traduite par ..., in *Journal Asiatique*, 1848, t.11, pp. 417-462, 1849, t.13, pp. 259-279.

برگرفته از *حبیب السیر* خواندمیر، ترجمه از فارسی به همراه یادداشت‌ها[1]» (پاریس، ۱۸۵۲) و «*تحقیقاتی دربارهٔ سلطنت برکیارق، پادشاه سلجوقی*[2]» (پاریس، ۱۸۵۳) را منتشر می‌کند. برکیارق از پادشاهان مشهور سلسلهٔ سلاجقه و پسر ارشد ملکشاه سلجوقی بود و داستان جنگ‌های بر سر قدرت و به خدمت گرفتن فرزندان خواجه نظام‌الملک برای اهدافش، از بخش‌های پر تلاطم سلطنت اوست. سرانجام این که تحقیقات دِفِرمری دربارهٔ اسماعیلیان یا فاطمیان سوریه، او را به طرف اسماعیلیان یا فاطمیان ایران رهنمون می‌کند و در نتیجه، از *تاریخ جهانگشای* جوینی استفاده‌ای عالمانه به عمل می‌آورد. آثار تحقیقی او دربارهٔ تاریخ ایران و ادبیات فارسی، بیش از آثار او دربارهٔ ایران و ادبیات عرب است و تدریس او در کلژ دوفرانس، در کرسی زبان عربی هم نتوانست این توازن را به نفع این کرسی بر هم زند.

www.tabarestan.info تبرستان

آمابل ژوردن[3]، ایران‌شناسی بود که خوش درخشید، اما عمرش کفاف نداد تا تمام استعدادهایش را بروز دهد. او مؤلف آثاری چون، *رساله دربارهٔ رصدخانهٔ مراغه و چند ابزار مورد استفاده برای رصد کردن آن*[4] (پاریس، ۱۸۱۰)، *یادداشت دربارهٔ تاریخ جهانی میرخواند*[5] (۱۸۱۲)؛ *ایران، یا تصویری از حکومت، مذهب و ادبیات این امپراتوری*[6] (پاریس، ۵ جلد کوچک، ۱۸۱۴) بود و *تاریخ برامکه*[7] را

---

1. *Histoire des Khans mongols du Turkestan et de la Transoxiane*. Extrait du *Habib-essiier* de Khondmir, traduite du persan et accompagnée de notes, in *Journal Asiatique*, 1852, t.19, pp. 58-93, 276-288; 1852, t.20, pp. 370-406.
2. *Recherches sur le règne du Sultan Seljoukide Barkiarok*, in *Journal Asiatique*, 1853, t.1, pp. 217-322, 425-458.
3. Amable Jourdain
4. *Mémoire sur l'Observatione de Méragah et sur quelques instruments employés à y observer*. Paris, 1810.
5. *Notice sur l'Histoire universelle de Mirkhond*. Paris, 1812.
6. *La Perse*, ou tableau du governement, de la religion et de la littérature de cet empire. Paris, 1814, 5 vol.in- 18.
7. *Histoire des Barmécides*

نیز در دست تهیه داشت[۱]. لوئی دوبو[۲] نیز مثل ژوردن خوش درخشید. او مجلدی از *تاریخ طبری* را، براساس ترجمهٔ فارسی ابوعلی محمد بلعمی در سال ۱۸۳۶ به فرانسه ترجمه کرد[۳] و دوساسی هم مقاله‌ای تشویق آمیز به آن اختصاص داد[۴]. اما او بی‌هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای از ادامهٔ آن تا آخر عمرش تعلل ورزید[۵] و سپس به تألیف کتاب *ایران*[۶] (پاریس، ۱۸۱۴) پرداخت که مورد استقبال قرار گرفت و در ایران نیز سعید نفیسی[۷] تصاویر ایران قاجاریهٔ آن را منتشر کرد.

کمیتهٔ ترجمه‌ها در لندن که ترجمهٔ *تاریخ طبری* را به دوبو پیشنهاد کرده بود[۸]، سرانجام در حوالی سال ۱۸۶۶، یعنی سه سال پس از فوت او، تصمیم گرفت ترجمهٔ آن را به هرمان زوتنبرگ[۹] واگذار کند[۱۰]. بدینسان وی در طی سال‌های ۱۸۶۷ و ۱۸۷۴، *تاریخ طبری* را براساس نسخهٔ فارسی بلعمی در چهار جلد ترجمه و در پاریس منتشر کرد[۱۱]. او مجلد اول آن را که قبلاً دوبو ترجمه کرده بود، بررسی کرد و آن را به عنوان شروع ترجمه‌اش مفید دانست[۱۲]. زوتنبرگ کتاب *غررالسیر* یا *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، که مأخذ مهمی برای تاریخ ایران قبل از اسلام است و متعلق به

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Biographie Didot*, art. "Jourdain".
2. Louis Dubeux
3. *Chroniques d'Abou-Djafar Tabari* ... traduites sur la version persane d'Abou-Ali Mohammed Belami ... d'après les mss. de la Bibliothèque du Roi. Paris, 1836.
4. *Journal des Savants*, 1837, pp. 280-291.
5. *Vingt-sept ans*, t.2, p. 524.
6. *La Perse*. Paris, 1841.
7. *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر*، چ ۱۰، تهران، انتشارات بنیاد، ۱۳۷۶، ۲ جلد.
8. *Vingt-sept ans*, Ibid.
9. Hermann Zotenberg
10. *Vingt-sept ans*, p. 694.
11. *Chronique...Tabari*, traduite sur la version persane de Bal'ami. Paris, 1867-1874, 4 vol.
12. *Vingt-sept ans*, p. 727.

ابومنصور حسین ابن محمد مرغنی، مشهور به ثعالبی می‌باشد و وی آن را به عربی نوشته است، به ابوالعباس احمد ابن یحیی، مشهور به ثعالبی منسوب دانسته[۱] و جزء اول آن را منتشر کرده است[۲]. در هر حال این کتاب با عنوان *تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، با ترجمه و پیشگفتار محمد فضائلی و دیباچهٔ مجتبی مینوی[۳] (تهران، ۱۳۶۸) منتشر شده است. به علاوه، وقتی که کمیته‌ای بین‌المللی از خاورشناسان بزرگ اروپا جمع شدند تا متن *تاریخ طبری* را چاپ و ترجمه کند، از فرانسه استانیسلاس گیار معرفی شد که کارش را با موفقیت هم به اتمام رساند. به هر حال، در اواخر قرن نوزدهم مکتب تاریخی خاورشناسی فرانسه دستاورد خوبی در کارنامهٔ قرن نوزدهم خود ثبت کرد و با آن وارد قرن بعدی شد.

www.tabarestan.info تبرستان

با دو ایران‌شناس فرانسوی لهستانی تبار، که هر دو روزگاری را در ایران بسر برده‌اند و در طی تحقیقاتشان دست‌آورد خوبی داشته‌اند، این فصل از تاریخ ایران‌شناسی فرانسه در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم را به اتمام می‌رسانیم. آلبر دو بیبرستن کازیمیرسکی[۴]، معروف به آلبرت دو بیبرشتاین کازیمیرسکی، زبان‌های شرقی را در پاریس و زیر نظر ژوزف توسن رِنو[۵] و ژوبر آغاز می‌کند و در وزارت امور خارجه زیر نظر وی به مترجمی زبان‌های شرقی مشغول می‌شود. او در تحقیقات و ترجمه‌های بعدی وی مثمر ثمر می‌شود، به طوری که معروف بود *نزهة‌المشتاق*[۶] شریف ادریسی که در جغرافیا است، توسط او برای ژوبر ترجمه شده بود. در دو مقاله که کاترمر به این ترجمه

---

۱. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۱، ص ۷۱۳.

2. Al-Tha'alibi, Abd al-Malik Ibn Muhammad. *Histoire des rois des Perses*. Texte arabe publié et traduit par ..., Paris, 1900.

۳. *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۶۰۰.

4. Albert de Biberstein Kazimirski.

5. Joseph-Toussaint Reinaud

6. *Géographie d'Edrisi*, traduite de l'arabe, d'après deux mss. de la Bibliothèque du Roi et accompagnée de notes, pars P.A Jaubert. Paris, 1836-1840, 2 vol.

اختصاص داد[1]، سعی کرد صرفاً به نکات علمی آنچه که به چاپ رسیده است بپردازد و از اصالت ترجمهٔ آن سخنی بر زبان نیاورد- او علیه رِنو با قاطعیت تمام عمل کرده بود ـ ولیکن بعدها این سکوت موجب دردسر او شد و مریدهایش از او شکوه کردند، به ویژه دو خاورشناس جوان آن عصر، راینهارت دوزی[2] و میخائیل دوخویه[3]، که هلندی بودند. در سال ۱۸۳۹ و در هیئت کنت دو سِرسِه، کازیمیرسکی به ایران می‌رود و پس از مدتی اقامت در تهران و اصفهان، به همراه وی به بغداد و از آنجا به سوریه رفته تا عازم فرانسه شود. او به فرهنگ‌نویسی، به ویژه فرهنگ فرانسه ـ عربی تمایل نشان می‌دهد و به چاپ و ترجمه «*بانوی زیبای ایرانی*، قصهٔ مندرج در *هزار و یک شب*[4]» (پاریس، ۱۸۴۶) اقدام می‌کند. در سفر فرخ خان امین‌الدّوله به فرانسه، در سال ۱۸۵۷ علی‌رغم این که ژان باتیست نیکلا وی را به عنوان مترجم همراهی می‌کرد، کازیمیرسکی از طرف وزارت امور خارجه فرانسه مأمور مترجمی و پذیرائی او می‌شود. اسنادی که ایرج افشار از ترجمه‌های او به عنوان «نمونه‌ای از قدرت انشاء فارسی[5]» ارائه کرده است، نشان می‌دهد که او در این ایام زبان فارسی را در ید خود داشت و می‌توانست آثار عالمانه‌ای دربارهٔ ادبیات فارسی منتشر کند. او به این مهم نیز نائل می‌شود، اما با تأخیر.

در سال‌های بعد و در تداوم کارهای فرهنگ‌نویسی نیکلا، که آدولف برِژه، یک روس فرانسوی تبار، «*فرهنگ فارسی ـ فرانسه*. همراه با فهرستی الفبایی برای استفادهٔ

---

1. *Journal des Savants*, 1843, pp. 205-217 et 468-481.

2. Reinhart Dozy

3. Michael Jan de Goeje.

4. *La belle persane*, conte tiré des *Mille et une Nuits*, publié et traduit ..., Paris, 1846.

۵. حسین بن‌عبدالله سرابی، *سفرنامه فرّخ خان امین‌الدّوله*. «*مخزن الوقایع*»، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی، چ ۲، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳، ص ۲۳. فتوگرافی نیکلاو کازیمیرسکی و نیز تصویر ترجمه‌های وی در آن آمده است.

www.tabarestan.info تبرستان

فرهنگ فرانسه ـ فارسی[1]» (پاریس، ۱۸۶۸) را منتشر می‌کند و استانیسلاس گیار «*کتاب درسی زبان فارسی عامیانه*. لغت نامه فرانسه، انگلیسی و فارسی، به همراه تلفظ حروف لاتین و خلاصه‌ای از دستور زبان فارسی و یک واژه نامهٔ فرانسه ـ فارسی[2]» (پاریس، ۱۸۸۰) را که مورد انتقاد باربیه دومنار قرار می‌گیرد و تلفظ فارسی آن را نیز ناصحیح اعلام می‌کند[3]، کازیمیرسکی هم در صدد بر می‌آید تا فرهنگی با مفاهیم واژگانی روز ارائه کند. از این رو، او با یک ایرانی مقیم پاریس، «میرزا محمد کرمانشاهی» که پزشکی تحصیل می‌کرد، به مشورت پرداخته و از او کمک می‌گیرد و در نتیجه، اصطلاحات عامیانه و رایج و ضرب‌المثل‌های متنوع ایالتی، که جنبهٔ فولکوریک دارند، طرف توجه قرار می‌گیرند. مؤلف اثرش را با عنوان «*محاورات فرانسه ـ فارسی*، به همراه خلاصه‌ای از دستور زبان فارسی و یک واژه نامهٔ فرانسه ـ فارسی[4]» (پاریس، ۱۸۸۷) منتشر می‌کند و از طرف اهل فن شدیداً استقبال می‌شود، به ویژه دارمِستِتر[5]. به دنبال آن، کازیمیرسکی «*منوچهری، شاعر ایرانی قرن یازدهم* (پنج هجری)، متن، ترجمه، یادداشت‌ها و مقدمهٔ تاریخی[6]» (پاریس، ۱۸۸۷) را ارائه می‌کند.

منوچهری دامغانی، شاعر طبیعت‌پرداز و قصیده سرا، ابتدا در دربار منوچهر

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Adolf Bergé, *Dictionnaire Persan-Français*. Avec une table alphabétique pour servir de *Dictionnaire Français-Persan*. Leipzig, 1868; Paris, 1869.
2. *Manuel de la langue persane vulgaire*. Vocabuaire français, anglais et persan, avec la prononciation en lettres latines, précé de d'un abrégé de grammaire, et suivi de dialogues avec le mot à mot, par..., Paris, 1880.
3. Article sur le "*Manuel ... de* Guyard", in *Revue Gritique*, 1880, t.9, pp. 345-348; p. 347.
4. *Dialogues français-persans*, précédés d'un Précis de la grammaire persane, par..., Paris 1883, in -8° (1118 p.).
5. Article sur les "*Dialogues* ... d'A. de Biberstein Kazimirski", in *Reveu Critique*, 1885, t.19, pp. 261-264.
6. *Menoutchehri*, poète persan du XIe' siècle de notre ère (du Ve de l'hégire), texte, traduction, notes et introduction historique. Paris, 1887.

ابن‌قابوس، پنجمین امیر آل زیار، بسر می‌برد و سپس به دربار سلطان مسعود، پسر محمود غزنوی می‌رود. مقدمهٔ فاضلانهٔ کازیمیرسکی با استفاده از *تاریخ بیهقی* یا *تاریخ مسعودی*، تألیف ابوالفضل بیهقی، نوشته شده است. اولین چاپ متن این دیوان هم در سال ۱۸۶۲، در کلکته، منتشر شده بود. دارمِستِتر این ترجمه و چاپ کازیمیرسکی را «به عنوان وصیتنامهٔ علمی خاورشناس دلاور[1]» ارزیابی می‌کند، چون که چند صباحی می‌شد که او فوت کرده بود. دارمِستِتر[2] معتقد بود که دیوان منوچهری، به خاطر مضامین آن، بیشتر برای مورخ جالب است تا برای ادیب. در هر حال، پس از فوت کازیمیرسکی، محمد کرمانشاهی، که تحصیلاتش به اتمام رسیده بود، به کشور باز می‌گردد و سر زده به دیدن مخبرالدوله می‌رود و از او تقاضای کار می‌کند و وی نیز «ریاست مریضخانهٔ دولتی[3]» تهران را به او واگذار می‌کند. در این هنگام او به خاطر «خودپسندی و فن فن کردن به هنگام صحبت[4]» به کفری خان مشهور شده بود. وقتی که سید حسن تقی‌زاده، که مدتی شاگرد زبان فرانسهٔ او بود، از توانایی او در خواندن و ترجمهٔ کتاب‌های فرانسه برای مجتبی مینوی تعریف می‌کند[5]، وی نیز با گفتن این که ترجمهٔ *ژیل بلاس*، که به نام دکتر محمدخان کرمانشاهی چاپ شده است[6]، متعلق به میرزا حبیب اصفهانی است، او را حیرت‌زده می‌کند.

تاکنون به کرّات از الکساندر شودزکو صحبت کرده‌ایم و از دست‌آوردهای قابل توجه او در زمینهٔ ایران‌شناسی، به ویژه در چاپ از دستور زبان فارسی و یکی از نمایشنامه‌های آخوندزاده یاد کرده‌ایم. شودزکو استعداد زیادی در کسب فرهنگ و ادب فارسی از خود نشان داد و به موضوعات بی‌بدیلی پرداخت که امروز اهل فن با

---

1. *Journal Asiatique*, 1888, t.12, Rapport annuel, p. 86.

2. Ibid.

۳. مهدیقلی هدایت «مخبر السلطنه» *خاطرات و خطرات*، چ ۲، تهران، زوار، ۱۳۴۴، ص ۶۸.

۴. همان جا.

۵. مجتبی مینوی، *نقد حال*، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۵۰۷.

۶. آلن رنه لساژ، *ژیل بلاس*، ترجمه محمدخان کرمانشاهی معروف به کفری. تهران، مطبعه خورشید، ۱۳۲۳ ق.، ۴۶۴ ص.

www.tabarestan.info تبرستان

تمجید و تعجب به آن می‌نگرند. اقامت طولانی او در ایران در نواحی شمالی کشور، کاملاً به نفع او و ایران شد و وقتی هم که از ایران به فرانسه رفت و برای همیشه ساکن این کشور شد، باز روابطش را با ایران حفظ کرد و در زمان سفارت حسنعلی خان نظام گروسبی در پاریس، عهده‌دار مسئولیت سرپرستی دانشجویان ایرانی در این کشور شد[۱]. اقامت او در ایران با حضور مأمور انگلیسی جیمز بیلی فریزر، صاحب *سفرنامهٔ فریزر، معروف به سفرنامهٔ زمستانی*[۲]، راولینس و نیز به ویژه ژنرال بارتلمی سِمینو تقارن داشت. اخیراً ژان کالمار[۳]، در مقدمه‌ای که به اسناد خانوادهٔ سِمینو اختصاص داده شودزکو را به عنوان یک ماجراجوی دخیل در توطئه‌ای ناجوانمردانه معرفی کرده که دست عدالت سرانجام نتوانست چنگش را بر او، حتی در فرانسه، بیفکند. اما آنچه که برای ما جالب است همانا چهرهٔ محقق ایران‌شناسی است که تا امروز آثارش مورد توجه قرار گرفته، به ویژه آخرین تحقیقی که از او در ایران ترجمه و چاپ شده و مترجم توانای ما هم، جعفر خُمامی‌زاده، تردید به خود راه نداده است تا ضمن تشکر از افرادی که در کار ترجمه به او کمک کرده‌اند، از شودزکو نیز بدینسان تشکر کند[۴]: «برای الکساندر شودزکو نیز که با اشتیاق تمام برای گردآوری این ترانه‌ها گام برداشت و توانست بخشی از تاریخ فرهنگی و اجتماعی مردم ما را آن هم هنگامی که بیش از صد و پنجاه سال با آن فاصله گرفته‌ایم، فرا روی ما قرار دهد، آرامش و روشنی روان آرزو دارم».

تحقیقات شودزکو بی‌بدیل بود، چون که برای نخستین‌بار به فرهنگ عامیانه (فولکلور) کشور ما توجه نشان داد و با ظرافت طبع و حوصله به جمع‌آوری آنها

---

۱. *امیر نظام در سفارت فرانسه و انگلستان*، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، اقبال، ۱۳۵۷، صص ۷ و ۱۲۹.

۲. جیمز بیلی فریزر، *سفرنامهٔ فریزر، معروف به سفر زمستانی*، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران، توس، ۱۳۶۴.

3. *Le général Semino, etc.*; Introduction par Jean Calmard, Téhéran, 1997, pp. V-59.

۴. الکساندر خودزکو، *ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر*، ترجمهٔ جعفر خمامی‌زاده، تهران، سروش، ۱۳۸۱، ص ۹.

www.tabarestan.info تبرستان

پرداخت و سرانجام مجموعهٔ آنها را تحت عنوان *نمونه‌های شعر عامیانهٔ ایران*[1] (لندن، ۱۸۴۲) منتشر کرد. در فرانسه او با همین اثر که مول به معرفی آن پرداخت، شناسانده شد. وی می‌گوید[2]: «شودزکو... از تعداد و ویژگی ترانه‌های مردم پسندی که خوانده می‌شد، متعجب شد و در نتیجه امر به کتابت این ترانه‌ها کرد. بدینسان او مجموعه‌ای تشکیل داد و ترجمهٔ انگلیسی آن هم به هزینهٔ کمیته [ترجمه‌ها] در لندن منتشر شد.» ظاهراً مول ماجراهای کوراوغلی را در این مجموعه جالب دانسته و توجه‌اش را به آن معطوف کرده است. او ادامه داده و می‌نویسد[3]: «قطعهٔ اصلی مجموعه، ماجراهای کوراغلو نام دارد و به تنهایی مجلد قابل توجهی را تشکیل می‌دهد. کوراغلو یک ترکمن خراسانی بود که رئیس دسته‌ای از راهزنان می‌شود و در نیمهٔ دوم قرن هفدهم، محل استقرارش را بین خوی و ارز روم و در موضعی قرار می‌دهد که بتواند به تاراج کاروان‌هایی بپردازد که از ترکیه به ایران می‌روند. خاطره‌اش در نزد ایلاتی‌ها، مردم چادرنشین ایران که او را قهرمان خود دانسته‌اند و از شنیدنِ داستان ماجراهایش خسته نمی‌شوند و دائماً به خواندن ترانه‌های او می‌پردازند، پرآوازه مانده است. بدیهه‌سرائی‌های او به گویش ترکی، و یا حداقل بدیهه‌سرائی‌هایی که به او انتساب می‌دهند، کم‌کم بنیان اولیهٔ قصهٔ منثوری را تشکیل داده‌اند که موجب حظ و شادی مردم قبایل کوچ رو شده است. هنگامی که این قبائل کوچ رو علیه نیروهای ایرانی به مبارزه بر می‌خیزند و بدیهه‌سرائی‌های کوراوغلو را می‌خوانند، ایرانی‌ها نیز با حجمه‌ای از گفتارهای فردوسی به آنها پاسخ می‌دهند و به همین خاطر طبقه‌ای از خنیاگران پیدا شده‌اند که حرفهٔ آنها صرفاً خواندن ماجراهای کوراوغلو است. نتیجه این که آقای شودزکو توانسته این مباحث سنتی را مستقیماً از طریق آنها جمع‌آوری کرده و به کتابت آنها توسط منشی‌های ایرانی‌اش بپردازد و ضمناً این فکر خوب را هم داشته که در مقابل اقدامات ممتد آنها، برای تصحیح زبان بومی قصه‌ها، مقاومت کند. اکنون هم ما صاحب اشعار واقعی مردم پسند، آن طور که آنها می‌خوانند، هستیم... آقای شودزکو

www.tabarestan.info تبرستان

1. *Specimens of the popular poetry of Persia*, orally collected and translated with notes by..., London, 1842, in-8° (592 p.)
2. *Vingt-sept ans*, t.1, p. 98.
3. Ibid, p. 99.

تعداد قابل توجهی آوازهای ایرانی، تاتاری و ترکی را به گویش‌های گوناگون به قطعهٔ کوراوغلو افزوده و به علاوه، در یک ضمیمهٔ الحاقی، چندین نمونهٔ جالب از گویش‌های گیلان و مازندران و آهنگ‌هایی را که مردم اشعارشان را بر روی آنها می‌خوانند، آورده است».

قطعهٔ کوراوغلی توجه نویسندهٔ زن فرانسوی، ژرژ ساند[1] را که دارای تبار لهستانی بود، به خود جلب کرد. وی برای معرفی آن به فرانسویان، امر به ترجمهٔ متن انگلیسی به فرانسه کرد. تحقیقات دربارهٔ کوراوغلی، که از قرن نوزدهم در روسیه شده بود، سرانجام در قرن بیستم ایرانیان را نیز متوجه اهمیت آن کرد و چند تن از آنها، به ویژه صمد بهرنگی، به معرفی او از زوایای گوناگون پرداختند[2]. اما شودزکو که با کتاب *تاریخ گیلان*[3] (۱۳۰۷ ش.) خود در ایران و از طریق ترجمهٔ محمدعلی گیلک، وزیر معارف نهضت جنگل، شناسانده شده بود، کتاب‌های دیگری نیز داشته، مثل *ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر*[4]، که ظاهراً در چند بخش بود و بدواً هم در چند شمارهٔ *مجله شرقی و الجزایری*[5] (پاریس) منتشر شده بود[6]. حُمامی‌زاده، در ترجمهٔ خویش از چاپ سال ۱۸۷۸، پنج بخش از چهارده بخش کتاب را ترجمه کرده است[7]. مؤلف، در مقدمه‌اش دربارهٔ زبان‌ها و آداب و رسوم مناطق شمالی ایران، از «مراغیان ـ پیروان اسماعیلیه ـ رودبار الموت» که «معتقدات خود را با کسی در میان نمی‌گذارند و آنها را همیشه پنهان نگاه می‌دارند[8]» نیز صحبت می‌کند و از این منظر او

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. George Sand

۲. رحیم رئیس نیا، *کوراُوغلو در افسانه و تاریخ*، تبریز، انتشارات نیما، ۱۳۶۶، ص ۳۱۵.

۳. الکساندر شودزکو، *تاریخ گیلان*، ترجمه محمد علی گیلک، رشت، مجلهٔ فروغ، ۱۳۰۷.

4. *Popular songs of the Inhabitants of the Southern coast of the Caspian Sea* (*Chants Populaires des habitants,des côtes méridionales de la mer Caspienne*).

5. *Revue orientale et algérienne.*

۶. *فرهنگ خاورشناسان*. ج ۳. ص ۶۳۳.

۷. *ترانه‌های محلی*، ص ۷.

۸. همان، ص ۲۹.

پیشرو بحث دربارهٔ این مراغیان است. ظاهراً بار اول، در قرن بیستم، عارف قزوینی شاعر ملی که پدرش اهل همین منطقه بود، از مراغیان در دیوان خویش صحبت کرده بود و چون دینشاه ایرانی در سال ۱۹۱۴ دیوان را در بمبئی ترجمه کرد[۱]، دنیای ایران‌شناسان هم از وجود مراغیان رودبار قزوین، که به کله بُزی هم اشتهار داشتند، آگاه می‌شوند. احتمالاً همین گفتهٔ عارف باعث شد تا امیل بنونیست[۲]، ایران‌شناس فرانسوی که در اسفند سال ۱۳۲۵[۳] به تهران آمده بود ـ ابراهیم پورداود می‌گفت حوالی ۱۳۲۳ـ[۴]، به همراه علی هانیبال، مدیر *مجلهٔ مردم‌شناسی*، به محل سکونت مراغیان رفته و به تحقیق بپردازند. اما به گفتهٔ پورداورد در سال ۱۳۳۷، بنونسیت تا این تاریخ، مطلبی دربارهٔ آن منتشر نکرده بود[۵]. شودزکو به تعزیه در ایران توجه وافی مبذول داشته بود و از این منظر او پیشگام گوبینو بوده که در *مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی* بحث مشبعی در این زمینه داشته است. شودزکو چندین بار به ترجمه و چاپ تعزیه پرداخت، که معروف‌ترین آن جنگ *شهادت*[۶] است که به فارسی هم چاپ شده است[۷]. در هر حال تحقیقات دربارهٔ ادبیات عامیانه‌ی ایرانی، پس از او توسط والنتین ژوکوفسکی[۸] روسی تداوم یافت که در اواخر قرن نوزدهم، سال‌ها در ایران به سر برد و به تحقیق گویش‌ها و ادبیات عامیانه پرداخت و اثر معروفش را در همین زمینه تحت عنوان *نمونه‌های آثار مردم فارسی*[۹] (۱۹۰۲) منتشر کرد. سرانجام اینکه شارل ویرولو[۱۰] نیز با علاقه به تعزیه و ترجمهٔ آن پرداخت.

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *The poems of Aref*. Withe English translation and introduction, Bambay, 1914.
2. Emile Benveniste.
۳. ابوالقاسم سحاب، *فرهنگ خاورشناسان*، چ ۳، تهران، کتاب سحاب، ۱۳۵۶، ص ۶۳.
۴. ابراهیم پورداوُد، *آناهیتا*. پنجاه گفتار پورداوُد، به کوشش مرتضی گرجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۳، ص ۲۵۳.
۵. همانجا.
6. *Djungue chehadat*. Le cantique des Mantyrs, etc. Paris, 1852.
۷. جنگ *شهادت*، به اهتمام زهرا اقبال (نامدار)، تهران، سروش، ۱۳۵۵.
8. Valentin Joukovski.
۹. *دانشنامه زبان و ادب فارسی* (زیر نظر اسماعیل سعادت)، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۵۵۶.
10. Charles Virolleaud

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل پنجم
ایران‌شناسی فرانسه در قرن بیستم از خلال رویدادهای مهم تاریخی

مرحلهٔ گذار از قرن نوزدهم به بیستم برای ایران‌شناسی فرانسه چندان مشکل نبود، و به علاوه، دو بنیاد آموزشی آن، مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی و مدرسهٔ مطالعات عالی، تداوم معقول آن را در طول ایامی که *زبان‌شناسی توصیفی*[1] و مهمترین شاخه‌اش، *دستور زبان تطبیقی*[2]، به خوبی فعال بودند، به بهترین وجه ممکن فراهم کردند. میشل برآل، که معرّف دستور زبان تطبیقی در فرانسه در حوالی سال ۱۸۷۰ بود، قبلاً دست‌آورد خوبی با شاگردش، دارمِستِتِر، کسب کرده بود. آنتوان میّه[3]، شاگرد وی، که به زبان‌شناسی توصیفی گرایش پیدا کرده بود و فردینان دو سوسور[4] سوئیسی هم، که پس از انجام تحصیلات در آلمان دربارهٔ زبان سانسکریت، در مدرسهٔ مطالعات عالی پاریس، به تدریس زبان‌شناسی توصیفی می‌پرداخت، بیشترین سهم را در ترویج این علم نو پا در

1. Linguistique descriptive
2. Grammaire comparée
3. Antoine Meillet
4. Ferdinand de Saussure

فرانسه داشتند. با رفتن سوسور به ژِنو، میّه در سال ۱۸۹۱، در مقام جانشینی او به تدریس زبان‌شناسی توصیفی پرداخت و سپس، در سال ۱۹۰۶، وارد کُلژ دوفرانس شد، در عین حال که زبان سُغدی، جدیدترین زمینهٔ تحقیقی ایران‌شناسان فرانسوی، کم‌کم توجه زبان‌شناسان را نیز به خود مشغول داشت. میّه *دستور زبان فارسی کهن*[1] (۱۹۱۵) را در اوج جنگ اول تألیف کرد و دو سال بعد، *ویژگی‌های عمومی زبان ژرمنی*[2] (۱۹۱۷) را منتشر کرد.

در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی هم تداوم کرسی زبان فارسی، پس از فوت شِفِر در سال ۱۸۹۸، روند عادی خود را داشت، کِلمان هوار[3]، که مثل وی از شاگردان مدرسهٔ جوانان زبان بود و در سه زبان فارسی، عربی و ترکی تبحّر داشت، در سال ۱۸۹۸ به جانشینی او انتخاب شد. مثل دارمِستِتِر، هوار نیز تحصیلات عالی خویش را در مدرسهٔ مطالعات عالی انجام داده بود و در آنجا شاگرد استانیسلاس گیار بود و در سال ۱۸۷۴ نیز از نخستین تحقیق خویش، «*انیس‌العشاق*، رساله در تعبیرات مجازی، در توصیف زیبائی، اثر شرف‌الدین رامی، ترجمه از زبان فارسی با حواشی[4]»، دفاع کرده بود. از منظر تاریخی، این نخستین‌باری بود که رساله‌ای دربارهٔ ادبیات فارسی در عصر اسلامی در این مدرسه دفاع شد. در هر حال، این رساله، که در سال ۱۸۷۵ در پاریس به چاپ رسید، با تأخیر زیاد در ایران و به همّت عباس اقبال، در سال ۱۳۲۵ ش.، منتشر شد. تحت تأثیر تحقیقات تاریخی کاترمر، هوار *رساله دربارهٔ فرجام سلسلهٔ ایلخانان*[5] (۱۸۷۶) را به چاپ رساند. او سال‌ها در استانبول و در دمشق مترجم کنسولگری‌های

www.tabarestan.info تبرستان

1. *Grammaire du vieux – perse*. Paris, 1915.
2. *Caractères généraux des langues germaniques*. Paris, 1917.
3. Clément Huart
4. *Anis el – 'Ochâq*, traité des termes figurés relatifs à la description de la beauté, par Cheref – eddîn Râmi, traduit du persan et annoté. *Paris*, 1875.
5. *Mémoire sur la fin de la dynastie des Ilkhaniens*, in *Journal Asiatique*, 1878, t.8, pp. 316 – 362.

فرانسه بود و در استانبول از موقعیت پیش آمده استفاده کرد و با ایرانیان جلای وطن کرده به حشر و نشر پرداخت، به ویژه با میرزا آقاخان کرمانی. در مقام استاد مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی و طبق مقررات اساسنامهٔ این مدرسه، که اساتید را موظف می‌کرد تا به تألیف دستور زبان برای زبانی که تدریس می‌کردند بپردازند، او نیز در سال بعد، «*دستور زبان مقدماتی فارسی*، به همراه رساله‌ای کوتاه دربارهٔ عروض و محاوره، نمونه‌های ترسّلی و گزیده‌ای از امثال[1]» (۱۸۹۹) را منتشر کرد. همانطور که باربیه دومِنار از تلفظ فارسی گیار انتقاد کرده بود و ما هم در بحث آثار وی به یادآوری آن پرداختیم، هوار نیز، که تلفظ ترکی در آثارش غالب بود، دستور زبان ارزشمندی ارائه نکرد و تلفظ ترکی کلاً اثرش را تحت‌الشعاع قرار داد.

www.tabarestan.info تبرستان

هوار با عطش تمام به کار و تحقیق در ایران‌شناسی می‌پردازد و به ادبیات و ادبیات عامیانه (فولکوریک)، گویش‌های ایرانی، موسیقی ایرانی، هنر خطاطی و نقاشی، تاریخ ایران باستان و تاریخ ایران اسلامی توجه نشان می‌دهد. شناخته شده‌ترین تحقیق او در ادبیات فارسی، «*گرشاسب‌نامه*، منظومهٔ فارسی اسدی طوسی، تصحیح و ترجمه، در دو جلد[2]» (۱۹۲۶) است. اسدی این منظومه را به تقلید از *شاهنامهٔ* فردوسی نوشته بود و در ایران چاپ اول آن به اهتمام حبیب یغمائی در ۱۳۰۷ ش. انجام گرفت. هِرمان اِته، که تحقیقات مبسوطی دربارهٔ اسدی، که در اواسط قرن یازدهم فوت کرد، انجام داده بود، می‌گفت[3]: «... اولین کسی بود که فن مناظره را در شعر فارسی تتبع کرد و عجب اینکه این نوع شعر در اشکال قدیمی خود با بعضی اشعار و تصانیف محلی فرانسه و انگلیس هم مشابه است چندانکه شخص تصور میکند شاید در دورهٔ جنگهای صلیبی تأثیر شرق و غرب وقوع یافته باشد».

---

1. *Grammaire élémentaire de la langue persane*, suivie d'un petit traité de prosodie, de dialogues, de modèles de lettres, et d'un choix de proverbes. Paris, 1899.
2. *Le Livre de Gerchasp*. Poème persan d'Assadi Junior de Tous. Publié et traduit, Paris, 1926, 2 vol.
3. *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمهٔ رضازاده شفق، چ ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۴۰.

گوبینو[1] با صحبت از بابا طاهر عریان، مقدمهٔ آشنائی با ادبیات عامیانه را برای ایران‌شناسان فراهم می‌کند و هوار، که به آثار او توجه خاصی دارد، «*رباعیات بابا طاهر عریان*[2]» (۱۸۸۵) را ترجمه و چاپ می‌کند و سپس سروده‌های وی را با عنوان «*رباعیات بابا طاهر عریان به زبان پهلوی عصر اسلامی [فهلویات]*[3]» منتشر می‌کند. گویش‌های ایرانی نیز مبحث جدیدی را در مجموعهٔ تحقیقات او تشکیل داده و ابتدا *یادداشتی دربارهٔ گویش دری خوانده شدهٔ زردشتیان یزد*[4]» (۱۸۸۸)، و سپس «*گویش ایرانی سیوندی*[5]» (۱۸۹۳) و در پی آن «*زبان دری در عهد تیمور*[6]» (۱۸۹۸) را به چاپ می‌رساند. او دو اقدام مهم نیز در همین زمینه انجام می‌دهد؛ ابتدا در یازدهمین کنگره خاورشناسان، که در سال ۱۸۹۷ و در پاریس برگزار می‌شود، شرکت کرده و «*گویش شیرازی در شعر سعدی*[7]» (۱۸۸۹) را به چاپ می‌رساند و سپس در مجموعهٔ علمی ژاک دو مورگان، *هیئت علمی در ایران*، «*گویش‌های کردی، زبان‌ها و گویش‌های شمال ایران*[8]» (۱۹۰۴) را منتشر می‌کند. کِری، که قبلاً از گرایش او به تحقیق دربارهٔ گویش‌های ایران ذکری به عمل آمد، در همین ایام «*گویش گروسی*[9]» (۱۸۹۴) و

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Gobineau, *Œuvres*, t. 2, pp. 318 et 319.
2. " *Quatrains de Bâbâ Tâhir 'Uryan*, publiés et traduits", in *Journal Asiatique*, 1885, t. 6, pp. 502, et suiv.
3. *Les quatrains de Bâbâ Tâhir 'Uryan en phlevi musulman*, publiés et traduits, Paris, 1886.
4. " *Notes sur le prétendu dialecte déri des Parsis de Yazd*", in *Journal Asiatique*, 1888, t. 11, pp. 298-302.
5. " *Le dialecte persan de Sîwand*", Ibid., 1893, t. 1, pp. 241 – 265.
6. "*Le déri au temps de Timour*", in *Zeitschrift der Deutschen Morgenlândischen Gesellschaft* (ZDMG), 1898, t. 52, pp. 196 et suiv.
7. *Le dialecte de Chirâz dans Sa'di* (1899).
8. *Dialectes kurdes, langues et dialectes du nord de la Perse*, J. de Morgan, *Mission scientifique en Perse*, t. 5, 1ère partie. Paris, 1904.
9. *Le dialecte Guerroci*, in *Mémoire de la Société de Linguistique de Paris*, 1894, t. 9, pp.1 -22.

«*گویش ایرانی نائین*[1]» (۱۸۹۶) را منتشر می‌کند. در هر حال، بعدها مقالهٔ مهم هوار، درباره گویش شیرازی، در ایران تأثیر گذار می‌شود و ماهیار نوّابی «*زبان مردم شیراز در زمان سعدی و حافظ*» (۱۹۷۱) را در کنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ، که در اردیبهشت ۱۳۵۰ (آوریل ۱۹۷۱) در شیراز برگزار می‌شود، ارائه می‌کند.

از کارهای بی‌بدیل هوار، در زمینهٔ ایران‌شناسی، تألیف مقالهٔ «*موسیقی ایرانی*[2]» در *دایرةالمعارف موسیقی و فرهنگ کنسروا توآر* (به سرپرستی آلبر لاوینیاک. پاریس، ۱۹۲۲، ج ۵، صص ۳۰۶۵ — ۳۰۸۳) است که تا به امروز مرجع مهمی دربارهٔ تاریخ موسیقی باستان ایرانی و نیز موسیقی ایرانی در سده‌های هشتم تا دهم هجری است[3]. به علاوه، او به هنر خطاطی و نقاشی، که در استانبول میرزا حبیب اصفهانی به آن توجه داشت، روی آورده و *کتاب خوشنویسان و مینیاتوریست‌های شرق اسلامی*[4] (۱۹۰۸) را منتشر می‌کند. از آنجائیکه با تحقیقات دو مورگان آشنائی دارد، دو اثر وزین در رابطه با ایران باستان منتشر می‌کند: «*ایران باستان و تمدن ایرانی*[5]» (۱۹۵۱) و «*ایران باستان، عِلام، پارس وتمدن ایرانی*[6]» (۱۹۵۱). سوای توجه به ایران اسلامی عصر ایلخانان، او «*مظفریان در آذربایجان*[7]» (۱۹۲۲) و نیز «*زیاریان*[8]» (۱۹۲۲) را تألیف می‌کند. هوار مؤلف بسیاری از مقالات مهم ایران‌شناسی در *دایرةالمعارف اسلام* (چاپ اول) است، اما حرف‌نویسی

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Le dialecte persan de Nâyîn*, Ibid., 1896, t. 9, 110-124.
2. "*Musique persane*", in *Encyclopédie de la Musique et Dictionnaire de Conservatoire*. Paris, Lavignac, 1922, t. V, pp. 3065 – 3083.
3. ژان دورینگ، *سنت و تحول در موسیقی ایرانی*، ترجمهٔ سودابه فضائلی، تهران، توس، انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۸۳، ص ۱۶.
4. *Les calligraphes et les miniaturistes de l'Orient musulman*. Paris, 1908.
5. *La Perse antique et la civilisation iranienne*. Paris, 1951.
6. Huart, C. et Delaporte, L. *L'Iran antique, Elam et la Perse et la civilisation iranienne*. Paris, 1951.
7. *Les Mosafirides de l'Adherbaijan*, in *Brawne Festschift*. London, 1922, pp. 228-256.
8. *Les Ziyarides*, in *Mémoires de l'Instiut de France*, 1922, t. 52, pp. 357-436.

اسامی ایرانی در آنها به عربی و ترکی گرایش دارد. در چاپ دوم آن، که هانری ماسه به جای هوار وظیفهٔ نوشتن مقالات مربوط به ایران را عهده‌دار می‌شود، حرف‌نویسی اسامی ایرانی به مراتب بهتر می‌شود، ولیکن تکامل آن در آثار قلمی ژیلبر لازار تحقق می‌یابد.

در این مقطع زمانی دست‌آوردهای ایران‌شناسی ایران‌شناسانی که به تحقیق می‌پرداختند ولیکن مهجور ماندند، چون که فرصت چندانی برای تدریس نداشتند، در خور اهمیّت است. آدرین بارتلمی[1]، از فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ مطالعات عالی بود که به ادبیات پهلوی توجه داشت و در این زمینه روال کارهای تحقیقاتی دارمِستِتِر را دنبال می‌کرد. او ابتدا بررسی و تحقیق دربارهٔ یوشت فریان، پارسای دینی که با مردی به نام آخت باتوک مناظره کرد، مد نظر قرار داد. *رسالهٔ ماتیکان یوشت فریان*، که به زبان پهلوی نوشته شده، دربارهٔ این مناظره است[2] و ظاهراً هم در شمار ادبیات اندرزی است[3]. در هر حال، او نتیجهٔ نخستین تحقیقات خویش را تحت عنوان «*یک افسانهٔ ایرانی ترجمه شده از زبان پهلوی: افسانهٔ یوشت فریان*[4]» (پاریس، ۱۸۸۱) منتشر کرد. سپس به رساله‌ای به زبان پهلوی، در خصوص مناظرهٔ آذر فرنبغ باگجستگ ابالیش در حضور مأمون خلیفه عباسی، در سال ۸۲۵ م.، پرداخت و «*ماتیکان گجستگ ابالیش گزارش جلسه‌ای در باب علم الهیات، به ریاست خلیفه مأمون*؛ چاپ متن پهلوی برای نخستین‌بار، به همراه ترجمه و تفسیر و واژه‌نامه[5]» (پاریس، ۱۸۸۷) را ارائه کرد. صادق هدایت نیز، پس از بازگشت از هند، متن پهلوی آن را به فارسی ترجمه و تحت عنوان «گجسته

---

1. Adrien Barthélemy

۲. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۲، ص ۳۳۷۲.

۳. احمد تفضلی، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، ۱۳۷۶، ص ۲۵۱.

4. *Une légende iranienne traduite du pehlevi: Légende de Yâcht-i Friyân*, in *Revue de Linguistique et de Philologie comparée* (*RLPHC*), 1881, t. 2, pp. 314 – 39.

5. *Mātigān – i gudshastak Abālish. Relation d'une conférence théologique, présidée par le calife Mamoun*; texte pehlevi, publié pour la première fois, avec traduction, commentaire et lexique. Paris, 1887.

www.tabarestan.info تبرستان

ابالیش» (تهران، ۱۳۱۸) منتشر کرد. چند سال بعد محمد معین هم تحقیقات خویش را با نام «*یوشت فریان و مرزبان نامه*» (تهران، ۱۳۲۲) به چاپ رساند. سرانجام بارتلمی «*ارتاویراف نامک یا کتاب ارداویراف*[1]» (پاریس، ۱۸۷۷) را ترجمه و منتشر کرد.

بر خلاف وی، که به کار در کنسولگری‌های فرانسه در آفریقا و آسیا مشغول شد، ادگار بلوشه[2]، شاگرد برجستهٔ دارمِستِتِر در مدرسهٔ مطالعات عالی، صرفاً در کتابخانهٔ ملی پاریس به کار نسخه‌پردازی، تدوین فهرست نسخ خطی و نیز تحقیق پرداخت. در این موقعیت زمانی و حرفه‌ای بود که محمد قزوینی، در سال ۱۹۰۶، از لندن به پاریس آمد و با او آشنا شد و تقریباً همزمان با ادوارد براون، او را نیز به جامعهٔ ایرانی معرفی کرد. بلوشه در زمینه‌های چندی از جمله متون قدیمی پهلوی، نقاشی در ایران، تاریخ ایران اسلامی، فهرست‌نویسی نسخ خطی فارسی و تحقیق دربارهٔ منابع شرقی در آثار غربی‌ها، ترجمه و تتبعاتی ارائه کرد. درخت *آسوریک*، منظومه‌ای است به زبان پارتی یا پهلوی اشکانی و در آن مناظرهٔ میان بز و درخت خرما و برتری هر یک بر دیگری آمده است. بلوشه تحقیق و ترجمهٔ عالمانه‌ای را براساس متمم نسخهٔ خطی فارسی شماره ۱۲۱۶ کتابخانهٔ ملی پاریس انجام داد و نتیجه آن را تحت عنوان «*درخت آسوریک*[3]» (۱۸۹۵) منتشر کرد. بعدها این تحقیق و ترجمه توسط کریستیان بارتولومه[4] آلمانی و اِمیل بِنونیست[5] پیگیری شد[6]. بلوشه پی در پی تتبعات زیر را نیز ارائه کرد: «*متون پهلوی منتشر نشده دربارهٔ آئین زردشت*[7]» (۱۸۹۵)؛ «*متون دینی پهلوی، ترجمه و تحشیه*[8]» (۱۸۹۵)؛ «*یادداشتی*

---

1. *Arta viraf Nâmâk ou Livre d'Arda viraf*. Traduction de ..., Paris, 1887.
2. Edgar Blochet
3. *Drakht – i Asurik*, in *Revue de l'Histoire des Religions* (*RHR*), 1895, t. 32, p. 233 et suiv.
4. Christian Bartholomae
5. Emile Benveniste
6. تفضلی، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، ص ۲۵۷.
7. *Textes pehlevis inédits relatifs à la religion Mazdéenne*, in *RHR*, 1895.
8. *Textes religieux pehlevis, traduction, et notes*, in *RHR*, 1895.

www.tabarestan.info تبرستان

دربارهٔ ساختار زمان آینده در زبان پهلوی[1] » (۱۸۹۵)؛ «*متون تاریخی و افسانه‌ای پهلوی، ترجمه*[2] » (۱۸۹۶) و «*تحقیقات در دستور زبان فارسی*[3] » (۱۹۰۵) و «*یادداشت‌هائی چند دربارهٔ ارداویرافنامه*[4] » (۱۹۳۳).

توجه بلوشه به مبادی نقاشی در ایران که پیامد خوب تحقیقاتش دربارهٔ نسخ شرقی مزین به نقاشی بود، تقریباً با تحقیقات چند ایران‌شناس دیگر، از جمله هوار آغاز شده بود. اما مباحث بررسی شده توسط بلوشه وصف خاصی داشت، مثل «*مکاتب نقاشی در ایران*[5] » (۱۹۰۵)، که به فارسی هم ترجمه شده است[6]؛ «*مبادی نقاشی در ایران*[7] » (۱۹۰۷ – ۱۹۰۵)؛ «*نقاشی‌های نسخه‌های خطی عربی، فارسی، ترکی کتابخانهٔ ملی*[8] »، (۱۹۰۱) و «*نقاشی در ایران*[9] » (۱۹۱۷). بلوشه مرید کاترمر بود و از این رو، توجه وافی به تاریخ مغولهای ایران، که قبلاً کاترمر ترجمهٔ آن را شروع کرده بود، مبذول داشت. ابتدا او «*تاریخ مبارک غازانی*» *(تاریخ مغولان)* اثر رشیدالدین طبیب. چاپ انتقادی[10] (۱۹۱۱) را ارائه کرد و چنین هم بنظر می‌رسد که ادوارد براون مشوّق او در چاپ این بخش از تاریخ رشیدالدین بوده است. و سپس اثر تحقیقی مهمی را تحت عنوان «*درآمدی بر*

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Note sur la formation du futur pehlevi*, in *Revue Sémitique*, 1895, pp. 174 – 75.
2. *Textes pehlevis historiques et légendaires*, in *Revue africaine*, 1896, t. 23, pp. 177 – 9; 359 – 68.
3. *Etudes de grammaire pehlevi*, Paris, 1905.
4. *Quelques notes à propos de l'Arda Virâf Nama*, in *Oriental studies in Honour of Cursetji Erachi Pavry* (*OSP*). London, 1933.
5. *Les écoles de peinture en Perse*, in *Revue africaine* (RA), 1905, t. 6, pp. 121 – 48.
6. *فرهنگ خاورشناسان*، ج ۴، ص ۳۶۲.
7. *Les origines de la peinture en Perse*. Paris, 1905 – 1907.
8. *Peintures de manuscrits arabes, persnas et turcs de la Bibliothèque Nationale*. Paris, 1910.
9. *La Peinture en Perse*. Paris, 1911.
10. Rashid al- Din Tabib. *Tarikh –i Moubareki Ghazani (Histoire des Mongols)*. Edition d'E. B. Leyden, 1911.

تاریخ مغولان اثر رشیدالدین فضل‌الله[1]» تألیف کرد که بسیار مورد توجه قرار گرفت.

همان‌طور که شارل ریو[2] و هِرمان اِته در انگلستان برای نسخه‌های خطی فارسی این کشور به فهرست‌نویسی پرداختند و برای ایران‌شناسان وسائل تحقیق را فراهم کردند، بلوشه نیز در فرانسه به فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی فارسی، عربی و ترکی اقدام کرد. در واقع، وقتی که لئوپولد دو لیل[3] به ریاست کتابخانهٔ ملی پاریس منصوب شد، روش مشابهی اتخاذ کرد تا از قافلهٔ فهرست‌نویسی عقب نماند و از این رو، امر به فهرست‌نویسی نسخ شرقی کرد. اما قبل از این تاریخ، بلوشه دست‌آوردهائی هم در این زمینه داشت. شِفِر صاحب مجموعهٔ ارزشمندی از نسخ خطی شرقی بود که دولت فرانسه با خریدن آن، فهرست‌نویسی آن را به بلوشه واگذار کرد و وی نیز در مقام حافظ نسخ شرقی این کتابخانه، «*فهرست مجموعهٔ نسخ شرقی عربی، ترکی و فارسی متعلق به شارل شِفِر و متملکی دولت*[4]» (۱۹۰۰) را تدوین کرد. چند سال بعد، او اقدام جالبی به عمل آورد و «*فهرست اجمالی نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس*[5]» (۱۹۰۵) را منتشر کرد. بدنبال آن فهرست‌های زیر را نیز تدوین کرد: «*فهرست نسخه‌های مزدائی (زند، پهلوی، پارسی و ایرانی*[6]» (۱۹۰۹)؛ «*فهرست نسخه‌های خطی فارسی*[7]» (۱۹۳۴ — ۱۹۰۵)؛ و «*فهرست نسخه‌های خطی عربی، فارسی و ترکی اهدائی*

---

1. *Introduction à l'Histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid ed – Din.* Leyden, 1919.
2. Charles Rieu
3. Léopold Delisle.
4. *Catalogue de la collection de manuscrits orientaux arabes, persans et turcs, formé par M. Charles Scherfer et acquis par l'Etat.* Paris, 1900.
5. *Inventaire sommaire des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale.* Paris, 1905.
6. *Catalogue des manuscrits Mazdéens (Zends, Pehlevis, Parsis et Persans) de la Bibliothèque Nationale.*
Paris, 1909.
7. *Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale.* Pairs, 1905 – 1934.

www.tabarestan.info تبرستان

از طرف دوکور دُمانش[1]» (۱۹۰۹) را به چاپ رساند. ژان آدولف دوکور دُمانش[2]، از فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی بود و صاحب «*دستور زبان چنگانه یا کولی‌های آواره*[3]» (۱۹۰۸). وجه تسمیهٔ چنگانه، که یکی از نام‌های فارسی کولی‌ها است، در ترکیه رواج دارد. اثر دیگر او، که به نوعی بدعت در ادبیات عامیانه است، «*خرافات و آداب رسوم ایران باستان در ارتباط با ماه‌ها و روزها*[4]» (۱۹۰۸) نام دارد. در هر حال، بلوشه باز صاحب تتبعات عالمانه است و یکی از اقدامات بی‌بدیل او تحقیق در باب متون گوناگون ادبی بود و این نوع تحقیق امروز گرایشی در ادبیات تطبیقی است و «منبع‌شناسی[5]» نام دارد. در همین زمینه او «*منابع شرقی کمدی الهی*[6]» (۱۹۰۱) را تألیف کرد و به علاوه، «*تحقیق دربارهٔ آیین گنوس اسلامی*[7]» (۱۹۱۵ — ۱۹۰۸) و نیز «*اندیشهٔ یونانی در عرفان شرقی*[8]» (۱۹۳۳ — ۱۹۲۹) را منتشر کرد.

www.tabarestan.info

در ایامی که میّه در مدرسهٔ مطالعات عالی به دستور زبان تطبیقی و زبان‌شناسی همگانی توجه داشت، هوار نیز، که از تاریخ ۱۹۰۹ به جانشینی هارتویگ دِرنبورگ[9]، مدیر بخش مطالعات اسلامی و مذاهب برگزیده شده بود، تحقیق دربارهٔ شخصیّت سلمان فارسی را آغاز کرد و نتایج آن را نیز در دو اثر زیر منتشر کرد: «*سلمان فارسی*[10]» (۱۹۰۹) و

---

1. *Catalogue des manuscrits arabes, parsans et turcs, offerts à la Bibliothèque Nationale*, par J. A. D. Paris, 1909.
2. Jean – Adolphe Decourdemenche
3. *Grammaire de Tchingané ou langue des Bohémiens errants*. Paris, 1908.
4. *Superstitions et coutumes de la Perse ancienne attachées aux mois et aux jours*, in *Revue des traductions populaires*, 1908, t. 23, pp. 209 – 216.
5. Etudes des sources
6. *Les sources de la Divine Comédie*. Paris, 1901.
7. *Etude sur le gnosticisme musulman*, in *Rivista degli Studi Orientali* (*RSO*), 1908 – 1915.
8. *La pensée grecque dans le mysticisme oriental*, in *Revue de l'Orient Chrétien*, 1929 – 1930, t. 27; pp. 288-326; 1932, t. 28, pp. 101 – 177, 222-288; 1933-1934, t. 29, pp. 33-113.
9. Hartwig Derenbourg
10. *Selman du Fars*. Paris, 1909.

«*تحقیقات جدید دربارهٔ شخصیّت سلمان فارسی*[1]» (۱۹۱۳ – ۱۹۱۲). بدینسان ایران قبل از اسلام و ایران اسلامی در دروس دانشگاهی جای می‌گیرند و از این ایام هم ایران‌شناسی در فرانسه دانشگاهی می‌شود، ولیکن هنوز اصطلاح ایرانیسم[2]، برای دورهٔ اول تاریخ ایران، رایج است و هنوز اصطلاح ایرانولوژی[3]، برای دو دورهٔ تاریخی ایران باستان و ایران اسلامی، جایگاه واقعی‌اش را نیافته است.

در همین مدرسهٔ مطالعات عالی، که میّه به زبان‌شناسی همگانی می‌پردازد، ایران‌شناسی نیز در حوزهٔ تحقیقاتی او قرار می‌گیرد و از این رو، به بررسی و مطالعهٔ زبان متون قدیمی ایران از منظر فقه‌اللغه‌ای آن توجه نشان می‌دهد و یادداشت‌هائی دربارهٔ دستور زبان اوستا و نقد متون تهیه می‌کند. بررسی کتیبه‌های هخامنشی او را به سوی معرفی زبان این کتیبه‌ها، به عنوان زبان رایج و جاری اشرافیت ایرانی که با به قدرت رسیدن پادشاهان هخامنشی شکل می‌گیرد و او شرح نظریهٔ آن را در *دستور زبان پارسی کهن* (۱۹۱۵) می‌آورد، رهنمون می‌کند[4].

به علاوه، هنگام کشف اسناد ایرانی در آسیای مرکزی، توسط هیئت‌های باستان‌شناسی، متونی نیز در سه گویش فارسی میانه، به زبان پهلوی مانویان (در دو شکلی که با ظرافت از هم دیگر متمایزاند)، به زبان فارسی جنوب شرقی، و به زبان سُغدی، یافت شدند. روبر گوتیو[5]، که به مطالعه و بررسی زبان فارسی مشغول بود، به فوریت متون سغدی را کشف کرد و سریعاً هم نتایج آن را در *ژورنال آسیائی* (۱۹۱۷) به چاپ رساند. مخلص کلام این که کشف زبان سُغدی در متون بودائی خود معرّف وجود حروف سُغدی از اوائل قرن اول میلادی در این متون بود. کم‌کم گوتیو در صدد تدوین دستور زبان سُغدی برآمد و به همین خاطر، در سال ۱۹۱۳، به درهٔ یغناب (در

---

1. *Nouvelles recherches sur la légende de Selman de Fars*. Paris, 1912 – 1913.
2. Iranisme
3. Iranologie
4. Meillet, *Les études iraniennes anciennes*, p. 215.
5. Robert Gauthiot

www.tabarestan.info تبرستان

تاجیکستان)، جائیکه هنوز به زبان سُغدی صحبت می‌کردند، رفت. اما سال بعد، هنگامی که از منطقهٔ پامیر بازدید به عمل می‌آورد، جنگ جهانی اول درگرفت و او نیز به فرانسه بازگشت و در نبرد پیکاردی[1]، در ۱۹۱۶، مجروح شد، و بدنبال آن در همین سال هم این قهرمان ملی و علمی درگذشت. نکتهٔ جالب توجه این که در این ایام جنگ او توانست نتیجهٔ تحقیقاتش را تحت عنوان *سه رساله دربارهٔ وحدت زبانی گویش‌های ایرانی*[2] (۱۹۱۶) منتشر کند. این سال‌ها، از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۶، به راستی سال‌های گوتیوی سُغدی‌شناس بود و سُغدی‌شناسی، که بدینسان شکل گرفته و توسعه می‌یابد، ایران‌شناسی فرانسه را وارد مرحلهٔ نوینی از تحقیقات در اوائل قرن بیستم می‌کند. میّه می‌گفت گوتیو در کارهایش هم ناظر دقیق و هم زبان‌شناسی روشمند و سازنده بود.[3]

میّه، که هرگز جنبهٔ تخصصی کرسی خویش را در مدرسهٔ مطالعات عالی از یاد نبرده و پیوسته ایران‌شناسی را از منظر تخصصی مد نظر داشته است، در سال ۱۹۲۷ شاگردش اِمیل بنونیست را به جانشینی خویش در کرسی این مدرسه برمی‌گزیند و وی هم تا تاریخ ۱۹۶۹ که به فعالیت می‌پردازد، در این مرکز علمی به تدریس دستور زبان تطبیقی هند و اروپائی و ایرانی اهتمام می‌ورزد. در طی این دوره و به ویژه پس از جنگ دوم است که ایرانیان چندی به زبان‌شناسی و ایران‌شناسی علاقمند شده و در دروس او شرکت می‌کنند. به علاوه، هانری ماسه نیز، که در سال ۱۹۲۷ به جانشینی هوار انتخاب شده و به زبان و ادب فارسی می‌پردازد، کم‌کم با ایرانیان محشور می‌شود و در نتیجه، شاگردان ایرانی چندی را در کارنامهٔ دانشگاهی‌اش خواهد داشت. لازم است به این دو شخصیّت ایران‌شناس نام لوئی ماسینیون[4] نیز اضافه گردد تا از او نیز، در طول این بحث، به شایستگی یاد شود.

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Picardie
2. *Trois mémoires sur l'unité linguistqiue des parlers iraniens*, in *Mémoires de la Société de linguistique*. 1916, vols 19 et 20.
3. Meillet, Op. cit., p. 217.
4. Louis Massignon

میّه دلائل خوبی داشت تا به بنونیست امکان دهد که به جای او به تدریس بپردازد. در واقع، دو سال پس از انتصابش در این کرسی مدرسه مطالعات عالی، بنونیست در اقدامی متهورانه مقالهٔ «*دربارهٔ نحو پارسی کهن*[1]» (۱۹۲۹) را منتشر می‌کند و سپس، با تجدید نظر کلی که بر مهمترین اثر ایران‌شناسی استاد خویش اعمال می‌کند، آن را با همان عنوان «*دستور زبان پارسی کهن*. چاپ دوم، تصحیح کامل با اضافات[2]» (۱۹۳۱) به چاپ می‌رساند. این اقدامات و چند کار تحقیقی دیگر در زمینهٔ زبان سُغدی، میّه را بر آن می‌دارد تا اجازه دهد این شاگرد در کرسی دستور زبان تطبیقی او در کُلِژ دو فرانس نیز، از سال ۱۹۳۴ به تدریس بپردازد و سپس، در سال ۱۹۳۷، رسماً صاحب کرسی شود. وانگهی، در سال ۱۹۶۲، او رئیس انستیتوی مطالعات ایرانی[3] در دانشگاه سوربُن می‌شود[4] و بدینسان پیوندش با ایران و ایرانی عمیق‌تر می‌شود. این انستیتو، که در سال ۱۹۴۷ تأسیس شده بود، می‌بایستی کمبودهائی همچون کتابخانه مرکزی برای کنفرانس‌ها و دروس را رفع کند و ماسینیون هم به عنوان رئیس آن انتخاب شده بود[5]. اما این انستیتو عملاً فعالیتی از خود نشان نداد و به دنبال آن، در سال ۱۹۶۲، ماسینیون جای خود را به بنونیست واگذار کرد[6]. در هر حال آنچه که معلوم است، میّه مقام علمی بنونیست را به فراست درک کرده بود و از این رو، تردیدی هم به خود روا نداشته بود تا بر کتاب «*هدایای زبان‌شناسی از طرف چند دوست به امیل بنونیست*[7]» (۱۹۲۸) مقدمه‌ای بنویسد و بنونیست هم مراتب حق‌شناسی را به جا بیاورد و «*کتاب‌شناسی آثار آنتوان میّه*[8]» (۱۹۳۷) را تدوین و منتشر کند.

---

1. *Sur la syntaxe du vieux – Perse*, in *MSLP*, 1929, pp. 179-83.
2. Antoine Meillet, *Grammaire du vieux – perse*. Deuxième éd. entièrement corrigée et augmentée ... Paris, 1931.
3. Institut d'Etudes iraniennes

۴. *ایران‌شناسی در فرانسه*، ص ۱۸.

۵. همان، ص ۱۷.

۶. همان، ص ۱۸.

7. *Etrennes de linguistiques offertes par quelques amis à Emile Benveniste*. Avant – propos de Antoine Meillet. Paris, 1928.
8. *Bibliographie des travaux d'Antoine Meillet*, in *Bulletin de la SLP*, 1937, t. 38, pp. 43-58.

www.tabarestan.info تبرستان

آثار بنونیست در زمینهٔ ایران‌شناسی متنوع و از کثرت برخوردار است. پُل پلیو، که چین‌شناس بود، در مأموریت‌های خود در آسیای مرکزی، در سال‌های ۱۹۰۶و ۱۹۰۸، موفق به کشف نسخ خطی ارزشمندی شد، از جمله نسخ سُغدی که مربوط به سده‌های ششم تا نهم میلادی بود. گوتیو تحقیقات سُغدی خویش را با اسناد پلیو شروع کرد و توفیقات ارزشمندی هم کسب کرد. میّه نیز بنونیست را به کار و تحقیق در همین زمینه تشویق کرد. مارک اورل استاین[1] مجارستانی، که در خدمت انگلیسی‌ها بود و برای آنها کار می‌کرد، در مأموریت‌های خویش در آسیای مرکزی، مجموعه‌ای از نسخ شرقی از جمله سُغدی آورده بود که بنونیست آنها را بررسی کرده و تحت عنوان «*یادداشت‌هائی دربارهٔ برخی از قطعات نسخه‌های سُغدی*[2]» (۱۹۲۹) منتشر کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

در ادامه او «نام‌های سُغدی در یک متن پهلوی تورفان[3]» (۱۹۳۰)؛ «یادداشت‌هائی درباره قطعه سُغدی بودائی[4]» (۱۹۳۳)؛ «یادداشت‌هائی دربارهٔ متون سُغدی بودائی موزهٔ بریتانیائی[5]» (۱۹۳۳)؛ «یادداشت‌های پارتی و سُغدی[6]» (۱۹۳۶)؛ «یادداشت‌های سُغدی[7]» (۱۹۳۸)؛ «یادداشت‌های کوتاه سُغدی[8]» (۱۹۳۹)؛ «نسخ خطی کهن سُغدی. نسخه‌های کتابخانه ملی[9]» (۱۹۴۰)؛ «متون سُغدی. تصحیح، ترجمه و تفسیر[10]» (۱۹۴۰) و به ویژه

---

1. Marc Aurel Stein
2. " *Notices sur quelques fragments de manuscrits sogdiens*", Aurel Stein, *Innermost Asia*, 1929, t. 2, p. 1031.
3. "*Noms sogdiens dans un texte pehlevi de Turfan*", in *Journal Asiatique*, 1930, t. 217, pp. 291-95.
4. "*Notes sur le fragment sogdien du Buddhadhyā* ...", Ibid, 1933, t. 223, pp. 193 – 248.
5. "*Notes sur les texts sogdiens boudhiques de Brithish Musrum*", in *JRAS*, 1933, pp. 29-68.
6. "*Notes parthes et sogdiens*", in *J. A.*, 1936, t. 228, pp. 193-239.
7. "*Notes sogdiennes*", in *BSOAS*, part. 3, 1938, pp. 495 – 519.
8 -"*Notes sogdiennes*", in *J. A.*, 1939, t. 231, pp. 275 – 77.
9. *Codices sogdieni. Manuscrits de la Bib. Nat.* (Mission Pelliot). Copenhague, 1940.
10. *Textes sogdiens*. Edités, traduits et commentés. Paris, 1940.

«وِسن ترچاتک. متن سُغدی، تصحیح، ترجمه و تفسیر[۱]،» (۱۹۴۶) را نیز منتشر کرد. همزمان به تاریخ و فرهنگ و ادیان ایران باستان توجه نشان داد و «دین ایرانی بر پایهٔ متن‌های کهن یونانی[۲]» (۱۹۲۹) را تألیف کرد که به فارسی و تحت همین عنوان هم ترجمه شد[۳] و تاوادیا نیز به نقد و بررسی آن پرداخت[۴]. او «متن درخت آسوریک و شعر سُرایی به زبان پهلوی[۵]» (۱۹۳۰)؛ «مغ‌ها در ایران باستان[۶]» (۱۹۳۹)؛ «مطالعات ایرانی[۷]» (۲ جلد، ۴۶ — ۱۹۴۵) و «مسائل زبان‌شناسی همگانی[۸]» (۱۹۶۶) را نیز به چاپ رساند. از اقدامات بکر او، بررسی و تحقیق دربارهٔ زبان ارمنی و عناصر پارتی در آن بود. او موضوعات تحقیقی خویش را از طریق متون تاریخی هم انتخاب می‌کرد، مثل «آیین زُروانی از دیدگاه پلوتارک[۹]» (۱۹۲۹). آثار او در ایران توسط بهمن سرکاراتی، ذبیح‌الله صفا، ژاله آموزگار و به ویژه عیسی بهنام به فارسی ترجمه شده است[۱۰].

www.tabarestan.info تبرستان

کلمان هوار در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶ فوت می‌کند. ظاهراً جانشینی او پیش بینی نشده بود و وقتی که در سال بعد، ۱۹۲۷، هانری ماسه به جانشینی وی برگزیده شد، دنیای ایران‌شناسان با فردی آشنا می‌شود که تا آن تاریخ با یک اثر بزرگ، *تحقیق دربارهٔ سعدی*[۱۱] (۱۹۱۹)، آن هم بدون ذکر اینکه یک رسالهٔ دکتری است، در دنیای آنان از اشتهار برخوردار شده بود و در آن ایام به تدریس ادبیات عربی و فارسی در

---

1. *Vessantara Jataka*. Texte sogdien, édité, traduit et commenté. Paris, 1946.
2. *The Persian Religion*. According to the Chief Greek Textes. Paris, 1929.
۳. *فرهنگ خاورشناسان*، ج ۲، ص ۳۸۲.
۴. همان جا.
5. "*Le texte de Draxt Asurik et la versification pehlevie*", in *J. A.* 1930, t. 217, pp. 193 - 225.
6. *Les Mages dans l'ancien Iran*. Paris, 1930.
7. *Etudes iraniennes*. Paris, 1945 - 1946, 2 vol.
8. *Problèmes de linguistique générale*. Paris, 1966.
9. *Un rite zorvanite chez Plularque*", in *J. A.*, 1929, t. 25, pp. 287 - 96.
۱۰. *فرهنگ خاورشناسان*، ج ۲، صص ۳۸۲- ۳۸۸.
11. *Essai sur le poète Saadi*, suivi d'une bibliographie. Paris, 1919.

دانشکدهٔ ادبیات الجزیره[1]» جائیکه استاد و همشهری او، آندره باسه[2]، ریاست آن را بر عهده داشت، مشغول بود.در واقع، باسه و ماسه اهل لونه ویل[3]، در شرق فرانسه و در نزدیکی شهر نانسی[4] بودند و به تبع تحقیقات باسه درباره ادبیات عامیانه، ماسه نیز مدتی بود که به همین موضوع رغبت نشان می‌داد. باسه در کارنامه‌اش «*بختیارنامه، قصهٔ ده وزیر*. ترجمه و تحشیه» (۱۸۸۳)، «*قصه‌های ایرانی*[5]»، «*مطالعات ایرانی*[6]» و «*افسانه‌های ایرانی*[7]» را داشت و مدتی بود که همراه چند تن خاورشناس، در هیئت تحریریهٔ چاپ اول *دایرةالمعارف اسلام*[8] عضویت داشت. ماسه نیز، که به ایران توجه داشت، مقاله‌ای تحت عنوان «*یادداشت‌هائی دربارهٔ قوم‌نگاری ایران*[9]» (۱۹۲۷) منتشر کرده بود.

www.tabarestan.info

مثل گروسه و ماسینیون، ماسه نیز لیسانسیهٔ ادبیات بود و بعداً در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی وزیر نظر کلمان هوار به تحصیل زبان‌های عربی، فارسی و ترکی پرداخته و موفق به کسب دیپلم آن شده بود[10]. همزمان، در مدرسهٔ مطالعات عالی نیز در دروس هوار شرکت می‌کرد. در سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴، به عنوان پژوهشگر مقیم، در

---

1. Faculté des Lettres d'Alger
2. André Basset
3. Lunéville
4. Nancy
5. *Histoire des dix vizrs* (*Bakhtiar - Nameh*). Traduite et annotée. Paris, 1883.
6. *Contes persans*, in *Mélanges René Basset*. Etudes Nord - Africaines et orientales. Maroc, 1925, pp. 344-47.
7. *Encyclopédie de l'Islam*.
8. *Notes d'ethnographie persane*, in *Revue d'ethnographie et des traditions populaires*, 1927, pp. 24-39.
9. Gaston Wiet, *Notice sur la vie et les travaux de M. Henri Massé,* in *Comptes rendus de l'Académie des Inscriptions et belles -Lettres*, 1970, pp. 208-221; p. 209.
10. Ibid.

انستیتوی فرانسوی باستان‌شناسی شرقی، در قاهره، به کار مشغول می‌شود[۱]. با شروع جنگ، او نیز به کشور فرا خوانده می‌شود و سپس، در سال ۱۹۱۸، به مراکش[۲] اعزام می‌شود. در سال ۱۹۱۹، *تحقیق دربارهٔ سعدی* را منتشر می‌کند و با این اقدام بدعتی را دربارهٔ کار و تحقیق در زمینهٔ ادبیات فارسی به صورت رساله دکتری پایه گذاری می‌کند و بعدها در جهت آن گام‌های قاطعی برمی‌دارد، به ویژه با ایرانیانی که برای تحصیل در زمینهٔ ایران‌شناسی به فرانسه می‌روند. این نکته نیز قابل ذکر است که هوار، به هنگام نقد و بررسی این رساله، که استاد احمد سمیعی[۳] آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند و به علاوه چند سالی است که خود رساله هم به فارسی ترجمه شده است[۴]، تأکید داشت بگوید که ماسه قبلاً «استاد در مدرسهٔ مترجمان رباط[۵]» (مراکش) بود و «*تحقیق دربارهٔ سعدی* را برای پایان نامهٔ دکترای ادبیات خود برگزیده بود.[۶]» این نخستین‌باری است که رسماً اعلام می‌شود که این تحقیق یک پایان نامهٔ دکتری است.

www.tabarestan.info تبرستان

هانری ماسه، در جلسهٔ ۱۱ ژانویه ۱۹۱۸ انجمن آسیائی پارس و با معرفی کلمان هوار و پُل کازانووا[۷]، استاد زبان عربی در کُلِژ دو فرانس و از دوستان محمد قزوینی، به عضویت این انجمن برگزیده می‌شود[۸]. آرتور کریستنسن[۹]، که در سال ۱۹۱۴ برای تحقیق در گویش‌های ایرانی و خرید نسخه‌های خطی فارسی به ایران رفته بود، چندی پس از بازگشت به کشور، *قصه‌های ایرانی به زبان عامیانه*[۱۰] (۱۹۱۸) را در کپنهاگ منتشر

---

1. Ibid.

۲. سعدی، *شاعر ایرانی*، ترجمه و تحقیق احمد سمیعی، *نامه فرهنگستان*، دورهٔ دهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۸۷، شماره پیاپی ۳۷. صص ۱۰۷-۱۲۰.

۳. هانری ماسه، *تحقیق دربارهٔ سعدی*، ترجمه غلامحسین یوسفی — محمد حسن مهدوی اردبیلی، چ ۱ (۱۳۶۴)، چ ۲ (۱۳۶۹)، تهران، توس.

4. Ecole des interprètes de Rabat (Maroc).

۵. سعدی، *شاعر ایرانی*، ترجمه سمیعی، ص ۱۰۹.

6. Paul Casanova

7. *Journal Asiatique*, 1918, t. 11, p. 167.

8. Arthur Christensen

9. *Contes persans en langue populaire*. Copenhague, 1918.

10. Cl. Huart, *Journal Asiatique*, 1919, t. 13, p. 335.

می‌کند و هوار نیز نقد عالمانه‌ای به آن اختصاص می‌دهد و از راهنمای ایرانی او به خوبی یاد می‌کند[۱]. کریستنسن با ایدهٔ والائی دربارهٔ افسانه‌ها و قصه‌های ایرانی به ایران رفته بود، ولیکن خود او نیز مهارت خوبی در جمع‌آوری این افسانه‌ها و قصه‌ها از خود نشان داد و راهنمای او، سید فیض الله[۲] هم، کوشش‌هائی در جهت تسهیل کارهای او بعمل آورده بود. این موفقیت انگیزهٔ خوبی برای ماسه می‌شود که در سال ۱۹۲۲ و به هنگام نخستین سفر به ایران، در جستجوی این راهنمای ایرانی برآید و به گفتهٔ کریستنسن «مجموعه‌ای از داستان‌های لطیفه‌وار و افسانه‌ها[۳]» را جمع‌آوری و تحت عنوان قصه‌های فارسی عامیانه[۴] (۱۹۲۵) منتشر کند. در همین نخستین سفر، ماسه دوستان ایرانی چندی پیدا می‌کند، مثل ملک‌الشعرای بهار و علی اکبر دهخدا، و در انجمن‌های ادبی هم شرکت می‌کند، به ویژه انجمن ادبی وحید دستگردی، صاحب مجلهٔ وزین *ارمغان*. آنچه که جالب است، وحید در طول جنگ اول یک ژِر مانوفیل تمام عیار بود و هانری یک ژِر مانوفوب خوب میهن‌پرست.

این مسافرت‌ها، که تا سال ۱۹۳۷ چهار بار به تناوب انجام گرفت، از روی هدف و برنامه بود، چون که او از همان ابتدا به جمع‌آوری فرهنگ عامیانه و آداب و رسوم ایران پرداخت. مواقعی هم بود که ایرانیان فکر می‌کردند که او با جمع‌آوری این نوع مطالب می‌خواهد موجب استهزاء آنها شود[۵]. اما در سفر دوم، ایرانیان، که کمی بیدار شده بودند، همتی از خود بروز دادند و حتی بعضی از آنها که به بررسی و تحقیق دربارهٔ زبان‌های باستانی ایران مشغول بودند، به فرهنگ عامیانه هم توجه نشان دادند[۶]. این امر گام مهمی بود و ماسه هم در شرف دریافت پاسخ مثبت به نداهای خویش بود.

---

۱. کریستنسن، *افسانه‌های ایرانیان*، ترجمه ی امیر حسین اکبری شالچی، تهران، ثالث، ۱۳۸۶، صص ۲۹۸ و ۲۹۹.

۲. همان، ص ۲۲۹.

3. Massé, *Contes en persan populaire* (Recueillis et traduits), in *Journal Asiatique*, 1925, t. 206, pp. 71- 157.

4. Wiet, *Notice sur H. Massé*, p. 214.

5. Ibid.

6. Ibid.

www.tabarestan.info تبرستان

در واقع، در سال ۱۹۳۷[1] میلادی وزیر فرهنگ وقت، علی اصغر حکمت، تصمیم می‌گیرد از مطالعات مردم‌شناسی و ادبیات عامیانه، با تأسیس یک کمیسیون برای جمع‌آوری قصه‌ها، تصانیف مردم‌پسند، افسانه‌ها، اطلاعات مربوط به آداب و رسوم و عرف و سنت و اشیاء مختص برپائی یک موزهٔ مردم‌شناسی، رسماً حمایت کند[2]. احتمالاً مذاکراتی هم بین حکمت و محمدعلی فروغی صورت گرفته بود، چون که در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) فروغی فرهنگستان ایران را متقاعد کرده بود تا با تشکیل یک موزهٔ مردم‌شناسی موافقت کند[3]. در هر حال ماسه تحقیقاتش را، پس از این اخبار دریافتی از ایران با عنوان *معتقدات و آداب ایرانی*[4] (۱۹۳۸) منتشر می‌کند و سال‌ها بعد، شاگرد با وفایش، مهدی روشن ضمیر آن را ترجمه و به چاپ می‌رساند[5].

www.tabarestan.info تبرستان

در این تحقیق مبسوط، مؤلف، سوای استفادهٔ عالمانه از سفرنامه‌ها و دیگر آثار، شخصاً نیز «از شهرهای مختلف ایران اطلاعاتی از زبان خود مردم جمع‌آوری»[6] کرده بود. او با تأکید می‌گفت که یکی از رشته‌های اساسی «انجمن ایرانشناسی تهران (۱۹۴۶)»، که مؤسس آن ابراهیم پورداود، «بررسی موضوع فولکلور است که منجر به چاپ چند کتاب اصلی شد»[7] و ایرج افشار نیز ضمن بر شمردن اسامی آنها[8]، تاریخ تأسیس انجمن ایران‌شناسی را به سال ۱۳۲۳[9] بر می گرداند. ماسه می‌گفت که، او در

---

1. Ibid.

۲. آرین پور، *از نیما تا روزگار ما*، ص ۴۵۰.

3. Wiet, *Notice, etc.*, p. 214.

4. *Croyaneces et coutumes persanes*. Paris, 1938, 2 vol.

۵. هانری ماسه، *معتقدات و آداب ایران*، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز دانشگاه آذربادگان، دانشکده ادبیات، مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ و ۱۳۵۷، ۲ جلد، تجدید چاپ دگری هم شده است.

۶. ماسه، «عرف و عادات مردم ایران»، در *تاریخ تمدّن ایران*، تألیف چهارده استاد ایرانشناس اروپایی، ترجمه جواد محیی، تهران، میر (گوتنبرگ)، ۱۳۳۶، ص ۳۷۱.

۷. همان جا

۸. *نادره کاران*، ص ۲۲۶.

۹. همان، ص ۲۲۵.

طرح موضوع رسالهٔ دکتری محمد معین، *مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی* (۱۳۲۶) نقش داشته است.

هیچ شک و شبهه‌ای نیست که او تحت تأثیر تحقیقات تطبیقی، عصر خویش، واژهٔ کلیدی «تأثیر» در ادبیات تطبیقی را در ایران باب کرد و بدینسان اولین رسالهٔ دکتری ادبیات فارسی جنبهٔ تطبیقی پیدا کرد. ماسه می‌گوید[1]: «این کتاب تألیف دکتر معین و محتوی اسناد متنوع و با ارزشی دربارهٔ فلکلور است. فصلی از این کتاب وقف بررسی نفوذ آیین مزدائی در ادبیات فارسی گردیده است. بررسی وضع لباسهای قدیم ایران نیز که بنا به توصیه نگارنده صورت گرفته به تأسیس موزهٔ البسهٔ قدیم ایران (موزهٔ مردم‌شناسی) در جوار موزهٔ ایران باستان منجر گردیده است.» ماسه اهمیت فولکلور ایران را به خاطر «شباهت‌ها و مناسباتی که با فولکلور غرب دارد، بسیار غنی و کاملاً در خور بررسی و مطالعه» می داند[2]. در این جا لازم است که به تبع توجهات یحیی آرین‌پور به دانش عوام (فلکلور) و نتایج ارزشمند آن، اعلام داریم که تأثیر تحقیقات و ترددهای ماسه با ایرانیان منجر به آثاری از طرف علی اکبر دهخدا (*امثال و حکم*)، صادق هدایت (*اوسنه و نیرنگستان*) و کوهی کرمانی (*چهارده افسانه از افسانه‌های روستائی ایران*) شد[3]. این بزرگترین دستاورد ماسه بود و راهی را که بدینسان گشود، کمی بعد هانری کُربن و همکاران او در زمینهٔ دیگری به کمال پیمودند.

ذکر نام محمدعلی فروغی، ما را به تاریخ تأسیس فرهنگستان در خردادماه سال ۱۳۱۴ و نیز به نوشتهٔ معروف او *پیام من به فرهنگستان* (۱۳۱۶) رهنمون می‌کند. در آن مؤلف استفاده از لغات بیگانه در زبان فارسی و سبک انشای فارسی را در چهار فصل کوتاه بیان داشته است[4]. گاستون وی یت، که آن را با اثر معروف ژوئاشم دوبله، *دفاع و تحلیل از زبان فرانسه*[5] مقایسه کرده بود، تأکید داشت بگوید که این نوشته *دفاع*

---

۱. «عرف و عادات مردم ایران»، ص ۳۷۱.

۲. همان، ص ۳۷۳.

۳. *از نیما تا روزگار ما*، صص ۴۴۵ تا ۴۶۱.

۴. محمدعلی فروغی، *پیام من به فرهنگستان*، چ۳، تهران، پیام، ۱۳۵۴.

5. Joachim du Bellay, *Défense et Illustration de la langue française* (1549).

www.tabarestan.info تبرستان

و *تجلیل از زبان فارسی*[1] است. در هر حال، ماسه این متن فارسی را به فرانسه ترجمه و به همراه مقدمه‌ای در سال ۱۹۳۹ به چاپ می‌رساند[2]. این امر نشان می‌دهد که پس از سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴)، که هزارهٔ فردوسی در تهران و نیز در پاریس برگزار شد و ماسه بیش از سایرین در آنها فعال بود و مقاله و کتاب ارائه کرد، توجه او به زبان و ادب فارسی تا چقدر امروزی بوده است. او ادبیات معاصر ایران را، پس از حسن مقدم (علی نوروز)، که از سال‌های ۱۹۲۱ به بعد با چندین مقاله به زبان فرانسه[3] در اروپا مطرح کرد و در واقع، نخواست که از *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیّت* ادوارد براون عقب بماند، بی‌وقفه مورد بررسی قرار می‌داد و مقالات ارزشمندی دربارهٔ آن می‌نوشت. حسن هنرمندی، که با شعار «ادبیات تطبیقی در خدمت ادبیات فارسی» در حوزهٔ نوین ایران‌شناسی و ادبیات تطبیقی گام برداشته بود، دربارهٔ حسن مقدم می‌گفت[4]: «سودای نجیبانهٔ وی آن بود که پلی میان ادبیات ایران و فرانسه برپا سازد و برای اجرای برنامهٔ خود از چند تن از ایرانشناسان آندوره و چند نویسندهٔ فرانسوی از جمله آندره ژید دعوت به همکاری کرده بود.» البته مقدم در این راه گام برداشته بود و

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Wiet, *Notice sur H. Massé*, p. 220, "*Défense et Illustration de la langue persane*".
2. *La lettre à l'Académie Iranienne de S. A. Mohammed Ali Foroughi*, traduite avec une introduction, in *Revue des Etudes Islamiques*, 1939, t. 13, pp. 15-74.
3. Hassan Moghadam (Ali Nô Rouze), *De la liberté de langue chez les poètes persans*, in *Pars: La Revue littéraire persane*, 1921, n° 3, pp. 35-37; *Quelques poètes illettrés*, Ibid., 1921, n° 4, pp. 49-52; *L'orientatio nouvelle de la littérature persane, les classiques d'aujourd'hui. Les novateurs en poésie, l'esprit critique de la littérature moderne. Deux genres nouveaux: le théâtre et le romen*, in *Mercure de France*, 1923, t. 164, pp. 536 – 39; *La littérature persane d'aujourd'hui*, in *Messagers d'Orient*, 1926, avril, pp. 83-86.

۴. *آندره ژید و ادبیات فارسی*، تهران، زوّار، ۱۳۴۹، ص ۲۱۰.

با مقدمهٔ خود بر ترجمهٔ *رباعیات خیام* (۱۹۲۵) توسط فرانتس توسن و تأکید اینکه «وضوع و روشنی رباعیات و به همان اندازه و هم عمق این رباعیات، موفقیت آنها را در اروپا رقم زد»[۱]، عملاً این پل را بر پا داشته بود و حتی قبل از او محمد قزوینی باصلابت‌تر وارد میدان شده بود و به همراه سیّاح سوئیسی فرانسوی‌تبار، کلود آنِه، *صد و چهل و چهار رباعی خیام* (۱۹۲۰) را منتشر کرده بود[۲].

ماسه در راه معرفی اسلام و شیعه کوشش‌های ماندگاری به عمل آورد. کتاب *اسلام*[۳] (۱۹۳۰)، که او خاضعانه آن را «طرح تحول تاریخی»[۴] وصف می‌کند به فاصلهٔ کوتاهی به چندین زبان اروپائی ترجمه و حتی متن آن به کرات به چاپ می‌رسد[۵]. او از آثار ملا محمد باقر مجلسی و فارسی‌نویسی او واقف بود و از این رو، براساس *حلیة المتقین* او، *آداب‌دانی طبق سنن شیعه*[۶] (۱۹۴۰) را ترجمه و به همراه متن آن منتشر کرد. جمع‌آوری و تدوین فقه شیعه در دورهٔ صفوی این مزیّت را داشت که به زبان فارسی نوشته می‌شد. در *حلیة‌المتقین*، که دارای سبک ساده و روشنی است و در چهارده باب و یک خاتمه است، مباحثی همچون پوشش و زیورآلات، عادات خانوادگی، تعلیم و تربیت کودکان، روابط اجتماعی بین مسلمین، ارتباط بین المذاهب و ساختار مأوای خانوادگی به طور روشمند مطرح شده است[۷]. البته، همانطور که پیش از این گفته شد، کشیش آمریکائی مِریک، در سال ۱۸۵۰، اقدام به ترجمهٔ بخشی از *حیات القلوب*

www.tabarestan.info تبرستان

1. *Robaiyat Omar Khayyam*. Traduits du persan par Farnaz Toussaint. Préface de la biographie de Khayyam par Ali Nô-Rouze. 44e éd., Paris, Diazza, 1940, p. V.
2. Claude Anet et Mirza Mohammad, *Les 144 Quatrains d'Omar Khayyam*. Traduits littéralement. Paris, Sirène,1920.
3. *Islam*. Paris, 1930.
4. Wiet, *Notice sur H. Massé*, p. 212.
5. Ibid.
6. *Savoir – vivre selon les traditions shi'ites*, in *Journal Asiatique*, 1940 – 41, t. 233, p. 59 et suiv.
7. Wiet, *Notice*, p. 215.

مجلسی به زبان انگلیسی کرده بود و از این رو، وی در دنیای ایران‌شناسان چهرهٔ شناخته شده‌ای بود.

ماسه دارای ترجمه‌های زیادی از ادب کلاسیک به فرانسه بود و با مجموعه‌های مربوط به فرهنگ و تمدن ایران همکاری دلسوزانه ای داشت و مقالات عدیده ای نیز در بارهٔ ادبیات معاصر ایران نوشته بود. بعد از تألیف *تحقیق دربارهٔ سعدی*، او به کار بزرگ ترجمهٔ «*بهارستان*» (۱۹۲۱) جامی همت می گمارد و در سال ۱۹۲۵ چاپ دیگری را از آن ارائه می‌کند[1]. تتبع عالمانهٔ کازیمرسکی دربارهٔ منوچهری راهگشای ارزشمندی بود و ماسه نیز «*منوچهری، شاعر ایرانی قرن یازدهم*»[2] (۱۹۳۵) را تألیف می‌کند. او به کتاب محمد غازی ملطیوی، روضة *العقول*[3]، که روایتی دیگر از *مرزبان‌نامه* است و در اواخر قرن ششم هجری نوشته شده است، توجه کرده و به گفتهٔ استاد محمد روشن، که به قول محمدتقی دانش‌پژوه بسنده می‌کند، صرفاً «باب الملک و اولاده»[4] (۱۹۳۸) را ترجمه می‌کند، اما کتابشناسی آن به صفحات بیشتر تأکید دارد[5].

هوار قبلاً به گرشاسب‌نامه پرداخته بود و ماسه هم «*گرشاسبنامه اسدی*»[6] (۱۹۵۰) را ترجمه می‌کند. او تحقیق خودش را، «*ارزش استنادی فتح القدسی عمادالدین محمد*

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Jami. *Le Beharistan*. Traduit pour la première fois du persan. Paris, p. Geuthner; 2e éd. dans la coll. "Les Joyaux de l'Orient". Paris, 1925.
2. *Manoutchehri, poète persan du XIe siècle*, in *Annales de l'Institut d'études orientales de l'Université d'Alger*. 1935, t. 1, pp. 213 – 32.
3. *Mohammad Ibn Ghazi de Malatya: Le jardin des esprits (Rouzat ol – ogoul)*, 1938.
4. محمّد غازی ملطیوی، *روضة‌العقول*، به تصحیح و تحشیهٔ محمّد روشن و ابوالقاسم جلیل پور، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳، ص هفده.
5. Ibn Ghazi de Malatya, Mohammad: *Le jardin, etc.*, 1ère partie publiée et traduite par H. M. Paris, G. P. Maisonneuve, 1938, 106 p. dont 67 en persan, in *Publications de la Société des études iraniennes*, n°14.
6. Asadi. *Le Livre de Garchasp*, t. II, *Publications de l'Ecole des langues orientales vivantes*, Paris, 1950.

اصفهانی»[1] (۱۹۵۱)، در کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان، که در سپتامبر ۱۹۵۱ در استانبول برگزار شد، ارائه می‌کند. عمادالدین محمد اصفهانی، معروف به عماد کتاب و نویسندهٔ توانای قرن ششم هجری، مؤلف کتاب *الفتح القُسّی فی الفتح القدسی* است دربارهٔ فتح شام و فلسطین توسط صلاح‌الدین ایوبی. ماسه از نظامی گنجوی «*خسرو و شیرین*»[2] (۱۹۷۰) را ترجمه و منتشر می‌کند. او «*بیست شعر [غزل] از حافظ*»[3] (۱۹۳۲) را ترجمه می‌کند، ولیکن در اعتراف عجیبی به پرویز خانلری می‌گوید[4]: «... ترجمهٔ حافظ به مثابهٔ آنست که کسی بخواهد مهتاب را در خمره‌ای زندانی می‌کند.» هیچ شکی نیست که شارل هانری دو فوشه کور با ترجمهٔ *دیوان حافظ*، طبق چاپ خانلری، عملاً نشان داد که مهتاب و خمره هیچ تناسبی در معادلات ترجمه ندارند و حافظ ترجمه‌شدنی است.

www.tabarestan.info تبرستان

اقدام ماسه در ارائه «*اشعار تغزلی جلال‌الدین مولوی*، یادداشت و ترجمهٔ بیست شعر»[5] (۱۹۳۹) به راستی در خور اهمیّت بود، اما کار بزرگ او، ارائه «گرگانی، *رمان ویس و رامین*، ترجمه با همکاری محمد آشنا[6]» (۱۹۵۹) بود. با انجام آن، او بیشتر در فکر تاریخ ادبی و ادبیات تطبیقی بود که به تشابهات و تفاوت‌ها توجه دارد، به ویژه این که فخرالدین اسعد گرگانی، شاعر قرن یازدهم میلادی، در این منظومهٔ *ویس و رامین* از یک مضمون روزگار اشکانیان بهره برده و ایران‌شناسان را دچار شگفتی کرده

---

1. *Valeur documentaire du Fath al - Qossi de Imad al - Din al - Isfahani,* in *Actes du Congrès International des Orientalistes.* ACIO. Istanboul, sept. 1951.
2. Nizami Gangavi. *Le roman de Chosroes et Chirin.* Traduit du persan. Paris, 1970.
3. *Vingt poèmes de Hafiz* (traduits du persan), in *Cinquantenaire de la Faculté des Lettres d'Alger*, 1932, pp. 343 - 56.

۴. *روح ایران*، ترجمهٔ بهفروزی، ص ۱۷۶.

5 -*Les poésies lyriques de Djalal od - Din Roumi*, notices et traduction de 20 poésies, in *Revue Hermès*, 1939.

6. *Gorgani. Le roman de Wis et Rami.* Traduit par H. M., revisé par M. Achena.Paris, 1959.

بود. در واقع، تشابهات این منظومه با داستان *تریستان و ایزوت*[1]، که در اروپای قرن دوازدهم از مقبولیّت خاصی برخوردار بود، حیرت‌انگیز می‌نمود. به علاوه، ماسه، در اظهار نظری هوشمندانه نامهٔ *ویس و رامین* را با *نامه‌های راهبهٔ پرتغالی*[2] (۱۶۶۹) مقایسه می‌کند. در این بررسی تطبیقی، او از تأثیر و تأثر به مقایسه می‌رسد. به همین خاطر ایران‌شناسان و خاورشناسان زیادی به آن توجه کردند و در سال ۱۳۲۴ ش. صادق هدایت ضمن بررسی ابعاد گوناگون *ویس و رامین*، مواد فرهنگ توده یا فولکلور آن را ارزشمند توصیف کرد[3]. محمد روشن، که چاپ نفیسی از *ویس و رامین* را ارائه کرده است، ذوق بخرج داده و در پیوست این چاپ، سوای مقالهٔ هدایت، مقالهٔ ارزشمند ولادیمیر مینورسکی را نیز آورده است[4]. در ادامه، ماسه، با همکاری محمد آشنا، که در لیون (فرانسه) زبان فارسی تدریس می‌کرد، «ابن‌سینا. *دانش‌نامهٔ علائی*، ترجمه توسط محمد آشنا و هانری ماسه»[5] (۵۸ — ۱۹۵۵) را منتشر کرد. بنظر می‌رسد که این ترجمه و چاپ پیامدِ خوبِ برگزاری هزارهٔ ابن‌سینا در ایران به سال ۱۳۳۰ به ریاست سعید نفیسی بوده است[6]. در یک سلسله مشارکت در جُنگ‌ها و یادگارنامه‌ها، ماسه چند فقره از رساله‌های کوچک رشیدالدین فضل‌الله طبیب همدانی را ترجمه کرد و بدینسان بیشترین حجم کار ترجمهٔ آثار این مورخ، پس از بلوشه، را انجام داد. از مجموعهٔ نوشته‌های او دربارهٔ فردوسی و *شاهنامه*، «*حماسه‌های ایرانی: فردوسی وحماسهٔ ملی*»[7] (۱۹۳۵)، در

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Tristan et Yseut*

2. *Lettres portugaises* (1669).

۳. فخرالدین اسعد گرگانی، *ویس و رامین*. با دو گفتار از صادق هدایت و مینورسکی، مقدمه و تصحیح و تحشیه از محمد روشن، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۶، ص۳۹۹.

۴. همان، ص ۴۱۵.

5. Avicenne. *Livre de la science*, traduit par Mohammad Aschena et Henri Massé. Paris, Les Belles - Lettres,1955 - 58, 2 vol; I - Logique - Métaphsique; II - physique - Arithemétique - Géométrie - Astronomie - Musique.

۶. سعید نفیسی، *پورسینا*، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۳، ص ۱۹۹.

7. *Les épopées persanes: Firdousi et l'épopée nationale*. Paris, 1935.

ایران تحت عنوان «*فردوسی و حماسهٔ ملی*، ترجمهٔ مهدی روشن ضمیر»[1] (۱۳۵۰) به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

در سال ۱۹۵۰، ماسه *جُنگ اشعار فارسی (قرن یازدهم تا نوزدهم میلادی)*[2] را منتشر و آن را به پسرش، ژان، که در جنگ دوم کشته شده بود، تقدیم می‌کند[3]، ظاهراً ترجمه‌ای که حسن هنرمندی از ماسه، «*برگزیدهٔ شعر فارسی*، تهران، میر (گوتنبرگ)، ۱۳۵۱» ارائه کرده است، مربوط به همان چاپ است. در سال ۱۹۵۱، ماسه با همکاری رُنه گروسه و لوئی ماسینیون، متولیان مطالعات ایرانی در فرانسه، «*روح ایران*[4]» را منتشر می‌کند. از چاپ دوم آن، که با مقدمهٔ داریوش شایگان در سال ۱۹۹۳ در پاریس به طبع رسید، ترجمه‌ای نیز به فارسی منتشر شده است. در سال ۱۹۵۲، «*تمدن ایرانی*[5]» که آن نیز یک اثر گروهی است، انتشار می‌یابد و ماسه در آن چند مقاله منتشر می‌کند. جواد محیی آن را تحت عنوان *تاریخ تمدن ایران* (تهران، میر (گوتنبرگ)، ۱۳۳۶) و عیسی بهنام، با همان عنوان اصلی «*تمدن ایرانی*» (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷) ترجمه و چاپ می‌کنند. به علاوه، ذبیح‌الله صفا *گنج سخن* (منتخب اشعار) را به پیشنهاد یونسکو در انتشارات دانشگاه تهران در سه جلد به چاپ می‌رساند و سپس تجدید چاپی از آن در یک جلد (۱۳۴۱) ارائه می‌کند[6]. بنظر می‌رسد که همین کتاب با عنوان «*جُنگ اشعار فارسی*[7]» (۱۹۷۱) و با همکاری ماسه، لسکو و لازار به فرانسه ترجمه و توسط گالیمار به چاپ رسیده است.

بررسی ادبیات معاصر ایران، که برخاسته از جنبش آزادی‌خواهی مشروطیت بود،

---

۱. تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰.

2. *Anthologie de la poésie persane* (*XIe – XIXe siècle*). Paris, Payot, 1950.

3. Wiet, *Notice sur H. Massé*, p. 216.

4. *L'Ame de l'Iran* (sous la direction de R. Grousset, L. Massignon, H. Massé). Paris, A. Michel, 1951, 2e éd.,1993, Ibid.

5. *La civilisation iranienne*. Paris, A. Michel, 1952.

۶. افشار، *نادره کاران*، ص ۹۴۱.

7. Zabihollah Safa. *Anthologie de la poésie persane*. Traduite par H. Massé, R. Lescot et G. Lazard, Paris, Gallimard, 1971.

www.tabarestan.info تبرستان

ماسه را به نوشتن چند مقاله دربارهٔ آن رهنمون می‌کند و او «*ادبیات فارسی امروز*[1]» (۱۹۳۵)، «*ادبیات ایران*[2]» (۱۹۳۶) و نیز «*ادبیات فارسی امروزی*[3]» (۱۹۴۷) را به رشتهٔ تحریر در می‌آورد. مثل گمانه‌زنی پیشین، بنظر می‌رسد که آنچه ایرج افشار، در مقام مترجم و تحت عنوان «*ادبیات کنونی ایران*، ترجمه از نوشتهٔ هانری ماسه، *جهان نو* (۱۳۳۰)، ص ۲۲۸ — ۲۲۹»[4] ذکر می‌کند، در رابطه با آخرین مقالهٔ ماسه چاپ باشد. در هر حال، وی که «هانری ایرانی» شده بود، در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) مورد تجلیل دانشگاه تهران قرار می‌گیرد و «*مجموعهٔ مقالات تحقیقی خاورشناسی اهدائی به آقای پروفسور ماسه*» با همکاری دوستان و دوستدارانش به وی تقدیم می‌شود. به گفتهٔ علی اکبر سیاسی[5]، رئیس وقت دانشگاه تهران و معمار این جشن‌نامه، که ماسه را به خوبی می‌شناخت، چون که وی در سال ۱۹۳۱ عضو ژوری رسالهٔ دکتری او بود[6]، کار گردآوری و تنظیم مقالات آن زیر نظر سید ضیاءالدین دهشیری انجام گرفت[7] و افشار مقالهٔ «*نگاهی بر فوائد لغوی کامل التعبیر*»، سیاسی مقالهٔ «*دانشگاه چندی شاپور*»، و ماسینیون مقالهٔ «*مبادی تأملات شیعی دربارهٔ سلمان و فاطمه*» را در آن منتشر کردند. مخلص کلام اینکه ماسه اولین ایران‌شناس فرانسوی بود که با ایرانیان روابط مستمر و محکمی برقرار کرد، به ویژه با آنهائی که در فرانسه به تحصیل پرداخته بودند. به خاطر تعدد مسافرت‌هایش به ایران، می‌توان گفت که او در این‌جا زیست و مثل

---

1. *La littérature persane d'aujourd'hui*, in *Cahiers du Sud*, Août - Sept., 1935, 27.
2. *La littérature de la Perse*. Memento Larousse. Paris, 1936.
3. *La littérature persane d'aujourd'hui*, in *L'Islam et l'Occident*, 1974, pp. 260 - 63.

۴. سید فرید قاسمی، *ایرانشناس مجله نگار. زندگی و کارنامه مطبوعاتی ایرج افشار*، تهران، خانه فرهنگ و هنر گویا — نشر امروز، ۱۳۸۹، ص ۸۳۳.

۵. *گزارش یک زندگی*، ص ۱۶۹.

۶. همان، ص ۹۰.

۷. همان، ص ۱۸۵.

www.tabarestan.info تبرستان

گوبینو عمق و روح ایران را درک کرد. در این خصوص استنباط گاستون ویِیت هوشیارانه بود، هر چند که ایام آن دو نابجا بود[1]. اما او در ماسه یک تطبیقگر می‌دید و از این منظر این برداشت او کاملاً بجا بود.

لوئی ماسینیون، که ما به کرات از او یاد کردیم و او را در زمُرهٔ گروهی معرفی کردیم که به همراه رُنه گروسه، هانری ماسه و امیل بنونیست، متولیان مطالعات ایرانی در فرانسه بودند و به همین خاطر اغلب به عنوان اعضای ژوری رساله‌های ایرانیان، در علوم انسانی، حضور داشتند، در ابتدا جامهٔ کشیش ملکی بر تن داشت و در مواقعی هم آداب و رسوم محلی را سرمشق قرار می‌داد به راحتی لباس محلی می‌پوشید. او در زمان هانری ماسپرو[2]، رئیس مؤسسهٔ فرانسوی باستان‌شناسی شرقی قاهره، وارد آن شده و به عنوان باستان‌شناس به کار مشغول شد و نخستین گزارش خود را نیز در سال ۱۹۰۸ ارائه کرد. بنابراین ماسینیون در ابتدا به عنوان باستان‌شناس وارد حوزهٔ خاورشناسی شد، آنهم در حالیکه انگلیسی‌ها در قاهره دفتری تأسیس و یک هیئت باستان‌شناسی تشکیل داده و اعضای خود را به بین‌النهرین می‌فرستادند. کمی بعد و به دنبال مأموریتی به همین بین‌النهرین، که در آن وقت کاملاً در دست انگلیسی‌ها بود و از قاهره هم رهبری می‌شد، رفت و ظاهراً نخستین ورود او به خاکِ ایران، در همین ایامِ سال‌های ۱۹۰۸ — ۱۹۰۷ انجام گرفت[3] که از طریق بنادر جنوب وارد کشور شد و حتی به خرید کتاب پرداخت. او با مطالعهٔ آثار شیخ عطار نیشابوری —*تذکرةالاولیاء* — به قتل حلاج پی برد و کم‌کم توجه به زندگی پر مصائب او بر زندگی علمی و بر روح او تأثیر گذاشت. مثل او آیه «یستعجِلُ بها الّذین لایومِنونَ بهاء و الدّین آمنوا مشفِقُونَ مِنها وَ یَعلَمون انّها الحقّ»[4] را می‌خواند[5]. بزودی نخستین اثر تحقیقی خویش را دربارهٔ حلاج تهیه و آن را

---

1. *Notice*, p. 219.

2. Henri Maspèro

۳. ابوالقاسم سحاب، *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۵۲.

۴. شیخ فریدالدین عطّار نیشابوری، *تذکره الاولیاء*، به تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، به کوشش ع. روح بخشان، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹، ص ۶۲۱.

۵. بدوی، *فرهنگ کامل خاورشناسان*، ص ۳۸۶.

www.tabarestan.info تبرستان

تحت عنوان «*مصائب حلاج و طریقهٔ حلاجیه*»[۱] (۱۹۰۹)، در *یادگار نامهٔ* استاد علوم اسلامی خویش، هارتویگ دِرِنبورگ، منتشر کرد[۲]. حسین منصور حلاج، که در ۳۰۹ هجری کشته شد، «از بیضای فارس بود، و در واسِطّ پرورده شد»[۳] و ماسینیون هم در سفر بعدی خویش از ایران از این شهر دیدن به عمل آورد[۴].

در حوالی سال‌های ۱۹۰۹ — ۱۹۰۸، به منظور تحقیقات باستان‌شناسی وارد بین‌النهرین می‌شود و همزمان با فعالیت‌های باستان‌شناسی انگلیسی‌ها، موفق به کشف قصر بین‌النهرینی اُخیضِر می‌شود[۵] که در قلمرو سابق ملوک لحمی در حیره، در غرب فرات و کربلا و در جنوب غربی بغداد قرار داشت. قبلاً دِلاواله و تاورینه و سپس دیولافوا از خرابه‌های آن بازدید به عمل آورده بودند[۶]. ظاهراً این قصر نشان می‌داد که به منظور حراست از حول و حوش در مقابل چپاول‌گری بدویان غارتگر بر پا شده بود[۷]. گاستون ویِیت، که به این مبحث می‌پردازد و به مقالهٔ ماسینیون در *دایرةالمعارف اسلام*، چاپ اول، جلد چهارم، «اُخیضِر» اشاره می‌کند[۸]، با ظرافت تمام ادامه داده و می‌نویسد[۹]: «او به گفتهٔ خویش، در مقابل فرضیاتی که بیشتر بایستی گفت مشکوک بودند و در اُخیضِر یک قصر زمستانی پیش از اسلام می‌دیدند، استوار ماند.» در واقع، گرترود بِل[۱۰]، مأمور انگلیسی فعّال در بین‌النهرین، که در کارنامهٔ ایران‌شناسی خویش، ترجمهٔ غزلیات حافظ

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. "*La passion d'al – Halladj et l'ordre des Halladjiya*", in *Mélanges Hartwig Derenbourg* (Paris, 1909), pp. 311 – 22.
2. Gaston Wiet, *Louis Massignon* (1882-1962), in *Syria*, 1963. T. 40, pp. 221 – 225.

۳. *تذکرة الاولیاء*، ص ۶۱۰.

۴. سحاب، *فرهنگ خاورشناسان*، ص ۲۵۲.

5. Wiet, *Louis Massignon*, p. 222.

۶. *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ۱۳۷۷، ج ۷، صص ۲۹۱- ۲۹۵؛ ص ۲۹۵.

7. Wiet, p.223.
8. *Encyclopédie de l'Islam*, 1er éd., 1934, t. 4, p. 1047.
9. Wiet, p. 223.
10. Gertrud Bell

را نیز دارد، همزمان با ماسینیون از خرابه‌های قصر اُخیضِر دیدن به عمل آورد[۱] و فرضیاتی ارائه کرد و حتی اعلام داشت که آن را کشف کرده است و امید هم داشت که نتیجهٔ تحقیقاتش را توسط زبان‌شناس و باستان‌شناس فرانسوی، سالومون رِناک[۲]، منتشر کند. اما وقتی مطلع می‌شود که ماسینیون نتیجهٔ کشفیات خویش را در «گازت دِ بوزار[۳]» منتشر کرده است، ابراز ناراحتی می‌کند[۴]. مع‌الوصف او نیز بعداً نتیجهٔ تحقیقاتش را منتشر می‌کند[۵]. آنچه که وی‌یت را ملزم به نوشتن مقالهٔ خویش کرد، همانا احقاق حق نسبت به ماسینیون دربارهٔ کشف اُخیضِر و نیز رد نظریات مشکوک بِل دربارهٔ تاریخ بنای این قصر بود.

www.tabarestan.info تبرستان

ماسینیون، در طول مأموریت‌های باستان‌شناسی خویش در بین‌النهرین، از مراکز مهم شیعه، کربلا، نجف و کوفه هم دیدن به عمل آورد[۶] و از ایوان کسری و نیز مقبرهٔ سلمان فارسی (سلمان پاک) در مدائن با وجد خاصی دیدن کرد[۷]. این زیارت از محل دفن سلمان فارسی او را به تحقیق دربارهٔ این یار پیامبر اسلام، که در حق او گفته بود «سلمان منا اهل البیت[۸]» رهنمون کرده بود. به طور کلی، این نوع تحقیقات منجر به مطالعات عرفانی، شیعی و فلسفی و مذهبی در تمامی آثارش می‌شود و سوای حلاج، سلمان فارسی، خاندان شیعه مذهب نوبختی هم مورد توجه او قرار می‌گیرد. اما او به وظایف دیگری که پیش رو است عمل می‌کند و در طول جنگ اول به عنوان مترجم زبان عربی در ارتش فرانسه خدمت می‌کند، ولیکن به تحقیقاتش نیز ادامه می‌دهد و

---

۱. جَنِت ولاچ، *ملکه صحرا*، ترجمهٔ مهین خالصی، تهران، کتاب سرای نیک، صص ۷۵، ۹۶ و ۹۷.

2. Salomon Reinach

۳. ولاچ، *ملکه صحرا*، ص ۹۹.

۴. همان جا.

5. Bell, Gertrud Lowathian, *Palace and mosque at Ukhaidir*; a study in early Mohammadan architecture by ... - Oxford, 1914.

۶. بدوی، *فرهنگ کامل خاورشناسان*، ص ۳۸۱

۷. همان جا

۸. همان جا

بدون حلاج سر به بالین نمی‌نهد. او می‌توانست، در پایان جنگ، از رسالهٔ خویش دفاع کند، اما عمداً تاریخ آن را به تعویق اندازد. سرانجام روز موعد با «انا الحق» فرا می‌رسد و در ۲۴ مه ۱۹۲۲[۱]، او از رسالهٔ دکترای دولتی خویش «*مصائب الحلاج، شهید اسلام*[۲]» (۱۹۲۲) و نیز از رسالهٔ تکمیلی آن، «*تحقیق دربارهٔ مبادی واژگان فنی عرفان اسلامی*[۳]» (۱۹۲۲) دفاع می‌کند. تاریخ مذکور به این خاطر انتخاب شده بود که با تاریخ هزارمین سال به دار کشیدن حلاج همزمان باشد[۴]، یعنی با تاریخ ۲۷ مارس ۹۲۲، برابر با ۲۴ ذیقعده ۳۰۹ هجری قمری[۵].

www.tabarestan.info تبرستان

سید حسن تقی‌زاده، که علی‌رغم مشاغل سیاسی‌اش به تحقیقات ایران‌شناسی سخت علاقمند بود، از موضوع امر واقف می‌شود و از دوستش محمد قزوینی تقاضا می‌کند که دو رسالهٔ مذکور را برای او تهیه کند و وی نیز در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۲۳، ضمن اظهار این که «به کلی از نقطهٔ نظر یک عالمی مثل سرکار بی‌فایده است[۶]» ادامه داده و می‌گوید[۷]: «صاحب این کتاب را من شخصاً می‌شناسم. جوانی است بسیار بسیار طالب شهرت و نام و میخواهد که کاری کرده باشد که عالم را مبهوت نماید.» سپس با پیش کشیدن بحث این نوع تحقیقات و نقش «مستشرقین شارلاتان» از «شارلاتانیّت[۸]» آنها نیز به صحبت می‌پردازد. ظاهراً قزوینی این عبارت را در مقابل «شارلانیسم[۹]» فرانسه آورده و همهٔ مستشرقان را به یک سان از چنین فیضی برخوردار کرده بود. او «ماسینیونِ

---

۱. همان، ص ۳۸۳

2. *La passion d'Al Halladj, martyr de l'Islam*. Paris, 1922

3. *Essai sur les origines du lexique technique de la myslique mysulmane*, Paris, 1922.

۴. بدوی، ص ۳۸۳.

۵. هانری کوربن، *تاریخ فلسفه اسلامی* (متن کامل)، ترجمهٔ جواد طباطبایی تهران، انتشارات کویر ـ انجمن ایرانشناسی فرانسه ۱۳۷۳، ص۲۸۱.

۶. *نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده* (۱۹۱۲ـ۱۹۳۹)، به کوشش ایرج افشار، تهران، جاویدان، ۱۳۵۳، ص۱۰۲.

۷. همان، ص۱۰۳.

۸. همان، ص۱۰۶.

9. Charlatanisme

منصور حلاجی[۱]» و «ماسهٔ ابن میسری[۲]» و چند تن دیگر را در یک رده قرار داده و همه را به یک چوب می‌زند.

در زبان فرانسه صفت «شارلاتان[۳]» مختص پزشک قلابی و یا مُتطبب[۴] و یا بهتر حکیم شعبده باز است، همان طور که صفت «مارون[۵]» مختص وکلای نجیب‌الحال است. در سال ۱۸۵۶، گوبینو به محض ورود به بندر بوشهر، با یکی از این پزشک‌ها که «سرخ و ارغوانی[۶]» بود و بعد معلوم شد «لهستانی» و «رئیس الاطبای لشگر فارس» است و حتی چندی قبل از آن «از خود بی‌خود شده» و «کلمهٔ شهادتین را ادا کرده» و «پس از آن یک مسلمان واقعی» شده بود، آشنا می‌شود که چند کلمهٔ فرانسه می‌دانست و چند کلمهٔ بیشتر آلمانی و او نیز به دلایل مصلحتی از ذکر نام این فرد خودداری می‌کند، ولیکن از مصاحبت با او در می‌یابد که مرید شعبده باز بزرگ ایتالیایی، بارتولو مئو بوسکو[۷] بوده است[۸] که در آن ایام هنوز به فعالیت‌هایش ادامه می‌داد.

اما یاکوب ادوارد پولاک، پزشک اتریشی و مدرس طب در دارالفنون، که این طبیب معروف الحال را می‌شناخت، ضمن ذکر نام او، «سکولوفسکی لهستانی[۹]»، با تأکید می‌گفت که بیست سالی است در ایران اقامت دارد[۱۰]. همین اظهارات پولاک مؤید آن است که حضور سکولوفسکی در «لشگر فارس» با این اقامت طولانی، با همراهی و همفکری انگلیسی‌ها بوده که در خراسان هم ژنرال لهستانی ایزودور بوروسکی[۱۱] را در

---

۱. همان، ص۱۴۲.

۲. همان جا

3. Charlatan

4. Médicastre

5. Marron

۶. گوبینو، *سه سال در آسیا*، ص۱۲۴.

7. Bartolomeo Bosco

۸. گوبینو، ص۱۲۵

۹. یاکوب ادوارد پولاک، *سفرنامهٔ پولاک «ایران و ایرانیان»*، چ۲، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸، ص۴۶۸.

۱۰. همان جا

11. Isodore Borowski

www.tabarestan.info تبرستان

خدمت خود داشتند. سید محمد علی جمالزاده، در خاطرات سال ۱۹۱۶ میلادی و در اوج جنگ اول در اروپا و مأموریت میهن پرستانه‌اش در اطراف مرزهای شرقی کشور، با یک طبیب سوئیسی، از منطقهٔ ایتالیایی زبان[1] این کشور (به نحوی هموطن بوسکو)، آشنا می‌شود[2] که براستی شارلاتان بود و او وی را «طبیب ناراستی[3]» می‌نامید. جمالزاده، از قول او می‌گفت، که در «سلطان آباد عراق[4]» اقامت گزیده بود و از علم خودش حرف می‌زد و حکایت‌ها می‌کرد و «می‌گفت، جمالزاده از قول او می‌گوید،[5] دادم لوحهٔ بزرگی که از علم و تجربه و تخصص و مقامم حکایت می‌کرد بالای در خانه‌ام نصب کردند و اسباب و آلات طبابت را فراهم ساختم و مشغول کار شدم و حتی رفیقهٔ سویسی خودم را هم که در سویس پرستار بود دعوت کردم که به ایران بیاید و آمد و برای او هم منزل و تابلوی قابلگی فراهم آوردم...، و ضمناً در پهلوی مطبم دواخانه‌ای هم علم کردم و در آنجا خود کونیاک می‌ساختم و در بطریهایی که با چوب پنبه مخصوص از فرنگستان وارد کرده بودم بطری کونیاک حاضر می‌ساختم و به اغلب مریض‌های خود کونیاک تجویز می‌کردم.»

مخلص کلام از این حواشی زمان آزموده این که در سال ۱۳۰۴ ش (۱۹۲۵ م) عباس اقبال، مدرس مدرسهٔ نظام[6] آن عصر و مورخ بزرگ بعدی، به سمت منشی هیئت نظامی ایران[7] به پاریس می‌رود و در آنجا از فرصت استفاده کرده و تحصیلاتش را در مقطع لیسانس، در سوربُن، که ماسینیون در آنجا نیز به تدریس می‌پرداخت[8]، آغاز می‌کند. با راهنمایی محمد قزوینی، شرح حال خاندان نوبختی را که افراد آن از نخستین مبلغان مذهب تشیّع در ایران

---

1. Suisse italique

۲. سید محمد علی جمالزاده، *خاطرات سید محمد علی جمالزاده*، به کوشش ایرج افشار ـ علی دهباشی، تهران، سخن، ۱۳۷۸، ص ۱۵۰.

۳. همان، ص ۱۵۷.

۴. همان جا

۵. همان جا

۶. افشار، *نادره کاران*، ص ۲۶.

۷. همان جا

۸. آرین پور، *از نیما تا روزگار ما*، ص ۸۵.

www.tabarestan.info تبرستان

بودند، به عنوان پایان نامه انتخاب می‌کند[۱]. سپس با محمد قزوینی و ماسینیون، به عنوان استاد راهنما، اقبال موفق به دفاع از پایان نامهٔ خویش دربارهٔ خاندان نوبختی می‌شود و در نتیجه گواهی لیسانس ادبیات را کسب می‌کند. اقبال «*خاندان نوبختی*» را در سال ۱۳۱۰ ش (۱۹۳۱ م) به چاپ می‌رساند و حتی خلاصه‌ای از آن را به زبان فرانسه برای مجلهٔ ماسینیون منتشر می‌کند[۲] و وی نیز مقالهٔ «*نوبختی*[۳]» را برای *دایرةالمعارف اسلام*، چاپ اول، می‌نویسد. نکتهٔ جالب این که در جلسهٔ[۴] ۲۰ آوریل ۱۹۲۸ انجمن آسیایی پاریس، با معرفی ماسینیون و مینورسکی، عباس اقبال به عضویت این انجمن برگزیده می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

این رویداد خوب علمی، که از نظر زمانی مهم بود، نشان می‌دهد که قزوینی در حق ماسینیون پیش داوری کرده بود، چون که در این ایام فردی را در مقابل خود داشت که هم در کُلژ دو فرانس هم در سوربُن تدریس می‌کرد و هم این که به لحاظ تخصص مراودهٔ علمی را با شخص او میسر کرده بود. در هر حال، در ۲ نوامبر ۱۹۳۴، قزوینی مجدداً از همین فرانسویان صحبت کرده و با لحن عطوفات آمیزی می‌گوید[۵]: «و اما دوستان فرانسوی من، نه ماسینیون، نه ماسه، نه بلوشه... و نه دیگر آشنایانی که حالا فکرم به آنها نمیرود...». حضور مؤثر ماسینیون، تداوم حسن اتفاق‌ها را موجب می‌شود. در سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹ م) غلامحسین صدیقی، در امتحان اعزام محصل پذیرفته شده و از سوی دولت به فرانسه فرستاده می‌شود[۶]. ابتدا تحصیلاتش را در رشتهٔ ادبیات به اتمام می‌رساند و سپس برای مقطع دکتری در سوربُن به تحصیل ادامه می‌دهد. در سال ۱۹۳۸ از رسالهٔ دکتری خویش، «*جنبش‌های دینی ایرانیان در قرن‌های دوم و سوم هجری*[۷]»

---

۱. همان جا؛ عباس اقبال، *خاندان نوبختی*؛ چ۳، تهران، طهوری، ۱۳۵۷، ص یه.

۲. همان، ص یه.

۳. بدوی، *فرهنگ کامل خاورشناسان*، ص۳۸۴.

4. *Journal Asiatique*, 1928, t.213, p.149.

۵. *نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده*، ص۲۲۳.

۶. افشار، *نادره کاران*، ص۷۳۰.

7. Sadighi, Gholam Hossein, *Les Mouvements religieux iraniens au II' et au III' siècle del'hégire*. Paris, les Presses Modernes, 1938.

دفاع می‌کند. استاد راهنمای رسالهٔ او موریس گودفروآدومومبین[1] بود، که در این ایام هم در مدرسهٔ مطالعات عالی و هم در سوربُن استاد مطالعات اسلامی بود و خود او از دست پروردگان شارل شِفِر بود. سایر اعضای ژوری عبارت بودند از لویی ماسینیون، هانری ماسه و امیل بِنونسیت[2]. از این سه تن، دو نفر اول از شاگردان سابق گودفرو آدوموبین در مدرسهٔ مطالعات عالی بودند.

پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، صدیقی، که تا چند صباحی قبل از آن وزیر کشور دکتر محمد مصدق بود، به زندان می‌افتد و در بند ماندن او تا اوائل سال بعد به درازا کشیده می‌شود. ماسینیون که با او مکاتبه می‌کرد، از روی احتیاط مکاتبات را معلق می‌کند[3] و چون برای افتتاح آرامگاه ابن‌سینا به تهران دعوت شده بود، با پهلوی دوم صحبت کرده و موفق به دیدن صدیقی در زندان می‌شود و چون قول آزادی قریب‌الوقوع را به او داده بود، به اجابت این امر نیز می‌پردازد[4]. صدیقی، که با خود اصطلاح جامعه‌شناسی را به ایران آورده بود، به گفتهٔ ایرج اِفشار، «موفق شد دانشکدهٔ علوم اجتماعی و همراه آن مؤسسهٔ تحقیقات و مطالعات اجتماعی را در دانشگاه تهران ایجاد و تأسیس کند[5].» این نکته نیز در همین مقطع شایان ذکر است که ماسینیون در کُلژدوفرانس به جامعه‌شناسی دنیای مسلمین می‌پرداخت و در این زمینه قبلاً شاگرد لوشاتلیه[6] در کُلژدوفرانس بود که وی در آنجا تدریس جامعه‌شناسی اسلام را بر عهده داشت[7].

ماسینیون آثار متعددی را دربارهٔ سلمان فارسی منتشر کرد که تا حدی آثار هوار را در همین زمینه تحت‌الشعاع قرار داد. از جملهٔ این آثار می‌توان به ذکر «*سلمان پاک و نخستین*

---

1. Maurice Gaudfroy-Demombymes

۲. *خواندنیها*، شماره ۷۹ـ سال چهاردهم، شنبه ۵ تیر ۱۳۳۳، صص۱۳ـ۱۴

۳. *خواندنیها*، همان جا.

۴. همان جا

۵. *نادره کاران*، ص۷۳۱.

6. Le Chatelier

۷. بدوی، *تاریخ کامل خاورشناسان*، ص ۳۸۰.

www.tabarestan.info تبرستان

نشانه‌های معنوی در اسلام ایرانی» (۱۹۳۴)[1]؛ (چاپ مجدد آن در لوئی ماسینیون، *اُپرا مینورا* (آثار کوچک)، ج۱، صص ۴۴۳ـ۴۸۴)[2]؛ «*تحقیقات جدید دربارهٔ سلمان پاک*. لندن، ۱۹۶۲[3]»؛ و «*مبادی تأملات شیعه در نزد سلمان و فاطمه*[4]»، در جنگ *اهدایی به هانری ماسه* (تهران، ۱۹۶۳، صص ۲۶۴ـ۲۶۹) پرداخت[5]. در ایران آثار ماسینیون توسعه یعقوب آژند (*قرامطه*)، ابراهیم خلیلی (*سلمان پاک*)، سید ضیاءالدین دهشیری (*مصائب حلاج و عرفان حلاج*) و علی شریعتی (*نخستین شکوفه‌های معنویت در اسلام ایران* [۱۳۴۳]) ترجمه شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

ماسینیون با نویسندگان شرق‌دوست و ایران‌دوست مراوده داشت، همان طور که ماسه با آنها دوست بود و برای آثارشان مشاور با صلابتی بود. ماسینیون با آندره ژید و پل کلودِل[6]، سفیر فرانسه در چین، دوست بود و ماسه نیز با موریس بارِس[7] و هانری دو منترلان[8]. این ایران‌شناسان و این نویسندگان فرانسوی در جستجوی همان راهی بودند که حسن مقدم به خوبی در آن گام نهاده بود و همان طور که دیده شد با ژید هم آشنایی داشت.

صحبت از هزارهٔ ابن‌سینا و سپس افتتاح آرامگاه او در همدان[9]، که یادآور هزاره فردوسی و برپایی آرامگاه او در توس است، در عین حال معرّف جنب و جوشی بود که از طرف ایران‌شناسان و دست‌اندر کاران آن به عمل آمده بود. ماسه، ماسینیون، اتین

1_ *Salman Pak et les prémices spirituelles de l'Islam iranien* (Public. de la Soc. des Etudes iraniennes, 7). Paris,1934.

2. L. Massignon, *Opera Minora*, t.1, pp.443-484.

3. *Les Nouvelles recherches sur Salman Pâk* (plate VII). London, 1962, pp. 178-81.

4. *Les origins de la méditation shi' ite sur Salman et Farima,* in *Mélanges offerts à Henri Massé*, Téhéran, 1963, pp. 264-69.

5. Nawabi, *Bibligraphy of Iran*, Tehran, 1984, t.VI, p.373.

6. Paul Claudel

7. Maurice Barrès

8. Henry de Montherlant

۹. هانری کوربن، *تاریخ فلسفهٔ اسلامی* (متن کامل)، ترجمهٔ جواد طباطبایی، تهران، انتشارات کویر، انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۷۳، ص ۲۴۰.

ژیلسون[1] و شاگردش هانری کربن[2] و سایر ایران‌شناسان آثار زیادی ارائه کردند. این آثار هم در زمینهٔ ابن‌سینای فیلسوف و هم در زمینهٔ ابن‌سینای پزشک بود. از قرن دوازدهم میلادی به بعد، ابن‌سینا در اروپای قرون وسطی ترجمه و تدریس می‌شد ـ و در نتیجه مکتب پزشکی خاورشناسی شکل می‌گیرد ـ و از ابتدای صنعت چاپ آثار او در اروپا چاپ می‌شد و از این رو، نام او به شکل لاتینی «آویسن[3]» اشتهار پیدا کرد و امروز هم به همین نام شناخته شده است.

اما فرد شاخص مطالعات ابن‌سینا، که تا حدی انحصاری هم عمل کرد، آمِلی ماری گوآشون[4] فرانسوی بود. مول نامش با نام فردوسی عجین شد و ماسینیون با حلاج و کربن با سهروردی و گوآشون نیز با ابن‌سینا. یک ایران‌شناس و همتش برای زندگی و آثار یک ایرانی. در شرق ابن‌سینا را یک فیلسوف می‌دانند و در غرب او را یک طبیب. فلسفهٔ مشائی او متأثر از فلسفهٔ نوافلاطونی و دین اسلام است و در واقع او می‌خواست فلسفه را با دین اسلام وفق دهد. اما علم طب او، که در کتاب معروفش *قانون* آمده و در آن نظریات علمی‌اش بیان شده است، به اهمیت آثار محمدبن زکریای رازی نمی‌رسد[5].

در هر حال، گوآشون با وجد خاصی به بررسی آثار فلسفی او پرداخت و حتی برای هزارهٔ او مقالات و جزوات و کتاب‌هایی منتشر کرد. لوسین بووا، که در تاریخ ایران‌شناسی فرانسه به خاطر اجابت آرزوی ژوردن و کاترمر دربارهٔ برمکیان، سرانجام «*برمکیان بنا بر روایت عرب و ایرانی*»[6] (۱۹۱۲) را به رشتهٔ تحریر درآورد و از حسن اتفاق هم ترجمه‌ای از آن به فارسی در دست است[7]،

---

1. Etienne Gilson
2. Henry Corbin
3. Avicenne
4. Amélie- Marie Goichon

۵. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۱، ص ۳۴

6. *Les Barmécides d'apries les historiens arabes et persans*. Paris, 1912.

۷. لوسین بووا، *برمکیان بنا بر روایات مورّخین عرب و ایرانی*، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶؛ چ ۳، ۱۳۶۵.

www.tabarestan.info تبرستان

نخستین‌بار گوآشون را در *روزنامهٔ آسیایی* با اثر معروفش «*تشخیص ماهیّت و نوع به زعم آویسن (ابن‌سینا)*[1] (۱۹۳۷) و نیز با «*واژگان زبان فلسفی ابن‌سینا (آویسن)*[2]» (۱۹۳۸) معرفی کرد و پس از آن گوآشون بی‌وقفه به آثار عدیدهٔ ابن‌سینا پرداخت. تعداد دقیق این آثار وی معلوم نیست و سعید نفیسی، در سال ۱۳۳۳ تعداد آنها را بالغ بر ۴۵۶ عنوان[3] می‌داند، در حالی که یحیی مهدوی، در همان سال، به ۲۴۲ عنوان بسنده می‌کند و کربن هم همان را ذکر می‌کند[4].

اما قبل از این تاریخ، گوآشون «*درآمدی بر ابن‌سینا*، رسالة فی‌الحدود، ترجمه و یادداشت؛ با مقدمهٔ میگوئل آسین پالاسیوس[5]» (۱۹۳۳) را منتشر کرده بود و بدینسان نام این خاورشناس بزرگ اسپانیایی و متخصص فلسفهٔ اسلامی را با نام خویش و در مقام پژوهشگر فلسفه اسلامی مطرح کرده بود. بعدها او مجدداً به همین موضوع می‌پردازد[6]. در ادامه او به ترجمه و چاپ آثار زیر می‌پردازد: «*واژگان مقایسه شده در آثار ارسطو و ابن‌سینا؛ ذیل واژگان زبان فلسفی ابن‌سینا*[7]» (۱۹۳۹)؛ «*فلسفهٔ ابن‌سینا و*

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Bouvat, Lucien: A. M. Goichon; *La distinction de l'essence et du genre d'après Avicenne* (Ibn Sīnā). Paris,1937, in *Journal Asitique*, 1938, t.230, pp. 312-13.
2. Id.,: A. M. Goichon; *Lexique de la langue philosophique d'Ibn Sīnā* (*Avicenne*). Paris, 1938, Ibid pp.313-14.

۳. *زندگی و کار وا ندیشه و روزگار پورسینا*، ص۲۷.

۴. *تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۲۴۰ و کتابشناسی فرانسه.

5. Avicenne, *Introduction à Avicenne, son Epître des définitions*, traduction avec notes. Préface de Miguel Asin Palacios. Paris, 1933.
6. Avicenne. *Livre des définitions (Hudûd, Al)*, édité, traduit et annoté par A. M. [AmélieMarie] Goichon. Le Caire, IFAO, 1963, pp.50-64 (Publ. de l'IFAO, *Mémorial Avicenne*, 6). –La trad, fr. est suivie de texte qui a sa pagination de titre.
7. *Vocabulaires composés d'Aristote et d'Ibn Sīnā. Supplèment au lexique de la langue philosophique d'Ibn Sīnā (Avicenne).* Paris, 1939.

تأثیر آن در اروپای قرون وسطی[1]» (۱۹۴۴)؛ «*شخصیت ابن‌سینا*[2]» (۱۹۵۱)؛ «*فیلسوف وجود، به مناسبت هزاره ابن‌سینا*[3]» (۱۹۵۱) و «*ابن‌سینا، رسالهٔ حی ابن یقظان*، تفسیر متن ابن‌سینا، مقدمه و توضیحات و یادداشت‌ها[4]» (۱۹۵۹). حی ابن یقظان، یا زندهٔ بیدار، نام قهرمان یک رشته داستان فلسفی است در بیان مقاصد حِکَمی یا عرفانی، که بعداً ابن طفیل اندلسی و نیز شهاب‌الدین سهروردی هم تحت همین عنوان و مضمون رساله نوشتند و چون قصهٔ آن از نوع داستان *روبنسون کروزوئه* است، اروپائیان توجه زیادی به آن معطوف داشتند[5]. مثل داستان *ویس و رامین*، که با *تریستان و ایزوت* مقایسه شده بود، در این جا نیز به مضامین تطبیقی توجه شد و بحث‌های گوناگونی را موجب شد.

به نظر می‌رسد که ژی. فورژه با تصحیح و چاپ متن ترجمهٔ «*ابن‌سینا، کتاب اشارات تنبیهات*»[6] (۱۸۹۲) نقطهٔ آغازین مطالعات ابن‌سینایی را در حوالی اواخر قرن نوزدهم پی نهاد و سپس گوآشون نیز آن را در سال ۱۹۵۱ ترجمه کرد[7] و چندی بعد هم چاپ جدیدی از آن را ارائه کرد[8]. فهرست تألیفات و ترجمه‌های او دربارهٔ ابن‌سینا و آثارش

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *La philosophie d'Avicenne et son influence en Europe médiévale*. Paris, 1944.
2. "*La personnalité d'Avicenne*", in *Rev. de l'Inst. des Belles-Lettres Arabes*, 15 (1952), pp.265-82.
3. "*Le philosophe de l'être*" (Pour le Millénaire d'Avicenne), Ibid. pp.49-61.
4. Avicenne. *Le récit de Hayy Ibn Yaqzan (Resalat H.I. Yaqzan),* Commenté par des textes d'Avicenne, Avant- Propos, traduction, explications et notes, Paris, 1959.

۵. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۱، ص ۸۷۵

6. Forget, J.: Ibn Sina. *Le livre de Théoremes et des Avertissments*. Publié d'après les mss. de Berlin, de Leyde et d' Oxord. et trad. avec éclaircissements. Leyde, 1892.
7. Acivenne. *Le Livre des Directives et Remarques* (*Kitab al-Isharat wal-Tanbihat*). Paris, 1951
8. Avicenne. *Le Livre des directives et remanques*, trad. introd. Notes..., Paris, 1961.

متجاوز از سی عنوان است[۱].

به علاوه، ظاهر امر نشان می‌دهد که در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بعد، جنبشی در راستای مطالعات ابن‌سینایی در فرانسه توسط برنارکارا دووو[۲]، خاورشناس و یا بهتر نویسندهٔ خاورشناس، آغاز شد که در فرهنگ اسلامی، به ویژه فلسفه علوم، بانی بسیاری از تألیفات مهم در زمینهٔ تاریخ اسلام و تاریخ علوم عقلی در اسلام بوده است. البته مجموعهٔ آثار او، چه ترجمه و چه تألیف گویای امر است. سعی او همیشه بر این بوده که به آثاری بپردازد که قبلاً بررسی نشده بود و یا این که به متن‌هایی توجه نشان داد که قبلاً منتشر نشده بود. کارا دووو هنوز در قید حیات بود که مقالهٔ معروف او، «*اخترشناسی و ریاضیات*»[۳] (۱۹۳۱) در ایران ترجمه و در یک اثر گروهی، به سرپرستی مصطفی علم، «*میراث اسلام یا آنچه مغرب زمین به ملل اسلامی مدیون است*»[۴] منتشر شد. اما اثر بزرگش «*متفکران اسلام*»[۵] (۱۹۲۶ــ۱۹۲۱) بود که تاریخ، جغرافیا، علوم، شیعه و شعب آن، شعرای ایران و موسیقی ایرانی را شامل است و احمد آرام، آشنا به علوم و ادب ایرانی و اسلامی، آن را با صلابت تمام ترجمه کرده است[۶].

درصدی از ترجمه‌ها و تحقیقات کارا دووو، دربارهٔ اسلام و ایران است، مثل «*دین محمدی، نبوغ سامی و نبوغ آریائی در اسلام*»[۷] (۱۸۹۷)؛ «*ابن‌سینا، قصیده دربارهٔ روح، متن و ترجمه*»[۸] (۱۸۹۹) و «*فلاسفهٔ بزرگ: ابن‌سینا*» (۱۹۰۰) و «*غزالی*» (۱۹۰۲)، که در آن به تاریخ عرفان اسلامی ایران هم پرداخته است. اما او معرّف شیخ شهاب‌الدین

---

1. Nawabi, *A Bibliography of Iran*, 1984, t.6, pp.644-45.
2. Bernard Carra de Vaux
3. *Astromamy and mathematics, Legacy of Islam*, 1931, pp.376-97
۴. تهران، کتابفروشی مهر، ۱۳۲۵/ ۱۹۴۶.
5. *Les penseurs de l'Islam*. Paris, P.Geuthner, 1921-26, 5 vols.
۶. *متفکران اسلام*. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹ و ۱۳۶۱، ۵ جلد.
7. *Le Mahométisme. Le génie sémitique et le génie arien dans l'Islam*, Paris, 1897.
8. Acivenne. *Le Kaçidé d'Avicenne sur l'âme*. Texte et traduction par ..., in *Journal Asiatique*, 1899, t.155, pp.157-174

www.tabarestan.info تبرستان

(یحیی) سهرودی، مشهور به شیخ مقتول هم بود که در حلب به اصرار فقها و به امر صلاح‌الدین ایوبی به قتل رسید. از این رو، در بعضی از ترجمه‌ها و نوشته‌ها نام او را سهروردی حلبی هم آورده‌اند. کارادووو اثر معروف سهروردی، «حکمة‌الاشراق»[1] (۱۹۰۲) را منتشر کرده و در این زمینه پیشرو هانری کربن بود که در ابتدای تحقیقاتش دربارهٔ شیخ، «*سهروردی حلبی، بنیانگذار نظریهٔ اشراقی*»[2] (۱۹۳۷) را منتشر کرده بود. بدعت دیگر او، ترجمهٔ خلاصه‌ای[3] از «*رسالة الشرفیه*»[4] (۱۸۹۱)، در باب موسیقی، تألیف صفی‌الدین ارموی است که بعداً موسیقی‌دان بزرگ فرانسوی، بارون رودولف دِرلانژه نیز آن را ترجمه و در «موسیقی عربی»[5] (۱۹۳۸) منتشر کرد[6].

www.tabarestan.info تبرستان

آثار ذکر شدهٔ کربن ما را به سوی مکتب فلسفی خاورشناسی در فرانسه، به نیمهٔ اول قرن نوزدهم، یعنی به عصر رُنسانس شرقی، سوق می‌دهد. چون که بحث فلسفی در باب کتاب *مقاصد الفلاسفهٔ* غزالی، که مقدمه‌ای است بر *تهافت الفلاسفهٔ* او، که بر تعالیم فلاسفه و مخصوصاً مشائین حمله می‌کند، در سال ۱۱۴۵ میلادی به لاتینی ترجمه شد[7] و در نتیجه مطلعین از موضع‌گیری یک داشنمند ایرانی با سر و صدا صحبت کردند. امروز همه می‌دانند که ابوحامد غزالی خراسانی بود و به زبان‌های عربی و فارسی آثارش را می‌نوشته است و فلسفهٔ عربی هم اصطلاحی نادرست است و صحیح آن فلسفهٔ اسلامی

---

1. *La philosophie illuminative* (*Hikmat-el-Ichraq*) *d'après Suhravardi Meqtoul*, in *Journal Asiatique*, 1902, t.160, pp.63-94.
2. Corbin, Henry, *Sohravardi d'Alep, fondateur de la doctrine illuminative (Ishraqi)*. Paris, Maisonneure, 1939, 41 (Pub. de la Société des études iraniennes, n16).

۳. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۲ (۱)، ص ۱۵۷۳

4. *Risalah ol-Sharafyy* (1891).
5. Safiuddin al-Urmavi, "*Resalah ash-sharafiyya*", traduction du Baron Rodolphe d' Erlanger, in" R. d'Erlanger, *La Musique Arabe*, vol. III, Paris, 1938

۶. ژان دورینگ، *سنت و تحول در موسیقی ایرانی*، صص ۳۰۷ و ۳۰۹.

۷. کربن، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۲۵۶.

است. از این رو، تاریخ فلسفهٔ اسلامی و نخستین تحقیقات دربارهٔ مکتب‌های آن که در فرانسه به طور رسمی شروع شد، به لطف گزارش‌های مول تاریخچه‌ای دارد که قبل از اقدام کُربن خط سیر درهم و برهمی داشت. اما به لطف اثر وزین او، *تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، که «پیشگامان چندانی نداشته»[۱] است، امروز ما ایدهٔ درستی از فلسفه اسلامی، که در قرون پیشین به غلط فلسفه عربی نامیده می‌شدف داریم. از این رو، برای بررسی و مقایسه مکتب‌های فلسفی خاورشناسی فرانسه، از گزارش‌های مول آغاز می‌کنیم.

ورود اگوست اِشمولدِرس، خاورشناس آلمانی، به دنیای خاورشناسان، با اثر کوچکش *آگهی‌هایی دربارهٔ فلسفهٔ عربی*[۲] (بن، ۱۸۳۶) امیدهای زیادی را برای شناخت فلسفهٔ عربی موجب شد، به طوری که در سال ۱۸۴۱ صحبت از این بود که او شایستگی لازم را برای ترجمهٔ *ملل و نحل* شهرستانی، که شامل خلاصهٔ عقاید فلاسفه و معرفی مذاهب متفرعه سنی و شیعه و نحله‌ها و ملت‌ها و امت‌ها است، نیز دارد[۳]. اما از آنجایی که فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی پاریس از کار اولیهٔ او دربارهٔ فلسفه عرب‌ها راضی بود[۴]، از پیشنهاد او برای اثر جدیدی از همان نوع، که شامل چند رساله دربارهٔ فلسفهٔ عرب‌ها، به همراه رساله‌ای از غزالی، استقبال کرده[۵] و مورد تأیید قرار داد و سپس او را به وزارت آموزش عمومی توصیه کرد تا اثرش جزو آثاری باشد که دولت فرانسه مشوق انجام آن بوده است[۶].

در سال ۱۸۴۳، مول در گزارش‌های سالانهٔ خویش و قبل از این که از انتشار و سپس تحلیل اثر اِشمولدِرس صحبت کند، ابتدا به موضوع ترجمهٔ آثار علمی مسلمانان به زبان‌های اروپایی پرداخته و می‌گوید[۷]: «علومی که مسلمانان ترجیحاً از مکاتب یونانی

---

۱. همان جا

2. Auguste Schmolders, *Dacumenta philosophia Arabum*. Bonn, 1836.

3. Mohl, *Vingt-sept ans*, t.1, p.16

4. Ibid

5. Ibid

6. Ibid

7. Ibid, p.85

به عاریه می‌گرفتند، پزشکی، ریاضیات و فلسفه بود. آنان در چندین شاخه از این معرفت‌های انسانی پیشرفت کردند و آنها را، به عبارتی، به عنوان ودیعه در وحشی‌ترین ایام قرون وسطی برای اروپائیان حفظ کردند. بعداً آنان آنچه را که بدینسان دریافت کرده بودند، از طریق یهودی‌ها به غربی‌ها باز پس دادند. اما از وقتی که پزشکان، ریاضیدانان و فلاسفهٔ عرب در مکتب‌های تازه به وجود آمده درخشیدند، اهمال زیادی در مطالعهٔ آثار علمی آنان به وجود آمد».

مول، که این گفته‌اش را دربارهٔ ترجمهٔ یکی از آثار مهم ابن البیطار، مسلمان اسپانیایی و بزرگترین گیاه‌شناس و داروشناس قرون وسطی اظهار داشت، سپس موضوع ترجمهٔ آثار فلسفی و مکتب‌های گوناگون را براساس کتاب اشمولدِرس مطرح کرده و می‌نویسد[1]: «اثر دیگری که در زمرهٔ علومی قرار می‌گیرد که عرب‌ها از یونانی‌ها به عاریه گرفته‌اند، کار بزرگ آقای اشمولدِرس، در بُن، *تحقیق دربارهٔ مکتب‌های فلسفی عرب‌ها*[2]، به ویژه در خصوص آموزه‌های[3] اصولی غزالی است. این کتاب دارای متن و ترجمهٔ رساله‌ای از غزالی است که در آن وی به برجسته سازی و شرح عرفانی می‌پردازد که سرانجام تصمیم می‌گیرد دربارهٔ آن سکوت کند. اشمولدِرس که این رساله را با نوشتهٔ مفصلی دربارهٔ مکتب‌های فلسفی عرب‌ها آورده، به طبقه بندی آنها براساس شاخص‌های غزالی می‌پردازد و گرایش‌ها و استدلال‌های اساسی را به طور اجمالی شرح می‌دهد. به طور کلی، این نخستین‌باری است که نظام‌های فلسفی عرب‌ها را بدینسان تحلیل می‌کنند و انسان به راحتی همه گونه مشکلاتی را که مؤلف با آنها دست و پنجه نرم کرده، از طرفی به میان تودهٔ انبوهی از نوشته‌ها، که هیچ‌کس به آنها نپرداخته روی آورده و از طرف دیگر مترادفات عبارت‌های انتزاعی رایج در مکتب‌های گوناگون را بیابد، درک می‌کند. نبوغ عرب‌ها آنها را به سوی ماوراءالطبیعه سوق نداده است؛ علی‌رغم

www.tabarestan.info تبرستان

1. Ibid, p.87
2. *Essai sur les écoles philosophiques cherz les Arabes, et notamment la doctrine d'Algazzali*, par A. Schmolders. Paris, F.Didot 2, parties en 1 vol, XVI, pp.254 et 64. Réimp. 1973.
3. Doctrine

اصرار شدید چندین قرنی که وقف مطالعهٔ آن کرده‌اند، نتوانسته‌اند دربارهٔ آن چیز جدیدی که مختص خود آنها باشد بیافرینند. آقای اشمولدِرس به حق می‌گوید که «هرگز نمی‌توان از یک فلسفهٔ عربی صحبت کرد و هر بار هم که از این عبارت استفاده کرده‌اند، منظور از آن چیزی جز فلسفهٔ یونانی، آن طور که عرب‌ها آن را توسعه و تکامل داده‌اند نیست.» با وجود این مطالعه و بررسی کارهای فلسفی برای تاریخ تمدن عربی مهم است. زیرا که این کارها تأثیر عظیمی، در نحوه‌ای که این تأثیر گسترش یافته، داشته‌اند. می‌توان از اینکه این تأثیر موفق بوده و یا ناموفق، با تردید به ابراز عقیده پرداخت؛ می‌توان بر این اعتقاد بود که مفسران افلاطون و ارسطو به این مردم روحیهٔ لطیف بی‌فایده‌ای را عرضه داشته که اغلب به صورت یک تغییر ظاهری در عمق موضوعات جای گرفته اند. اما نمی‌توان انکار کرد که در آن یک عنصر بسیار عالی برای درک بهتر سیری که روحیهٔ عرب‌ها به خود دیده و این امر هم علل خاص خود را و عدم تکاملاتش را داشته است وجود دارد».

www.tabarestan.info تبرستان

این گزارش دربارهٔ وجود مکتب‌های فلسفی در نزد عرب‌ها، آن هم در اوائل قرن نوزدهم و سپس توسعه‌ای که این مطالب در طول قرن با همان تفکر شاهد آن است، در اوائل قرن بعد با بررسی و تحقیق دربارهٔ متون اسلامی و مقابلهٔ آنها، به ویژه از سوی خاورشناسان علاقمند به عرفان اسلامی و تصوف و منابع عظیم ایرانیِ غفلت شده تا آن ایام، جهت دیگری می‌یابد و کم‌کم منابع فارسی اندیشمندان ایرانی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و به دنبال آن از فلسفهٔ اسلامی به عنوان فلسفه‌ای سخن می‌رود که «تکوین و صورت‌های متنوع آن به طور اساسی، با امر دینی و معنوی اسلام پیوند یافته‌اند[1]» و دیگر نمی‌توان به نام چند تن که آثارشان به زبان لاتینی ترجمه شده و مباحثاتی را در پی داشته‌اند، بسنده کرد. از این رو، در اوائل قرن بیستم طرز تفکر جدیدی دربارهٔ «تأمل فلسفی در اسلام[2]» پیدا شد که با تفکر پیشین که معتقد بود با مرگ ابن رشد، مرید و شارح اقوال ارسطو و نویسندهٔ *تهافت التهافت*، که در ایران بازتابی نیافت، علیه غزالی، نویسندهٔ *تهافت الفلاسفه*، به پایان رسیده است، کاملاً در تضاد بود.

---

۱. کربن، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ص۳

۲. همان جا

چون که اگر این امر در دنیای طرفداران ابن رشد صحت داشته باشد و غرب نیز او را آخرین فیلسوف شرق بداند، در دنیای اندیشمندان ایرانی وضع به گونهٔ دیگری است و فلسفه صورت «حکمت نبوی»[۱] به خود می‌گیرد و کُربن نیز در بررسی‌های خود، دربارهٔ تاریخ فلسفهٔ اسلامی، «حکمت نبوی شیعی را در دو صورت اصلی امامی اثنی عشری و اسماعیلی»[۲] آن مدنظر قرار می‌دهد و برای این امر، به منابع اصلی رجوع می‌کند[۳]. بدینسان کشف بزرگ کُربن، منابع شیعی، به کوشش‌های شهاب‌الدین سهروردی مقتول، که آغازگر چیزی بود که تاکنون تداوم دارد[۴] و همهٔ مکتب اشراقیان بود. این نکته نیز شایان ذکر است که کُربن با اِشراقی که به فلسفه داشت، سعی کرد کتابش را برای اهل فلسفه و عرفان بنویسد و نه صرفاً برای خاورشناسان[۵]. این نخستین‌باری است که در جهان ایران‌شناسی یک فیلسوف ایران‌شناس آگاه به فلسفه غرب عالمانه راه فلسفه اشراقی و یا بهتر فلسفهٔ ایرانی را در پیش می‌گیرد و در طول تحقیقاتش تعداد زیادی از دانشمندان و آثار آنها را مورد بررسی قرار داده و معرفی می‌کند. قبلاً گوبینو نام و آثار تعداد زیادی از فلاسفهٔ متعلق به مکتب‌های گوناگون ایران را در *مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی* معرفی کرده بود. در هر حال، از تبعات نیک اقدامات کربن در ایران، ظهور علاقمندان جدی ایرانی در گِرد او و تداوم راه او از طریق تحقیقاتی که او بنیان گذار آنها بوده است.

در اینجا لازم است سیری در تحصیلات، تحولات فکری، تدریس‌ها و موفقیت‌های بزرگ ایران‌شناسی کُربن از پاریس تا تهران داشته باشیم، چون که او مرد سفرهای دور دست هم بود. وی در دوران تحصیلی زبان‌های لاتینی، یونانی و آلمانی را فرا گرفته و سپس برای تحصیل زبان‌های فارسی و عربی، به مدرسهٔ

---

۱. همان، ص۵
۲. همان جا
۳. همان جا
۴. همان، ص۷
۵. همان، ص۶

www.tabarestan.info تبرستان

زبان‌های شرقی رفت. در مدرسهٔ مطالعات عالی او در دروس اتین ژیلسون[۱]، متخصص قرون وسطی و ترجمه‌های لاتینی آثار ابن‌سینا و نیز در دروس ماسینیون، که از سال ۱۹۳۲ در بخش پنجم آن که بخش ادیان بود، مطالعات اسلامی تدریس می‌کرد و در واقع آغازگر تحقیق علمی دربارهٔ اسلام در ایران و تشیّع بود[۲]، شرکت کرد. در بازگشت از ایران و در حوالی ۱۹۲۸، ماسینیون کتاب *حکمة‌الاشراق* سهروردی را برای کربن به ارمغان آورد[۳] و قریب به یقین این امر مقدمهٔ جهش بزرگ او به سوی فلسفهٔ ایرانی بود. در عین حال که از رویدادهای روز آلمان، که به خاطر موضع‌گیری‌های عالم الهیات این کشور، کارل بارت[۴] و نیز افکار و اندیشه‌های مارتن هایدگر، مؤلف *متافیزیک چیست؟*[۵] غافل نماند[۶]. اما در اعترافات جانانه‌ای، که در سال ۱۹۶۶، در نزد سید حسین نصر، در استراسبورگ و بر فراز کوهی که مشرف به آلمان بود به عمل آورد، در حالی که دستش را روی شانه‌اش گذاشت، گفت[۷]: «چقدر خوشحالم که اکنون در اینجا با یک فیلسوف از ایران ایستاده‌ام. هنگامی که جوان بودم از همین راه پایین می‌رفتم تا خود را به جنگل سیاه و سپس به اقامتگاه هایدگر در فرایبورگ برسانم. ولی پس از کشف جهان فلسفی و معنوی سهروردی و ملاصدرا به دیگر حاجت به چنین سفری نبود».

بدینسان سهروردی دلمشغولی او شد و ظاهراً نخستین اقدام او در راستای معرفی آثار وی، مقاله تحقیقی و عالمانهٔ «*دربارهٔ مردم‌شناسی فلسفی، یک رسالهٔ فارسی منتشر نشده*

---

۱. بدوی، *فرهنگ کامل خاورشناسان*، ص۲۸۷

۲. متی وکدی، *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ص۱۲

۳. بدوی، همان جا

4. Karl Barth

5. Martin Heideger, *Qu'est-ce que la métaphysique* (1929)

۶. بدوی، ص۲۸۸

۷. سید حسین نصر، *معرفت جاودان*، مجموعه مقالات، به کوشش سید حسن حسینی، تهران، مهر نیوشا، ۱۳۸۶، ج۲، ص ۴۴

از سهروردی حلبی»[۱] (۱۹۳۲) بود و سپس ترجمهٔ فارسی به فرانسهٔ او «*مونس العشاق*»[۲] (۱۹۳۳) که بعدها نصر نیز متن آن را چاپ و شرحی بر آن نوشت[۳]. به دنبال آن، در جلسهٔ ۱۴ دسامبر ۱۹۳۴ انجمن آسیایی پاریس، به پیشنهاد امیل بنونسیت و گابریل فِران[۴]، به عضویت آن انتخاب شد[۵]. در سال بعد و در ارگان آن، *ژورنال آسیایی*، با همکاری شاگرد ماسینیون، پل کرائوس[۶] چکسلواکیایی، به چاپ متن و ترجمه، مقدمه و حواشی «*سهروردی حلبی: آواز پر جبرئیل*»[۷] (۱۹۳۵) پرداخت. این همکاری که معرّف حسن سلوک او است، بعدها با سایرین و به ویژه با ایرانیان به اوج می‌رسد و سفر از پاریس به تهران نیز منجر به روابط علمی دامنه‌داری می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸، او در مدرسهٔ مطالعات عالی، به جای الکساندر کوئاره[۸] به تدریس پرداخت[۹]. در سال ۱۹۳۹، «دو رسالهٔ عرفانی سهروردی[۱۰]» را منتشر کرد. در آغاز جنگ دوم، ترکیهٔ عصمت اینونو بی‌طرفی اختیار کرد و در نتیجه استانبول محل امنی باقی ماند و او نیز در همین سال به این شهر اعزام شد[۱۱] و در مدت شش سالی که در مرکز هیئت باستان‌شناسی فرانسه اقامت داشت، به تحقیق دربارهٔ

---

1. "*Pour l'anthropologie philosophique, un traité persan inédit de Suhrawardi d'Alep*", in *Recherches philosophiques* (Paris), 1932-33, t.1, pp.371-96
2. Ibid, 1933, t.II, pp. 53-101 (ر.ک: بدوی، ص۲۸۸)

۳. نصر، *معرفت جاودان*، ج۱، صص ۴۴۱ تا ۴۵۸

4. Gabriel Ferrand
5. *Journal Asiatique*, 1935, t.226, p.153
6. Paul Kraus
7. "Corbin, H. et Kraus, P.: *Suhrawardi d'Alep. Le bruissement de l'aile de Gabriel, traité philosophique et mystique*, publié et traduit avec une introduction et des notes", in *Journal Asiatique*,1935, t.227, pp.1-82.
8. Alexandre Koyré

۹. بدوی، ص۲۸۸

10. "*Deux épîtres mystiques de Sohrawardi*" in *Hermès*, 1930.

۱۱. بدوی، همان جا

سهرودی و نسخ شرقی ادامه داد. پس از پایان جنگ، دولت فرانسه مؤسساتی را تأسیس کرد و یا این که در آنها تجدید سازمان به عمل آورد. از این رو، در سال ۱۹۴۵ کُربن به ایران اعزام شد[۱] و انستیتوی ایران و فرانسه را تأسیس کرد و در سال ۱۹۴۷ هم بخش ایران‌شناسی آن را راه اندازی کرد[۲] و تا سال ۱۹۵۴ نیز مدیریت آن را که یک بنیاد علمی بی‌نظیر شده بود، بر عهده داشت. در همین سال ۱۹۵۴ او در کرسی اسلام‌شناسی مدرسهٔ مطالعات عالی جانشین ماسینیون شد[۳] و در نتیجه طبق برنامهٔ جدید خود تابستان‌ها به ایران می‌آمد.

تبرستان www.tabarestan.info

در تهران، او با ابراهیم پورداود و شاگردان او آشنا شد. پورداود انجمن ایران‌شناسی را در سال ۱۳۲۳ ش. تأسیس کرده و آموزشگاهی نیز برای تدریس مواد آن در نظر گرفته بود. این آموزشگاه در محل دبیرستان فیروز بهرام قرار داشت و پورداود سخنرانی معروف خویش را، «*سوشیانس*»، در روز ۳۱ شهریور ۱۳۲۳ در آنجا ایراد کرد[۴]. کُربن که چند صباحی می‌شد در ایران بود، به دعوت انجمن ایران‌شناسی، کنفرانسی با موضوع حکمت *اشراق*، در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۱۴، در تالار موزهٔ ایران باستان ایراد کرد[۵]. پورداود، که گویی از اقدام انجمن در دعوت از کُربن بسیار راضی و خشنود بود، چون که وی از آموزهٔ اصولی فردی صحبت کرده بود که ایرانیان او را از دریچهٔ نگاه ایران‌شناسی غربی شناختند، در ادامه می‌گوید[۶]: «چون موضوعی است تازه و دلکش، انجمن که خود آقای کربن عضو پیوستهٔ آن است، روا ندید که دیگران از نتیجهٔ تحقیقات ایشان در این زمینه بی‌بهره مانند، از اینرو ترجمهٔ فاسی را بآن پیوسته، بدسترس خوانندگان ارجمند میگذارد. حکمت اشراق در ایران بوجود آمده و از آیین باستان این دیار سرچشمه گرفته است».

---

۱. همان، ص۲۸۹

۲. *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ص۱۵

۳. همان، ص۱۶

۴. علی اصغر مصطفوی، *زمان و زندگی استاد پورداود*، ۱۳۷۲، ص۱۴۷

۵. پورداود، *آناهیتا*، ص۲۲۰

۶. همان جا

به گفتهٔ پورداود، کربن از تابستان ۱۳۲۴ در ایران بسر می‌برد[۱] و سخنرانی او به زبان فرانسه[۲] بود که تحت عنوان «*روابط حکمت اشراق فلسفه ایران باستان*، ترجمهٔ احمد فردید و عبدالحسین گلشن، نشریهٔ انجمن ایرانشناسی، شمارهٔ ۳، ۱۳۲۵» هم به چاپ رسید. این ترجمهٔ مشترک، که دارای عنوان اصلی «محرک‌های زردشتی در فلسفهٔ اشراقی» بود، یکی از کارهای نادر احمد فردید بود که در ابتدای جوانی‌اش با پورداود و گروه ایران‌شناسان جوان او همکاری داشت و مقدمه‌ای[۳] هم که پورداود بر این ترجمه افزود، نشانهٔ علاقه او به کار این جوان بود. بعداً، سایر افراد گروه آثاری فلکلوریک پدید آوردند که جزو همین نشریهٔ انجمن ایرانشناسی منتشر شد و او نیز بر هر یک از آنها مقدمه‌ای افزود. کُربن نیز از وقتی که به ایران آمده بود، همکاری با ایرانیان را در سطح وسیعی جزو اهداف بنیادین خود قرار داد، چون که می‌دانست که آندره گُدار چنین برنامه‌ای نداشت و هیچ ایرانی هم زیردست او تعلیم ندید و گویی دستور داشت که به چنین کاری نپردازد.

www.tabarestan.info تبرستان

راه اندازی بخش ایران‌شناسی انستیتوی ایران و فرانسه در تهران، در سال ۱۹۴۷، با تأسیس انستیتوی مطالعات ایرانی در دانشگاه سوربُن پاریس تقارن[۴] پیدا کرد و کُربن هم همیشه خواستار آن بود که این مرکز با هم تلفیق شوند، به طوری که بعدها با صراحت اظهار داشت[۵]: «دیگر بدون برقراری تماس زنده با اشیاء و آدمهای ایران، تربیت ایرانشناسی متصوّر نبود.» و در واقع، چنین هم شد و او همکاری تنگاتنگی را با ایرانیان برقرار کرد و در طول آن مباحثات طولانی دربارهٔ تشیّع با علامه طباطبایی و همکاری علمی با آیت‌الله سید جلال‌الدین آشتیانی و چند تن دیگر از بزرگان، که

---

۱. همان، ص ۲۲۰

2. *Les motifs zoroastriens dans la philosophie de Sohrawardi: Shaykh-ol-Ishraq* (ob.587/ 1191). Préface de M. Pure-Davoud. Téhéran, 1946. Publications de société d'Iranologie, no 3(Texte en francais et en persan).

۳. همان، صص ۲۲۰ـ۲۲۲

۴. *ایرانشناسی در اروپا* و ژاپن، صص ۱۳ و ۱۷

۵. همان، ص ۱۵

امروز سرآمد فلسفهٔ ایرانی‌اند، داشت. نتایج این همکاری پربار و بی‌نظیر بود و او نیز توانست با قلم توانای خود آثار ارزشمندی ارائه کند و معرّف فلسفه ایرانی در جهان فلسفه باشد. او همکاری نزدیکی هم با محمد معین داشت که در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۲۱ از رسالهٔ دکتری خویش دفاع کرد و رساله هم در سال ۱۳۲۶ در دانشگاه تهران به چاپ رسید و کُربن مقدمه‌ای به زبان فرانسه به آن افزود. معین نیز در سال ۱۳۲۸، شرح آشنایی خویش با کُربن و نیز قدمت تحقیقات او بر تحقیقاتش دربارهٔ آثار سهروردی را با صداقت تمام شرح داده است.[1] تأسیس مجموعهٔ *کتابخانه ایرانی*[2]، که یادگار دیگری از کُربن است و در آن آثار مهمی به زبان‌های فارسی و عربی و با مقدمه‌ها و شرح‌های او به زبان فرانسه منتشر شده است، نشان می‌دهد که تا چه حد در برنامه ریزی کارش اصولی عمل می‌کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

برنار اورکاد می‌گوید[3]: «با انتشار این آثار نویسندگانی شناسانده شدند که در اروپا و حتی در ایران گمنام یا کمابیش ناشناخته بودند.» به زعم او، کربن تحت تأثیر دستیاران و همکارانش به حکمت و عرفان و اسلام ایرانی گرایش یافت و در نتیجه سیر تفکر جدیدی در تحقیقات ایران‌شناسی شکل گرفت. اورکاد ادامه داده و می‌نویسد[4]: «کربن و پیروانش به وجود نحلهٔ خاصی از اسلام ایرانی قائل‌اند که با عرفان، آیین گنوسی و محتوای فلسفی خاصی که عمدتاً صبغهٔ زردشتی دارد، عجین است و به نوعی باور ایرانی‌ها و غربیان را به جنبهٔ استثنایی ایران منعکس می‌سازد.» در واقع، مفاهیم و موضوعاتی که او وارد تحقیقاتش کرده و شناسانده بود، در نوع خود در غرب بی‌مانند بود، مثل «*دربارهٔ امام دوازدهم*»[5] (۱۹۵۷)؛ «*امام غائب و بهبودسازی انسان در الهیّات*

---

۱. «حکمت اشراق و فرهنگ ایران» در محمد معین، *مجموعهٔ مقالات*، به کوشش مهدخت معین، چ۲، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۸، ج۱، ص۳۸۰، نُت ۲.

2. *Bibliothèque iranienne*

۳. *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ص۱۶

۴. همان جا

5. *Sur le douzième Imam*, in *Table Ronde*, 1957.

شیعی»[۱] (۱۹۵۹)؛ «*دربارهٔ فلسفهٔ نبوی در اسلام شیعه*»[۲] (۱۹۶۲)؛ «*در کشور امام غایب*»[۳] (۱۹۶۳)؛ «*دربارهٔ مفهوم ولایت در اسلام شیعه*»[۴] (۱۹۶۶) و «*امامشناسی و فلسفه. شیعهٔ امامی*»[۵] (۱۹۶۷). کنفرانس‌هایی که او در زوریخ سوئیس دربارهٔ همین مباحث ایراد کرد، از سال ۱۹۴۹ در سالنامهٔ مجمع آن انتشار یافت و ظاهراً نخستین کنفرانس هم «*روایت آشنایی رموز و تفسیر در ایران*»[۶] (۱۹۴۹) نام داشت.

ما به هیچ وجه در نظر نداریم که کربن و آثار او را، که با صلابت تمام در *اسلام ایرانی*[۷] او تجسم یافته‌اند، در این صفحات بیاوریم، چون که این کار چندین جلد کتاب را می‌طلبد، ولیکن جای خوشبختی است که آثار او تاکنون توسط احسان نراقی، سید ضیاءالدین دهشیری، که به گفتهٔ خود وی به نگارنده، در ترجمهٔ *ارض ملکوت*، از راهنمایی‌های او در برگردان لغات و اصطلاحات بهره برده بود، جواد طباطبایی، اسدالله مبشری، فریدون بهمنیار و ذبیح‌الله منصوری به فارسی ترجمه شده‌اند. سرانجام این که یکی از کارهای دورهٔ جوانی سید حسین نصر، همکار و یار دیرین کُربن، ترجمهٔ «مقام ملاصدرای شیرازی در فلسفهٔ ایرانی، تهران، بی‌نا، بی‌تا[۸]» از همین یار است. نصر در

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *L'Imam caché et la rénovation de l'homme en theologie shi'ite. Eranos Jarbuch*, 1959, t.28.
2. *De la philosophi prophétique en Islam shi'ite*. Ibid, 1962, t.31.
3. *Au pays de l'Imam caché*. Ibid, 1963, t.32.
4. *Sur la notion de walayat en Islam shi'ite*, in *Normes et Valeurs dans l'Islam contenporain*, 1966, pp.38-47.
5. *Imamologie et philosophie. Le shi'isme imamite*, 1967, 1970, pp.143-174.
6. *Le récit d'initiation et l'hermétisme en Iran. Eranos Jarbuch*, 1949, t.17, pp.121-187.
7. Henry Corbin, *En Islam iranien*, 4vol, Paris, Gallimard, t.I-II, 1971; t.III-IV, 1972.

۸. *فهرست کتاب‌های فارسی شدهٔ چاپی* (زیر نظر نصرآبادی، ج۲، ص۱۳۱۹. ر ک: سید حسین نصر، *معرفت جاودان*، مجموعه مقالات، به کوشش سید حسن حسینی، تهران، مهر نیوشا، ۱۳۸۶، ج۲، ص۵۶۸ که محل آن را مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۱، مهرماه سال ۱۳۴۳ ذکر می‌کند.

مقالات گوناگون خود، صفحات مشبعی به کُربن و علامه طباطبایی، مؤلف *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، اختصاص داده است.

باژیلبر لازار، که ظاهراً اولین فرانسوی بود که طبق تصمیم رئیس ادارهٔ انتشارات دانشگاه تهران در سال‌های ۱۳۲۵ـ۱۳۳۰، پرویز ناتل خانلری، طرح مربوط به پذیرش دانشجویان خارجی برای تحصیلات عالی در رشته‌های ادبی و زبان فارسی، به اجرا گذاشته شد[۱] و او نیز توانست، پس از اخذ دیپلم زبان فارسی از مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی پاریس، عازم ایران شود و در سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ به عنوان پژوهشگر عضو انستیتوی ایران و فرانسه، در تهران بسر برد و در طول آن با ایرانیان چندی آشنا شود، از جمله صادق هدایت، وارد مرحلهٔ امروزی ایران‌شناسی فرانسه در زمینه‌های زبان‌شناسی، دستور زبان فارسی، فرهنگ‌نویسی و ادبیات معاصر می‌شوم. واسطهٔ این رابطه هِلِن کُمپِرو[۲] معلم فلسفهٔ این انستیتو بود که چون مصطفی فرزانه دوست هدایت را می‌شناخت، از او خواست که ترتیب ملاقات آنها را فراهم کند[۳]. این ملاقات تاریخ ندارد، ولیکن از آنجائیکه صحبت‌های پرهیجانی دربارهٔ سوء قصد ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، برابر با ۴ فوریه ۱۹۴۹، در دانشگاه تهران علیه شاه در این جلسه ملاقات رد و بدل شد و در آن غیر قانونی شدن فعالیت حزب توده نیز در همان روز بحث شد[۴]، احتمال دارد که کمی پس از این واقعه انجام گرفته باشد. هدایت نیز در نامهٔ مندرج ۳۰ بهمن ۱۳۲۷/ ۱۹ فوریه ۱۹۴۹ به حسن شهید نورائی[۵] از ملاقات چند شب پیش خود با کُمپِرو صحبت می‌کند، ولیکن از لازار و همسرش صحبتی به عمل نمی‌آورد.

---

۱. *سخنوارهٔ پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری*، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، تهران، توس، ۱۳۷۶، صص۳۶ و ۳۷.

۲. م. ف. فرزانه، *آشنایی با صادق هدایت*، ج۴، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰، صص۴۳ و ۱۴۸ (Hélène Comperot).

۳. همان، ص۱۴۸

۴. همان، صص۱۵۰ و ۱۵۱

۵. *هشتاد و دو نامه به حسن شهید نورائی*، پیشگفتار: بهزاد نوئل شهید نورائی، مقدمه و توضیحات: ناصر پاکدامن، تهران، نشر علمی، ۱۳۸۲، صص۱۶۶.

www.tabarestan.info تبرستان

در این تاریخ لازار بیست و نه ساله است و با همسرش، که در نظر دارد فارسی یاد بگیرد، چند صباحی است که در تهران اقامت دارد و خود او بی‌هیچ اشکالی فارسی صحبت می‌کند و ناخواسته به جبران مافات فارسیِ کتابی استادش، هانری ماسه هم می‌پردازد. جواد حدیدی نیز که لازار با مجلهٔ فرانسوی او، *لقمان*، همکاری می‌کرد، چندین بار از فارسی خوب او با نگارنده صحبت کرده بود. در هر حال، هدف از ملاقات با هدایت صحبت دربارهٔ بعضی از آثار او و ترجمهٔ آنها به فرانسه بود. پس از این که فرزانه موضوع ملاقات آتی را با هدایت در میان می‌نهد، گفتگوی جالبی بین آنها انجام می‌گیرد و ما نیز آنها را از زبان خود آنها نقل می‌کنیم:[۱]

www.tabarestan.info تبرستان

«هدایت خطاب به فرزانه:

ـ مگر تو «لازار» را می‌شناسی؟

ـ خیر. فقط یک بار او را دیدم. فارسی خوب حرف می‌زند. ظاهراً جوانی است بسیار باهوش و پرکار.

ـ مثل کوربن... ولی جوان؟

ـ با این تفاوت که کوربن فارسی حرف نمی‌زد. حال اینکه لازار در چند جمله‌ای که گفت حتی لهجه‌ی خارجی نداشت. و گویا چند نوول شما را به فارسی خوانده و به گمانم قصد دارد از کتاب‌های شما به فرانسه ترجمه کند.

ـ خدا رحم کند به بنده!»

بالاخره وقت ملاقات فرا می‌رسد و اعضای پنج نفری دور میزی جمع می‌شوند و لازار می‌گوید «که چون ضمن ترجمه‌ی *حاجی بابا* [۱۳۲۴/ ۱۹۴۵] متوجه دشواری نثر هدایت شده است، فعلاً دارد *پیام کافکا* [۱۳۲۷/ ۱۹۴۸] را که هدایت به عنوان مقدمه بر ترجمهٔ *گروه محکومین* [۱۳۲۷/ ۱۹۴۸] نوشته به فرانسه برمی‌گرداند.»

هدایت، متعجب از این اقدام لازار، سؤال می‌کند:

ـ چطور شده که شما به *پیام کافکا* علاقمند شده‌اید؟

ـ فارسی را من در مدرسهٔ زبان‌های شرقی پاریس آموخته‌ام و علت مسافرتم به تهران

---

۱. فرزانه، *آشنایی با صادق هدایت*، صص۱۴۸ و ۱۴۹.

یاد گرفتن فارسی محاوره و امروزی است. خواندن نوشته‌های شما که پر از لغت و اصطلاحات خاص فارسی زبان هاست هنوز از عهده‌ام بر نمی‌آید، در صورتی که نثر *پیام کافکا* را آسان‌تر می‌فهمم. ـ با اینکه اگر راستش را بخواهید، من از طرفداران طرز فکر کافکا نیستم.

ـ اگر شما هم جای ما بودید، زیادتر به کافکا علاقه نشان می‌دادید.

ـ می‌دانم که کافکا نویسنده‌ی مهمی است. ولی کار من فعلاً یاد گرفتن زبان فاسی است و به این منظور است که نوشته‌های شما را ترجمه می‌کنم».

www.tabarestan.info تبرستان

لازار به راستی هم به فراگیری فارسی محاوره و امروزی می‌پرداخت و برای این منظور طرح تدوین یک *دستور زبان فارسی معاصر* را تهیه کرده و مشغول جمع‌آوری مواد لازم آن، به ویژه شواهد دستوری آن بود. در سال ۱۹۵۴، نگارش این دستور به اتمام می‌رسد و پس از بازبینی و اظهارنظرهای سازندهٔ امیل بنونیست، در سال ۱۹۵۷ به چاپ می‌رسد[1]. از آن وقت تا چند سال پیش اغلب از آن در ایران صحبت می‌شد، ولیکن چون کتاب ترجمه نشده بود، بحث دربارهٔ آن محدود به زبان‌شناسان فرانسه زبان شده بود و پس از ترجمهٔ آن، در سال ۱۹۹۲ در ایالات متحده، انگلیسی زبانان نیز توانسته بودند از آن بهره‌مند شوند. اکنون چند سالی است که ترجمهٔ فارسی[2] آن نیز در دسترس است و علی‌رغم این که نیم قرن از تألیف آن می‌گذرد، دستور دانان و زبان‌شناسان هنوز با احترام از آن یاد می‌کنند و هنوز از بحث‌های امروزی آن در شگفت‌اند. در پیشگفتار[3]، مؤلف دلائل تدوین این دستور را ذکر کرده و حتی از دستورهای فارسی[4] که تا قبل از این تاریخ، به ویژه نیمهٔ اول قرن بیستم، در سایر مراکز

---

1. Gilbert Lazard, *Grammaire du persan contemporain*. Paris, Klincksieck, 1957.

۲. ژیلبر لازار، *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمهٔ مهستی بحرینی، توضیحات و حواشی از هرمز میلانیان. تهران، هرمس، ۱۳۸۴

۳. همان، ص۱۷.

۴. همان، صص۱۸ و ۱۹.

ایران‌شناسی اروپا تدیون شده‌اند، صحبت به عمل آورده است. در قسمت شواهد دستوری، که مؤلفت دربارهٔ آنها به توضیح می‌پردازد، ما باز با اسامی دوستان ایرانی او در تهران برخورد می‌کنیم، ولیکن در بین آنها هدایت دیگر در تهران نیست و در پرلاشِز آرمیده است. لازار می‌گوید[1]: «بیشتر نمونه‌های ارائه شده، یا برگرفته از متنهای دوران معاصر است و یا در محل، یعنی در ایران، یادداشت برداری شده. در میان نویسندگان، بیش از همه آثار صادق هدایت استفاده شده است که شاید بهترین نمایندهٔ ادبیات داستانی باشد و در بخش‌های روایتی، داستانهای خود را به سبک سادهٔ ادبی و در گفتگوها به زبان دلچسب و سرشار از گفتار عامیانه می‌نویسد».

www.tabarestan.info تبرستان

بدینسان او اولین اثرش را دربارهٔ ایران بایک دستور زبان، یعنی مهم‌ترین ابزار لازم، آغاز می‌کند و در عین حال که از سال ۱۹۵۱ به تدریس دروس فارسی در انستیتوی مطالعات ایرانی در سوربُن می‌پردازد و در آنجا این دروس منجر به اعطای «گواهینامهٔ مطالعات ایرانی»[2] می‌شود و سپس از سال ۱۹۵۸ رسماً[3] جانشین هانری ماسه در کرسی زبان فارسی در مدرسه زبان‌های شرقی می‌شود، به تحقیقاتش هم دربارهٔ قدیم‌ترین آثار نثر فارسی و نیز جمع‌آوری آثار نخستین شعرای ایران ادامه می‌دهد. سرانجام، در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۶۰، او از رسالهٔ دکترای خویش در رشتهٔ زبان‌شناسی، که استاد راهنمای آن امیل بِنونیست بود، در دانشکده ادبیات پاریس دفاع[4] می‌کند، رسالهٔ اصلی، *زبانِ کهن‌ترین آثار نثر فارسی*[5] نام دارد و رسالهٔ فرعی یا تکمیلی، *نخستین شعرای ایرانی (قرون نهم و دهم)، جمع‌آوری قطعات پراکنده، بررسی انتقادی متون و ترجمه*[6].

---

۱. همان، ص۱۹.

۲. *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ص۱۷.

۳. همان، ص۱۸.

4. *Annales de l'Université de Paris*, 1961, Fase 2, pp.233-34

5. *La langue des plus anciens monuments de la prose persane.*

6. *Les premiers poèts persans (IX-X' siècles). Fragments rassemblés, édités et traduits*. Les deux vol. seront plus tard publiés (Paris, Klincksieck, 1963).

اثر اخیر مجموعه‌ای است از قطعات حفظ شدهٔ قدیم‌ترین شعرای ایران و نیز اطلاعاتی دربارهٔ آنها و ویژگی‌های زبان آنها. اما اثر اولی، که بدعتی در نوع خود محسوب می‌شود و تا حدی هِرمان اِته و تحقیقات اولیهٔ او را دربارهٔ ادبیات فارسی متبادر به ذهن می‌کند، شدیداً مورد توجه زبان‌شناسان و ادیبان ایران قرار گرفت، به طوری که خسرو فرشیدورِ دستوردان به هنگام بحث دربارهٔ ملک‌الشعرای بهار و چند وجهی بودن او و نیز اثر معروفش، *سبک‌شناسی*، می‌گفت[1]: «بهار در دستور زبان و زبان‌شناسی نیز از پژوهندگان سترگ و سخت کوشست. او زبان اوستا و پهلوی میدانست و کتاب *سبک‌شناسی* یا «تاریخ تطور نثر فارسی» وی هنوز هم که هنوز است پس از سی سال بهترین کتاب تاریخ زبان و دستور تاریخ فارسی است بطوری که پرفسور لازار فرانسوی که خود از سرآمدان این فن است در کتاب نفیس خود به نام «*زبان کهن‌ترین آثار نثر فارسی*» (به فرانسه) که در حقیقت دستور زبان قرن چهام و پنجم زبان فارسی است بیش از هر اثر فارسی دیگر به *سبک‌شناسی* بهار استناد کرده است و در مقدمه همان کتاب *سبک‌شناسی* را اثرای افتخارآمیز شمرده است. اثر خوب لازار در حقیقت تکمیل کار بهار و *سبک‌شناسی* اوست و لازار خود ادامه دهندهٔ راه بهار است».

موفقیت‌های دانشگاهی لازار، که او را با ایرانیان دانشگاهی و دانشجویان ایرانی ـ همزمان و پس از بنونیست ـ بیشتر نزدیک می‌سازد، انتصاب او، در سال ۱۹۶۶[2]، در کرسی مطالعات ایرانی دانشگاه سوربُن بود و نخستین جهش‌های مهم ایران‌شناسی هم از همین زمان آغاز می‌شود. در سال ۱۹۶۹[3]، او به جانشینی بنونیست منصوب و مدیر انستیتوی مطالعات ایرانی می‌شود. بدنبال آن مصمم می‌گردد آن را به دانشگاه پاریس۳ یا همان سوربُن جدید وابسته سازد. گام بعدی او منظم ساختن این انستیتو به مرکز ملی تحقیقات علمی و استقرار دائمی آن در سوربُن جدید[4] است و راه‌اندازی دروس ایران‌شناسی در مقاطع لیسانس، فوق لیسانس و دکترا. در سال ۱۹۷۳ او کرسی خود را

---

۱. خسرو فرشیدورد، *دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی*، چ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ج۲، صص۲۸۴ـ۲۸۵

۲. *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ص۱۸.

۳. همان جا

۴. همان جا

در مدرسه زبان‌های شرقی به شاگردش، شارل هانری دو فوشه کور، واگذار می‌کند[۱]. این امر یادآور سنتی است که با صلابت تمام توسط آنتوان میّه و لویی ماسینیون آغاز شد و نتایج علمی ارزشمندی به بار آورد. در سال‌های بین ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۳، او مسئولیت گروه تحقیقات بینا زبان‌شناسی را در مرکز ملی تحقیقات علمی عهده دار می‌شود.

«*فرهنگ فارسی ـ فرانسه*»[۲] (۱۹۹۰) لازار یک سال بعد از چاپ آن در پاریس، در تهران و تحت عنوان «*فرهنگ فارسی ـ فرانسه*» تألیف ژیلبرت لازار، با همکاری مهدی قوام نژاد»[۳] (۱۹۹۱) به چاپ رسید و تاکنون ناشران گوناگونی به چاپ و تجدید چاپ آن مبادرت کرده‌اند. این اقدام بجای لازار که تا حدی نیازهای فعلی واژگان و اصطلاحات امروزی را برای محققان و دانشجویان زبان فرانسه برطرف می‌کند، جایگزین خوبی برای «*فرهنگ فارسی ـ فرانسه*»[۴] (۱۳۴۸ـ۱۳۴۴/ ۱۹۶۹ـ۱۹۶۵، دو جلد) مرتضی معلم است که البته آن را با حجم زیادی تدوین کرده بود. اما فرهگ لازار، علی‌رغم این که حجم چندانی ندارد، دارای لغات و اصطلاحات امروزی نسبتاً زیادی است. از زمان جمالزاده و اثر معروفش، *یکی بود و یکی نبود*، که موضوع لغات عامیانه و محاوره‌ای روز در آن مطرح شد و محققان زیادی را به خود مشغول داشت، لازار نیز به سهم خود سعی کرد تا حتی‌الامکان در برگردان این اصطلاحات موفق باشد. ما هنوز لغات و اصطلاحات امروزی زیادی در فارسی رایج داریم که معادل‌های آنها در فرانسه بدرستی معلوم و مشخص نشده‌اند. آرگوی فرانسه از بستر اولیه‌اش خارج شده و اکنون به خوبی رایج است و راجح. اما در ایران وضع بدین منوال نیست و از این رو، اهل فن در معادل‌یابی دچار اشکال می‌شوند و هر یک برای خود شیوه‌ای اتخاذ کرده و بر مبنای آن عمل می‌کند. یکی از راه‌های نیل به معادل یابی‌های مقبول، ترجمهٔ آثار فارسی معاصر به فرانسه است و چون لازار هم در ترجمه‌های زیادی سهیم بوده است، شکی نیست که تجربهٔ لازم را در این زمینه دارد و فرهنگ او نیز

---

۱. همان، ص ۲۰.

2. *Dictionnaire persan-français* (Paris, 1990).

۳. *فرهنگ فارسی ـ فرانسه*...، تهران، ۱۳۷.

۴. مرتضی معلم، *فرهنگ فارسی ـ فرانسه*، تهران، امیرکبیر، ۴۸ـ۱۳۴۴، دو جلد.

www.tabarestan.info طبرستان

نمونه‌ای از این موفقیت است. در همین راستا او مجموعه‌ای دارد تحت عنوان «*داستان‌های کوتاه فارسی، ایران امروز از دیدگاه نویسندگان ایرانی*»[۱] (۱۹۸۰).

لازار با تاریخ تطور زبان فارسی محشور است و از این رو، چاپ گزینشی و تجدید نظر شدهٔ ترجمهٔ او از «*شاهنامه*»[۲] (پاریس، ۱۹۷۹) ژول مول و نیز ترجمهٔ «*عمر خیام، صدو یک رباعی آزاد اندیشی*»[۳] (پاریس، ۲۰۰۲) که در ایران و در چاپی دو زبانی، فارسی ـ فرانسه هم متشر شده[۴]، بایستی جزو اقدامات پرشور و شوق او برای ادبیات کلاسیک فارسی به حساب آورد. اما او با ادبیات معاصر و به ویژه با هدایت مأنوس است. چهار سال بعد از فوت او، مقالهٔ «*صاداق هدایت، پیشرو رئالیسم ایران*»[۵] (۱۳۳۴) و به مناسبت ششمین سال فوت او، مقالهٔ «*آثار هدایت*»[۶] (۱۳۳۶) را منتشر و سپس «*سه قطره خون*»[۷] (۱۹۸۸) را ترجمه می‌کند و در اقدامی خاطره‌انگیز از نخستین ملاقات با هدایت، «*حاجی آقا*»[۸] (۱۹۹۶) را ترجمه و منتشر می‌کند. در یک موضع‌گیری جالب دربارهٔ داستان‌سرایی در ایران، در سال ۱۳۵۴ او از جمالزاده و نوشته‌هایش با بصارت صحبت می‌کند و موجب می‌شود که جمالزاده هم با بصارت سنتی به آن واکنش نشان دهد[۹]. او مقاله‌ای نیز تحت عنوان «*شعر سُرایی فروغ فرخزاد*»[۱۰] (۱۹۸۲) دارد.

اهمّ مقالات ایران‌شناسی او عبارتند از: «بررسی کمّی تحوّل یک واج: پسایند را در

---

1. *Nouvelles persanes: L'Iran d'aujourd'hui, évoqué par ses écrivains* (choix de textes, treaduction et présentation). Paris, 1980.
2. Ferdowsi, *Le Livre des rois* (traduction de J. Mohl revisé). Paris, 1979.
3. Omar Khayyam, *101 quatrains de libre pensée*. Paris, 2002.

۴. *صد و یک رباعی خیام*. ترجمه فرانسه از: ژیلبر لازار، تهران، هرمس، ۱۳۷۸.

۵. ترجمه حسن قائمیان، سخن، سال ششم، ۳ (۱۳۳۴): ۱۹۴ـ۱۹۸.

۶. ترجمه رضا سید حسینی، سخن، سال هشتم، ۱ و ۲ (۱۳۳۶): ۵ـ۱۰؛ و شمارهٔ ۲، ص۱۱۵ـ۱۲۱.

7. *Trois gouttes de sang*. Paris, 1988.
8. *Sadagh Hedayat. Hadji Agha* (traduction). Paris, 1996.

۹. آرین پور، *از نیما تا روزگار ما*، ص۲۹۱.

10. *La versification de Forouq Farrokhzad. Studia Iranica*, 1983, t.12, pp.223-29.

www.tabarestan.info تبرستان

زبان فارسی»[۱] (۱۹۷۰)؛ «زبان‌شناسی و فقه‌اللغه در مطالعات ایرانی»[۲] (۱۹۶۸)؛ «پهلوی، پارسی و دری: زبان‌های ایران براساس ابن مقفه»[۳] (۱۹۷۱)؛ «ادبیات‌های کهن ایرانی، تاریخ ادبیات‌ها»[۴] (۱۹۵۶)؛ «گویش تالشی ماسوله (گیلان)»[۵] (۱۹۷۸)؛ «متون تالشی ماسوله»[۶] (۱۹۷۹)؛ «واژه نامهٔ تالشی»[۷] (۱۹۷۹)؛ «آهوی کوهی ابوحفص سغدی و مبادی رباعیات»[۸] (۱۹۷۰)، که در آن مؤلف به چکامهٔ زیر توجه دارد:

آهوی کوهی در دشت چگونه رَوَذااو ندارد یار بی‌یار چگونه بُوَذا

«*مبادی شعر فارسی*»[۹] (۱۹۷۱)؛ «*یک وقایع نگار قرن یازدهم: بیهقی*»[۱۰] (۱۹۷۴)؛ «*منطقی رازی شاعر*»[۱۱] (۱۹۷۳) و «*چرا فارسی دری نام گرفت*»[۱۲] (۱۳۷۶/ ۱۹۹۷) که در آن مؤلف توجیهات خویش را براساس پژوهش علی رواقی «*قرآن قدس*» (تهران،

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Etude quantitative de l'évolition d'un morphème: la postpostion ra en person.* In *Mélanges Marcel Cohen*. Paris – La Haye, 1970, pp.281-88
2. *Linqustique et philologie dans les études iraniennes. Iranica*, V, Strasbourg, 1968, pp.20-28.
3. *Pahlavi, Parsi, Dari: les langues d'Iran d'après Ibn al – Muqaffa. Iran and Islam*, in *Mem. of V. Minorsky*, Edinbourg, 1971, pp.361-91
4. *Littératures iraniennes anciennes. Histoire des littératures, I, Encyclopédie de la Pléiade*. Paris, Gallimard, 1956, pp. 623-30
5. *Le Dialecte tâleši de Mâsulé (Guilan). Studia Iranica*, 7, 2, 1978, pp.251-68.
6. *Textes en tâleši de Mâsulé*. Ibid, 8,1,1979, pp.33-36.
7. *Glosaire Mâsulei*. Ibid, 8, 2, 1979, pp.269-75
8. *Ahuye-Kuhi: le chamoi d'Abu-Hafs de Sagdiane, et les origines des robaï*, in *Henning Mem*. vol, 1970, pp.238-44
9. *Les origines de la poésie persane. Cahiers de Civ. med.* 1971, t.14, pp.305-17
10. *Un mémoraliste persan du XIe siècle: Beyhaqi. Mélanges Labande.* Poitiers, 1974, pp.471-78
11. *Le Poète Mantequi de Rey,* in *Mélanges S. Naficy. Rev. de la Fac. des Lettres de l'Univ. de Téhéran*, 1972, t.78, pp. 56-82.

۱۲. سخنواره، به یاد خانلری، (*Pourquio le peason est appelé Dari*? pp.65-73)

۶۵ـ۱۳۶۴/ ۸۶ـ۱۹۸۵، دو جلد) بنیان نهاده است.

تقریباً همزمان با توجه لازار به هدایت، روژه لِسکو[1]، که در سال ۱۹۳۷ جوانی ۲۳ ساله بود و به تحقیق دربارهٔ زبان و فرهنگ کردی مشغول بود، نخستین آثارش را در همین سال‌ها در زمینهٔ کردهای سنجار و جبل سنجار منتشر می‌کند و سپس به متون کردی و سرانجام هم به نوشتن «*ادبیات کردی، تاریخ ادبیات‌ها*»[2] (۱۹۷۷) می‌پردازد. اما در کنار این تحقیقات کردی، که یادآور حضور میدانی و تحقیقات دامنه‌دار کردشناس آلمانی، اسکارمان[3] بود، لسکو به ادبیات کلاسیک فارسی هم تمایل نشان می‌دهد و احتمالاً تحت تأثیر هانری ماسه تحقیق بدیعی تحت عنوان «*چند صفحهٔ منتشر نشده از جامی*»[4] (۳۸ـ۱۹۳۷) را در دمشق منتشر می‌کند. بنابراین او با از طریق ادبیات کلاسیک فارسی به ایران‌شناسی راه می‌یابد و سرانجام هم یک ایران‌شناس ادبیات معاصر ایران می‌شود. در این ایام در ایران بحث‌های رسمی دربارهٔ تغییر الفبای فارسی مطرح بود و سید حسن تقی‌زاده و حسین کاظم‌زاده ایرانشهر هم کتاب‌هایی در این خصوص نوشته بودند[5]. لسکو نیز مقالهٔ «*اصلاح الفبا و لغات فارسی*»[6] (۱۹۳۹) را در پاریس منتشر می‌کند.

در دههٔ ۱۹۴۰ او به موضوع ادبیات معاصر ایران می‌پردازد و همان راهی را در بین ایران‌شناسان انتخاب می‌کند که مدتی قبل از آن روس‌ها آغاز کرده بودند و در طی آن چند تن از نویسندگان ایرانی، همچون جمالزاده و هدایت را معرفی کرده

---

1. Roger Lescot
2. *Littérature kurde. Histoire des Littératures I, Encyclopédie de la Pléiade.* Paris, 1977, pp. 795-805
3. Oskar Mann
4. *Quelques pages inédites de Djami, trad.* par *R. L., Bulletin d'études orientales de l'Institut de Damas*, nas 78, 1937-38, pp. 177-94
5. آرین پور، *از نیما تا روزگار ما*، ص ۴۶
6. *La Réforme du vocabulaire en Iran*,in *Revue des Etudes Islamiques*, 1939, t.13, pp.76-96

بودند. آنان همّ خود را مصروف ادبیات معاصر کرده بودند و آن را دریچه‌ای برای شناخت اوضاع اجتماعی ایران معاصر می‌دانستند. در نتیجه، لسکو نیز مقالهٔ «*رمان و نوول در ادبیات معاصر ایران*»[۱] (۱۹۴۲) را در اوج جنگ دوم جهانی در دمشق منتشر می‌کند. در کنار این اقدام، او ترجمهٔ «*چند رباعی از جلال‌الدین رومی*»[۲] (۱۹۴۳) و مقالات «*تحقیق دربارهٔ سالشمار آثار حافظ*»[۳] (۱۹۴۴)، «*فردوسی*»[۴] (۱۹۵۳) و «*نه غزل از حافظ*»[۵] (۱۹۵۵) را نیز منتشر می‌کند.

ظاهراً آشنایی لسکو با هدایت به قبل از سال ۱۳۲۶/ ۱۹۴۷ بر می‌گردد، چون وقتی که در پائیز این سال[۶] شهید نورائی به ایران و به دیدن هدایت می‌رود، باز هم ازترجمهٔ *بوف کور* توسط لسکو صحبت به عمل می‌آورد[۷]. او هنگامی که از هدایت دربارهٔ این ترجمه، که هنوز به چاپ نرسیده بود، سؤال کرده و می‌گوید[۸]: «از ترجمه‌اش راضی هستید؟، به نظرم که فرانسه‌ی لسکو خیلی خوبست. آدم با سوادیست»، هدایت پاسخ می‌دهد[۹]: «بد نیست. بعضی جاهایش را انداخته و طبق معمول بیشتر به فرم توجه داشته تا به فون fond (عمق)». لسکو موفق به چاپ آن در نزدیک ناشر نمی‌شود و از این رو، تصمیم می‌گیرد آن را در *مجلهٔ قاهره*[۱۰] به چاپ برساند و در نتیجه ترجمه را در شماره‌های فوریه، آوریل، ژوئن، سپتامبر و

---

1. *Le roman et la nouvelle dans la littérature iranienne contemporaine, Bull. d'étud. Orient., etc.* 1944, t.10, pp.59-100
2. *Quelques ruba'iyat de Djalal al-Din Rumi*, trad, par. R. L., *France-Libre, Iran*, n° 9, Mars 1943, pp.87-89
3. *Essai d'une chronologie de l'oeuvre de Hafiz, Bull. d'étud. orient.*, 1944, t.10, pp.59-100.
4. "Firdowsi", in *Dictionnaire des auteurs*. Paris, 1953, vol I. pp.507-509
5. *Neuf gazels de Hafez*. Paris, 1955.

۶. *هشتاد و دو نامه به حسن شهید نورائی*، ص۲۸۴

۷. *آشنایی با صادق هدایت*، ص ۱۸۰

۸. همان، صص ۱۸۰و ۱۸۱

۹. همان جا

10. *Revue du Caire*

www.tabarestan.info تبرستان

اکتبر ۱۹۵۲ آن مجله منتشر می‌کند[1] و سپس در سال ۱۹۵۳، آن را در نزدیک ناشر در پاریس به چاپ می‌رساند[2]. بنابراین، ادبیات معاصر ایران با یکی از شاهکارهایش در دنیا معرفی می‌شود چون که عکس‌العمل‌ها دربارهٔ آن دامنه‌دار بود. لسکو، که موفق نشده بود در زمان حیات هدایت *بوف کور* را به چاپ برساند، چون که وی در ۱۹ فروردین ۱۳۳۰/ ۹ آوریل ۱۹۵۱، در پاریس خودکشی کرده بود، مقاله‌ای تحت عنوان «*ایران فقط سرزمین نفت نیست*»[3] (۱۹۵۱) به چاپ می‌رساند و در سال بعد مقالهٔ دیگری[4] منتشر می‌کند.

تبرستان www.tabarestan.info

لسکو که هدایت را به عنوان نمایندهٔ ادیبان معاصر ایران معرفی کرده بود در سال ۱۹۵۸ نیز «*دو نوول از صادق هدایت*»[5] را ترجمه کرده بود، چند سال بعد نیما یوشیج را که معرّف شعر نو در ایران بود ـ هم هدایت و هم نیما از شاگردان مدرسهٔ سن‌لوئی تهران بودند ـ، با ترجمهٔ «*افسانه*»[6] او در *جُنگ اهدائی به هانری ماسه*، معرفی می‌کند. در واقع، لسکو هم معرّف نثر فارسی و هم معرّف نظم فارسی قرن بیستم است. او در *یادگار نامهٔ نفیسی* هم شرکت و «*دو قصه از سعید نفیسی*»[7] را ترجمه کرده و بیش از پیش خود را در مقام یک مترجم محقق تثبیت کرد. جالب‌تر این که او دو مقاله هم

---

1. *La Chouette avengle*. Traduction du persan. *Revue du Caire*, n° 147-148, fév-mars 1952, pp.172-92; n° 149 avril, 1952, pp.367-91, n° 151, juin 1952, pp.165-85; n° 152, sept. 1952, pp.234-62 et n° 153, oct. 1952, pp.424-35.
2. *La Chouette avengle*. Paris, 1953.
3. "*Sadeq Hedayat*", *Les Nouvelles Littéraires*, 31 mai 1951
4. "*Sadeq Hedayat*", *Revue Contemporaine*, nos 142-148, fév. mars, 1952, pp.167-173.
5. *Deux nouvelles de Sadeq Hedayat*, in *Orient*, 1958, t.8, pp.119-54
6. *Afsaneh* (de Nima Youchidj), trad. par R. L., *Mélanges d'orientalisme afferts à Henri Massé*, Téhéran, 1963, pp.233-58
7. *Deux Contes de Said Naficy, Mélanges d'Iranologie en mémoire de feu Said Naficy. Rev. de la Fac, de l'Unive. de Téhéran*, n° 78(1972), pp.83-92

دربارهٔ نویسندگان ایرانی فرانسه زبان[۱] دارد که دومی را با همکاری فریدون رهنما[۲] نوشته و به نظر هم نمی‌رسد که این نوشته در ایران شناخته شده باشد[۳].

همزمان با لازار و لسکو، ونسان مونتی[۴] هم که سال‌ها وابستهٔ نظامی سفارت فرانسه در تهران بود، اولین کتاب را دربارهٔ هدایت، «*صادق هدایت، نویسندهٔ از نیمهٔ قرن*»[۵] (۱۹۵۲) می‌نویسد که به فارسی تحت عنوان «*صادق هدایت: نوشته‌ها و اندیشه‌های او*؛ ترجمهٔ حسن قائمیان، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۱»[۶] منتشر می‌شود و سپس چاپی از آن را در پاریس ارائه می‌کند[۷]. به علاوه، او «*صادق هدایت: دو نوول (بن‌بست و فردا)*. متن فارسی به همراه ترجمهٔ فرانسه، تهران»[۸] را به چاپ می‌رساند. مونتی که همزمان با لازار به تحقیق دربارهٔ زبان فارسی معاصر پرداخته، ابتدا «*فارسی معاصر، متون و واژگان*»[۹] (۱۹۵۴) را تألیف و سپس «*نه غزل از حافظ*»[۱۰] (۱۹۵۴) را ترجمه و در یک زمینهٔ دیگر، که اقدام بدیعی محسوب می‌شد، «*دربارهٔ گویش ترکی آذربایجان ایران*»[۱۱] (۱۹۵۶) را که تحقیق

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. *Jeunes écrivains iraniens d'expression française*, in *Orient*, 1960, t.15, pp.117-30
2. Lescot, Roger et Rahnama, Ferydoun: *Jeunes écrivains iraniens d'expression française*, Ibid, 15, 1961, pp.125-38; 1961, pp.145-52.
3. Nawabi, *A Biblipgraphy of Iran*, vol. II, p.108.
4. Vincent Monteil
5. *Un écrivain du demi-siècle: Sadeq Hedâyat*. Tehran, 1952.

۶. *فهرست کتابهای فارسی شدهٔ چاپی* (زیر نظر نصر آبادی)، ج۳، ص۱۷۰۱.

7. *Sadeq Hedayat (1903-1951)*. Paris, Klincksieck, 1954.
8. Hedayat, Sadeq: *Deux nouvelles* (*L'impasse. – Demain*). Texte persan avec traduction francaise en regard. Téhéran.
9. *Le persan contemporain: textes et vocabulaires*. Paris, Klincksieck, 1954, 163 p.
10. *Neuf Qazal de Hafez*, in *Rev. des étud. islamiques*, 1954, t.22, pp.21-58.
11. *Sur le dialecte turc de l'Azerbaydjan iranien*, in *Journal Asiatique*, 1956, t.244, pp.1-77.

مبسوطی است و کتاب «*ایران*»[1] (۱۹۵۷) را برای معرفی کشور ایران می‌نویسد ورسالهٔ دکترای خویش را، در مدرسهٔ مطالعات عالی به اتمام رسانده و آن را تحت عنوان «*قبایل استان فارس و اسکان‌نشینی عشایر*»[2] (۱۹۶۶) منتشر می‌کند. مثل لازار و لسکو، که تمامی آثار آنها دربارهٔ هدایت به فارسی ترجمه و چاپ شده‌اند، آثار او نیز به فارسی ترجمه شده‌اند.

مونتی مرید ماسینیون بود و جزو روشنفکران چپ اشتهار داشت. قبلاً هدایت اصطلاح چپ را در حق لازار به کار برده بود[3]. مونتی در کتاب خویش، «*ایران*»، تصویر نیم رخ گونه‌ای که به سه رخ متمایل بود، او از آیت‌الله خمینی را پس از رویدادهای سال ۱۳۴۲ به چاپ رسانده بود و از این رو، وقتی که وی به نوفل لوشاتو، در حومهٔ پاریس می‌آید، او نیز به فوریت به دیدارشان می‌شتابند. مونتی، که در این هنگام هنوز در دانشگاه به تدریس می‌پرداختند، دانشجویانی را که برای کار و تحقیق دربارهٔ هدایت به نزد او می‌رفتند، در زیر پرترهٔ عظیمی از آیت‌الله خمینی بر روی کاناپه می‌نشاندند و با آنها به صحبت می‌پرداختند. او در کتاب «ایران» می‌نویسد[4]: «آیت‌الله خمینی چهرهٔ والای ایران شیعه کنونی است. او که مدت مدیدی است مخالف رژیم شاه است، در بغداد [نجف] به حالت تبعید زندگی می‌کند. او وجدان مذهبی ایران است.»

از کسانی که تقریباً همدورهٔ لازار و یا پس از وی راه سفر به تهران را در پیش گرفته و به انستیتوی ایران و فرانسه رفتند و در آنجا به کار و تحقیق پرداختند، شناخته‌ترین آنها ماریژان موله[5] و ژان اوبن[6] بودند که هر دو کارهای اصیلی در کارنامهٔ خود دارند. این ایام، سال ۱۹۴۸/۱۳۲۷ مقارن با شروع فعالیت‌های

---

1. *Iran*, Paris, Seuil, 1957

2. *Les tribus du Fars et la sédentarisation des nomades*. Paris, 1966.

۳. *آشنایی با صادق هدایت*، ص۱۵۱.

4. *Iran*, éd. 1974, p.109

5. Marijan Molé

6. Jean Aubin

www.tabarestan.info تبرستان

ایران‌شناسی ایرج افشار و تاریخ روابط ایران‌شناسان فرانسوی با ایران‌شناسان ملی است. کُربن و پورداود، دو شخصیت برجسته علمی، امکان عملی این روابط علمی را به وجود آوردند. اتوال افشار دربارهٔ ایران‌شناسانی که به ایران آمده و به کار و تحقیق می‌پرداختند، تقریباً به همین ایامی بر می‌گردد که او نیز در کلاس‌های درس انجمن ایرانشناسی پورداود که در دبیرستان فیروز بهرام تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد. بدینسان برقراری ارتباط بین افراد دو مؤسسه نخستین تأملات و هم‌اندیشی را در ایران عصر جدید رقم زد. افشار که این دوره را به یاد دارد، به مناسبت فوت اوبن می‌نویسد[۱]: «ژان اوبن ـ که در سال ۱۳۲۷ او را شناختم و میانمان عوالم دوستانه استقرار گشته بود ـ.. یکی از برجسته‌ترین مورخان ریزکار در تاریخ ایران از عصر مغول تا اواسط عصر صفوی بود... اوبن، چون دنبال تاریخ بود با من بیشتر مأنوس شد... دورهٔ اقامت او در ایران شاید به سه سال کشید. پس از آن به فرانسه رفت. باز به ایران آمد».

در این ایام دلمشغولی افشار «مباحث ایران‌شناسی»[۲] بود و حتی پورداود، در اقدامی تشویق آمیز، غلط‌گیری و چاپ *هرمزدنامه* (۱۳۳۱) را نیز به او واگذار کرده بود[۳]. کم‌کم فکر پایه‌گذاری نشریهٔ فرهنگ *ایران زمین* در او قوت می‌گیرد، مضاف بر این که می‌دانست که *کاوه*، در دورهٔ قدیم[۴] (۱۹۱۹ـ ۱۹۱۶) و در دورهٔ جدید[۵] (۱۲۱ـ۱۹۲۰) راه را برای همکاری ایران‌شناسان خارجی گشوده بود و در نتیجه، اویگن میتوخ[۶] آلمانی و آرتور کریستنسن دانمارکی با آن همکاری کرده بودند. اما در سال ۱۳۳۲ ضرورت یک ارگان ایران‌شناسی داخلی فراهم می‌شود، به طوری که افشار می‌گوید[۷]: «با دوستان هم

---

۱. *نادره کاران*، ص۱۰۹۱.

۲. همان جا

۳. همان، ص۲۴۱.

۴. براون، *تاریخ ادبیات ایران*، از صفویه تا عصر حاضر، ص۴۱۸.

۵. همان جا

6. Eugene Mittwoch

۷. قاسمی، *ایرانشناس مجله نگار*، ص۷۲.

مشرب از حیث تحقیقات ادبی و تاریخی.... دوره‌های ادبی داشتیم و صحبت این شد که نشریه‌ای نسبتاً محکم‌تر از آنچه منتشر می‌شد برای انتشار مطالب و تحقیقات منحصر به زمینه‌های ایران‌شناسی به سبک و شکل مجله‌های شرق‌شناسی به وجود بیاوریم. این بود که *فرهنگ ایران زمین* اساسش ریخته شد.» در این ایام ایرانیان کمی با اصطلاح جدید ایران‌شناسی و اهداف آن آشنا بودند. اما در خارج از مرزهای این کشور، انجمن‌ها و مجامع زیادی، در مراکز خاورشناسی اروپا و آمریکا و آسیا وجود داشته داشتند، که به بررسی و تحقیق دربارهٔ زبان و ادب فارسی می‌پرداختند و در نتیجه، آثار زیادی در این زمینه منتشر کرده بودند. از این رو، پس از بنیان‌گذاری نشریهٔ *فرهنگ ایران زمین*، اوبن همکاری با آن را از جلد دوم[1] (۱۳۳۳)، موله از جلد ششم[2] (۱۳۳۷) و سپس بعدها، فیلیپ ژینیو[3]، با جلد بیست و یکم (۱۳۵۴) آغاز می‌کنند[4].

www.tabarestan.info تبرستان

این نشریه از ابتدا سعی کرد اصالت خود را با مطالب دست اول منتشر نشده حفظ کند. اوبن، به گفتهٔ افشار، که به این نشریه به دیدهٔ اعتنا می‌نگریست، «یکی از نخستین ایران‌شناسانی بود که مقاله‌ای خاص یک مجلهٔ ایرانی نوشت.[5]» در همین راستا، یکی از اولین محققان ایرانی که به این نشریه توجه نشان داد و ارزش آن را از منظر دیگری یادآور شد، غلامحسین صدیقی، عضو انجمن آسیایی پاریس و وزیر کشور دکتر محمد مصدق بود، که دربارهٔ آن به افشار گفت[6]: «در مجله‌نویسی بکوشید مطالب ناگفته، نوشته‌های چاپ نشده و اسناد دور افتاده را منتشر سازید تا وسایل تحقیق گسترش یابد و نکته‌های تاریک مانده روشنی پذیرد و خواننده و جوینده برتازه یافته‌های بیشتری دست یابی بیابد.» افشار می‌گفت که سخنان او ذهنش را همواره متوجه انتشار اسناد

---

۱. همان، ص۷۶.

۲. همان، صص۷۸ و ۷۹.

3. Philippe Gignoux

۴. همان، ص۸۸.

۵. *نادره کاران*، ص۱۰۹۲.

۶. همان، ص۷۳۴.

تاریخی کتاب‌های چاپ نشده ساخت، مضاف بر این که «این پند حکیمانه را چند بار و به چند مناسبت از او شنیدم[۱].» در هر حال، افشار و یاران همکفر او، محمد تقی دانش‌پژوه، منوچهر ستوده، مصطفی مقربی و عباس زریاب خوئی، *فرهنگ ایران زمین* را وارد عالم علمائی ایران‌شناسان کردند و همکاران اروپایی، آمریکایی و آسیای ارزشمندی با آن، که تا جلد سی‌ام (۱۳۸۴) تداوم یافت، همکاری کردند. در واقع، این اعتبار افشار و یاران همفکر او بود که موجبات همکاری ایران‌شناسان بین‌المللی را برای نخستین نشریهٔ وزین ایران‌شناسی در ایران فراهم کرد. یک خود باوری، در زمینه‌ای که باور در آن محلی از اعراب نداشت، خود روایتی عبرت‌انگیز است.

www.tabarestan.info تبرستان

اوبن تحقیقات میدانی وسیعی در ایران انجام داد و در اغلب موارد توفیق یافت، چون که منابع بی‌بدیلی را تهیه کرده و در نتیجه توفیقات بین‌المللی هم نصیب او شد. او خواست به صفحات جنوب، به لار برود و تحقیقاتی را انجام دهد و از حسن اتفاق در حلقهٔ یاران ایران‌شناسی افشار احمد اقتداری، مرد صحاری جنوب، بود که او را همراهی کرد[۲]. علاقهٔ او به نسخه‌های خطی و اسناد تاریخی او را با صاحبان سنتی آنها آشنا کرد و در نتیجه او از چند سند تاریخی مهم، متعلق به حسین شهشهانی، که دربارهٔ آق قونیلو بوده رونویس تهیه کرد و آنها را در مقاطع زمانی گوناگون منتشر کرد، از جمله «*نوشته‌هایی تاریخی دربارهٔ بم در عصر تیموریان و قراقوینلو*»[۳] (مقدمه بر مقامات طاهرالدین محمد و شمس‌الدین ابراهیم، به تصحیح ژان اوبن. *فرهنگ ایران زمین*، ج۲ (۱۳۳۳)، صص ۱۰۵ـ۲۳۲)؛ «*یادداشت دربارهٔ برخی از اسناد آق قوینلو*»[۴] (۱۹۵۶) و «*سیور غال قراقوینلو در ارتباط با بلوکات بوانات، هرات و مروست*»[۵] (۱۹۶۵)؛ «*مناسبات سیاسی*

---

۱. همان جا

۲. همان، ص۱۹۰۱

3. "*Fragments historiques concernant Bam sous les Timourides et les Qara Qoyunlu*", *Farhang – e Iran Zamin*, 2, 1333/1954, 93 – 104.

4. "*Note sur quelques documents Aq Qoyunlu*", *Mél. L. Massigron*, I, 1956, pp.123-147.

5. "*Un soyurghal Qara Qoyunlu concernant le bulūk de Bawanat- Harat-Marwast*", *Archives persanes commentées*, First series, éd. S. M. Stern, 1965, pp.159-70.

آق قوینلو و بهمنی‌ها»[1] (۱۹۷۱) که برای یادگارنامهٔ ولادیمیر مینورسکی، بانی مطالعات آق قویلنو و قراقوینلو، نوشت. او دامنهٔ مطالعاتش را بسط داده و از دورهٔ مغول‌ها، ایلخانان مغول، آق قوینلو و قراقوینلو و تیموریان به عصر صفوی و رابطه این سلسله با اروپاییان، به ویژه با پرتغالی‌ها تسری می‌دهد و در این مرحله است که توفیقات بین‌المللی کسب می‌کند و برای تحقیق به پرتغال می‌رود. نکتهٔ جالب این که اوبن که عضو مرکز ملی تحقیقات عملی بود، در مدرسهٔ مطالعات عالی، بخش چهارم، به تدریس این مباحث[2] می‌پرداخت. قبل از او تاریخ عصر اسلامی ایران در فرانسه اهمال[3] شده بود و از این نظر، تدریس‌ها و تحقیقات او، در کنار همکارانش، ژان کالمار و دنیز اِگل[4]، بسیار مغتنم بود[5].

با اوبن صفویه‌شناسی در فرانسه جانی گرفت و توانست، در مقابل تحقیقات آلمانی‌ها[6]، حرفی برای گفتن داشته باشد. از جمله آثارش در این زمینه، بایستی به ذکر دو اثر زیر بسنده کرد: «*مطالعات صفوی بخش اول: شاه اسماعیل و بزرگان عراق و عجم*»[7] (۱۹۵۷) و «*انقلاب شیعی و محافظه کاری: صوفیان لاهیجان از ۱۵۰۰ تا ۱۵۱۴ (مطالعات صفوی، بخش دوم*»[8] (۱۹۸۴). چند اثر دیگر او به فارسی ترجمه و یا این که منتشر شده‌اند، از جمله: «*سفارت گِرگوریو پِررا فیدالگو در دربار شاه سلطان حسین*»[9] (۱۹۷۱) که به

---

1. "*Les relations diplomatiques entre les Aq Qoyunlu et les Bahmanides*" *Iran and Islam*, in *Memory of V. Minorsky*, 1971, pp11-15.

۲. *ایرانشناسی در اروپا و فرانسه*، صص ۲۲ و ۳۳

۳. همان، ص ۳۳

4. Denise Aigle

۵. *ایرانشناسی در اروپا و فرانسه*، صص ۲۱ و ۳۳

۶. اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، زیر نظر با تنظیم فهرست‌ها و مقدمه، ایرج افشار، چ ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۱

7. "*Etudes Safavides. I, Shah Isma'il et les notables de l'Iraq persan*", *JESHO* 2, 1959, pp.37-81

8. "*Révolution chiite et conservatisme: Les soufis de Lâhejan, 1500-1514*" (*Etudes Safavides, II*), *MooI*, 1984, pp.1-4

9. *L'Ambassade de Gregorio Pereira Fidalgo à la cour de Châh Soltan-Hosseyn. Lisbonne*, 1971.

فارسی و با عنوان «*گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی*»[۱] ترجمه شده است؛ *منتخب التواریخ معینی*. تألیف معین‌الدین نطنزی، معروف به آنونیم اسکندر (تألیف ۸۱۶ و ۸۱۷ ق)[۲] و نیز مقاله‌ای دربارهٔ خاندان سید رکن‌الدین یزدی و موقوفات او ترجمهٔ علی محمد روحبخشان، که در *یزدنامه* منتشر شد[۳].

در حوزهٔ مطالعات تاریخی اوبن در مرکز ملی تحقیقات علمی و نیز در مدرسه مطالعات عالی، ژان کالمار، که در ابتدا تحقیقات مبسوطی دربارهٔ امام حسین انجام داد و به تعزیه هم پرداخت و سپس به تاریخ قاجاریه معطوف شد و حتی ژنرال بارتلمی سمینو را از ابعاد دیگری شناساند، در این مدرسه و در بخش علوم تاریخی و فقه‌اللغه‌ای آن، «*مطالعات صفوی*»[۴] (۱۹۹۳) را منتشر کرده و دُنیز اِگل هم که در همین مدرسه و در بخش علوم مذهبی مشغول تدریس تاریخ مذهبی و فرهنگی در قرون وسطی است، «*ایران در مواجه با استیلای مغول*»[۵] (۱۹۹۷) را تألیف کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

تقریباً همزمان با تحقیقات اوبن دربارهٔ ایران عصر اسلامی و در سال‌های بین ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۵ سِرژدولوژیه دو بوروکوی[۶] تحقیقات دامنه داری را دربارهٔ خواجه عبدالله انصاری، نویسنده و شاعر فارسی زبان و محدث و مفسر قرن پنجم هجری، با یکی از رسالات منسوب به او، «*الهی‌نامه*»[۷] (۱۹۴۸) که اثری عرفانی به نثر فارسی است، آغاز کرد و سپس در طی سال‌های متمادی دربارهٔ *منازل السائرین* (عربی) که در شرح مقامات و منازل اهل سلوک است، کار کرد. از جملهٔ این تحقیقات‌اند: «*طرحی از شرح حال خواجه عبدالله انصاری: کودکی، جوانی، طلبگی*»[۸] (۱۹۵۷)؛ «*خواجه عبدالله انصاری*

---

۱. ترجمهٔ پروین حکمت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.

۲. تصحیح ژان اوبن، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۶/ ۱۹۵۷.

۳. افشار، *نادره کاران*، ص ۱۹۰۲.

4. J. Calmard, *Etudes Safavides*. Téhéran, 1993 (Bild. iranienne, vol 39).

5. D. Aigle, *L'Iran face à la domination mongole*: Ibid, 1997 (Ibid, vol 45).

6. Serge de Laugier de Beaurecueil

7. *L'Ilahi-Name de Hwage Abdallah Ansari*, *BIFAO*, 1948, t.47, pp.151-170.

8. *Esquisse d'une biographie d'Ansari. I- L'enfant, l'adolescent, l'étudiant. Mélanges de l'Institut dominicain d'études orientales*, 1957, t.4, pp.95-140.

(۴۸۱-۳۹۶/ ۱۰۸۹-۱۰۰۶)، *عارف حنبلی*»[1] (۱۹۶۵)؛ «*نهصدمین سال قمری رحلت خواجه عبدالله انصاری*»[2] (۱۹۶۳) و نیز بررسی جزوه‌ای از او دربارهٔ آداب آدانی صوفیان[3] (۱۹۶۰) که احتمالاً شرحی است از *طبقات الصوفیه* (فارسی) که عبدالرحمان جامی *نفحات الانس* خود را بر پایهٔ آن نوشته است[4]. لوژیه دوبوروکی نیز از ایران‌شناسانی بود که عمرش را وقف یک موضوع کرد و در این‌جا مراد او خواجه عبدالله انصاری بود.

نام ماریژان موله را همزمان با نام اوبن آوردیم. همان طور که ایرج افشار با وی آشنایی داشت، با او هم آشنا بود. ظاهراً وی در جوانی و با انگیزه‌ای قوی به ایران آمد و وارد دانشگاه تهران و نیز در مؤسسهٔ ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه به تحصیل و تحقیق پرداخت و سپس در پاریس در رشته ادبیات پهلوی و دین زردشتی، دکترا گرفت. اما او در ایران به تحقیق دربارهٔ تصوف، طریقهٔ ذهبیه و عقاید صوفیه کبرویه و نقشبندیه هم پرداخت[5] و مجموعه آثارش، در اواخر عمر کوتاهش، بیشتر به مباحثی همچون افکار و اندیشه‌های ایران اسلامی تمایل پیدا کرد و از این رو، دست آوردی شبیه به دستاورد جیمز دارمِستِتِر عاید ایران‌شناسی شد. او با *فرهنگ ایران زمین* همکاری داشت و در جلدهای ششم و هشتم دربارهٔ نقشبندیه مطالبی به زبان فرانسه منتشر کرده است. او به عارف ایرانی قرن هفتم هجری، شیخ عزیز نسفی و صاحب آثاری به زبان فارسی، توجه نشان داد و *انسان کامل*[6] (تهران، ۱۳۴۱) او را با مقدمه‌ای به چاپ رساند.

---

1. *Khawadja Abdullah Ansari (396-481 H./1006-1089), Mystique hanbalite.* 1965 (Recherches publiées sous la direction de l'Institut de Lettres orientales de Beyrouth, t.26).
2. *Le neuvième centenaire lunaire de la mort de Khawja Abdallah Ansari Harawi, MIDEO*, 1963, t.7, pp.219-35.
3. *Un Opuscule du Khawaja Abdallah Ansari concernant les bienséances des souffis.BIFAO*, 1960, t. 59., pp. 203.
4. Nawabi, *A Bibliography of Iran*, vol 2, p.183; vol 7, pp. 863-65.

۵. افشار، *نادره کاران*، ۱۰۲۰.

6. Azizaddîn Nasafi (VIIe / XIIIe siècle). *Le livre de l'Homme Parfait (Kitâb al-Insan al – Kâmil)*. Recueil de traités de soufisme en persan, publiés avec une introduction par M. M. Téhéran, 1962 (Bibl. iran., vol. 11).

www.tabarestan.info

در تحقیقات تخصصی‌اش، او مرید ژان پی‌یر دومناش[۱] بود[۲] که در مدرسهٔ مطالعات عالی، بخش پنجم از سال (۱۹۴۱) تأسیس یک کرسی برای او، به تاریخ مذاهب ایران باستان اهتمام می‌ورزید و در این زمینه تحقیقات چندی را منتشر کرده بود. شاید که از منظر تاریخی، نخستین تحقیق او، «*دو جنبهٔ تکوین راست کیشی زرتشتی*»[۳] (۱۹۴۹) بوده باشد. از دیگر تألیفات او: «*تقسیم دنیا در سنت ایرانی*»[۴] (۱۹۵۲)؛ «*ایران باستان*»[۵] (۱۹۶۴) که به فارسی[۶] هم ترجمه شده و «*عرفای اسلامی*»[۷] (۱۹۶۵) است. بعضی از کارهای ناتمام او را مناش به چاپ رساند[۸]. موله مقالات کوتاهی هم داشت که از جنبهٔ ادبی آنها برای تاریخ ادبی قابل توجه است، مثل «*یک شعر فارسی از کُنت دو گوبینو*»[۹] (۱۹۵۲)، «*حماسهٔ ایرانی بعد از فردوسی*»[۱۰] (۱۹۵۳) و «*ویس و رامین و تاریخ سلجوقی*»[۱۱]. به گفته ژینیو[۱۲]، آثار مناش و موله مستقل از اندیشه‌ها و آثار ژرژ

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Jean- Pierre de Menasce
2. Ph. Gignoux, "*L'Iran ancien*", in *Journal Asiatique*, 1973, t. CCLXI, *Numéro spécial pour le cent-cinquantenaire de la Société Asiatique (1822-1972)*, pp.117-123; p.120.
3. "*Deux aspects de la formation de l'arthodoxie zoroastrienne*", *Mélarges Grégoire*, 4, 1949-53, pp.289-324
4. *"Le partage du monde dans la tradition iranienne*", *Journal Asiatique*, 1952, t.240, p.455-63. Note complémentaire, 1953, t.241, p.271-3.
5. *L'Iran ancien*. Paris, 1964.
۶. ماریژان موله، *ایران باستان*، ترجمهٔ ژاله آموزگار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، توس، ۱۳۶۳.
7. *Les mystiques musulmans*. Paris, PUF, 1965
8. Gignoux, Ibid.
9. "*Un poème persan du Comte de Gabineau*", *Nouvell Clio*, 1952, t.14, pp.116-130
10. "*L'épopée iranienne après Firdosi*", Ibid. 1953, t.5, pp.377-93.
11. "*Vis u Ramin" et l'histoire seldjoukide*, in *Annali Institute Universitario orientale di Napoli* N. S. 9. 1959, pp.1-30.
12. Gignoux, Ibid.

دومِزیل[1] بود که در اسطوره‌شناسی تطبیقی سرآمد بزرگان عصر خویش بود. ژان دوشِن گیمن[2]، ایران‌شناس بزرگ بلژیکی، نیز آثارش از هر نظر با آثار دو مِزیل برابری می‌کرد و همیشه هم راه مستقلی را در تحقیق و تألیف در پیش گرفته بود. دوستی و مکاتبات او با شاعر فرانسوی پُل والری[3]، پیوند محکمی بین ایران‌شناسی و ادبیات بوجود آورده بود که در طول تاریخ خاورشناسی معادلی هم برای آن نمی‌توان یافت.

مِناش تحصیلات خویش را در انگلستان انجام داد و در فرایبورگ (سوئیس) تاریخ مذاهب تدریس کرد و سپس، از سال ۱۹۴۹ در مدرسهٔ مطالعات عالی پاریس استاد تاریخ مذاهب ایران باستان شد. مجموعه آثارش در زمینهٔ زبان و ادبیات پهلوی و مذاهب ایران باستان است. این آثار عبارتند از: «*پیرامون یک متن سُریانی منتشر نشده دربارهٔ مذهب مغها*»[4]؛ «*یادداشت‌های ایرانی*»[5] (۱۹۴۹)؛ «*تحقیقات پاپیرولوژی پهلوی*»[6] (۱۹۵۳)؛ «*واژگان عاریه‌ای و اسامی خاص ایرانی در اسناد جدید آرامی*»[7] (۱۹۵۴) و «*دینکرت، یک دانشنامهٔ مزدیسنی*»[8] (۱۹۵۸). یکی از آخرین آثار شناخته شدهٔ او «*ده سال مطالعات پهلوی*»[9] (۱۹۷۲) است.

فیلیپ ژینیو، که کار مشترکی نیز با همکار ایرانی خویش احمد تفضلی تحت عنوان «*جنگ زاد سپرم*»[10] (۱۹۹۳) ارائه کرده، با کتابش، «*ارداویرازنامه*، حرف‌نویسی،

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Georges Dumézil
2. Jacques Duchesne-Guillemin
3. Paul Valéry
4. "*Autour d'un texte syriaque inédit sur la religion des Mages*" *BSOAS*, IX, pp.587-601.
5. "*Notes iraniennes*", *Journal Asiatique*, 1949, t.237, pp1-6.
6. "*Recherches de papyrologie pehlevie*", Ibid., 1953, t. CCXII, pp.185-96.
7. "*Mots d'emprunt et noms propres iraniens dans les nouveaux documents araméens*", *Bibl. Or.* 1954, t.11, p.161-62.
8. *Une encyclopédie mazdéenne, le Dinkart*. Paris, 1958
9. "*Dix ans d'études pahlavies: publication de textes*", *Studio Iranica*, 1972, vol 1, p.13-19
10. Gignoux, Ph. et Tafazzoli, A, *Anthologie de Zadspram, Studia Iranica*, 1993, Cahier 13.

آوانگاری و ترجمه از متن فارسی»[۱] (۱۹۸۴) که در سال ۱۳۷۲ نیز به فارسی ترجمه شده[۲]، به فردی شناخته شده در ایران است. شخصیت کرتیر (یا کردیر) روحانی بزرگ زرتشتی در زمان بهرام دوم، توجه ایران‌شناسان زیادی را به خود جلب کرده است، به ویژه پس از این که کتیبه‌های زیادی از او کشف شده که به زبان فارسی میانه یا پهلوی ساسانی است. ژینیو، که به این زبان‌ها علاقمند است و اساساً کتیبه‌شناس و کتیبه خوان است، «*چهار کتیبهٔ کردیر مغ*»[۳] (۱۹۹۱) را منتشر کرده است او دربارهٔ خود و آثارش می‌نویسد[۴]: «نگارندهٔ این مقاله اساساً تحقیقاتش را به کتیبه‌شناسی اختصاص داده است. پس از انتشار دو کتیبهٔ منتشر نشده از کردیر (*ژورنال آسیایی*، ۱۹۶۸، و *استودیا ایرانیکا*، ۱۹۷۲) او «*واژه نامهٔ کتیبه‌های پهلوی و پارتی*»[۵] (۱۹۷۲) را که شامل تمامی مواد کتیبه‌شناسی شناخته شده تا سال ۱۹۷۰ است، جمع‌آوری و تدوین کرده است.» ژینیو و همکارانش ریکاگیزلن[۶] و کلاریس هرنشمیت[۷] آگاهی‌های زیادی را برای دورهٔ ساسانی فراهم کرده‌اند. از سال ۱۹۷۷، برخی از آثار ژینیو در سالنامهٔ مدرسه مطالعات عالی، بخش پنجم که در آنجا به تحقیق و تدریس می‌پردازد، منتشر شده است. به علاوه پی‌یر بری‌یان[۸]، که در تاریخ هخامنشیان تخصص دارد و در کُلِژدوفرانس تدریس می‌کند، در دو اثرش، «*دولت و شبانان در خاورمیانهٔ باستان*»[۹] (۱۹۷۲) و «*آسیای میانه و خاور نزدیک در هزارهٔ نخست پس از اسلام*»[۱۰] (۱۹۸۴) از آخرین اطلاعات

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Gignoux, Ph, *Le Livre d'Ardâ Virâz*, translittération, transcription et traduction du texte persan. Paris, 1984.

۲. فیلیپ ژینیو، *ارداویراف نامه (ارداویرازنامه)*، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۷۲.

3. "*Les quatre inscriptions du mage Kirdir*", *Studia Iranica*, 1991, Cahier 9.

4. Gignoux, "*L'Iran ancien*", P.121.

5. *Glossaire des Inscriptions pehlevies et parthes*. Corpus Inscriptionum Iranicarum. Supplementary Series, vol1, London, 1972.

6. Rika Gyselen

7. Clarisse Herrenschmidt

8. Pierre Briant

9. *Etat et pasteurs au Moyen-Orient ancien*. Paris, 1972.

10. *L'Asie Centrale et les royaumes proche – orientaux du premier millénaire* (C. VIIIe –IVe siècles avant notre ère). Paris, 1984.

باستان‌شناسی، منابع یونانی و حتی ایلامی بهره‌مند بوده است[۱].

در بین گروه‌هایی که در مرکز ملی تحقیقات علمی به ایران‌شناسی پرداختند و در گروه اجتماعی آن که از سال ۱۹۷۲ تشکیل شده بود[۲]، قوم‌شناسان، جامعه‌شناسان و جغرافیدانان هم بودند که به بررسی و مطالعات وضعیت ایران معاصر می‌پرداختند. با آمدن محققان جوان کارهای تحقیقاتی متنوع‌تری انجام می‌گیرد و این گروه در سال ۱۹۸۵ به گروه «علوم اجتماعی و ایران معاصر» تغییر نام می‌یابد[۳] و به دنبال آن همکاری نزدیکی بین آنان و ایرانیان انجام می‌گیرد. ژان پی‌یر دیگار[۴]، پاتریس فونتن[۵]، برنار اورکاد[۶]، کریستیان برومبرژه[۷] و مارسل بازن[۸] و چندتن دیگر از پژوهشگران همین گروه‌اند که تاکنون هم دستاورد متنوعی داشته‌اند. در این راستا، موسیقی سنتی ایرانی نیز توانسته است جایگاهش را در تحقیقات ایران‌شناسی تثبیت کند، چون که ژان دورینگ با «*موسیقی ایرانی؛ سنت و تحویل*»[۹] (۱۹۸۴) خویش که به فارسی هم ترجمه شده است[۱۰]، تشریک مساعی ارزشمندی در این خصوص داشته است. گروه مذکور از آینده بهتری برخوردار خواهد شد، چون که یک ضرورت اجتماعی را مد نظر قرار داده است و نحوهٔ تحقیقات امروزی کشور هم تأثیر گذار بوده است.

ما با عجلهٔ تمام به سوی میراث لازار در شخص شارل هانری دوفوشه کور،

---

۱. *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ص۲۸.

۲. همان، ص۳۶.

۳. همان جا

4. Jean-Pierre Digard

5. Partice Fontaine

6. Bernard Hourcade

7. Christian Bromberger

8. Marcel Bazin

9. Jean During, *La musique iranienne: tradition et évolution*. Paris, 1984 (Bild, Iran, vol 29)

۱۰. ژان دورینگ، *سنت و تحول در موسیقی ایرانی*، ترجمهٔ سودابه فضائلی، تهران، توس ـ انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۸۳.

www.tabarestan.info تبرستان

ایران‌شناسی که سرانجام حافظ را در فرانسه مستفرنگ تمام عیار کرد، «تنها مترجم تمام دیوان حافظ به زبان فرانسه»،[۱] می‌رویم و این دفتر را با تمامی نقائص آن به پایان می‌رسانیم. فوشه کور برای بار اول در اوائل سال ۱۳۴۷ به ایران آمد و سپس به عناوین گوناگون در این جا حضور یافت و گاه هم این حضور جنبهٔ اداری داشت. در زمستان ۱۳۷۵، زمستان ۱۳۸۴ و زمستان ۱۳۸۶، از او در مطبوعات وزین ایران به عنوان یک ایران‌شناس بزرگ فرانسوی صحبت به عمل آمد، به خصوص بعد از ترجمه‌ای که از *دیوان حافظ* براساس چاپ پرویز ناتل خانلری ارائه کرد.

فوشه کور از فرانسویانی است که ایام جوانی‌اش را در شمال آفریقا، مراکش، تونس و الجزایر گذرانده و جبراً زبان عربی را آموخت. او در جنگ دوم شرکت کرد و در پایان آن برای درک بهتر فرهنگ و تمدن اسلامی، به فرهنگ و تمدن ایرانی توجه نشان داد. در پاریس و در مدرسه زبان‌های زندهٔ شرقی که به انستیتوی ملی زبان‌ها و تمدن‌های شرقی[۲] تغییر نام می‌دهد، در رشته زبان فارسی موفق به کسب لیسانس زبان و ادبیات فارسی می‌شود. گرایش او به ادبیات کلاسیک فارسی شدید است و در سال ۱۳۴۵/ ۱۹۶۹ دکترای خویش را که عنوان «*وصف طبیعت در شعر غنایی فارسی قرن یازدهم*» دارد، در سوربُن زیر نظر لازار ارائه می‌کند. در سال ۱۹۶۵ این رساله به چاپ می‌رسد[۳] و در سال ۱۳۷۵ یعنی ۲۸ سال بعد، احمد سمیعی آن را به خاطر مطالب «نسبتاً بکر»[۴] معرفی می‌کند و به خصلت صور مشترک بین دو ادبیات فارسی و فرانسه در قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی، از منظر ادبیات تطبیقی اشارهٔ ظریفی به عمل می‌آورد[۵].

---

۱. کاووس حسن‌لی، «پروفسور هانری دوفوشه کور: تنها مترجم تمام دیوان حافظ به زبان فرانسوی» ماهنامه *حافظ*، اسفند ۱۳۸۴، شماره ۲۵، صص۴۷ـ۵۳

2. Institut National des Langues et Civilisations Orientales (INALCO).

3. *Description de la nature dans la poésie lyrique persane du XIe siècle*. Paris, 1969.

۴. احمد سمیعی (گیلانی)، نقد و بررسی «*وصف طبیعت در شعر غنائی فارسی (قرن‌های چهارم و پنجم هجری)*»، *نامهٔ فرهنگستان*، سال دوم، شمارهٔ چهارم، زمستان ۱۳۷۵، شمارهٔ پیاپی ۸، صص۱۱۶ـ۱۳۹؛ ص۱۱۶.

۵. همان، ص۱۳۱ و ۱۳۵.

فوشه کور به دستور زبان فارسی هم توجه نشان داد و ابتدا «*عناصری برای کتاب درسی زبان فارسی*»[1] (۱۹۷۷) را به نگارش درآورد، و سپس در تجدید چاپ‌های بعدی آن را با عنوان «*عناصر زبان فارسی*»[2] (۱۹۸۱ و ۲۰۰۳) منتشر می‌کند. البته این تجدید چاپ‌ها نیز معرّف استقبالی است که ایران‌شناسان جوان و محققان از آن به عمل آورده‌اند.

سپس در مرکز ملی تحقیقات علمی پاریس به تحقیق می‌پردازد و در سال ۱۹۸۶ نیز رسالهٔ پسادکتری خویش را «*اخلاقیات، مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از قرن سوم (نهم میلادی) تا قرن هفتم (سیزدهم میلادی)*»[3] ارائه می‌کند و بدین ترتیب، حضور او در ادبیات کلاسیک ایران حضوری علمی و تثبیت شده می‌شود. این رساله به فارسی ترجمه شده[4] و نقد عالمانه‌ای نیز دربارهٔ آن نوشته شده است[5]. در این ایام او تحقیق و تدریس را همزمان انجام می‌دهد و از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۴ در مدرسه زبان‌های شرقی جانشین لازار در کرسی زبان فارسی می‌شود و سپس در سال ۱۹۷۴، رئیس انستیتوی ایران و فرانسه در تهران می‌شود و این بنیاد کم‌کم و به موازات گرایش فلسفهٔ ایرانی‌اش، به علوم اجتماعی هم اکیداً توجه نشان می‌دهد[6]. در طی این دوره از مدیریت، او مجلهٔ *چکیده‌های ایرانشناسی*[7] را که ارگانی کتابشناختی در قلمرو ایرانی آریایی است و ذیل مجلهٔ *مطالعات ایرانشناسی*[8] به حساب می‌آید، در سال ۱۹۷۵ بنیان می‌نهد و تا سال ۱۹۷۹ در مقام ریاست انستیتوی ایران و فرانسه به انجام وظیفه می‌پردازد. سپس

---

1. Charles-Henri de Fouchécour, *Eléments pour un manuel de persan*. (2e éd., rév. et aug.). Paris, Publ. orientalistes de France, 1977, 252 p.
2. *Eléments de persan*. Paris, 1981; 2003.
3. *Moralia, les notions morales dans la littérature persane du 3e /9e au 7e /13e siècle*. Paris, 1986.
۴. شارل هانری دوفوشه کور، *اخلاقیات*. ترجمه محمدعلی امیر معزی و ع. روح بخشان، تهران، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، مرکز نشسر دانشگاه، ۱۳۷۷
۵. عزت‌الله فولادوند، «*اخلاقیات: مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی*»، *بخارا*، شماره ۶۴، آذر ـ اسفند ۱۳۸۶، صص ۴۷۱-۴۸۸.
۶. *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ص ۲۴.
7. *Abstracta Iranica*
8. *Studia Iranica*

www.tabarestan.info

اورکاد، که بکرات از نوشته او دربارهٔ ایران‌شناسی در فرانسه یاد کردیم، جانشین او می‌شود. در سال ۱۹۸۴، ضمن استعفا از مدرسه زبان‌های شرقی، به جانشینی لازار در کرسی زبان فارسی دانشگاه پاریس سوم ـ سوربُن جدید، منصوب و در سال ۱۹۸۷ هم مدیر انستیتوی مطالعات ایرانی می‌شود و این مرکز هم به تنها مرجع مهم ایران عصر اسلامی در فرانسه تبدیل می‌شود[۱].

در سال ۱۹۹۵، دوستان و شاگردان او با خردمندی تمام از عنوان کتاب او «*اخلاقیات*» الهام گرفته و «*پند و سخن، جنگ اهدایی به شارل هانری دو فوشه کور*»[۲] را برای او تدارک می‌بینند[۳]. اما حافظ، که مدتی است دلمشغولی ماورائی او شده و او را عاشق و دیوانه خود کرده است ـ من شروع کردم. شروع کردم و کم‌کم عاشق شدم. عاشق شدم و دیوانه شدم. آن قدر عاشق و دیوانه شدم که نتوانستم رها کنم[۴] ـ و مثل گوته[۵]، که جنبهٔ عرفانی و الهی *دیوان حافظ* او را مجذوب کرده بود، ایران‌شناس ایران دوست ما نیز همان روند را در پیش گرفت، پس از هجده سال[۶] کار و تلاش «دیوان حافظ»[۷] (۲۰۰۶) را ترجمه کرد و تاکنون چندین بار هم تجدید چاپ شده است. همان طور که گفته شد، فوشه کور، متخصص ادبیات کلاسیک فارسی، نقصی را که در تاریخ ایران‌شناسی وجود داشت و کسی را یارای ترجمهٔ تمامی *دیوان حافظ* نبود، به عین

---

۱. ایرانشناسی در اروپا و ژاپن، ص۲۱

2. Chrisophe Balaÿ, Claire Kappler et Ziva Vesel (eds). *Pand-o Sokhan (Mélanges offerts à Charles Henri de Fouchécour)*. Téhéran, 1995, (Bibl. iran, vol. 44).

۳. ع. روح بخشان، «*پند و سخن: مجموعه‌ای از تازه‌ترین پژوهش‌های مربوط به فرهنگ ایران*»، *نامهٔ فرهنگستان*، سال دوم، شمارهٔ چهارم، زمستان ۱۳۷۵، شمارهٔ پیاپی ۸، صص۱۶۱-۱۶۵.

۴. حسن‌لی، *پروفسور هانری دوفوشه کور*، ص۴۹.

5. Goethe

۶. حسن‌لی، همان، ص۵۰.

7. Hafez de Chiraz, *Le Divan*. Œuvre lyrique d'un spirituel en Perse du XIVe siècle. Introduction, traduction du persan et commentaires par Charles-Henri de Fouchécour. Lagrasse, Ed. Verdier, 2006 (Verdier/ Poche).

www.tabarestan.info تبرستان

پذیرا شد و تمام *دیوان حافظ* را ترجمه کرد و پاسخی عالمانه به طرفداران ادب کلاسیک فارسی در دنیا داد. هامر *دیوان حافظ* را به کمک شرح سودی بوسنیایی ترجمه کرد و فوشه کور به کمک تحقیقات حافظ پژوهشان ایرانی و تحقیقات شخصی خویش. از این رو، درک حافظ از طریق فوشه کور، به مراتب دست یافتنی‌تر از گذشته شده است. حواشی، نکات دستوری و واژگانی او، از امهات حافظ پژوهشی در دو دههٔ اخیر است.

هنوز چند صباحی از بنیان‌گذاری «جمعیت پیشبرد *مطالعات ایرانی*»[1] در پاریس به سال ۱۹۷۲ و نیز ارگان آن *مطالعات ایران‌شناسی* نگذشته بود که فیلیپ ژینیو آن را به فال نیک گرفت و از آن به عنوان «نشانه‌ای از جهش جدید مطالعات ایرانی در فرانسه»[2] یاد کرد. او پیشرفت‌هایی را که از پنجاه سال پیش در زمینهٔ ایران باستان تحقق یافته بود بدون وجود پیشینهٔ فکری و عملی دانسته و گفت با وجود این فرانسه در سه زمینهٔ چاپ، بهره بردای متون، کتیبه‌شناسی‌ها و نسخ خطی (به ویژه زبان سُغدی)، تاریخ ادیان (آئین زرتشت، آئین بانی) و سرانجام کشف و بهره برداری از مناطق باستان‌شناسی، پیشرفت‌های قابل توجهی داشته است[3]. به علاوه، از سال ۱۹۸۳ جمعیت مذکور کتاب‌هایی را تحت عنوان *دفترهای مطالعات ایران‌شناسی*[4] منتشر می‌کند[5] و در کنار آن در نشریهٔ *ایران زمین و اسلام*[6] و *خاورمیانه و اقیانوس هند*[7] را که به مباحث تاریخی ایران عصر اسلامی می‌پردازند، به چاپ می‌رساند[8]. *نشریهٔ اسناد ایرانی*[9]، که در لی‌یژ بلژیک منتشر

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Association pour l'Avancement des Etudes Iraniennes.
2. Gignoux, "*L'Iran ancien*", p.123.
3. Ibid.
4. *Les Cahiers de Studia Iranica*
5. *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ص۲۶.
6. *Le Monde iranien et l'Islam*
7. *Moyen Orient et Océan Indien*
8. *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ص۳۳.
9. *Acta Iranica*

می‌شود، به ایران باستان توجه خاصی دارد[۱]. اگر به این دستاورد، مجموعهٔ ارزشمند *کتابخانهٔ ایرانی* و مجموعه‌های باستان‌شناسی که از یک قرن پیش تحت عناوین گوناگون منتشر می‌شوند، اضافه کنیم بی‌شک سهم علمی فرانسه به نسبت سایر کشورهای دارای مراکز ایران‌شناسی، بیشتر جلوه‌گر می‌شود.

بحث دربارهٔ بنیان‌گذاری مجلهٔ *چکیده‌های ایرانشناسی* توسط فوشه کور، منجر به بررسی دربارهٔ نشریات ایران‌شناسی فرانسه شد و اکنون باز از قول او نگاهی به وضع ایران‌شناسی در فرانسه در اواخر سال ۲۰۰۵/ ۱۸۴ می‌افکنیم[۲] در پاریس و در اینالکو کریستوف بالائی[۳]، شاگرد و جانشین فوشه کور، به تدریس زبان فارسی و تحقیق در ادبیات معاصر ایران مشغول است و «*آفرینش رمان نوین فارسی*»[۴] شناخته شده‌ترین اثر این ایران‌شناس است که به فارسی هم ترجمه شده[۵] و به ظاهر جلد دومی نیز دارد. به علاوه، هدف او از ترجمهٔ آثار رمان‌های معاصر فارسی به فرانسه، دستیابی به رویکردهای تطبیقی است. در طی چند سالی که در تهران بسر برد و حتی رئیس انستیتوی ایران‌شناسی فرانسه بود، فعالیت‌های مستمری داشت و به تدریس هم می‌پرداخت. همکاران او در اینالکو، که در آن جا زبان فارسی دری بعد از اسلام نیز تدریس می‌شود، حسین اسماعیلی و لیلی انور هستند.

در مدرسهٔ لوور[۶]، پی‌یر لوکوک[۷] به تدریس زبان‌های ایرانی پیش از اسلام، زبان اوستایی و زبان پهلوی مشغول است. اورکاد از او به عنوان «زبان‌شناس و گویش‌شناس»[۸]

---

۱. *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ص۲۹.

۲. حسن‌لی، *پروفسور هانری دوفوشه کور*، صص۴۷ و ۴۸.

3. Christophe Balaÿ

4. *La genèse du roman persan moderne*. Téhéran, 1998.

۵. *پیدایش رمان فارسی*، مترجمان: مهوش قویمی و نسرین خطاط، تهران، انتشارات معین ـ انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۷۷.

6. Ecole de Louvre

7. Pierre Lecoq

۸. *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ص۲۹.

www.tabarestan.info تبرستان

هم صحبت کرده است. در مدرسهٔ مطالعات عالی و در رشته‌های دین‌شناسی، عرفان و تاریخ و زبان‌شناسی، امیر معزی، پی‌یر لُری[1] و فرانس گرُنه[2] مشغول تحقیق و تدریس‌اند و رساله‌هایی را که در زمینهٔ ادبیات و عرفان ایرانی و زبان‌های پیش از اسلام است، راهنمایی می‌کنند[3]. در سوربن جدید، یان ریشار[4] و خانم‌ها اوفی بوا و ژوستین لانگدو مشغول تدریس‌اند. ریشار شاگرد کُربن بود و آثار متنوعی در رابطه با ایران معاصر ـ پس از انقلاب ـ به ویژه اندیشهٔ سیاسی معاصر دارد. او توجه خاصی به روشنفکران ایرانی تحصیل کرده در فرانسه، مثل علی شریعتی،[5] دارد. او و همکاران مجلهٔ *لقمان* بود و بعضی از آثارش هم به فارسی ترجمه شده است، مثل «*بین ایران و غرب. اقتباس و جذب اندیشه‌ها و شیوه‌های غربی در ایران*»[6] (۱۹۸۹) که تحت عنوان «*ایران و اقتباس‌های فرهنگی شرق از مغرب زمین*»[7] (۱۹۸۹) منتشر شد و کار مشترک[8] «*ایران در قرن بیستم*»[9] (۱۹۹۶).

بر خلاف یان ریشار، که شرح حال و آثارش در ایران شناخته شده است، فرانسیس ریشار[10]، محقق پر تلاش نسخ خطی و فهرست‌های نسخ خطی و سفرنامه‌ها و همکار

---

1. Pierre Lory

2. Frantz Grenet

۳. حسن‌لی، *پروفسور هانری دوفوشه کور*، ص۴۷.

4. Yann Richard

۵. *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، ۱۳۸۸، ج۴، صص۵۲۴ و ۵۳۰.

6. *Entre l'Iran et l'Occident. Adaptation et assimilation des idées et techniques occidentales en Iran*. Paris, 1989.

۷. *ایران و اقتباسهای فرهنگی شرق از مغرب زمین* (زیر نظر یان ریشار). ترجمهٔ ابوالحسن سرو قد مقدم. مشهد، ۱۳۶۹.

8. *L'Iran au XXe Siècle*. Par J. P. Digard, B. Hourcade et Y. Richard. Paris, Fayard, 1996.

۹. *ایران در قرن بیستم*. بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یکصد سال اخیر، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۷.

10. Francis Richard

www.tabarestan.info تبرستان

مجلهٔ *لقمان* هنوز در فرهنگ‌های خاورشناس ایران شناخته نشده است. در سال ۱۹۹۳، هنگامی که دانشگاه پل والِری مون پُلیه دو روز همایش به یاد رُنه گروسه برگزار کرد و روز دوم، این مراسم را در زادگاه او، در اوبه[1]، واقع در استان گار[2]، برگزار کرد، پدر فرانسیس، ژان ریشار[3]، شاگرد گروسه، دفعتاً به نگارنده اظهار داشت: «پسر من هم ایران‌شناس است.» نگاره تا چند صباحی در این فکر بود که ژان ریشار مطایبه کرده است. اما وقتی که فرانسیس برای مراسمی که «میراث مکتوب» به مناسبت بزرگداشت او در تهران برگزار کرد، نگارنده دیگر در فکر مطایبه نبود.

تبرستان www.tabarestan.info

در کُلژدوفرانس، که کلاس‌های آن به صورت آزاد ارائه می‌شود، دو کرسی دربارهٔ ایران وجود دارد، که یکی دربارهٔ زبان پهلوی و مقایسهٔ آن با زبان سانسکریت است و دیگری دربارهٔ تاریخ به ویژه هخامنشی، پی‌یر بریان، که در ابتدا در تولوز، به تدریس می‌پرداخت، بعداً در این بنیاد علمی به تدریس تاریخ هخامنیشان پرداخت. در سال‌های پیشین و در این بنیاد، لوئی روبر[4] تاریخ پارتیان تدریس می‌کرد. در اِکس آن پرووانس، مقدمات زبان فارسی تدریس می‌شود و فرد مدرس بایستی هما لسان پزشکی باشد که فوشه کور نام او را به یاد نداشت[5]. در استراسبورگ، حسین بیگ باغبان بود و در زمان خودش توانسته بود دو پُست هم ایجاد کند. ما این آمار تقریبی را مدیون فوشه کور هستیم هر چند که ایشان صحبتی از دُنیز اِگل، کریستیان ژامبه[6]، شاگرد با وفای کُربن، و چند تن دیگر از دست‌اندر کاران فعلی ایران‌شناسی فرانسه، به عمل نیاورده‌اند و ما آنها را صرفاً از طریق آثار آنها می‌شناسیم.

آنچه مسلم است، ایران‌شناسی فرانسه همیشه حرفی برای گفتن داشته است و همیشه

---

1. Aubais
2. Gard
3. Jean Richard
4. Louis Robert

۵. حسن‌لی، *پروفسور هانری دوفوشه کور*، ص۴۸.

6. Christian Jambet

هم در صدد یافتن راه‌های نوین بوده است. پس از جنگ دوم حضور با مسمائی در ایران داشت و پس از انقلاب اسلامی هم بیشتر به مباحث اجتماعی توجه نشان داد و علی‌رغم مشکلات ناشی از رویدادهای غیرعلمی و جبری زمان، همچنان به پیش می‌تازد و همچنان هم سازنده است، مثل برگزاری سمینار «*زبان فارسی در جهان امروز*» در روزهای ۱۷ و ۱۸ آوریل ۱۹۹۶/ ۳۰ و ۳۱ فروردین ۱۳۷۲ در پاریس که با همکاری مرکز ملی تحقیقات علمی و انستیتوی مطالعات ایرانی انجام گرفت[۱].

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. علی اشرف صادقی، «*زبان فارسی در جهان امروز*»، *نامهٔ فرهنگستان*، سال دوم، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۷۵، شمارهٔ پیاپی ۵، صص ۱۶۲ـ۱۶۳.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل ششم
باستان‌شناسی ایران و سیر تداوم آن
از طریق باستان‌شناسی فرانسه

تاریخ ایران‌شناسی فرانسه بدون تاریخ حفاری‌های باستان‌شناسی فرانسه در ایران فاقد تداوم و انسجام می‌شد چنانچه اگر این کشور اقدامی در این خصوص به عمل نمی‌آورد و در طول آن رقبای خود را یکه تاز تمدن‌های خاموش می‌کرد تا به میل خود عمل کنند. در واقع، برای فرانسه، که ایران‌شناسی را در کارنامهٔ خود داشت، توجه به تمدن‌های خاموش لزوماً مد نظر بود، چون که حاصل آن هم به دانش ایران‌شناسی می‌افزود و هم اینکه راه ابدی موزهٔ لوور[1] را در پیش می‌گرفت، همانطور که موزهٔ بریتانیائی[2] هم‌چنین هدفی را اصولی‌تر دنبال می‌کرد. از این رو، نهضت باستان‌شناسی ایران نهضتی اروپائی می‌شود و چون پاریس مهمترین مرکز آن می‌شود، اذهان نیز به طرف آن جلب می‌شود و بعدها، قراردادهای بین دو دولت فرانسه و ایران، فرانسه را عملاً میدان‌دار حفارهای باستان‌شناسی در ایران می‌کند.

به لطف کنسول‌های پرشور و شوق خود، که اغلب فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ جوانانِ

---

1 -Musée du Louvre

2. Musée britannique

زبان و مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی بودند و یا اینکه وابسته به فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی و یا فرهنگستان هنرهای زیبا و حتی وابسته به وزارت آموزش عمومی[1] (آموزش و پرورش)، که آموزش عالی را تحت نظارت خود داشت و یا وزارت‌خانه‌های دیگر، فرانسه هیئت‌های علمی گوناگونی را به ایران اعزام می‌کرد که اغلب در معیّت هیئت‌های سیاسی و گاه نیز به طور مستقل و با دستورالعمل‌های مشخص به این کشور می‌رفتند. اما رابط مسلم بین این تمدن‌های خاموش و کتیبه خوانان سکه‌شناس و مورخ، که به لطف سکه‌شناسی[2] و علم تاریخ از زوایای تیره و تار این تمدن‌ها آگاهی می‌یافتند، سیّاحان بودند که یا به علت کنجکاوی به شرق می‌رفتند، یا مأمور بودند و ابتیاع نسخ خطی یکی از مهمترین اهداف آنها بود و یا اینکه سیاحت و تجارت را در هم می‌آمیختند و از اقدام خود در شرق سود سرشاری می‌بردند و سپس خاطرات خود را نیز به تقریر در می‌آوردند. البته، نحوهٔ تقریر این خاطرات و در صد صحت و سقم آن همیشه از مباحث جالب این نوع نوشته‌ها بوده وهست. در واقع، شرق همیشه پذیرای این نوع افراد بوده و بیشتر میدان عملیات‌هائی به حساب می‌آمده که نظریهٔ آنها در غرب شکل می‌گرفت.

نخستین سیّاحی که عالمانه به آثار باستانی ایران توجه نشان داد و در سفرنامهٔ خویش از آن به صحبت پرداخت، دُن گارسیا دسیلوا فیگوئروآ[3] [فیگروئا]، سفیر فیلیپ سوم[4]، پادشاه اسپانیا در دربار شاه عباس اول بود.

او در سال ۱۶۱۳ به ایران اعزام می‌شود و پس از چندین سال، عاقبت در ماه آوریل ۱۶۱۷ وارد جزیرهٔ هرمز شده و سپس از طریق ایالت لار قدیم به سرزمین ایران قدم می‌گذارد. در ادامهٔ سفر از شیراز به اصفهان و در تاریخ ۶ آوریل ۱۶۱۸ وارد دهکدهٔ زرفان، که در دامنهٔ کوهی قرار دارد، می‌شود و عصر همان روز به شهر ماهین، در شش فرسنگی آن می‌شود، زیرا که در نظر دارد از آنجا به مشهد مرغاب، واقع در چهار

1. Ministère de l'Instruction publique
2. Numismatique
3. Don Garcia de Silva Figueroa
4. Philippe III

www.tabarestan.info تبرستان

فرسنگی، برود و از«خرابه‌های بسیار معروف و شکوهمند چهل منار (تخت جمشید) دیدن کند.»[۱] این دیدار بخشی از برنامهٔ سفر او در ایران بود و برای این امر کتاب‌های تاریخی چندی را مطالعه کرده بود.

از محلی که سفیر مستقر شده بود، ستون‌های چهل مِنار بر او ظاهر می‌شوند و از نزدیک به مشاهدهٔ آنها می‌پردازد و حجاری‌ها و گچ‌بری‌ها را مشاهده کرده و می‌نویسد[۲]: «...، نوشته‌هائی یا خطوطی ناشناخته بچشم می‌خورد که قطعاً بسیار قدیم‌تر از خطوط عبرانی یا کلدانی یا عربی و بکلی با آنها بی‌ارتباط بود، همانطور که با خطوط یونانی و رومی نیز مرتبط نبود.» او ضمن صحبت از سنگهای سفید و سیاه به کار گرفته شده[۳]، که معتقد بود نظیر آنها پیدا نمی‌شوند[۴]، دربارهٔ قدمت آنها می‌گوید[۵]: «...، کمترین زمانی که بتوان برای آنها در نظر گرفت دوران پادشاهی آشوریان و مادها و بابلیهاست.» در تمامی این موارد، نقاشی که همراه سفیر بود، به دستور او طرح‌هائی را که وی انتخاب کرده و پیشنهاد می‌داد، ترسیم می‌کرد[۶]. مورخ یونانی دیودوروس سیسیلی[۷]، یک قرن قبل از میلاد مسیح «از کاخ شاهی پرسپولیس[۸]» در اثر خویش، *کتابخانهٔ تاریخی*[۹]، صحبت کرده بود و سفیر نیز آن را در ترجمهٔ آنجلوس کوسپوس[۱۰] بولونیائی مطالعه کرده بود، اما وصفی که این مورخ به عمل آورده بود، با آنچه که سفیر از نزدیک مشاهده کرده بود، متفاوت بود. سفیر، که از تاریخ ۶ آوریل ۱۶۱۸

---

۱. *سفرنامهٔ دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول، ترجمهٔ غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۶۶.

۲. همان، ص ۱۷۷.

۳. همان، ص ۱۷۸.

۴. همان، ص ۱۷۹.

۵. همان جا.

۶. همان، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.

7 -Diodôros (Diodore de Sicile)

۸. همان، ص ۱۹۰.

9. *Bibliothèque historique*

10. Angelus Cospus

www.tabarestan.info تبرستان

بازدیدش را از خرابه‌های پرسپولیس آغاز کرده بود، در تاریخ ۸ آوریل آن را به پایان می‌رساند. سفرنامهٔ او نیز در سال ۱۶۶۷ از اسپانیائی به فرانسه ترجمه و در پاریس منتشر می‌شود.

پیترو دِلاواله[1]، سیّاح ایتالیائی اوائل قرن هفدهم، که همزمان با سفارت سیلوا فیگوئروا در ایران بسر می‌برد و به ظاهر رابطهٔ خوبی هم با او نداشت، نخستین‌بار در «مکتوب اول»، مارس ۱۶۱۷، و به هنگام صحبت از شهر شیراز می‌گوید[2]: «...، عمده‌ترین شهر ایران است که حدود دوازده فرسنگ با پرسپولیس قدیم، شهری که اسکندر در حال مستی آن را آتش زد و ویران کرد فاصله دارد. شهری مرکز مغ‌ها، یعنی همان کسانی که با دیدن ستاره‌ی سحرآمیزی برای انجام وظایف خویش نسبت به عیسی مسیح به بیت‌اللحم رفتند. شهری که پایتخت ایالت وسیع و بزرگ فارس یا پارس محسوب می‌شود که محدوده‌اش تا دریای هرمز توسعه دارد و تا اصفهان چند روز راه است».

دِلاواله، در «مکتوب پنجم» خویش، مورخ ۸ مِه ۱۶۱۹، متذکر می‌شود که هنوز موفق به دیدن «بنای با قدرت چهل منار[3]» نشده است. اما سرانجام در «مکتوب پانزدهم»، مورخ «شیراز ۲۱ اکتبر ۱۶۲۱[4]»، ضمن موفقیّت دیدارش، شرح مبسوطی نیز دربارهٔ آن ارائه می‌کند. در همین نامه است که او موفق می‌شود فرضیاتی دربارهٔ نحوهٔ قرائت کتیبه‌های تخت جمشید بر قلم آورد. در واقع، به هنگام تشریح تصویر شیری که در حال دریدن حیوانات دیگری است، می‌گوید[5]: «در کنار این شیرها کتیبه‌ی بزرگی است که تمامی سطح دیوار را از بالا به پایین اشغال کرده است. هیچ کس نمی‌داند این نوشتجات به چه زمانی است چون با حروفی ناشناخته نقش شده‌اند. تنها چیزی که من توانستم بفهم این است که نوشتجات بسیار عظیم و از حروف منفصل تشکیل شده‌اند که برای ساختن کلمهٔ آنها را از نزدیک یکدیگر و بی‌متمایز و مجزا از هم قرار

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Pietro della Valle

۲. *سفرنامهٔ پیترو دلاواله*، ترجمه‌ی محمود بهفروزی، تهران، قطره، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۹۰.

۳. همان، ص ۷۵۰.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۱۱۱.

۵. همان، ص ۱۰۹۳.

داده‌اند، چیزی تقریباً شبیه حروف عبرانی و کمی مجزاتر؛ همین امر باعث شد به این شک بیفتم که هر یک از حروف یک کلمه‌ی کامل است ولی مطمئن نیستم. به هر حال اگر هر کدام یک کلمه یا یک حرف باشند من در حد توان پنج حرف از حروفی را که بیشتر در این متن به کار برده شده بود نسخه‌برداری کردم ولی چون خطوط کامل و سر تا سر و پشت هم نوشته شده بود نتوانستم بفهم این حروف به شیوه‌ی شرقی‌ها از راست به چپ نوشته شده یا به روش ما، آنها از چپ به راست نوشته‌اند. این آن پنج حرفی است که نسخه‌برداری کردم».

www.tabarestan.info تبرستان

ژوئاشم مِنان[1] فرانسوی، که در خواندن خطوط میخی کوشش‌هائی به عمل آورده بود[2] و در سال ۱۸۵۹ مقاله‌ای مستدل تحت عنوان *کشف زبان‌های منسوخ ایران و آشور*[3] منتشر کرده و همین بخش از نامهٔ دلاواله را بررسی کرده بود، بر این عقیده بود که وی «نخستین مفسر کتیبه‌های میخی است و زمانه بر تیز هوشی او صحه گذارده است.[4]» در هر حال، دلاواله در ادامهٔ نامهٔ خویش می‌نویسد[5]: «حرف دوم که از چهار شکل هرمی شکل مشابه تشکیل گردیده و و جمعاً به صورت یک هرم درآمده است؛ یعنی به شکل مستقیم که نوک آنها رو به پائین است و چهارمی روی سه تای دیگر قرار گرفته، مرا به این فکر انداخت که شیوه‌ی نوشتن آنها مانند ما از چپ به راست بوده است،چون سر و پایه‌ی این اشکال هرمی شکل وقتی به صورت مستقیم نوشته شده باشند همیشه در بالا قرار دارد؛ به همین ترتیب پایه‌ی هرم دیگر که روی سه هرم قایم خوابیده است به عنوان رأس به سمت چپ برگشته و دُم آن به سمت راست است. همین امر نشان می‌دهد که این نوع نوشتار از سمت چپ آغاز و به سمت راست ختم می‌شده است. معهذا، نظر قاطع نمی‌دهم و آن را امری مطمئن

---

1. Joachim Menant

۲. براون، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمهٔ پاشا صالح، ص ۱۰۰.

3. *La découverte des langues perdues de la Perse et de l'Assyrie*,in *Revue contemporaine*, 1859, t.3, pp. 268 – 86; 510- 28.

4. Ibid., p. 271.

۵. *سفرنامه‌ی پیترو دلاواله*، ج ۲، ص ۱۰۹۳.

نمی‌دانم. در همین زمینه باید بگویم مطالب فوق‌الذکر در مورد چهارمین حرف هم صدق می‌کند که تنها از یک شکل هرمی مورب و متمایل تشکیل شده است، چون قسمت فوقانی که به عنوان رأس، عریض‌تر است در سمت چپ قرار گرفته و تیزی دُم آن به سمت راست ادامه یافته است».

دلاواله همچنان به بحث خود دربارهٔ نحوهٔ قرار گرفتن حروف و شکل هرمی آنها ادامه می‌دهد، ولیکن اهم نظریهٔ او همانا طرز قرائت حروف از سمت چپ به راست بود. وانگهی، سیلوستر دوساسی هم، که بعدها به قرائت کتیبه‌های پهلوی کرمانشاه پرداخت، فرصت آن را یافت که بگوید فکر اولیهٔ قرائت حروف از چپ به راست مدیون تیز هوشی دلاواله بوده است و نه فیگوئروآ[1].

www.tabarestan.info تبرستان

ژان شاردن[2]، که همزمان با ژان باتیست تاورینه[3] در ایران به سیاحت می‌پرداخت و در سال ۱۶۷۴ نیز به اروپا بازگشت، تصویری از کتیبه‌های پرسپولیس ارائه کرده و در آن به بحث‌های نه چندان جدی دربارهٔ حروف آنها می‌پردازد و سرانجام اعلام می‌دارد که کسی موفق به کشف این حروف نخواهد شد[4]. تاورینه هم، که به کتیبه‌ها توجه چندانی نداشت، حرف‌های نومیدانه‌ای دربارهٔ قدمت و اهمیّت آن بر قلم سوداگرانه‌اش می‌آورد[5].

ژان اوتِر[6] سوئدی، که تابعیّت فرانسوی کسب کرده و در خدمت دولت این کشور بود، در مسافرت به ایران عصر نادری و در اول ژوئیه ۱۷۳۷ وارد کرمانشاه شده و به طرف طاق بستان می‌رود[7]. او در انتهای غربی کوه بیستون دو دالان تراشیده در کوه می‌بیند و پیکر سه انسان بزرگ در حال ایستاده. افراد محلی به او می‌گویند[8]: «این سه

---

1. Menant, Op. cit., p. 273, note 1.
2. Jean Chardin
3. Jean – Baptiste Tavernier
4. Menant, Op. cit., p. 274.
5. Ibid., p. 275.
6. Jean Otter

۷. *سفرنامهٔ ژان اوتر*. عصر نادر شاه. ترجمهٔ علی اقبالی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۶، ص ۷۳.

۸. همان.

تن خسرو و شیرین و شاپور را نشان می‌دهند.» در روی دیوارهٔ دالان کوچک دو چهره می‌بیند که در زیر دیوارهٔ آن «خطوطی نوشته شده، که ظاهراً به خط کهن ایران است.[۱]» او موفق به رونویسی از این خطوط نمی‌شود و اصراری هم در انجام آن ندارد. با ملاحظهٔ نقطهٔ دیگری در روی دیواره، که پیکرهٔ دوازده مرد حجاری شده است، او ضمن تأکید اینکه این قسمت را باید بسیار کهن و تاریخی دانست، از نوشته‌های کتزیاس[۲] و دیودور دو سیسل ذکری به عمل می‌آورده و سپس می‌گوید[۳]: «بطلیموس یونانی هم همین مطالب را نوشته است.» سپس مطلب را کمی بسط داده و اعلام می‌دارد جهانگردانی همچون پیترو دلاواله، شاردن و ژان دوتونو[۴] «آنها را شرح نداده‌اند.[۵]» شکی نیست که قصور او در این گفته‌ها هم می‌تواند معرف توان او باشد و هم نشان‌دهندهٔ مأموریتی که در پیش داشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

کم‌کم اهمیّت قالب‌گیری کتیبه‌ها، که با دقت تهیه می‌شدند، مورد توجه قرار می‌گیرد و به دنبال آن این فکر که حروف کتیبه‌ها عناصر یک خط هستند جای خود را در بررسی‌های کتیبه‌خوانان باز می‌کند[۶].

کارستن نیبور[۷] آلمانی، که در خدمت دولت دانمارک بود، در سال ۱۷۶۵ قالب‌های دقیقی از کتیبه‌های تخت جمشید تهیه می‌کند که مبنای تحقیقات جدیدی در اروپا می‌شود[۸]، چون که در اقدامش موفق به تشخیص سه نوع خط متفاوت و یا بهتر سه الفبای متفاوت می‌شود[۹] و در نتیجه فرضیهٔ کتیبه‌های سه زبانی را مطرح می‌کند. او صورتی از حروف تشکیل‌دهندهٔ کتیبه‌ها را تهیه و به همراه کتیبه‌هائی که قالب‌گیری کرده بود،

---

۱. همان‌جا.

2. Ctésias

۳. *سفرنامهٔ ژان اوتر*، ص ۷۵.

4. Jean de Thévenot

۵. همان‌جا.

6. Menant, Op. cit., p. 276.

7. Carsten Niebuhr

8. Menant, p. 276.

9. Ibid., p. 277.

منتشر می‌کند و از همین زمان تحقیقات جدید آغاز می‌شود و موضوع کشف الفبای کتیبه‌های تخت جمشید در عصر کریم خان زند به امری کاملاً اروپائی تبدیل می‌شود.

در فرانسه سیلوستر دوساسی، که در کشف کتیبه‌های پهلوی کرمانشاه موفق شده بود، پی‌گیر تحقیقاتی می‌شود که دربارهٔ کتیبه‌های تخت جمشید انجام می‌دادند. پس از اقدامات اولیهٔ اولائوس گرهارت تیکسن[1] آلمانی، در روستوک[2]، در سال ۱۷۹۸، فریدریش مونتِر[3] آلمانی، در کپنهاگ، درسال ۱۸۰۰، ملاحظات نیبور را پی‌گیری می‌کند[4]. سیلوستر دوساسی در بررسی خود، درسال ۱۸۰۳، از رسالهٔ مونتِر به بحث دربارهٔ گفته‌های بدیع او در خصوص خرابه‌های تخت جمشید، که معتقد بود به عهد هخامنشی می‌رسند و به کتیبه‌هائی که به سه زبان نوشته شده‌اند، می‌پردازد[5]. در واقع، مونتِر موفق شده بود دو حرف A و B الفبای تخت جمشید را تشخیص دهد[6]. فرانسه، که در نیمهٔ دوم قرن هجدهم دست‌آورد وزینی دربارهٔ ایران باستان داشت، در قرن نوزدهم کوشش‌هائی را که گام به گام و تقریباً به موازات تحقیقات مراکز ایران‌شناسی بود، به پیش می‌برد.

گئورک فریدریش گروتفنت[7] آلمانی، در تحقیقاتش، در سال ۱۸۰۲، موفق به کشف اولیه دربارهٔ حروف خط میخی می‌شود. کتیبه‌های قالب‌گیری شدهٔ نیبور، که قبلاً از طرف تیکسِن و مونتِر مورد بررسی قرار گرفته بودند، توسط او نیز بررسی می‌شوند. گروتفنت راه ساده و هوشمندانه‌ای را انتخاب کرده و در این کتیبه‌ها به نام شاهان و عناوین آنها توجه خاص مبذول داشت. طبق اصول مقایسه‌ای نام شاهان در ترتیب سنواتی آنها، که سیلوستر دوساسی را به کشف کتیبه‌های پهلوی رهنمون کرده بود، او

---

1. Olaus Gerhardt Tychsen
2. Rostock
3. Friedrich Münter
4. Menant, p. 278.
5. Ibid.
6. Ibid., p. 279.
7. George – Friedrich Grotefend

www.tabarestan.info تبرستان

نیز به ترجمهٔ دو کتیبهٔ کوتاه پرداخته و موفق به قرائت نام پدر و پسر، خشایار شاه و داریوش می‌شود[۱]. او در قرائت نام کورش هم موفق می‌شود[۲]. سیلوستر دوساسی، که می‌دانست گروتفنت خاورشناس نیست و فرضیاتش را صرفاً بر پایهٔ ترتیب تاریخی نام شاهان هخامنشی و منطبق با گزارش‌های مورخان یونانی بنا نهاده است، به تشویق او می‌پردازد و به تحقیقاتش ارج می‌نهد. بعدها مول نوشت که زبان زند، که به لطف آنکتیل دوپرون شناسانده شد، برای او کمکی بود در تلفظ نام اسامی شاهان هخامنشی[۳] و در نتیجه او موفق به خواندن اسامی «گشتاسب» «داریوش» و «خشایار شاه» شد[۴] و ابراهیم پورداوُد هم، در گفتار خویش، «پارسی باستان، اوستا و پهلوی»، صریحاً اظهار داشت[۵]: «گروتفنت کاشف خط میخی هخامنشی است».

www.tabarestan.info تبرستان

ژان سن مارتن[۶] فرانسوی، که شاگرد سیلوستر دوساسی بود و به زبان‌های شرقی، به خصوص زبان‌های باستانی ایرانی و زبان ارمنی آشنائی داشت، در صدد برمی‌آید که تحقیقات گروتفنت را دنبال کند، لیکن مرگ دور از انتظار او در وبای سال ۱۸۳۲، انجام آن را دچار وقفه می‌کند. اما کریستیان راسک[۷]، ایران‌شناس دانمارکی، موفق می‌شود که حروف N و M را بخواند. تصحیحات او نتایج درخشانی داشت[۸]، به ویژه اینکه از منظر اجزاء نهائی دستوری کاملاً با زبان زند مطابقت می‌کردند و در نتیجه، راه‌های جدید کشف کامل کتیبه‌ها را ممکن می‌گرداندند[۹]. خوشبختانه متون جدید سه زبانی ایران، پیاپی و بی‌وقفه از دشت مرغاب، نقش رستم و دامنه‌های الوند، در جنوب

---

1. Menant, p. 282.
2. Ibid.
3. Mohl, *Vingt – sept ans*, t. 1, p. 546.
4. Ibid.
۵. *آناهیتا*. پنجاه گفتار پورداوُد. به کوشش مرتضی گرجی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۳، ص ۱۹۲.
6. Jean Saint - Martin
7. Christian Rask
8. Menant, p. 282.
9. Ibid., p. 283.

همدان، به اروپا می‌رسیدند. در ماه مه ۱۸۳۶، کریستیان لاسن[1] نروژی، که در آلمان به تحقیقات ایران‌شناسی می‌پرداخت، در شهر بُن[2] رساله‌ای دربارهٔ کتیبه‌های میخی منتشر می‌کند و در آن ارزش هر حرف این کتیبه‌های نوع اول را مشخص می‌کند و بدینسان الفبای خط میخی را ارائه می‌کند. در ماه مِه همان سال اوژن بورنوف تحقیقی را در پاریس و تحت عنوان *رساله دربارهٔ کتیبه‌های میخی یافته شده در نزدیکی همدان*[3] منتشر کرده و در آن ثابت می‌کند که فرضیهٔ گروتفنت مبنای درستی داشته است، الفبائی را که تنظیم کرده بود به طور تقریبی درست بوده، و زبان کتیبه‌ها گویشی نزدیک به زبان زند [اوستا] بوده است. در نتیجه، ترجمه‌ای کامل از دو کتیبهٔ داریوش و خشایار شاه ارائه و الفبای نسبتاً کاملی ارائه می‌کند[4].

www.tabarestan.info تبرستان

لاسن و بورنوف در قرائت‌های خود موفق شده بودند، لیکن به ظاهر نفر سومی، هنری کرزیک راولینسن[5] انگلیسی، که در حوالی سال ۱۸۳۵ در کرمانشاه بود، کتیبه‌های میخی گنجنامه را در دامنهٔ کوه الوند صورت‌برداری کرده بود و سپس اقدام مشابه‌ای دربارهٔ کتیبه‌های طاق بستان و کتیبه‌های بیستون به عمل آورده بود و مشغول قرائت آنها بود. اما وقتی که نتایج تحقیقاتش در حوالی ۱۸۴۶ در لندن منتشر می‌شود، موضوع تقدم قرائت‌ها هم مطرح می‌شود. قدر مسلم این است که لازم بود الویت کشف خط میخی بی هیچ شائبه‌ای مشخص می‌شد و از لاسن، و بورنوف به عنوان دو دوست همکار و همفکر یاد می‌شد که پیشگام قرائت کتبه‌های میخی پس از گروتفنت بودند و از راولینسن به عنوان فردی که بعدها به آنها پیوست، به ایامی که اهمّ کارهای تحقیقاتی در اروپا انجام گرفته بود. در هر حال، بعید بنظر می‌رسد که فردی مثل راولینسن سال‌ها از نتایج قرائت‌ها در اروپا، از طریق نشریات تخصصی و یا از طریق

---

1. Christian Lassen
2. Bonn
3. *Mémoire sur deux inscriptions cunéiformes trouvées près de Hamadan*(Paris, 1836).
4. Mohl, Op. cit., p. 463.
5. Henry Creswicke Rawlinson

اهل فن، بی خبرماه باشد و موضوع امر هم این چنین به درازا کشیده شود. این نکته هم لازم به یادآوری است که کمی پیش از این موضوع، بین فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها مناظره قلمی شدیدی، دربارهٔ الویت کشف هیروگلیف، صورت گرفته بود و انگلیسی‌ها بیهوده توماس یونگ[1] فیزیکدان را در مقابل ژان فرانسوا شامپولیون[2] مصرشناس علم کرده بودند که البته دنیای علم و معرفت وقعی به ادعاهای آنها نداد، مضاف بر اینکه پیشینهٔ علمی مصرشناسی در فرانسه، در سال ۱۸۰۸، با رسالهٔ اتین مارک کاترمر بنیان نهاده شده بود و این تاریخ هم فاصلهٔ چندانی با تاریخ لشکرکشی فرانسه به مصر و اعزام گروهی دانشمند برای بررسی تاریخ باستانی این کشور نداشت.

تبرستان www.tabarestan.info

در طول نیمهٔ اول قرن نوزدهم و به دنبال اقدامات دولت فرانسه در اعزام هیئت گاردان به ایران، فرانسویان چندی هم ظاهراً به طور مستقل به ایران آمدند که نام آنها و علل آمدن آنها به این کشور در سفرنامه‌های سیّاحان آن عصر بهتر و دقیق‌تر وصف شده‌اند تا در آثار رسمی و غیر رسمی ایرانیان. اوژن فلاندن[3] فرانسوی، در سفرنامه‌اش، که در حوالی ۱۸۴۰ نوشته است، از یک زن فرانسوی مقیم ایران به نام مادام دولا مارینیر[4] نام می برد که سی سال قبل از این تاریخ به همراه شوهرش به ایران آمده بود و پس از فوت وی، در این کشور اقامت گزیده بود[5]. کِلِمنت اوگوستوس، بارون دوبُد[6]، سیّاح روسی و نیز نایب اول سفارت روسیه در تهران، که در همین ایام در ایران بسر می برد و چند صباحی پس از فوت دولامارینیر در شیراز، از او حرف می‌زد و می‌گفت «که او به تنهایی به این کشور آمده بود»[7]، متذکر می‌شد که این بانوی فرانسوی که علاقهٔ زیادی به قالب‌گیری «مچ دست و قوزک پای زنان جوان عباس میرزا داشت»[8]،

---

1. Thomas Young
2. Jean-François Champollion
3. Eugène Flandin
4. Mme de La Manière

۵. نوائی، *تاریخ ایران و جهان*، ج ۲، ص ۴۸۳.

6. Clement Augustus, baron de Bode

۷. بارون دوبُد، *سفرنامهٔ لرستان و خوزستان*، ترجمهٔ محمد حسین آریا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰.

۸. همان جا

سفری هم از تبریز به شیراز داشت و «در شرح مسافرتش آثار باستانی تخت جمشید را نیز وصف کرد و آن را به ضمیمهٔ تصاویری از این آثار که یکی از نقاشان ایران ترسیم کرد، و مارینر [کذا فی الاصل] او را به همین منظور استخدام و به تخت جمشید آورده بود، به شاه تقدیم داشت. در بهار ۱۲۱۹/۱۸۴۱ ش. به هنگام اقامت در اصفهان نقشه بازدید از فسا و دارابجرد را ریخت.... دیری از سفرش به این نواحی نگذشته بود که دچار تبی شد که در راه بازگشت به شیراز به حیاتش خاتمه داد»[۱].

آنچه که مسلم است رفت و آمد سیّاحان و علاقمندان به آثار باستانی ایران و نیز قالب‌گیری از این آثار و نقاشی از آنها به قدری جالب توجه شده بود که حتی مادام دولامارینیر را شیفتهٔ اقدامات آنها کرده بود و در نتیجه، خود او نیز در سِلک آنها در آمده و یک نقاش ایرانی را برای کارهای خویش استخدام کرده بود. بدینسان، او از قالب‌گیری مچ پا تا قالب‌گیری و نقاشی آثار باستانی، طی طریق کرده بود و وقعی هم به وعده‌های سفیر فرانسه در تهران، کُنت دو سِرسه[۲]، که در نظر داشت برای او نوعی مستمری تعیین کند ننهاده بود و همچنان به کارهای ذوقی خویش می‌پرداخت. فکر بکر او استخدام همان نقاش ایرانی بود که ما هیچ اطلاعی از او نداریم، ولیکن می‌دانیم که محمد شاه در زمان ولیعهدی علاقهٔ زیادی به نقاشی داشت و حتی حاجی عباس شیرازی را در دستگاه خود داشت و نیز بعدها، در سال ۱۲۶۳ (۱۸۴۶)، میرزا ابوالحسن نقاشباشی (صنیع‌الملک) را برای تکمیل تحصیلات به اروپا فرستاده بود[۳].

شارل برانژه[۴] فرانسوی، که در سفر پنج ساله‌اش به شرق، ابتدا در سال ۱۸۲۵، از طریق تبریز وارد ایران شد و سپس به تهران، اصفهان و شیراز رفته و سرانجام از مسیر بوشهر از کشور خارج شده و سفرنامه‌اش[۵] نیز سال‌ها بعد منتشر گردید، اصلاً به آثار

---

۱. همان، ص ۱۲۱.

2. Comte de Sercy

۳. نوائی، صص ۴۸۴ و ۴۸۵.

4. Charles Béranger

5. *Les Provinces du Caucase, l'Arménie et la Perse (...) pendant les années 1825, 1826, 1827, 1828 et 1829*. Paris, 1834- 38.

www.tabarestan.info تبرستان

باستانی کشور اشاره‌ای نکرده است[۱]. شارل تکسیه[۲]، که حوالی سال ۱۸۳۸ و به همراه فیلیپر دولا گیش[۳] و روژه دولا بوردونه[۴] به ایران آمده بود، سفرنامه‌اش، *وصف ارمنستان، ایران و بین‌النهرین*[۵] (۱۸۳۹)، را به تنهائی منتشر می‌کند و دو همراهش صرفاً به مبحث جغرافیائی می‌پردازند[۶]. تکسیه، به هنگام نقش برداری از آثار باستانی همیشه تحقیق دربارهٔ هنر جدید ایران را از روی هنر قدیم و ارتباط آن را با هنرهای مصر مدنظر قرار می‌داد[۷]. نقش برداری او از کتیبه‌های الوند نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. به علاوه، او در تبریز نقاشی بی‌بدیلی از مسجد کبود را، که مربوط به زمان جهان شاه قراقوینلو (که به امر دختر وی صالحه خانم در سال ۱۴۶۵/۸۷۵ ساخته شده بود)، تهیه و سپس از بنای سلطانیه نیز نقاشی کرد و از راه همدان، سلطان‌آباد (اراک) و گلپایگان به اصفهان رفت و در ادامه به بررسی جزئیات معماری بناهای تخت جمشید پرداخت.

www.tabarestan.info تبرستان

تکسیه مجموعهٔ کاملی از نقوش نقش رستم را گردآوری کرد و نخستین کسی بود که از مجسمهٔ هشت متری شاپور اول، در غار نودان، واقع در نزدیکی شهر شاپور، نقاشی کرد. البته در سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۹ شمسی، فرانسویان از ناحیهٔ تاریخی شاپور خاکبرداری کردند و صحنهٔ پیروزی شاپور اول بر والر یانوس[۸] را بهتر نشان دادند[۹]. سپس به اتفاق دو همراهش از طریق بندر دیلم، در شمال غربی بوشهر، از ایران خارج شد. دو سال بعد هیئتی رسمی از طرف دولت فرانسه و در یک موقعیت سیاسی بی‌سابقه، آنهم پس از بازگشت رقت‌انگیز هیئت گاردان، به ایران می‌آید و ظاهراً

---

۱. آلفونس گابریل، *تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران*، ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸، ص ۲۵۰.

2. Charles Texier

3. Philibert de La Guiche

4. Roger de La Bourdonnaie

5. *Description de l'Arménie, la Perse et la Mesopotamie*. Paris, 1839.

۶. گابریل، ص ۲۲۹.

۷. همان جا

8. Valerianus

۹. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۲ (۱)، ص ۱۴۲۷، «شاپور».

حفاری‌های رسمی فرانسه در ایران هم در همین ایام آغاز می‌شود.

در حوالی اکتبر ۱۸۳۷، فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی، مأموریتی در رابطه با تحقیقات جغرافیائی، ادبی و زبان‌شناختی در بعضی از سرزمین‌های آسیائی — بعدها به طور مشخص گفته می‌شود کردستان عراق — به اوژن بوره[1]، کشیش لازاریست، واگذار می‌کند. وی چند سال قبل از آن دو کُلژ دو فرانس، در دروس عبری، کلدانی و سُریانی اتین مارک کاترمر، که در مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی هم فارسی تدریس می‌کرد، شرکت کرده بود و سپس، مدت چند صباحی هم در همین مدرسه به تدریس زبان ارمنی پرداخته بود. سوای دستورالعمل لازم برای تحقیقات او، فرهنگستان کمیسیونی مرکب از کاترمر و شارل بُنوا آز[2] را برای پی‌گیری مأموریت او تشکیل داده بود و چون در اوائل سال ۱۳۸۹ گزارش‌های چندی از او دریافت کرده بود، پیشرفت‌های او را طبق دستورالعمل مورد بررسی قرار داده و نتایج آنها را ارزشمند ارزیابی کرده بود. این مناطق به طور دقیق مشخص نشده‌اند، ولیکن در گزارش مشاهده می‌شود که بوره پس از این مأموریت موفقیت‌آمیز، در صدد بر می‌آید به موصل و دیار بکر رفته تا وارد کردستان عراق شود. به توصیهٔ فرهنگستان، وزارت آموزش و پرورش نیز ملزم می‌شود تا در «تحقیقات تاریخی، باستان‌شناختی و ادبی این سیّاح»[3] به وی کمک کند.

بوره زمانی به مناطق سرحدی ایران، به ویژه خسرو آباد ارومیه، می‌رسد که قبلاً میسیونرهای آمریکائی توفیقات جالبی در این حدود کسب کرده بودند و در نتیجه خلاء ناشی از حضور کشیشان فرانسوی را، که در طی انقلاب ۱۷۸۹ به قتل رسیده بودند، پر کرده بودند. به هر حال، ورود او به تبریز، در سال ۱۸۳۹، مصادف با اعزام هیئت بزرگ کُنت دو سِرسِه، توسط وزیر امور خارجه وقت،

---

1. Eugène Boré
2. Charles – Benoît Hase
3. *Mémoires de l'Institut* (1845), t. XIV, Ire partie, pp. 28-29, Rapport de Hase.

www.tabarestan.info تبرستان

مارشال سولت[1]، می‌شود که در دستورالعمل مورخ ۴ اکتبر ۱۳۸۹ خود گزارش‌های مفصلی از وضع ایران تقاضا می‌کند، ولیکن صحبتی از حفاری‌های باستان‌شناسی به عمل نمی‌آورد[2]. در واقع، با به قدرت رسیدن پادشاه فرانسه، لوئی فیلیپ[3]، در ۱۸۳۰، و تمایل وی به گشایش روابط با کشورهای دیگر، عصر جدیدی در طول سلطنت او، که تا سال ۱۸۴۸ تداوم می‌یابد، آغاز می‌شود. در سال ۱۸۳۹، آجودان‌باشی از طرف محمد شاه قاجار مأموریت می‌یابد به فرانسه رفته تا در بعضی از زمینه‌های مورد نظر دولت ایران، همچون استخدام مشاق و هنرمند فرانسوی، اقدام نماید. از این رو، دولت فرانسه نیز بزرگترین هیئت سیاسی خود را، پس از هیئت ژنرال گاردان، در اکتبر ۱۸۳۹ به ایران اعزام می‌کند و قرار بر این می‌شود که بوره، که قبلاً به ایران آمده بود، به آنها ملحق شود.

تبرستان www.tabarestan.info

به علاوه، وزارت امور خارجه فرانسه به درخواست فرهنگستان هنرهای زیبا دو نفر معمار و نقاش را، به نام‌های پاسکال کوست[4] و اوژن فلاندن، که قبلاً از وی ذکری به عمل آوردیم، همراه هیئت اعزام می‌کند. به فاصلهٔ کمی، فرانسوا گیزو[5] به مقام وزارت امور خارجه می‌رسد و مارشال سولت به مقام رئیس‌الوزراء ارتقاء پیدا می‌کند، ولیکن واقعیت قدرت در دست گیزو می‌ماند. اهداف علمی و مذهبی بوره، که مورد حمایت وزیر امور خارجه بود، او را از تبریز به اصفهان رهنمون می‌کند و به هنگام ورود به این شهر همراه کوست و فلاندن و هیئت سِرسه، مورد استقبال ژنرال بارتِلمی سِمینو[6]، فرستادهٔ مخصوص محمد شاه قرار می‌گیرد[7]. در اصفهان، در حالیکه به

---

1. Maréchal Soult
2. Henri Dehérain, *L'œuvre scientifique en Asie mineure, en Syrie et en Syrie de XVIIe au XXe siècle*. Paris, 1931, p. 573.
3. Louis-Philippe
4. Pascal Coste
5. François Guizot
6. Général Barthélémy Semino
7. Jean Calmard, *Le général Semino en Iran qâjâr et la guerre de Hérat, 1820-1850*. Téhéran, IFRI, 1997, p. 30.

تحقیقات تاریخی و باستان‌شناختی می‌پرداخت، مدرسه‌ای نیز تأسیس می‌کند. مقالاتی که او در زمینهٔ آثار باستانی ایران نوشت، مثل *نامه دربارهٔ چند اثر باستانی ایران*[1]، نشان می‌داد که طبق فرامین فرهنگستان عمل می‌کرد و نیز فعالیّت‌هایی را که در زمینهٔ مذهبی انجام می‌داد و ارامنهٔ اصفهان را به رسالت مذهبی خود جلب می‌کرد، معرّف آن بود که او در هر دو زمینه موفق بوده است. اما موفقیّت اخیر به نحوی رقم خورد که زعمای ارامنه را آشفته خاطر کرد و چون آنان پیشرفت او را موجب تضعیف ایمان مذهبی خود می‌دانستند، در جوّی مشوش او را مجبور به ترک ایران کردند و وی نیز سرانجام به قسطنطنیه و به مدرسهٔ لازاریستهای بابِک رفت. در این جا او روابطش را با ایرانیان حفظ کرد و زمانیکه حاجی سیّاح معروف در صدد برآمد زبان فرانسه یاد گرفته تا به جهانگردی بپردازد، به نزد او در بابِک رفت و هنگامیکه، در سال نمایشگاه جهانی ۱۸۶۷، به پاریس رفت، باز به نزد بوره، که در آن وقت در مقام دیگری در این محل بود، رفت. وی تصویری جاندار از ایران نیمهٔ اول قرن نوزدهم در *مکاتبات و خاطرات یک سیّاح در شرق*[2] (۱۸۴۰) بر جای گذاشته است.

از منظر سیاسی، هیئت سِرسه نتیجه‌ای کسب نکرد، مضاف بر اینکه وی قدرت تصمیم‌گیری نداشت و اصل تفوق سیاسی انگلیس را در ایران پذیرفته بود، ولیکن از منظر باستان‌شناسی بعضی از اعضای آن، از جمله کوست و فلاندن، به نتایج درخشانی رسیدند. این دو هنرمند از ژوئن ۱۸۴۰ تا ژوئن سال بعد در ایران ماندند[3]. آنان در تمامی جهات کشور به کاوش پرداختند. از اصفهان به کرمانشاه از طریق همدان، از اصفهان به بندر بوشهر و از این بندر به شیراز از طریق تبریز و از آنجا از طریق کردستان به بین‌النهرین می‌روند. این مسیر قبلاً توسط بعضی از افراد نظامی هیئت

---

1. Boré, *Lettre sur quelques antiquités de la Perse*,in *Journal Asiatique*, 1842, Avril, pp. 327 – 35.
2. *Correspondance et mémoires d'un voyageur en Orient*. Paris, 1840, 2 vol.
3. Pascal Coste, *Extrait d'une lettre communiquée à l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres et à l'Académie des Beaux - Arts de l'Institut de France*. Paris, 1842, 36 p.

www.tabarestan.info تبرستان

گاردان، همچون ترزل[1] و تروتئیلیه[2] پیموده شده بود[3]. در طول این سیاحت طولانی، کوست و فلاندن هر آنچه را که به زعم خود عالی دیدند، مناظر، اشخاص، بناهای نو و ویرانه‌های باستانی، نقاشی کردند. آلبوم‌های باستان‌شناسی آنها بسیار عالی و بدیع منظراند. آنان فهرستی از آثار باستانی ایران را تقریباً به طور تام و تمام، تهیه کردند. آثار باستانی طاق بستان، بیستون، کنگاور، همدان، سروستان، فسا، شاپور، فیرزوآباد، پاسارگاد، تخت جمشید و بعضی از مناطق دیگر را برای نخستین‌بار در مجموعه تصاویر خود ارائه کردند.

در تخت جمشید، آنها به حفاری و به نقاشی آثار باستانی پرداختند. طرح کلی و منظرهٔ سوارکاری جلگه، که در روی آن کاخ‌ها بر پا شده‌اند، منظرهٔ رواق‌ها، ستون‌بندی‌های بزرگ، پلکان‌های مجلل، و نیز به ویژه، تصاویری از کتیبه‌های میخی در مجموعه تصاویر خود از پایتخت خشاریار شاه و داریوش ارائه کردند که قبلاً در هیچ مجموعه‌ای با این عظمت دیده نشده بود[4]. در *مسافرت به ایران*، آنان بخش اول را به ایران باستان و چهار بخش دیگر را به تصاویر ایران در قطعات بزرگ اختصاص دادند[5]. این اثر بزرگ، که مول موفق به دین آن نشد و صرفاً به ذکر کتابشناسی آن پرداخت[6] و سپس از گرانی و عدم دریافت نسخه‌هائی از آن توسط ایران‌شناس بزرگی

تبرستان www.tabarestan.info

---

1. Trézel
2. Truilhier
3. Dehérain, Op. cit., p. 579.
4. Ibid., p. 580.
5. *Voyage en Perse*, par E. Flandin, peintre et P. Coste, architcte, attachés à l'ambassade de France en Perse pendant les années 1840- 41, publié sous la direction d'une commission composée de M M. E. Burnouf, Ph. Lebas et Ach. Leclerc, de l'Institut. Paris, 1850 – 54. L'ouvrage entier comprend: 1. *Perse ancienne*, avec, 4 vol. in – f. de 245 pl.; 2. *Perse moderne*, avec 100 pl.; 3. *Relation de voyage*, 2 vol. avec une carte de la Perse.
6. *Vingt – sept ans*, t. 1, p. 137.

همچون کریستیان لاسن شکوه داشت[1]، هرگز هم در گزارش‌های سالانه او بررسی نشد. کوست به تنهائی *بناهای جدید ایران*[2] (۱۸۶۷) را منتشر کرد و فلاندن، *سوای مسافرت باستان‌شناسی به ایران*[3]، *خاطرات سفر به ایران*[4] و نیز *خاطرات سفر به ارمنستان و ایران و غیره*[5] را منتشر کرد. صادق هدایت، که شیفتهٔ شخصیّت او شده بود و تصاویر مسافرت به ایران را از نظر گذرانده بود، نوول *آتش‌پرست*[6] خود را با روایت او ولیکن در پاریس به رشتهٔ تحریر در آورد.

چند صباحی پس از بازگشت به فرانسه، فلاندن از طرف فرهنگستان کتیبه‌ها مأموریت می‌یابد تا به خرساباد، محلی در نزدیکی شمال شرقی موصل ورود دجله، برود و دربارهٔ بناهای باستانی امپراتوری آشور مطالعاتی شبیه به مطالعاتی که دربارهٔ آثار باستانی ایران به عمل آورده بود، انجام دهد. وی در نوامبر ۱۸۴۳، به محل مورد نظر، که به اصطلاح نینوای باستانی هم گفته می‌شد، می رود و به مدت دو سال در این محل به تحقیق و ترسیم می‌پردازد. در این ایام آثار باستانی امپراتوری آشور به شدت مورد توجه دو کشور فرانسه و انگلستان بود و حضور کشور اخیر در جنوب بین‌النهرین و ایران امکانات زیادی برای اکتشافات باستان‌شناسی به وی می‌داد. اما کاشف واقعی خرابه‌های نینوا مأمور کنسولی فرانسه در موصل، پل امیل بوتا[7] بود که بنیان‌گذار آشورشناسی می‌شود و از یک شاخهٔ فرضی تاریخ، علمی تحصلی می‌سازد و به

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Ibid., p. 264.
2. *Monuments modernes de la Perse*, publiés par ordre de son excellence le Ministre de la maison de
l'empereur et des beaux – arts. Paris, 1867.
3. *Voyage archéologique en Perse*, in *Revue des Deux Mondes*, 1er juillet 1850, 114-141; 1er août 1850, 413 – 433.
4. *Souvenirs d'un voyage en Perse*, Ibid., 1852, t. V., pp. 1111-1144.
5. *Souvenirs de voyage en Arménie et en Perse*, Ibid., 1851, t. 3 et 4, pp. 585 – 626.

۶. در *زنده بگور*، چ ۷، تهران، کتابهای پرستو، ۱۳۴۴، صص ۹۵– ۱۰۴.

7. Paul – Emil Botta

علاوه به خاطر روابط نزدیکی که با مول داشت و با او دربارهٔ حفریات نینوا مکاتبه می نمود، توانسته بود نظر موافق دولت فرانسه را برای تداوم حفریات جلب کند.

فلاندن، که به کمک او رفته بود، تصاویر زیبائی از آن قسمت از اکتشافات حفاری‌شدهٔ او به عمل می‌آورد که بر زمین مانده بود و امکان انتقال آنها به موزهٔ لوور پاریس میسر نشده بود. او گزارشی نیز دربارهٔ خاکبرداری محل به اصلاح نینوا، در سال ۱۸۴۶، ارائه می‌کند و در پی آن، فردینان هوفِر[1]، در دو رسالهٔ کوتاه، که خطاب به فرهنگستان کتیبه‌ها نوشته و منتشر می‌کند[2]، مدعی می‌شود که پایتخت قدیم آشور نمی‌توانسته است بر روی ساحل شرقی رود دجله قرار گرفته باشد و آثار باستانی خرساباد هم، که در همین محل کشف شده‌اند، آئین و البسه و آداب و رسوم ایرانیان باستان را وصف می‌کنند[3]. رسالات او و مباحثات زیادی را در فرهنگستان کتیبه‌های و نیز و نیز در فرهنگستان هنرهای زیبا و همین طور در مطبوعات موجب می‌شود[4].

در هر حال، آلفونس دو لامارتین[5]، که در فوریه ۱۸۴۸ و به هنگام برقرار جمهوری دوم، در مقام وزیر امور خارجه به کار مشغول شد، بوتارا در همین سال و با عنوان کنسول به بیت‌المقدس اعزام داشت[6] و در عین حال از کُنت دوسارتیژ[7]، نمایندهٔ دولت فرانسه در تهران، خواست تا شناسائی دولت جدید جمهوری فرانسه را از محمدشاه قاجار تقاضا کند[8] و چون این تقاضا اجابت شد، سارتیژ هم چند

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Ferdinand Hœfer
2. *Sur la non-authenticité des ruines de Ninive* (2 mémoires, avec des planches et des gravures intercalées dans le texte). Paris, 1851.
3. *Biographie Didot*, art. " Hœfer".
4. Ibid.
5. Alphonse de Lamartine
6. Villamus, *Un grand explorateur français en 1837, Paul – Emile Botta*, in *Revue politique et littéraire*, 1880, t. 19, pp. 351-54, p. 352.
7. Comte de Sartiges
8. Calmard , *Semino*, p. 51.

ماه بعد به مقام سفیر فرانسه در تهران ارتقاء یافت[۱].

افسر فرانسوی، بارتِلمی سِمینو، که در شرایط نه چندان مشخصی وارد ایران شد و سپس در خدمت عباس میرزا قرار گرفت، به ظاهر با زمین‌شناس فرانسوی، اینیاس گزاویه موران اومِر دوال[۲] و همسرش در کریمه آشنا شده بود[۳] و سپس وقتی که وی از طرف دولت خود مأموریت می‌یابد که به اکتشافات گسترده‌ای در دریای سیاه و در دریای خزر، در سه زمینهٔ زمین‌شناسی، جغرافیا و تاریخ بپردازد و در فوریه ۱۸۴۸ به تهران می‌رسد، از راهنمائی او برخوردار می‌شود، ولیکن کمی بعد، در ۲۹ اوت ۱۸۴۸، در اصفهان فوت کرده و در همانجا دفن می‌شود. در این فاصلهٔ کوتاه او موفق شده بود به سواحل خزر به بعضی از مناطق درونی ایران برود و نمونه‌هائی از سنگ‌های جمع‌آوری شده را برای موزهٔ «تاریخ طبیعی پاریس»[۴] ارسال کند[۵]. او در طول سفر خود از همکاری نقاش معروف، ژول لوران[۶]، برخوردار می‌شود و سفرنامهٔ[۷] وزین او نیز چند سال بعد انتشار می‌یابد.

این نکته نیز قابل ذکر است که حضور کنت هانری دورفور دو سیوراک[۸] در منزل اوژن بوره، در اصفهان، در آخرین روزهای سال ۱۸۴۰، بی ربط با موضوع زمین‌شناسی و کان‌های ایران نبوده است، چون که وی، در این تاریخ با بارون دو بُد، که از منزل بوره عازم تخت جمشید بود[۹] آشنا می‌شود و به وی توصیه می‌کند که در سفرهای خود در ایران برای «تهیه مشعل» از «نفت» استفاده کند[۱۰]. این نخستین‌باری است که یک

---

1. Ibid.
2. Ignace – Xavier Morand Hommaire de Hell
3. Calmard, p. 55.
4. Museum d'Histoire naturelle
5. *Biographie Didot*, art. " Hommaire de Hell".
6. Jules Laurent
7. *Voyage en Turquie et en Perse*, exécuté par ordre du gouvernement français pendant les années 1847 et 1848. 3 vols + Atlas, Paris, 1855 – 56.
8. Comte Henry Durfort de Civrac

۹. بارون دو بُد، *سفرنامه*، ص ۳۹.

۱۰. همان، ص ۱۴۰.

سیّاح در ایران به یک سیّاح دیگر توصیه می‌کند از مشعل نفت استفاده کند. از سیوراک، که سیّاح بزرگی بود و قبل از آمدن به ایران — احتمالاً از راه کرمانشاه — و آشنائی با سمینو و بوره، از کشورهای زیادی در آفریقا و آسیا دیدن کرده بود، سفرنامه‌ای در دست نیست و از این رو، از فحوای این نقل و قول‌ها معلوم نمی‌شود که آنها نفت لازم را از چه محلی به دست می‌آوردند، اما همانطور که خواهیم دید نخستین رگه‌های نفت هم در کرمانشاه و به هنگام باستان‌کاوی کشف می‌شود.

در همین ایام اذهان کم‌کم متوجه شوش و تحقیقاتی می‌شود که انگلیسی‌ها در استان خوزستان مشغول انجام آن بودند[۱]. در واقع، مدتی می‌شد که انگلیس‌ها، که در عهدنامهٔ ارز روم حضور داشتند، توانسته بودند در «کمیسیون تعیین حدود مرزی» هم، که قرار بود به موضوع حق حاکمیت ایران بر خرمشهر و آبادان و اختلافاتش با عثمانی‌ها بر سر این امر رسیدگی کند، حضور داشته باشند و در این راه روسها را نیز با خود همراه کنند. ریاست طرف انگلیسی با سرهنگ فنویک ویلیامز[۲] بود وسرهنگ ویلیام کِنتِ لافتس[۳]، که زمین‌شناس بود و به طور جدی هم به باستان‌شناسی می‌پرداخت، و نیز هنری آدریان چرچیل[۴]، که مترجم فارسی بود، دستیاران او بودند[۵].

لافتس، در شرحی که از شروع حفاری‌ها ارائه کرده، می‌گوید[۶]: «سرهنگ ویلیامز با توجه به شناخت خود از مشکلات راه اندازی عملیات خاکبرداری و حفاری در شوش و هم چنین با توجه به علاقهٔ بسیار خود به مسائل علمی نامه ای به سرهنگ شیل[۷] در

---

۱. مادام ژان دیولافوا، *سفرنامهٔ خاطرات کاوشهای باستان‌شناسی شوش (۱۸۸۶-۱۸۸۴)*، ترجمهٔ ایرج فره وشی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ص ۵۰.

2. Fenwick Williams

3. William Kennneth Loftus

4. Henry Adrien Churchill

۵. دنیس رایت، *انگلیسیها در میان ایرانیان*، ترجمهٔ لطفعلی خنجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۶. ویلیام کنت لافتوس، *سفرنامه ی پژوهشی سرهنگ لافتوس، نخستین کاوشگر شوش*، ترجمهٔ عباس امام، تهران، نشر شادگان،۱۳۸۵، ص ۷۵.

7. Colonel Sheil

www.tabarestan.info تبرستان

سفارت انگلیس در تهران نوشت و از او درخواست کرد تا از نفوذ خود بر شاه استفاده کرده و فرمان اجازه حفاری شوش را از او اخذ کند. انجام این تقاضا با موفقیت صورت گرفت و فرمان شاه مبتنی بر پذیرش تقاضای مزبور به موقع به دست ما رسید.» لافتس اشاره ای به تاریخ این تقاضا، که احتمالاً در حوالی ۱۸۵۱ بوده است، ندارد ولیدی شیل، همسر سرهنگ شیل هم، اشاره ای به آن ندارد[۱]. اما این کاوشها از یک طرف، با تقاضای مورهٔ بریتانیائی، که از لافتس خواسته بود در شوش دست به حفاری بزند، مرتبط بود[۲] و از طرف دیگر، با تقاضای هنری راولینسن، که بودجهٔ لازم را از پارلمان انگلیس گرفته بود[۳] و خود نیز می‌بایستی در کاوشها شرکت می‌کرد. در هرحال، در سال ۱۸۵۲، لافتس موفق به کشف یک پایهٔ سنگی متعلق به یک مجسمهٔ مفرغی می‌شود که دارای کتیبه‌ای یونانی بود[۴] و موفقیت دیگر او توجه به چشمه‌های قیرآلود در نزدیکی مسجد سلیمان بود[۵] و این تاریخ، با تاریخ نخستین حفاری چاه نفت، در پنسلوانیا (آمریکا)، در سال ۱۸۵۹، توسط اِدوین دِریک[۶]، فاصلهٔ چندانی نداشت. ظاهراً همین خبر چشمه‌های قیرآلود مسجد سلیمان بود که خبر آن در فرانسه به سرعت انعکاس یافت و «*مجلهٔ شرقی الجزایری* آن را تحت عنوان: *اکتشافات معادن شوش*، به همراه چکیدهٔ یک مقاله از روزنامهٔ دولتی، که در تهران، با عنوان *روزنامه وقایع اتفاقیه*، شمارهٔ ۶۴، رجب ۱۲۶۸-۲۲ آوریل ۱۸۵۲ منتشر می‌شود»[۷]، اعلام نمود.

---

۱. *خاطرات لیدی شیل*، ترجمهٔ حسن ابوترابیان، چ۲، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.

۲. رایت، *انگلیسیها*، ص ۱۶۵.

۳. لافتوس، *سفرنامه ی پژوهشی*، ص ۱۰۱.

۴. رومن گیرشمن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمهٔ محمد معین، چ ۱۰، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۲۷۵.

۵. رایت، انگلیسیها، ص ۱۶۵.

6. Edwin Darke

7. *Découvertes des mines de Suse*: Suivi d'un extrait d'un article de la Gazette gouvernementale qui se publie à Téhéran sous le titre de *Roûz naméi Wekâué ittifâkyeh*, n° 64, du 2 redjeb 1268 – 22 avril 1852. *Revue Orientale et Algérienne*, vol. 2, 1852, n° 3, pp. 374-76.

www.tabarestan.info تبرستان

کاترمر، که از نزدیک فعالیت‌های علمی انگلیسی‌ها را در شرق زیر نظر داشت و در اغلب موارد نتیجهٔ تحقیقات آنها را مورد بررسی قرار می‌داد، در مقاله‌ای، که در سال ۱۸۵۱، به کتاب سرهنگ فرانسیس چسنی[1] اختصاص می‌دهد، یادآور می‌شود که اقدامات وی در خصوص کاوش رودهای دجله و فرات بنا به تقاضای شاه انگلیس، گیوم چهارم[2]، بوده که علاقه داشت به راه کوتاه‌تری به سوی هندوستان دست یابد و در نتیجه، پارلمان انگلیس هم رأی به اعزام چسنی داده بود[3]. این امر مقدمهٔ خوبی برای تحقیقات بعدی انگلیسی‌ها در مناطق مرزی ایران و عثمانی، مناطقی که در کتاب مقدس هم از آن صحبت شده، می‌شود. در واقع، در سال ۱۸۴۹، و به هنگام تشکیل هیئتی که می‌بایستی به همراه سرهنگ ویلیامز به سرحدات ایران و عثمانی اعزام شود، به دستور نخست وزیر انگلیس، پالمرستون[4]، لافتس هم جزو هیئت ویلیامز اعزام می‌شود[5]. در اواخر تابستان، وی به طرف خرابه‌های بابل و دو شهر مقدس شیعیان، نجف و کربلا، عزیمت می‌کند و مناطق تحقیقاتی خود را گسترش می‌دهد. در سالهای ۱۸۵۴ و ۱۸۵۵، راولینسن، با بودجه‌ای که پارلمان در اختیار او قرار می‌دهد، رهبری عملیات کاوش در خرابه‌های بابل را بر عهده می‌گیرد[6] و لافتس هم به همراه ویلیامز به کاوش خود ادامه داده و نتیجهٔ آنها را به صورت یک کتاب ارائه می‌کند[7].

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Lieutenant colonel Chesney, *The Expedition for the survey of rivers Euphrates and Tigris*, carried on by order of the British government in the years 1835, 1836 and 1837. London, 1850, 2 vol.
2. Guillaume IV.
3. Quatremère, *Journal des Savants*, Juin 1851, pp. 372- 73.
4. Palmerston
5. Quatremère, Ibid., 1er art. Mai 1857, p. 274.
6. Ibid.
7. William Kenneth Loftus, *Travels and reserches in Chldaea and Susuana*, with and account of excavations at Warka, the *Erech* of Nimrod, and Shush Shushan the palace of Esther, in 1849 - 1852 - 1853 - 1854. London , 1857.

کاترمر در مقالهٔ مفصلی که به جنبه‌های گوناگون تحقیقات جغرافیائی و باستان‌شناختی آن اختصاص می‌دهد، به ویژه به محل باستانی ارک، که پس از عصر اسلامی وارکا (وارکه) نامیده می‌شد[1] و نیز سرزمین مِسِن[2]، که در آبهای رود دجله محصور بود و ایرانیان، طبق نوشتهٔ *مراصد الاطلاع*، آن را «میان رودان»[3] می‌نامیدند. اما او فرصت نمی‌کند که به فصول آخر کتاب لافتس، که شوش و مناطقی از مرزهای غربی خوزستان را در بردارد، بپردازد. این فصول، که ترجمهٔ فارسی آنها اکنون در دسترس است، شرح مبسوطی است از تحقیقات لافتس دربارهٔ شوش[4]، کاخ بزرگ داریوش در این محل[5]، آرامگاه دانیال نبی[6] و مشکلات و مصائب او با افراد محلی و افرادی که در حفاری‌ها به او کمک کرده‌اند. این نکته نیز قابل ذکر است که ژان دیو لافوا، که در مباحث علمی از نظریات شوهرش، مارسل، پیروی می‌کرد، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد که بررسی‌های کاترمر دربارهٔ مِسِن را خلاصه کرده و بدون ذکر نام او در سفرنامه‌اش درج کند[7].

www.tabarestan.info تبرستان

تحقیقات لافتس در شوش مورد توجه باستان‌شناس فرانسوی مارسل دیو لافوا[8] و همسرش ژان دیو لافوا[9]، که نویسنده ای خوش ذوق بود، قرار می‌گیرد و این امر مقدمه ای می‌شود تا تاریخ حفاری‌های باستان‌شناسی فرانسه در ایران از طریق این زوج در راهی طولانی گام نهد و همراه با آن به غنای موزهٔ لوور با اشیاء یافته شده در حفاری‌ها افزوده شود. ژان، در سفرنامه‌اش، به انگیزهٔ اصلی شهرش برای سفر به ایران پرداخته و

---

1. Quatremère, Ibid., 1er art., Mai 1857, p. 283.
2. Mésène
3. Quatremère, Ibid., 2e art., Octobre 1857, pp. 623 – 24.
۴. لافتوس، *سفرنامه ی پژوهشی*، ص ۶۵.
۵. همان، ص ۹۹.
۶. همان، ص ۴۴.
۷. *سفرنامه خاطرات*، ص ۵۳.
8. Marcel Dieulafoy
9. Jeanne Dieulafoy

می‌گوید[۱]: «از دیر زمانی گاه بگاه این فکر در خاطر دانشمندان غربی ایجاد می‌شد که آیا آثار هنری شرقی در سبک معماری گوتیک دخالت داشته است یا نه؟» او ادامه داده و می‌نویسد[۲]: «همین موضوع به ضمیمه ارمغانهائی که از جنگهای صلیبی قرون وسطی از شرق به غرب آمده بود پیوسته حس کنجکاوی مارسل شوهر مرا تحریک میکرد و بسی مایل بود که بتواند بحل آن مسئله موفق شده و این قضیه را ثابت و روشن کند.» او ضمن بر شمردن اسامی بعضی از آثار اسلامی، که به تحقیقات دانشمندان در حل مسئله مذکور کمک کرده است، باز به موضوع دلمشغولی شوهر خویش برگشته و در پایان آن چنین می‌گوید[۳]: «مارسل در این باب عقیدهٔ خاصی پیدا کرده و تصور میکرد که ایران زمان ساسانیان تأثیر و دخالت کاملی در اصول و سبک معماری اسلامی داشته است و اگر روزی بخواهند بجای این اصول و مبانی حدسی و خیالی باصول و قواعد علمی و محکمی متکی شوند باید به مطالعه و کاوش آثار باستانی خسرو و شاپور بپردزاند.»

به همین خاطر، مارسل نیز به توصیهٔ «یکی از علمای ابنیه و آثار قدیمی»[۴] که با هم محشور بودند، طرح مسافرت به ایران را پی‌ریزی کرده و ابتدا از مؤسسه‌ای که در آن کار می‌کند، تقاضای یک مرخصی یک ساله می‌کند و سپس به صلاح دید دوستان آشنا به محیط، راه زمینی قفقاز به ایران را در پیش می‌گیرد. اما زمانیکه به تفلیس می‌رسد، ۱۳ مارس ۱۸۸۱، خبر قتل امپراتور روسیه الکساندر دوم[۵] را در یافت می‌کند. پس از عبور از ایروان وارد تبریز شده بود و در آنجا از طرف کنسول فرانسه، امیل برنه[۶]، مورد استقبال قرار می‌گیرد[۷]. در سر راه تبریز به تهران، در زنجان توقف می‌کند و از

---

۱. *سفرنامه مادام دیولافوا*، «ایران و کلده». ترجمه و نگارش: فره وشی (مترجم همایون سابق)، تهران، خیام، ۱۳۶۱، ص۱.

۲. همان جا

۳. همان جا

۴. همان جا

5. Alexandre II

6. Emile Bernay

۷. سفرنامه، ص ۴۶.

www.tabarestan.info تبرستان

این رو، دربارهٔ رویدادهای سه دههٔ پیش این شهر به شرح مباحثی می‌پردازد که بیشتر برگرفته از کتاب ژوزف آرتور دو گوبینو، *مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی*[۱]، تا ملاحظات خویش از محل[۲]. مارسل در قزوین دچار تبی می‌شود که تا چند روز به درازا می‌کشد[۳]. سپس با همین شوهر مریض وارد تهران شده و در هتل پِروو[۴] اقامت می‌کند[۵]. او، در این مقطع زمانی، می‌نویسد[۶]: «اول ژوئن [۱۸۸۱] — اکنون سه هفته میگذرد که من در تهران هستم ولی هنوز نتوانسته‌ام از منزل بیرون بروم... حال مریض رو به بهبودی است... دکتر تولوزان[۷] بداد ما رسید... وی سابقاً در قشون فرانسه خدمت می‌کرد و اکنون ۲۰ سال است که در ایران بشاه و اطرافیانش خدمت میکند».

در این جا اظهارات ژان کمی از ماوقع به دور است، مضاف بر اینکه او از اعتمادالسلطنه، که هنوز لقب صنیع‌الدوله[۸] دارد و مترجم اول شاه است[۹]، به نحوی صحبت می‌کند که گوئی او را قبلاً می‌شناخته است. ابتدا به گفتهٔ اعتمادالسلطنه باز می گردیم که در تاریخ «چهارشنبه ۲۶ رجب ۱۲۹۸»، برابر با ۲۴ مه ۱۸۸۱، می‌نویسد[۱۰]: «امشب خانهٔ حکیم طلوزان مهمان هستم. مقارن غروب رفتم. جمعی بودند. من جمله مسیو دیولافوا شخصی است که از طرف دولت فرانسه مأمور تحقیقات علمی است که ابنیهٔ قدیم ایران که در زمان ساسانیان ساخته شده و ابنیهٔ اعراب که در اندلس و مغرب بنا شده و همچنین ابنیهٔ خلفای

---

1. Joseph - Arthur de Gobineau, *Les Religions et les Philosophies dans l'Asie centrale* (1865).

۲. سفرنامه، ص ۸۷.

۳. همان، ص ۱۱۵.

4. Prévost

۵. سفرنامه، ص ۱۱۷.

۶. همان جا

7. Dr. J. D. Tholozan

۸. همان، ص ۱۳۵.

۹. همان، ص ۱۳۲.

۱۰. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، با مقدمه و فهارس از ایرج افشار، چ ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۸۰.

عباسی شباهت چگونه بهم دارند. زن این شخص که سی و پنج ساله بنظر آمد با لباس مردانه همراه شوهر آمده است. خیلی زن عالمه و حراف است. بسیار از آشنائی با من خوشحال شدند. علی‌الخصوص بعضی از اطلاعات که بآنها دادم و دو جلد «مرآت البلدان» را به آنها تعارف نمودم. بسیار نزد آنها صاحب قدر و علم قلم رفتم، در صورتیکه هیچ نیستم».

دو نکتهٔ قابل ذکر دربارهٔ این روایت: ابتدا هدف مسافرت مارسل که قبلاً ژان آن را تشریح کرده بود، در این گفته نیز به صراحت آمده است و منظور از «شباهت» همانا مقایسه و تأثیرپذیری در ادوار گوناگون ساخت و سازهاست؛ سپس قرارملاقات اعتمادالسلطنه با زوج فرانسوی از طرف تولوزان و بردن کتاب برای تقدیم به این زوج. اما آنچه که در نحوهٔ روایت ماوقع و نیز ملاحظات دیگر دیده شد، بایستی بیشتر به حرافی‌های ژان مرتبط باشد تا به گفتهٔ اعتمادالسلطنه. در هر حال، تولوزان ترتیب یک ملاقات خصوصی را، در ۵ ژوئن ۱۸۸۱، بین زوج فرانسوی و ناصرالدین شاه فراهم می‌کند[۱]. این ملاقات، که با حضور اعتمادالسلطنه (صنیع‌الدوله) انجام می‌گیرد، دارای سؤال و جواب‌های جالبی است. در این گفتگوی نسبتاً رسمی، معلوم می‌شود که زوج فرانسوی قبل از آمدن به ایران از «الجزایر و مصر و مراکش»[۲] دیدن کرده و اکنون در نظر دارند به «اصفهان و شیراز و فیرزوآباد و از آنجا به بغداد و بابل و شوش»[۳] بروند. هنگامی که ناصرالدین شاه از مارسل سؤال می‌کند که برای چه به ایران آمده است، جواب دقیق‌تر می‌شود[۴]: «من مأمور مطالعه خرابه‌های تاریخی کیخسرو و داراب و شاهپور هستم.» اما وقتی که شاه از سن و سال و قیافهٔ نزار مارسل می پرسد، تولوزان فوراً پاسخ می‌دهد[۵]: «دوست من مارسل مدتی مریض بود و این دفعه دوم است که از منزل بیرون میاید.» بدینسان متوجه می شویم که شرح ماوقع اعتمادالسلطنه درست است و گفتهٔ ژان، وقتی که

---

۱. *سفرنامهٔ مادام دیولافوا*، صص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۳۳.

۳. همان جا

۴. همان، ص ۱۳۴.

۵. همان، ص ۱۳۵.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌گوید اکنون سه هفته است که از منزل خارج نشده ایم، درست نیست.

ژان و مارسل از تمامی جاهائی که مد نظر آنها بود بازدید می‌کند و سرانجام، در ماه ژانویه ۱۸۸۲، به دزفول می‌رسند. ضرب‌المثل ایرانیان را، که می‌گویند «کسی که شهر دزفول را نبیند و بمیرد از زندگانی بهره‌ای نداشته است»[۱] به جدّ پذیرفته و به خود می‌گویند «باید زودتر خرابهٔ شوش را دیده و فوراً از این ناحیه بیرون رفت.»[۲] در منزل نایب‌الحکومهٔ دزفول متوجه می‌شوند که لافتس، زمانی که عضو کمیسیون تعیین حدود و مرزهای ایران و عثمانی بود، در این جا اقامت می‌کرده است. بالاخره وقتی که از شهر خارج و به طرف بیابان لم‌یزرع می‌روند، ناگاه تل بزرگی نمایان می‌شود و مانند رشته جبالی امتداد می‌یابد. در این موقع است که دفعتاً فریاد «آنجا شوش است»[۳] بلند می‌شود. ابعاد تل حیرت‌انگیز بود و در طرف راست آن هم مقبرهٔ دانیال قرار داشت. تل طرف مقبره مرتفع بود و اهالی محل آن را «قلعهٔ شوش»[۴] می‌نامیدند. درواقع، در آن حوالی سه تل بزرگ مشاهده می‌شد و یکی از آنها، که بزرگ تر از دو تل دیگر بود، سی و شش متر ارتفاع داشت[۵]. آنان به مرکز قلعه می‌رسند که همان ارک است و سابق بر این خزائن شاهان در آن جا محفوظ بود و مقدونیان، پس از فتح آن، در آنجا یک ساخلو ساختند. ژان فهرست کوتاهی از ثروت شوش را به نقل از مورخان یونانی ارائه می‌کند[۶].

در زاویهٔ شمالی تلی که در کنار جادهٔ دزفول قرار داشت، پایه‌های چند ستون سنگی برون آمده از خاک مشاهده می‌شوند. این ستون‌ها با فاصله نسبت به هم قرار داشتند و هر یک دارای کتیبه‌های میخی به سه زبان بود. در «سی سال قبل»[۷] این ستون‌ها توسط کلنل ویلیامز کشف شد و لافتس آنها را از خاک بیرون آورد. وی از روی این پایه‌ها

---

۱. همان، ص ۶۳.
۲. همان جا
۳. همان، ص ۶۴۰.
۴. همان، ص ۶۴۱.
۵. همان، ص ۶۴۲.
۶. همان جا
۷. همان، ص ۶۴۳.

www.tabarestan.info تبرستان

نقشهٔ اولیهٔ بنا را ترسیم نموده که کاملاً به کاخ آپادانای خشایار شاه در تخت جمشید شباهت دارد و از سه طرف دارای رواق است. ترجمهٔ کتیبه‌های میخی نشان می‌داد که این کاخ در زمان سلطنت اردشیر دوم ساخته شده بود[۱]. در جای دیگر ژان می‌گوید[۲]: «خدا می داند که چقدر خزائن و ذخائر در زمین مدفون گردیده است.» بعدها که شوش متروک ماند، از مصالح قصرهای مجلل آن، شهرهای تازهٔ شوشتر، دزفول و طاق ایوان ساخته شد و با سنگهائی که از این کاخ‌ها بردند پل‌هائی در ورودی‌های همین شهرهای تازه بنا کردند[۳]. تل سوم، که از دو تل مجاورش بزرگتر است، زمین مستطیلی دارد که حفاری‌های انگلیسی در آن حفره‌هائی را به وجود آورده‌اند و گویا چیز مهمی هم کشف نکرده‌اند. در آنجا دو قطعه سنگ حجاری شدهٔ عهد هخامنشی افتاده بود که به واسطهٔ حجم و وزن زیاد نتوانسته بودند راه موزهٔ بریتانیائی را در پیش گیرند، و به طوری که می‌گفتند[۴] علمای دزفول متعرض لافتس شده و او را تهدید کرده بودند و او هم از ترس دست از کار کشیده و فرار اختیار کرده بود.

ارزیابی ژان و مارسل از تل‌های شوش نشان می‌داد که آنان در وضعیتی نبود که بتوانند دست به حفاری بزنند و حتماً لازم بود که از امکانات و تجهیزات بیشتری برخوردار شوند و فرامین جدیدی از دولت ایران دریافت کنند. بنابراین، به کشور باز می‌گردند و مجدداً با مقامات ذی صلاح، به ویژه با ژول فِری[۵]، وزیر آموزش و پرورش وارد مذاکره شده و وجه لازم را دریافت می‌کنند. مارسل با رونشو[۶]، مدیر موزه‌های ملی فرانسه، دربارهٔ «قدمت تل‌ها و ویرانه‌های شوش و سودی که از کاوش در خرابه‌های ایلام کهن حاصل خواهد شد»[۷] صحبت کرده و تقاضای کمک می‌کند. وزارت جنگ و وزارت دریاداری نیز به کمک گرفته می‌شوند. دو جوان فارغ‌التحصیل، یکی در رشتهٔ مهندسی راه، بابن[۸] و دیگری به عنوان

---

۱. همان جا

۲. همان، ص ۶۴۴.

۳. همان، ص ۶۴۸.

۴. همان جا

5. Jules Ferry

6. Ronchaud

۷. ژان دیولافوا، *سفرنامه خاطرات*، ص ۲.

8. Babin

طبیعی‌دان، اوسه[1]، نیز در اختیار آنها قرار می‌گیرد. دو مسلمان الجزایره‌ای، سلیمان و مسعود هم به خدمت گرفته می‌شوند[2]. برای فرامین لازم دولت ایران، دکتر تولوزان، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه، و رُنه دو بالوا[3]، سفیر فرانسه در تهران، مجوزهای لازم را از دولت کسب می‌کنند[4]. این دولت ملاحظاتی را «دربارهٔ چند قبیلهٔ غارتگر خوزستان»[5] و «ترس از تعصب افراد محلی»[6] را مطرح کرده و در عین حال که می خواهد «مقبرهٔ دانیال از کاوش مستثنی شود»[7]، خواستار «تقسیم اشیاء مکشوفه و تملک فلزات قیمتی هم می‌شود»[8].

این شرایط مورد توافق طرفین قرار می‌گیرد و در نتیجه آنان در آخرین روزهای سال ۱۸۸۴ بندر تولون[9] فرانسه را ترک[10] و در ۳۱ ژانویه سال بعد، بندر بوشهر می‌رسند[11]. آنان واقف بودند که ویلیامز و لافتس، که به مدت سه سال[12] در شوش به خفاری پرداخته بودند، برای تصاحب نوشته ای مربوط به قبر دانیال مردم را به حدی تحریک کرده بودند که سرانجام خدمتکاران آنها تقاص پس دادند و لافتس هم مجبور شد «با جنگ و گریز شوش را ترک کند.»[13] در هر حال، آنان در ۲۶ فوریه به شوش می‌رسند[14] و پس از چندی کاوش، موفق به یافتن اعضای بدن گاوهائی می‌شوند که به

www.tabarestan.info تبرستان

---

1. Houssay

۲. دیولافوا، *سفرنامه خاطرات*، ص ۵۵.

3. René de Balloy

۴. همان، ص ۳.

۵. همان جا

۶. همان جا

۷. همان جا

۸. همان جا

9. Toulon

۱۰. همان جا

۱۱. همان، ص ۴۷.

۱۲. همان، ص ۵۰.

۱۳. همان جا

۱۴. همان، ص ۷۴.

صورت قرینه‌سازی جفت شده بودند و مربوط به سر ستون‌های گاو دو سر بودند[۱]. لافتس در شمال آپادانا در ورودی بزرگ کاخ پارسی را جستجو کرده بود[۲] و مارسل هم امیدوار بود آن را در سمت جنوب آن محل پیدا کند. بالاخره، در ۲۱ مارس، او به کشف جالبی می‌رسد[۳]، ولیکن در عین حال دچار مضیقهٔ مالی شده و کارها هم دچار وقفه می‌شوند[۴]. در ۱۸آوریل، یک خمرهٔ دفن اموات کشف می‌شود[۵]. سرانجام، مجموعهٔ اشیاء کشف شده در پنجاه و پنج صندوق، به همراه نقش دیوار شیرها و یک نرده پلکان، تپه‌های باستانی ر ا ترک می‌کنند[۶]. کاروان با سرعت تمام از شوش به طرف عماره، که در تسلط عثمانی‌ها بود، عزیمت می‌کند[۷]. پس از مشکلات عجیبی که عثمانی‌ها برای آنها فراهم کرده و سپس در صدد تصاحب اشیاء برای موزهٔ استانبول بر می آیند[۸]، بالاخره موفق می‌شوند، در ۲۶ مه، از بصره به طرف فرانسه حرکت کنند[۹] و بعدها صندوق‌های مذکور را با یک کشتی جنگی فرانسوی به کشورشان بفرستند[۱۰].

در اواخر مه ۱۸۸۵، اعلام می‌شود که دولت ایران زیر فشار زعمای دزفول فرمان صادره دربارهٔ حفاری‌ها را پس گرفته است[۱۱]. اما دولت فرانسه، سفیر این کشور در تهران و نیز دکتر تولوزان، به فعالیت می افتند تا وضع سابق اعاده شود. این فعالیت‌ها نتیجه می‌دهند و دولت ایران اجازه می هد که کاوش‌ها چند ماه هم ادامه یابند، ولیکن به این شرط که «اگر میسیون فرانسوی نابود شود، حکومت جمهوری فرانسه حق

---

۱. همان، ص ۱۰۱.
۲. همان، ص ۱۱۷.
۳. همان، ص ۱۲۱.
۴. همان، ص ۱۳۳.
۵. همان، ص ۱۴۹.
۶. همان، ص ۱۶۰.
۷. همان، ص ۱۶۷.
۸. همان، ص ۱۶۸.
۹. همان، ص ۱۷۱.
۱۰. همان، صص ۱۷۴ و ۱۸۹.
۱۱. همان، ص ۱۷۲.

www.tabarestan.info تبرستان

نداشته باشد هیچ توضیح یا خسارتی بخواهد.»[۱] کمی بعد، بالوا و تولوزان، در دو تلگراف مشابه که برای ژان و مارسل ارسال می‌کنند، اعلام می‌دادند «راه‌های شوش باز است.»[۲] در اصل، مهلت قرارداد تا ماه آوریل ۱۸۸۶ تمدید می‌شود[۳]. در این مرحله از کاوش‌ها، نتیجه بهتر از مرحلهٔ پیشین بود و در مجموع سیصد و بیست و هفت صندوق اشیاء عتیقه جمع‌آوری و بسته‌بندی می‌شوند[۴]. ژان و مارسل، که مواد زیادی برای تألیف آتی آثارشان جمع‌آوری کرده‌اند، از نتیجهٔ کار راضی‌اند.

دور اول حفاری‌های باستان‌شناسی، که از فوریه تا مه ۱۸۸۵ صورت گرفت[۵] و منجر به جمع‌آوری پنجاه و پنج صندوق اشیاء عتیقه شد، توسط کشتی جنگی اسکورپیون[۶] حمل و به فرانسه ارسال شد[۷] و دور دوم، که از دسامبر همین سال شروع و تا مارس ۱۸۸۶ تداوم یافت[۸] و در نتیجه سیصد و بیست و هفت صندوق اشیاء عتیقه جمع‌آوری شد[۹]، توسط کشتی جنگی سانه[۱۰] به فرانسه حمل شد[۱۱]. ژان، که تأکید دارد و بگوید، «شوهرم می خواهد خطوط اصلی معماری باستانی را کشف کند. او در جستجوی هنر معماری دوران باستان و مظاهر عالی گسترش فرهنگی و اقتصادی یک ملت است»[۱۲]، در پایان دور دوم حفاری‌ها و به عنوان گزارشگر هیئت باستان‌شناسی می‌نویسد[۱۳]: «ما

www.tabarestan.info تبرستان

---

۱. همان، ص ۱۷۳.
۲. همان، ص ۲۰۵.
۳. همان، ص ۲۷۸.
۴. همان، ص ۳۰۸.
۵. همان، صص ۷۴-۱۶۰.

6. Scorpion

۷. همان، ص ۱۷۴.
۸. همان، صص ۹۵-۲۲۹.
۹. همان، ص ۳۰۹.

10. Sané

۱۱. همان، صص ۲۹۳ و ۳۰۶.
۱۲. همان، صص ۲۳۲.
۱۳. همان، ص ۳۰۹.

به قیمت کاری مصرانه که با سر سختی انجام گرفت و هرگز کسی به مشتقات و تلخی آن شک نخواهد کرد، گنجینهٔ باستان‌شناسی هخامنشی را که نمی‌توان قیمتی برای آن تعیین کرد بدست آوردیم. ما آثار مقدس کاخ‌های هخامنشی را از بناهای عالی بر نگرفتیم بلکه آنها را از لابلای خاک‌ها یافتیم و به بهای جان خود آن‌ها را بدست آوردیم».

با فاصلهٔ کمی نسبت به تاریخ عزیمت هیئت به فرانسه، در ۲۶ مه ۱۸۸۶، اعتمادالسلطنه، در تاریخ ا رمضان ۱۳۰۳/ ۳ ژوئن ۱۸۸۶، خبر زیر را، که احتمالاً در مطبوعات فرانسه خوانده بود، نوشت[۱]: «فرانسه‌ها در شهر شوش قدیم که در خوزستان است زمین کنی کرده و در عمارت مخروبهٔ بهمن دراز دست کیانی خیلی اسباب نفیس از قبیل مجسمات طلا و قدحهای طلا از زیر خاک بیرون آوردند.» ژان و به خصوص مارسل، آثار زیادی دربارهٔ این حفاری‌ها منتشر کردند و گزارش‌ها و تحقیقات وی برای فرهنگستان کتیبه‌ها، سرانجام در سال ۱۸۹۳ منجر به عضویتش در این نهاد علمی شد. اما این انتشارات انتقادهائی را نیز به همراه داشت[۲].

www.tabarestan.info تبرستان

فرانسه، که با اشتها و شور و شوق زیادی پا به صحنهٔ حفاری‌های باستان‌شناسی در ایران گذاشته بود، موقع را مغتنم شمرده و باز از طریق عوامل خود در تهران دست به فعالیت می‌زند. این بار، که در واقع مرحلهٔ دوم اقدامات بزرگ باستان‌شناسی فرانسه در ایران است، از نظر سیاسی، انگلیس تقریباً دست فرانسه را در ایران باز می‌گذارد و روسیه نیز عملاً از معادلات آنان خارج می‌شود.

زمین‌شناس و باستان‌شناس فرانسوی، ژاک دو مورگان[۳]، که سال‌ها در شرق و غرب به سیاحت و کاوش پرداخته بود و دست آورد خوبی هم داشت، در اوائل سال ۱۸۸۹ سیر و سیاحتی را در ایران آغاز می‌کند که تا دو سالی هم به درازا می کشد[۴]. اعتمادالسلطنه می‌نویسد[۵]: «یکشنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۷ [۲۶ آوریل ۱۸۸۹]- دربخانه

---

۱. *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص ۴۳۷.

۲. گابریل، ص ۳۰۹.

3. Jacques de Morgan

۴. رایت، *انگلیسیها*، ص ۱۳۰.

۵. *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص ۶۷۱.

رفتم. بعد از ناهار شاه خانه آمدم. شب سفارت فرانسه به شام مهمانم. مسیو مورگان نام فرانسوی با زوجه اش که بسیار فاضل بودند بسیاحت ایران آمده در سر میز شام بودند. خیلی صحبت شد.» مورگان از مازندران، کردستان و لرستان دیدن به عمل می‌آورد. در محل باستانی شوش، که تا مدتها نظر او را به خود جلب می‌کند، وجود اعصار عیلامی را کشف می‌کند. در حوالی قصر شیرین، حاکم کرمانشاه توجه او را به رگه‌های نفت، که اهالی محل در نزدیکی سر پل ذهاب از آنها بهره برداری می‌کردند، جلب می‌کند. ظاهراً پس از این بازدیدها او نقشه‌ای نیز ترسیم می‌کند که اعتمادالسلطنه از آن بدین نحو یاد می‌کند[1]: «دوشنبه ۶ ربیع الثانی ۱۳۰۹ [۱۸ آوریل ۱۸۹۱] — دربخانه رفتم. پنج بغروب مانده وزیر مختار فرانسه شرفیاب شد. نقشهٔ کردستان که مسیو مورگان فرانسوی کشیده بود بحضور آورد.» در نتیجه، بررسی‌های او نشان می‌دهند که این رگه‌ها از کرکوک تا مسجد سلیمان، یعنی از شمال غربی تا جنوب شرقی سلسلهٔ جبال زاگروس را در بردارند[2]. در ابتدا او با حاکم کرمانشاه، دربارهٔ منابعی که استان او می‌تواند از آن بهره مند شود، به صحبت می‌پردازد و سپس مقالهٔ معروف خویش را، *یادداشت دربارهٔ رگه‌های نفت قصر شیرین*، در فوریه ۱۸۹۲، منتشر می‌کند[3].

البته بعداً و در تاریخی که دقیقاً معلوم نیست، مورگان و هموطن او، ادوار کُت[4]، که زمانی در خدمت بارون ژولیوس دو رُیتر[5] بود، صاحب امتیاز نفت ایران می‌شوند[6]. آن دو نفر و نیز، آنتوان کتابچی خان، نمایندهٔ ایران در نمایشگاه بین‌المللی پاریس (۱۹۰۰)، با هنری دراموند وولف[7]، سفیر انگلیس در تهران، که در آن وقت

---

۱. همان، ص ۷۷۶.

2. Dehérain, Op. cit., p. 584.

3. *Note sur les gîtes de naphte de Kendé Chirin* [Kasréchrin],in *Annales Mines* (Paris), 1892 (Extrait, 16 p.)

4. Edouard Cotte

5. Baron Julius de Reuter

۶. رایت، همان جا.

7. Henry Drummond Wolff

در پاریس بسر می برد، به صحبت پرداخته و از او می خواهند که در ازای یک دلالی مناسب خریدار ثروتمندی برای امتیاز نفت آنان معرفی کند[۱]. در نتیجه، وولف با ویلیام ناکس دارسی[۲] وارد مذاکره می‌شود و وی نیز در سال ۱۹۰۱ نماینده ای به تهران اعزام می‌دارد و سرانجام در ۱۰ مه همین سال قراردادی ۶۰ ساله با دولت ایران منعقد می‌کند. پس از چند عملیات حفاری، که در انجام آنها از مشاوره‌های مورگان استفاده می‌شود[۳]، سرانجام در ژانویه ۱۹۰۸ حفاری در میدان نفتون، در نزدیکی ویرانه‌های باستانی موسوم به مسجد سلیمان، به نتیجه می‌رسد[۴]. در منابع فارسی، که به این موضوع پرداخته شده است، ذکری هم از مورگان به عمل آمده است[۵].

www.tabarestan.info تبرستان

در سال‌های بین ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۷، مورگان عهده دار منصب مدیر کل بخش آثار باستانی در مصر[۶] بود، ولیکن همچنان در انتظار خبرهائی بود که می‌بایستی اهدافش را در ایران برآورده می‌کرد. سرانجام، در ۱۲ مه ۱۸۹۵، در زمان گابریل آنوتو[۷]، که وزیر امور خارجه بود، رُنه دو بالوا موفق به انعقاد یک قرارداد اولیه[۸] با دولت ایران می‌شود و حق انحصاری انجام حفاری در تمامی محدودهٔ خاک ایران را برای فرانسه کسب می‌کند[۹]. در پی آن، لئون بورژوا[۱۰]، وزیر آموزش و پرورش و گزاویه شارم[۱۱]، رئیس بخش دفتری و حسابداری کشور، ترتیبات لازم را برای مأموریتی که رسماً عنوان

---

۱. رایت، همان جا.

2. William Knox D'Arcy

۳. گابریل، ص ۲۸۱.

۴. همان جا؛ رایت، ص ۱۳۱.

۵. *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۱، ص ۱۳۷، «دارسی».

6. Directeur général du service des Antiquités en Egypte.

7. Gabriel Hanotoux

8. Dehérain, p. 584, "un traité d'initiateur".

9. Ibid.

10. Léon Bourgeois

11. Xavier Charmes

هیئت نمایندگی وزارت آموزش و پرورش و وزارت هنرهای زیبا[1] را بخود می‌گیرد، فراهم کرده و ریاست آن را به مورگان تفویض می‌کند[2]. وی و همراهان، در ماه دسامبر ۱۸۹۷، وارد شوش می‌شوند. مورگان فی‌الفور به ساختن یک قلعهٔ مستحکم[3] برای سکونت اعضای همراه و حفظ و نگهداری وسائل حفاری و نیز در امان ماندن از گزند دستجات غارتگر منطقه اقدام می‌کند[4].

در این تاریخ، ناصرالدین شاه ترور شده بود و رُنه دو بالوا بر سر جنازهٔ او بزانو در آمده و زمانی دراز گریسته بود[5]. عصر بی‌خبری امتیازات و قرضیه‌ها که با او شروع شده بود با پسرش، مظفرالدین شاه، و با شتابی بیشتر ادامه می‌یابد. فرانسه در جنگ ۱۸۷۰ با پروس، آلزاس و لُرِن را از دست داده بود و دائماً در فکر بازپس گرفتن آنها بود، ولیکن لحظه ای در بهره برداری از امتیازاتش در ایران غافل نبود. ناصرالدین شاه سه سفر به اروپا انجام داده بود و برای آن همه چیز ایران را به گرو گذاشته بود، به طوری آدولف تی یر[6]، رئیس جمهور فرانسه، که پس از دورهٔ بحرانی ۱۸۷۱ به قدرت رسیده بود، موضع‌گیری کرده و گفته بود این شرایط تحمیلی دریافت قرضیه «بجز هوا هیچ چیز ایران را برای شاه باقی نگذاشته است»[7].

فرانسه که این چنین به اظهار نظر پرداخته بود و سپس، در سال ۱۸۹۵ یک قرارداد اولیه با ایران منعقد کرده بود و اکنون هم آن را نا کافی می‌دانست، از اقامت مظفرالدین شاه در پاریس استفاده کرده و از طریق وزرای خود، ژرژ لِگ[8]، وزیر

---

1. Délégation du Ministère de l'Instruction publique et des Beaux – Arts en Perse.
2. Dehérain, Ibid.
3. Château - fort
4. Dehérain, Ibid.
۵. دوستعلی خان معیرالممالک، *یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*، چ ۳، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲، ص ۱۰۵.
6. Adolphe Thiers
۷. رایت، ص ۱۲۴.
8. Georges Leygues

www.tabarestan.info تبرستان

آموزش و پرورش، و تئوفیل دِلکاسه[1]، وزیر امور خارجه، در ۱۱ اوت ۱۹۰۰، قرارداد جدیدی با شاه به امضاء می رسانند که در آن اکیداً گفته شده بود که سوای انحصار امتیاز حفاری‌ها در ایران، تمامی اشیاء کشف شده نیز به فرانسه داده شوند[2]. همانطور که ملاحظه می‌شود، در پشت این حرص و ولع تمام نشدنی، مردان سیاسی نیز فعّال بودند و این امر سیاسی که جنبهٔ علمی را با خود همراه کرده بود معرّف موضوع نامیمونی برای آیندهٔ علمی رئیس هیئت نمایندگی فرانسه در ایران می‌شود، چون که این اقدامات مردان سیاسی فاصلهٔ کمی با اقدامات مردان سیاسی داشت که در قضیهٔ کانال پاناما دخالت داشتند و موجبات بزرگترین افتضاح مالی را در طول جمهوری سوم پدید آوردند.

با وجود این، مورگان گروهی از متخصصان کارآمد در زمینهٔ ایران‌شناسی را به دور خود جمع کرده و دامنهٔ تحقیقاتش را از شوش به طالش و لرستان بسط می‌دهد. او آثار متعددی از عصر مفرغ و آهن را کشف می‌کند و در سال ۱۹۰۲ هم نخستین یافته‌های خود را در پاریس به نمایش در می‌آورد[3]. در بین همکاران او، کشیش دو مینیکن ژان ونسان شِل[4] هم بود. وی رولان دومِکِنِم[5]، مأمور باستان‌شناسی فرانسه، را برای همکاری به مورگان معرفی می‌کند. تحقیقات در شوش منجر به کشف تمام تاریخ شوش می‌شود[6]. به علاوه، یکی از اعضای هیئت، موریس پزار[7]، توجه‌اش را به منطقهٔ جنوب معطوف کرده و در محوطهٔ بوشهر به کشفیات مهمی نایل می‌شود. مِکِنِم به طرف ارومیه می رود و به بررسی آب دریاچهٔ آن می‌پردازد[8] و در ادامه به طرف مراغه به پیش می رود و به کشف

---

1. Théophile Delcassé

2. Dehérain, p. 585.

۳. ابوالحسن غفاری، *تاریخ روابط ایران و فرانسه*. از ترور ناصرالدین شاه تا جنگ جهانی اول (۱۳۳۳-۱۳۱۳ هـ ق.)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۳.

4. Jean – Vincent Scheil

5. Roland de Mecquenem

۶. گابریل، ص ۳۱۱.

7. Maurice Pézard

۸. گاربریل، ص ۳۳۰.

www.tabarestan.info تبرستان

بقایای حیوانات پستاندار، مثل فیل، کرگدن و یک نوع اسب موفق می‌شود[۱]. شِل، که آشورشناس بود، موفق به خواندن قانون نامهٔ حموربی می‌شود و آن را در سال ۱۹۰۲ چاپ و منتشر می‌کند. اِستِلی که این قانون نامه بر آن منقوش بود و توسط گوستاو ژِکیه[۲] در شوش کشف شده بود[۳]، هم اکنون در موزهٔ لوور نگهداری می‌شود. از اقدامات بی بدیل مورگان انتشار *رسالات هیئت نمایندگی فرانسه در ایران*[۴] بود که تا سال ۱۹۱۲ جمعاً ۱۳ جلد بزرگ به زیور طبع آراسته شد. در واقع، مورگان توانست هزاران قطعه اشیاء ذیقیمت جمع‌آوری و در تقریباً پانصد صندوق بسته‌بندی و در طی سه دوره، ۱۹۰۰، ۱۹۰۲و ۱۹۰۸ به لوور فرانسه ارسال دارد[۵].

www.tabarestan.info تبرستان

در طول مدتی که مورگان مشغول به کار بود، زمزمهٔ مخالفت با سرپرستی او، با نحوهٔ برخوردش با زیردستان و نیز به ویژه نحوهٔ هزینه کردن پولی که دولت فرانسه سالانه در اختیار او قرار می‌داد و خود منبع فساد شد، روزبروز حادتر می‌شود و خود او نیز مغموم تر می‌گردد، چون که یکی از مخالفان دورادور او مارسل دیو لافوا بود[۶]. وانگهی، ژِکیه، باستان‌شناس سوئیسی عضو هیئت، در سال ۱۹۰۲ عملاً ایران را ترک می‌کند. مورگان، که تا سال ۱۹۱۱ در ایران می‌ماند، در اکتبر این کشور را ترک و از ریاست هیئت کناره‌گیری می‌کند[۷]. در واقع، مخالفان او، اختلاس منسوب به او را آنچنان بزرگ جلوه می‌دهند که موضوع امر به پارلمان فرانسه ارجاع می‌شود و در آنجا موضع‌گیری مردان بزرگ سیاسی برای حمایت از او قضیه را حادتر می‌کند و چون اتهامات بی‌وقفه وارد می‌شد، او نیز مجبور به استعفا و کناره‌گیری از مشاغل دولتی می‌شود. ولیکن در فرانسه نام او با باستان کاوی شوش تداعی می‌شود و حماسهٔ او مجموعه‌ای از شوش، قلعهٔ شوش

---

۱. همان جا

2. Gustave Jéquier

۳. غفاری، ص ۱۱۷.

4. *Mémoires de la Délégation française en Perse.*

۵. غفاری، ص ۱۲۳.

۶. همان، ص ۱۲۷.

۷. همان، ص ۱۱۱.

که امروز هم با نام او قرین است، نفت و افتضاحات مالی را در بر می‌گیرد.

مِکِنِم، که قبلاً در مسافرت‌های عدیدهٔ مورگان به رتق و فتق امور می‌پرداخت، در سال ۱۹۱۴، که هنوز جنگ اول آغاز نشده بود، رسماً[۱] به جانشینی او انتخاب شد و در نتیجه عنوان هیئت سابق به هیئت باستان‌شناسی در ایران[۲] تبدیل شد. او، که در طول جنگ به کشورش باز گشته بود، پس از اتمام آن به ایران باز می‌گردد و حفاری‌ها ادامه می‌یابد. در ایران و نیز در فرانسه، حفاری‌های چغازنبیل، در جنوب شرقی شوش، و بقایای زیگورات (معبد) آن، با نام او عجین شده است.

با سقوط قاجاریه و برآمدن سلسلهٔ پهلوی در ۱۹۲۵، رویدادهای مهمی نیز در روند حفاری‌ها رخ می‌دهد. در واقع، رضا شاه، در زمانی که هنوز سردار سپه بود، آذر ۱۳۰۳ (۱۹۲۴)، به هنگام بازدید از خوزستان به شوش هم می رود و چون قلعهٔ ساخته شده توسط مورگان توجه او را به خود جلب می‌کند، دربارهٔ مالکیت آن، علت وجودی آن و نیز دربارهٔ قراردادهای منعقده بین ایران و فرانسه در سال‌های ۱۸۹۵ و ۱۹۰۰، اطلاعاتی کسب می‌کند[۳]. به دنبال این امر و در ۲۸ مهر ۱۳۰۶/۱۸ اکتبر ۱۹۲۷، مجلس شورای ملی دورهٔ پنجم امتیاز انحصاری حفاری در تمام خاک ایران را، که به دولت فرانسه داده بود، لغو می‌کند[۴] و در نتیجه تحولی هم در باستان‌شناسی ایران به وجود می‌آید و افراد دیگری از ملیّت‌های دیگر به ایران آمده و به حفاری می‌پردازند[۵].

به علاوه، طبق قراردادی که بین دو دولت ایران و فرانسه منعقد می‌شود، آندره گُدار[۶] فرانسوی، که صادق هدایت در حق او می‌گفت «ایران‌شناسی برجسته است»[۷]، رسماً به

---

۱. همان، ص ۱۳۰.

2. Mission archéologique en Perse

۳. مجموعه *مقالات انجمن وارهٔ بررسی مسائل ایرانشناسی*، به کوشش علی موسوی گرما رودی، چ ۲، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۱، مقالهٔ صادق ملک شهمیرزادی، صص ۴۰۳ و ۴۰۴.

۴. همان، صص ۴۰۴ و ۴۰۹.

۵. همان، ص ۴۰۴.

6. André Godard

۷. *روی جاده ی نمناک. دربارهٔ صادق هدایت*؛ گردآوری محمد قاسم‌زاده، چ ۲، تهران، کاروان، ۱۳۸۷، ص ۱۵۳.

www.tabarestan.info تبرستان

عنوان مأموریت دولت ایران عهده دار امور «ادارهٔ تحقیقات»[۱] می‌شود از سال ۱۳۰۸ ش (۱۹۲۹) کارش را در تهران شروع می‌کند[۲]. البته او قبلاً در تاریخ ۱۷ دسامبر ۲۲/۱۹۲۸ آذر ۱۳۰۷، از افغانستان وارد ایران شده بود[۳] و ظاهر امر نشان می‌داد که پیش از این دو دولت به توافق‌هائی رسیده بودند و تداوم همکاری مشترک را همچنان مدنظر داشتند. پس از اینکه مجلس امتیاز انحصاری حفاری در ایران را لغو و قانون تحقیقات را به تصویب می‌رساند، در ۲۸ آبان ۱۳۱۱، هیئت دولت «آئین نامه اجرائی قانون تحقیقات» را نیز تصویب می‌رساند[۴]. طبق تعلیمات جدید دولت ایران، گُدار طرح بنای «موزهٔ ایران باستان» را در سال ۱۳۱۲ ارائه و آن را در سال ۱۳۱۵ به اتمام می‌رساند و در سال بعد با انتقال اشیاء باستانی جمع‌آوری به این محل، موزه افتتاح می‌شود[۵]. اقدام گُدار شباهت زیادی به اقدام مصرشناس فرانسوی، اوگوست ماریئت[۶] داشت که در بولاق مصر موزه ای بنا می نهد و اشیاء کشف شده را جمع‌آوری و به آنجا منتقل می‌کند. همین موزه بعداً هسته اصلی موزهٔ قاهره را تشکیل می‌دهد.

در همین سال (۱۳۱۶) افتتاح موزهٔ ایران باستان و طبق نوشتهٔ کاردار فرانسه در تهران، در تاریخ ۲۰ آوریل ۳۱/۱۹۳۷ فروردین ۱۳۱۶، رضا شاه که مشغول بازدید از جنوب کشور بود، سری هم به شوش می‌زند و به طرح سؤالاتی از مسئولین امر می‌پردازد و به گفتهٔ کاردار، شگفت‌زده می‌شود. وی می‌نویسد[۷]: «مسافرت شاه در روابط ایران و فرانسه نیز بی اثر نبود زیرا وقتی وی در شوش متوقف شد تا کارهای نمایشگاهی تجسسات باستانی آقای مکنم را ملاحظه نماید متأسفانه بازرس وزارت معارف مأمور

---

۱. *مجموعه مقالات*، ص ۴۰۸.

۲. همان جا

۳. *قزاق عصر رضا شاه پهلوی، براساس اسناد وزارت خارجهٔ فرانسه*، نویسنده و مترجم، محمود پور شالچی، تهران، مروارید، ۱۳۸۴، ص ۴۰۳.

۴. *مجموعه مقالات*، ص ۴۰۵.

۵. همان، ص ۴۱۰.

6. Auguste Mariette

۷. *قزاق*، صص ۷۲۲ و ۷۲۳.

www.tabarestan.info تبرستان

تحقیقات باستانی در پاسخ پرسش شاه که چه چیز باقی مانده آقای [محسن] مقدم جواب داد: هیچ چیز چون همه را به لوور منتقل کرده‌اند! شاه که انتظار چنین افشاگری را نداشت برآشفت و گفت: «فرانسویان همه دزد بودند!» آنوقت از ورود به نمایشگاه آقای مکن و تماشای اشیاء خودداری ورزید لیکن در شاپور که آقای گیرشمن برای موزه لوور کار میکند همه بخوبی برگزار شد. شاه از مشاهده عده ای که مشغول کار برای حمل آثار بودند و ظاهراً از وجود آنها آگاهی نداشت تعجب کرد و پرسش‌هائی از گیرشمن نمود و نسبت بوی با مهربانی رفتار کرد و با سر از عدهٔ مشغول کارسپاسگزاری کرد».

www.tabarestan.info تبرستان

در این ایام مِکِنِم مشغول حفاری در شوش بود و جمشید جی اون والا، از پارسیان هند و فارغ التحصیل باستان‌شناسی مشرق زمین از پاریس، با وی همکاری می‌کرد[۱]. این همکاری نیز با ژرژ کونتنو[۲]، رئیس هیئت فرانسوی مشغول به حفاری در تپهٔ گیان، واقع در نزدیکی نهاوند، ادامه یافت[۳] و آنان، به همراه رومن گیرشمن[۴]، موفق به ارزیابی قدمت باستانی آن شدند که طبق برآوردهای به عمل آمده تقریباً با شوش برابری می‌کرد[۵]. کونتنو و گیرشمن در سیلک، واقع در نزدیکی کاشان، دست به حفاری مهمی زدند[۶]. گُدار، مشاور دولت ایران، توجه گیرشمن را به دفینه‌های سفالین مخصوص در کاشان جلب می‌کند[۷]. گیرشمن، که از سال ۱۹۴۷، به جای مِکِنِم، رئیس هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران شده، حفاری‌ها را با سرسختی تمام پی‌ریزی کرد[۸] و آثار مهمی نیز دربارهٔ آنها منتشر کرد. گُدار، ضمن مدیریت ادارهٔ باستان‌شناسی و ترمیم آثار

---

۱. *فرهنگ خاورشناسان*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۸.

2. Georges Contenau

۳. گابریل، ص ۳۷۶.

4. Roman Ghirshman

۵. گابریل، همان جا.

۶. همان، ص ۳۸۸.

۷. همان جا

۸. *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ص ۱۳.

تاریخی طبق فهرستی که تهیه کرده بود، طرح تأسیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران را بر عهده گرفته و خود نیز نخستین رئیس آن می‌شود، طرح بعضی از خیابان‌های تهران و طرح مجموعه‌ای تحت عنوان *آثار ایرانی* را بنیان می نهد. علی اکبر سیاسی، ضمن یادآوری محلی که قرار بود دانشگاه تهران در آن محل بنا شود، چنین گفت[۱]: «به هرحال، رضا شاه نخستین سنگ بنای دانشگاه [تهران] را به دست خود در آن اراضی گذاشت، در محلی که اندکی بعد طبق نقشه ی «آندره گذار» مهندس و معمار فرانسوی، دانشکده‌ی پزشکی بنا گردید.» گُدار، علی‌رغم کوشش‌های بی‌وقفه‌اش، نتوانست به همهٔ تعهدات و وظایفش عمل کند و از این رو، بعضی از افراد دخیل در امر باستان‌شناسی شکوه‌هائی مطرح کردند و عظمت کارهای او را زیر سؤال بردند[۲]، ولیکن در این راستا ابعاد مشکلات او را ندیده گرفتند. نکتهٔ دیگر این که، تا سال ۱۳۲۷ خورشیدی او با زبان فارسی چندان آشنائی پیدا نکرد[۳] و شاید هم به همین دلیل بود که برای کارهای ترجمه اش از صادق هدایت کمک می گرفت[۴] و گاه نیز از نامه‌های بی‌نام و نشان او در تعجب می‌ماند و دلیلش را نیز نمی‌دانست[۵].

www.tabarestan.info تبرستان

یکی از مورخان فرانسوی ایران دوست، که پیوسته به تاریخ ایران و به نتایج حفاری‌های باستان‌شناسی فرانسه در ایران در همین ایام توجه خاص نشان می‌داد، رُنه گروسه[۶] بود. وی در سال ۱۹۳۲ نوشت[۷]: «ایران — ما این کلمه را به معنای کامل جغرافیائی آن، که شامل پارس و افغانستان است، باز می گردانیم — از مدت‌ها پیش پیوندهای نزدیکی با باستان‌شناسی فرانسه دارد. اما شاید هرگز این همکاری مثل حالا چنین عملی نبوده است.» گروسه، که در این متن به ایران بزرگ و تاریخی اشاره دارد،

---

۱. *گزارش یک زندگی*، تهران، اختران، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵.

۲. *مجموعه مقالات*، ص ۴۴۱.

۳. مصطفی فرزانه، *آشنایی با صادق هدایت*، چ ۴، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۷۲.

۴. *گزارش یک زندگی*، ص ۲۰۱.

۵. *روی جاده ی نمناک*، ص ۱۵۳.

6. René Grousset

7. *Travaux français en Iran*, in *Revue de Paris*, 1932, t.3, pp. 885-99, p. 885.

پیوندهای نزدیکی هم با ایرانیان تحصیل کرده در فرانسه برقرار کرده بود و حتی در معرفی چند تن از آنان به انجمن آسیائی پاریس، کوشش به عمل آورده بود. او دست آوردهای باستان‌شناسی فرانسه در ایران را، که به موزهٔ لوور انتقال داده می‌شد و یا در موزهٔ گیمه[1] و یا در موزهٔ سرنوسکی[2] به معرض نمایش گذاشته می‌شد، با علاقهٔ خاصی توصیف می‌کرد[3] و ابعاد تاریخی تمدنی آنها را بررسی می‌کرد. او بود که اهمیّت آثار مفرغی کشف شده در استان لرستان را در ابعاد تاریخی آن شناساند و ارزش تحقیقات گُدار را در همین زمینه متذکر شد[4] و به صحبت از حضور سرمتی‌های ایرانی تا قرن سوم میلادی در روسیهٔ جنوبی پرداخت[5].

تبرستان www.tabarestan.info

در سال ۱۹۶۹، ژان پرو[6] عهده دار ریاست هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران شد[7] و سپس با همکاری چند تن باستان‌شناس فرانسوی و ایرانی[8]، به تحقیقات باستان‌شناسی، با روش‌های جدید، ادامه داد[9]. در آبان ۱۳۵۶/نوامبر ۱۹۷۷، سمپوزیومی به کوشش پرو به مدت یک هفته در تهران برگزار شد که در آن از ملیّت‌های مختلف باستان‌شناسان در انسان‌شناسانی هم شرکت داشتند[10]. در طول جلسات آن، ایرانیان موفق شدند نتایج تحقیقات خود را در دشت قزوین ارائه کرده و عملاً اعتبار علمی کسب کنند و پرو نیز موفق شد همکاری بین گروه فرانسوی و گروه ایرانی را تسجیل کند[11] و کاردانی خود

---

1. Musée Guimet
2. Musée Cernuschi
۳. *روح ایران*، تألیف گروهی از ایران‌شناسان، با مقدمهٔ داریوش شایگان، ترجمهٔ محمود بهفروزی، تهران، نشر یند نامک، ۱۳۸۱، صص ۲۷ و ۲۴۳.
4. *Travaux*, p. 889
5. Ibid., p. 893.
6. Jean Perrot
۷. *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ص ۲۳.
۸. همان جا
۹. همان جا
۱۰. *مجموعه مقالات*، ص ۴۴۳.
۱۱. همان، ص ۴۱۵.

را نشان دهد. انقلاب اسلامی وقفه ای در روند همکاری‌ها به وجود آورد، ولیکن در سال ۱۹۸۰ یک هیئت باستان‌شناسی از فرانسه به ایران آمد و چون جنگ تا برابر تحمیلی عراق، که منطقه را به میدان‌های جنگی تبدیل کرد، عملیات حفاری نیز متوقف شد[۱] و به ظاهر این هیئت آخرین در نوع خود بود[۲]. در سال ۱۹۸۳، هیئت «باستان‌شناسی فراسه در ایران»[۳] و «مؤسسهٔ ایران‌شناسی فرانسه در ایران»[۴]، در سازمان جدیدی و با عنوان «مؤسسهٔ تحقیقات فرانسه در ایران»[۵] بنیان نهاده شد[۶]، ولیکن بخاطر مسائل سیاسی پیش آمده بین دو کشور، این مؤسسه در نوامبر همان سال تعطیل شد[۷] و پس از مدتی بازگشائی شد. معذالک، در طی آن بعضی از اعضای باستان‌شناس آن به تحقیقات خویش ادامه می‌دادند و همچنان به شوش می رفتند، مثل پرو ورمی بوشارلا[۸]. اما قدر مسلم این است که عصر جدیدی شروع شده و خودباوری دست اندرکاران فعلی نتایج خود را نشان داده است[۹].

در مطالعات ایرانی فرانسه، باستان‌شناسی ایرانی از جایگاه وزینی برخوردار بوده است و دست‌آوردهای آن هم اکنون در موزه‌های پاریس، که معرّف تمدن ایران پیش از اسلام است، به خوبی نمایان است. فرانسه، که ایران‌شناسی را در اروپا و دنیا با ترجمهٔ *زند اوستا* (۱۷۷۱) و با یک فرد بنیان نهاد، با باستان‌شناسی خود در ایران چهرهٔ دیگری از تمدن ایرانی را، در چندین هیئت متوالی و در طی چندین قرن، به دنیا شناساند.

---

۱. *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ص ۲۳.

۲. همان جا

3. Délégation Archéologique Française en Iran (DAFI).

4. Institut Français d'Iranologie de Téhéran (IFIT).

5. Institut Français de Recherche en Iran (IFRI).

۶. *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ص ۲۵.

۷. همان جا

8. Rémy Boucharlat

۹. *مجموعه مقالات*، ص ۴۴۳.

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

کتابشناسی فارسی و فرانسه

آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، چ ۳، تهران، جیبی، ۱۳۵۳، ۲ ج.

_____، *از نیما تا روزگار ما*، تهران، زوار، ۱۳۷۴.

اِته، هرمان، *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمهٔ رضازاده شفق، چ ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

اسکندر بیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، زیر نظر با تنظیم فهرستها و مقدمهٔ ایرج افشار، چ ۳، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲، ج ۱.

اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمهٔ جواد فلاطوری، چ ۴،تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ج ۱.

اعتمادالسلطنه، محمد حسن، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، با مقدمه و فهارس از ایرج افشار، چ ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.

افشار، ایرج، *نادره کاران* (سوگنامهٔ ناموران فرهنگی و ادبی، ۱۳۸۱- ۱۳۰۳ ش)، به کوشش محمود نیکویه، چ ۲، تهران، قطره، ۱۳۸۴.

اقبال، عباس، *خاندان نوبختی*، چ ۳، تهران، طهوری، ۱۳۵۷.

اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مفصل ایران*، از صدر اسلام تا انقراض قاجاریّه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، خیام، ۱۳۴۶.

اوتِر، ژان، *سفرنامهٔ ژان اوتِر*، عصر نادرشاه، ترجمهٔ علی اقبالی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۶.

اولئاریوس، آدام، *سفرنامهٔ آدام اولئاریوس*. ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی، ترجمهٔ احمد بهپور، تهران، ابتکارات نو، ۱۳۸۵.

ایروین، رابرت، *تحلیلی از هزار و یک شب*،ترجمهٔ فریدون بدره ای، تهران، فرزان روز، ۱۳۸۳.

باربیه دو مِنار، «مستخرج از نامهٔ باربیه دو مِنار به آقای رِنو، وابسته سفارت فرانسه در ایران»، ترجمهٔ احمد سمیعی(گیلانی)، *نامهٔ فرهنگستان*، دورهٔ ۶، ش ۴، زمستان ۱۳۸۵، مسلسل: ۳۲، ص ۱۰۷ — ۱۱۰.

بارتولد، و، *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ترجمهٔ غفار حسینی، تهران، توس، ۱۳۷۶.

بایندر، هانری، *سفرنامهٔ هانری بایندر*، ترجمهٔ کرامت الله افسر، تهران، فرهنگسرا (یساولی)، ۱۳۷۰.

براون، ادوارد، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمهٔ علی پاشا صالح، چ ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

_____، *از سعدی تا جامی*، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، چ ۲، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۹.

_____، *تاریخ ادبیات ایران*، از صفوقه، تا عصر حاضر، ترجمهٔ بهرام مقدادی، تهران، مروارید، ۱۳۶۹.

_____، نامه‌های *ادوارد براون به سید حسن تقی‌زاده*، به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار، چ۲، تهران، جیبی، امیرکبیر، ۱۳۷۱.

بدوی، عبدالرحمان، *فرهنگ کامل خاورشناسان*، ترجمهٔ شکرالله خاکرند، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۵.

بوادِفر، پی یر، *شاعران امروز فرانسه*، ترجمهٔ سیمین بهبهانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

بووا، لوسین، *برمکیان بنا بر روایات مورخین عرب و ایرانی*، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، چ ۳، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۵.

بهار، ملک الشعراء، *بهار و ادبی فارسی*، به کوشش محمد گُلبُن، تهران، جیبی، ۱۳۵۱، ۲ ج.

پور داوُد، ابراهیم، *آناهیتا*، پنجاه گفتار پور داوُد، بکوشش مرتضی گُرجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۳.

پور شالچی، محمود، *قزاق*. عصر رضا شاه، براساس اسناد وزارت امور خارجه فرانسه، تهران، مروارید، ۱۳۸۴.

پولاک، یاکوب ادوارد، *سفرنامهٔ پولاک «ایران و ایرانیان*، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، چ ۲، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸.

تارله، اِوگنی، ناپلئون، *ترجمهٔ محمد قاضی*، تهران، انتشارات فرهنگ، ۱۳۴۹.

تاریخ ایران، *از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*. پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده، احسان یار شاطر، ترجمهٔ حسن انوشه، چ ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.

تاریخ ایران. *از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده، ر. ن. فرای، مترجم، حسن انوشه، چ ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.

تاریخ ایران دورهٔ تیموریان، پژوهش دانشگاه کمبریج، مترجم یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۷۹.

تاریخ تمدن ایران، تألیف چهارده استاد ایرانشناس اروپائی، ترجمهٔ جواد محیی، تهران، میر(گوتنبرگ)، ۱۳۳۶.

www.tabarestan.info تبرستان

تانکوانی، ژی. ام، *نامه هایی دربارهٔ ایران و ترکیهٔ آسیا. سفرنامه*، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، تهران، چشمه، ۱۳۸۳.

تفضلی، احمد، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، ۱۳۷۶.

تودوروف، تزوتان، *نظریهٔ ادبیات*، ترجمهٔ عاطفهٔ طاهایی، تهران، اختران، ۱۳۸۵.

جمالزاده، سید محمدعلی، *خاطرات سید محمدعلی جمالزاده*، به کوشش ایرج افشار- علی دهباشی، سخن، ۱۳۷۸.

جوینی، علاءالدین عطا ملک، *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، هرمِس، ۱۳۸۷.

حائری، عبدالهادی، *نخستین رویارویهای اندیشه گران ایران با دو روبهٔ تمدن بورژوازی غرب*، چ ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.

حدیدی، جواد، *از سعدی تا آراگون*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.

حسن لی، کاووس، «پروفسور هانری دو فوشه کور: تنها مترجم تمام دیوان حافظ به فرانسه»، ماهنامهٔ *حافظ*، اسفند ۱۳۸۴، شماره ۲۵، صص ۷-۵۳.

خانیکف، نیکولای ولادیمیر وویچ، *سفرنامهٔ خانیکف، گزارش سفر بخش جنوبی آسیای مرکزی*، مترجمان اقدس یغمائی و ابوالقاسم بیگناه، مشهد، آستانه قدس رضوی، ۱۳۷۵.

خواندنیها، شمارهٔ ۷۹، سال چهاردهم، شنبه ۵ تیر ۱۳۳۳، صص ۱۳-۱۴.

خودزکو، الکساندر، *ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر*، ترجمهٔ جعفر خمامی‌زاده، تهران، سروش، ۱۳۸۱.

دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی)، تهران، ۱۳۷۷، جلدهای ۱، ۷ و ۱۳.

دایرةالمعارف فارسی (به سرپرستی غلامحسین مصاحب)، تهران، جیبی، امیرکبیر، ۱۳۸۰، ۳ ج.

دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی (زیر نظر اسماعیل سعادت)، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸، ج ۳.

درووبل، گاسپار، *سفر در ایران*، ترجمهٔ منوچهر اعتماد مقدم، چ ۳، تهران، شباویز، ۱۳۶۷.

دِلاواله، پیترو، *سفرنامهٔ پیترو دِلاواله*، ترجمهٔ محمود بهفروزی، تهران، قطره، ۱۳۸۰، ۲ ج.

دوبُد، بارون، *سفرنامهٔ لرستان و خوزستان*، ترجمهٔ محمد حسین آریا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

دوراکه ویلتس، ایگور، *سفیران پاپ به دربارخان مغول*، ترجمهٔ مسعود رجب نیا، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۳.

دورینگ، ژان، *سنت و تحول در موسیقی ایرانی*، ترجمهٔ سودابه فضائلی، تهران، توس — انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۸۳.

دیولافوا، مادام ژان، *سفرنامهٔ خاطرات کاوشهای باستان‌شناسی شوش (۱۸۸۶-۱۸۸۴)*، ترجمه ایرج فره وشی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

www.tabarestan.info تبرستان

_____، *سفرنامهٔ مادام دیولافوا، «ایران و کلده»*، ترجمه و نگارش: فره وشی (مترجم همایون سابق)، تهران، خیام، ۱۳۶۱.

رایت. دنیس، *انگلیسیها در میان ایرانیان*، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹.

رئیس نیا، رحیم، *کور اُوغلو در افسانه و تاریخ*، تبریز، انتشارات نیما، ۱۳۶۶.

رشیدالدین فضل‌الله طبیب همدانی، *جامع التواریخ* (تاریخ افرنج، پاپان و قیاصره)، تصحیح و تحشیهٔ محمد روشن، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴.

روح ایران، تألیف گروهی از ایران‌شناسان، با مقدمهٔ داریوش شایگان، ترجمهٔ محمود بهفروزی، نشر پندنامک، ۱۳۸۱.

روح بخشان، ع.، «پند و سخن. مجموعه‌ای از تازه ترین پژوهشهای مربوط به فرهنگ ایران»، *نامهٔ فرهنگستان*، سال ۲، ش ۴، زمستان ۱۳۷۵، مسلسل: ۸، ص ۱۶۱-۱۶۵.

ریپکا، یان و دیگران، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمهٔ عیسی شهابی، چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

زرین کوب، عبدالحسین، *مجموعهٔ گفتارها، اندیشه‌ها و جستجوها*، چ ۴، تهران، علمی، ۱۳۷۸.

_____، *دو قرن سکوت*، سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلامی، چ ۱۰، تهران، سخن، ۱۳۷۸.

_____، «سیاحت بید پای»، در *نه غربی نه شرقی، انسانی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳، صص ۴۸۹- ۵۱۸.

_____، «شرح و احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری»،در *یادداشتها و اندیشه‌ها*، تهران، طهوری، ۱۳۵۱، صص ۱۴۶-۱۷۶.

ساجدی، طهمورث، *ایران‌شناسی و خاورشناسی* «مجموعه مقالات»، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷.

_____، *از ادبیات تطبیقی تا نقد ادبی* «مجموعه مقالات»، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷.

_____، «بررسی چاپ‌های انتقادی *جامع التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله در فرانسه و ایران، *نامهٔ فرهنگستان*، سال ۸، ش۲، تابستان ۱۳۸۵، مسلسل: ۳۰، ص ۳۸-۵۸.

_____، «شرح حال نیکیتین»، همان جا، سال ۸، ش ۲، تابستان ۱۳۸۵، مسلسل: ۳۰، ص ۲۰۵ — ۲۱۴.

_____، «شرح حال و آثار ژوزف فن هامر ژورگشتال»، همان جا، سال ۹، ش ۱، بهار ۱۳۸۶، مسلسل: ۳۳، ص ۱۴۹-۱۷۵.

_____، «ژام دار مِستِتِر، ایران‌شناس فرانسوی»، همان جا، سال ۹، ش ۴، زمستان ۱۳۸۶، مسلسل: ۳۶، ص ۲۰۷-۲۱۲.

_____، «کِلمان هوار، ایران‌شناس فرانسوی»، همان جا. سال ۱۰، ش ۱، بهار ۱۳۸۷، مسلسل: ۳۸، ص ۱۴۴- ۱۴۷.

_____، «روبر گوتیو، ایران‌شناس فرانسوی»، همان جا، سال ۱۰، ش ۲، تابستان، ۱۳۸۷، مسلسل: ۳۸، ص ۱۴۴-۱۴۷.

تبرستان www.tabarestan.info

_____، «هزار و یک شب در اروپا؛ بررسی وتحقیق دربارهٔ مترجمان، مفاهیم اجتماعی و تأثیرات آن»، همان جا، سال ۱۰، ش ۳، پاییز ۱۳۸۷، مسلسل: ۳۹، ص ۷۶-۱۰۰.

_____، «گوستاولانسون فرانسوی، نظریه‌پرداز تاریخ ادبیات نگاری علمی»، همان جا، سال ۱۰، ش ۴، زمستان ۱۳۸۷، مسلسل: ۴۰، ص ۱۷۹-۱۹۰.

_____، «ترجمهٔ فرانسوی *دیوان حافظ*» (توسط شارل هانری دو فوشه کور)، *بخارا*، شمارهٔ ۶۴. آذر و اسفند ۱۳۸۶، ص ۴۸۹-۵۰۷.

سحاب، ابوالقاسم، *فرهنگ خاورشناسان*، چ ۳، تهران، کتاب سحاب، ۱۳۵۶.

سخنواره. پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، تهران، توس، ۱۳۷۶.

سرابی، حسین بن عبدالله، *سفرنامهٔ فرخ خان امین‌الدّوله*. «مخزن‌الوقایع»، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی، چ ۲، تهران، سایر، ۱۳۷۳.

سعید، ادوارد، *شرق‌شناسی*، ترجمهٔ لطفعلی خنجی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۶.

سفرنامه‌های و نیزیان در ایران، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.

سمیعی (گیلانی)، احمد، نقد و بررسی: «وضعیت طبیعت در شعر غنائی فارسی از قرن چهارم و پنجم هجری»، *نامهٔ فرهنگستان*، سال ۲، ش ۴، زمستان ۱۳۷۵، مسلسل: ۸، ص ۱۱۶ — ۱۳۹.

سهیلی، احمد، *امیر نظام در سفارت فرانسه و انگلستان*، تهران، اقبال، ۱۳۵۷.

سیاح، *سفرنامهٔ حاج سیاح به فرنگ*، به کوشش علی دهباشی، تهران، ثاقب — معین، ۱۳۷۸

سیاسی، علی اکبر، *گزارش یک زندگی*، تهران، اختران، ۱۳۸۶.

شُورل، ایو، *ادبیات تطبیقی*، ترجمهٔ طهمورث ساجدی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۶.

شهید نورائی، حسن، *هشتاد و دو نامه به حسن شهید نورائی*. پیشگفتار: بهزاد نوئیل شهید نورائی، مقدمه و توضیحات: ناصر پاکدامن، تهران، نشر علمی، ۱۳۸۲.

شیل، *خاطرات لیدی شیل*، ترجمهٔ حسن ابوترابیان، چ ۲، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.

صادقی، علی اشرف، «زبان فارسی و جهان امروز»، *نامهٔ فرهنگستان*، سال ۲، شماره ۱، بهار ۱۳۷۵، مسلسل: ۵، ص ۱۶۲ — ۱۶۳.

صدویک رباعی. ترجمهٔ فرانسه از: ژیلبر لازار، تهران، هرمس، ۱۳۷۸.

صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۶، جلدهای ۲، ۳ و ۴.

عطار، شیخ فریدالدین، *پندنامهٔ فریدالدین عطار نیشابوری*، به تصحیح و تحشیه سیل وستر دوساسی، ترجمه ع. روح بخشان، چ ۲، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.

_____، *تذکرةالاولیا*، به تصحیح و تحشیهٔ رینولد آلن نیکلسون، به کوشش ع. روح‌بخشان، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹.

غفاری، ابوالحسن، *تاریخ روابط ایران و فرانسه، از ترور ناصرالدین شاه تا جنگ اول (۱۳۳۳ —*

تبرستان www.tabarestan.info

۱۳۱۳ هـ ق.)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
فخرالدین اسعد گرگانی، *ویس و رامین*، با دو گفتار از صادق هدایت و مینورسکی، مقدمه و تصحیح و تحشیه از محمد روشن، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۶.
فرزانه، م. ف.، *آشنائی با صادق هدایت*، چ ۴، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
فرشیدورد، خسرو، *دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی*، چ ۲، امیر کبیر، ۱۳۷۳، ج ۱.
فروغی، محمدعلی، *پیام من به فرهنگستان*، چ ۳، تهران، پیام، ۱۳۵۴.
فریزر، جیمز بیلی، *سفرنامهٔ فریزر، معروف به سفر زمستانی*، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران، توس، ۱۳۶۴.
فرمانتل، آن، *عصر اعتقاد* (فلاسفهٔ قرون وسطی)، ترجمهٔ احمد کریمی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۵.
فرهنگ آثار (به سرپرستی رضا سید حسینی)، تهران، سروش، ۱۳۸۵، ۶ جلد.
فرهنگ خاورشناسان (گروهی)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۶، جلدهای ۱ تا ۴.
فکری ارشاد، جهانگیر، «تأثیر قابوسنامه در اشعار گوته»، *مجلهٔ پژوهشی دانشگاه اصفهان*، علوم انسانی، ج ۷، ش ۱ و ۲، زمستان ۱۳۷۴، ص ۲۵ — ۳۴.
فهرست کتابهای فارسی شدهٔ چاپی (زیر نظر نصرآبادی)، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ۴ جلد.
فولادوند، عزت‌الله، «اخلاقیات: مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی»، *بخارا*، ش ۶۴. آذر — اسفند ۱۳۸۶، ص ۴۷۱ — ۴۸۸.
فیگو ئروا، دُن گارسیا دسیلوا، *سفرنامهٔ دُن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول، ترجمهٔ غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳.
قاسمی، سید فرید، *ایرانشناس مجله نگار، زندگی و کارنامهٔ مطبوعاتی ایرج افشار*، تهران، خانه فرهنگ و هنر گویا — نشر امروز، ۱۳۸۹.
قزوینی، محمد، *نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده (۱۹۱۲ — ۱۹۳۹)*، به کوشش ایرج افشار، تهران، جاویدان، ۱۳۵۳.
کاتوزیان، محمدعلی همایون، *سعدی، شاعر عشق و زندگی*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.
کریستنسن، آرتور، *افسانه‌های ایرانیان*، ترجمه‌ی امیر حسین اکبری شالچی، تهران، ثالث، ۱۳۸۶.
کلاویخو، *سفرنامهٔ کلاویخو*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
کوربن، هانری، *تاریخ فلسفهٔ اسلامی* (متن کامل)، ترجمهٔ جواد طباطبائی، تهران، انتشارات کویر — انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۷۳.
گابریل، آلفونس، *تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران*، ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوری، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۸.
_____، *مارکوپولو در ایران*، ترجمهٔ پرویز رجبی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱.
گاردان، کنت آلفرددو، *مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ترجمهٔ عباس اقبال، چ ۲، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۶۲.

تبرستان www.tabarestan.info

گروسه، رُنه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، چ ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.

_____، *تاریخ جنگهای صلیبی*، ترجمهٔ ولی‌الله شادان، تهران، فرزان روز، ۱۳۷۷.

گوبینو، کنت دو، *سه سال در آسیا*، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۷

گوته، *دیوان غربی — شرقی*، ترجمهٔ کورش صفوی، تهران، گفتگوی تمدنها — هرمس، ۱۳۷۹.

گیرشمن، رومن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمهٔ محمد معین، چ ۱۰، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

ماسه، هانری، *تحقیق دربارهٔ سعدی*، ترجمهٔ غلامحسین یوسفی و محمد حسن مهدوی اردبیلی، چ ۲، تهران، توس، ۱۳۶۹.

متی، رودی، کدی، نیکی، *ایرانشناسی در اروپا و ژاپن*، ترجمهٔ مرتضی اسعدی، تهران، ا. الهدی، ۱۳۷۱.

محمد غازی ملطیوی، *روضة‌العقول*، به تصحیح و تحشیهٔ محمد روشن و ابوالقاسم جلیل پور، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.

مسیر طالبی، یا *سفرنامهٔ میرزا ابوطالب خان*، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، حبیبی، ۱۳۵۲.

مشیری، محمد، *شرح مأموریت آجودانباشی حسین خان نظام‌الدوله*، به انضمام متن سفرنامهٔ عبدالفتاح گرمرودی، تهران، انتشارات اشرفی، ۱۳۵۶.

مصطفوی، علی اصغر، *زمان و زندگی استاد پورداود*، تهران، ۱۳۷۲.

معلم، مرتضی، *فرهنگ فارسی — فرانسه*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸ — ۱۳۴۴، ۲ جلد.

معلوف، امین، *لئوی آفریقائی*، ترجمهٔ قدرت الله مهتدی، تهران، سروش، ۱۳۶۸.

معیرالممالک، دوستعلی خان، *یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*، چ۳، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲.

معین، محمد، *مجموعهٔ مقالات*، به کوشش مهدخت معین، چ۲، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۸، ج۱.

موریه، جیمز، *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*، ترجمه ی میرزا حبیب اصفهانی، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.

_____، *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*، تصحیح سید محمدعلی جمالزاده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴.

_____، *سفرنامهٔ جیمز موریه*، سفر یکم از راه ایران، ارمنستان، آسیای کوچک، قسطنطنیه ۱۸۰۹ — ۱۸۰۸ میلادی، ترجمهٔ ابوالقاسم سرّی، تهران، توس، ۱۳۸۶، ۲ جلد.

موسوی گرمارودی، علی، *مجموعه مقالات انجمن‌وارهٔ بررسی مسائل ایرانشناسی*، چ ۲، تهران، دفتر مطالعات بین‌المللی، ۱۳۷۱.

مینوی، مجتبی، *پانزده گفتار*، چ ۳، تهران، توس، ۱۳۶۷.

_____، *نقد حال*، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.

ناصر خسرو، *سفرنامهٔ ناصر خسرو قبادیانی*، تصحیح غنی‌زاده، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.

www.tabarestan.info تبرستان

نصر، سید حسین، *معرفت جاویدان*، «مجموعه مقالات»، به کوشش سیّد حسن حسینی، تهران، مهرنیوشا، ۱۳۸۶، جلدهای ۱ و ۲.

نفیسی، سعید، *زندگی و کار و اندیشه و روزگار پورسینا*، تهران، کتابخانهٔ دانش، ۱۳۳۳.

_____، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دورهٔ معاصر*، چ ۱۰، تهران، ا. بنیاد، ۱۳۷۶، ۲ جلد.

_____، *مقالات سعید نفیسی در زمینهٔ زبان و ادب فارسی*، به کوشش محمد رسول دریا گشت، تهران، بنیاد موضوفات دکتر افشار، ۱۳۸۶.

نوائی، عبدالحسین، *ایران، و جهان، از مغول تا قاجاریّه*، تهران، نشر هما، ۱۳۶۶، ج ۱.

_____، *ایران و جهان، از قاجاریّه تا پایان عهد ناصری*، تهران، نشر هما، ۱۳۶۹، ج ۲.

_____، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، چ ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰

ولاج، جَنِت، *ملکه صحرا*، ترجمهٔ مهین خالصی، تهران، کتاب‌سرای نیک، ۱۳۸۴.

ویل دورانت، *تاریخ تمدن: عصر ایمان، اوج مسیحیّت*، ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری، تهران، اقبال، ۱۳۴۳، ج ۱۳.

هامر [پور گشتال]، «تحقیق در زبان و ادبیات فارسی»، ترجمهٔ احمد سمیعی (گیلانی)، *نامهٔ فرهنگستان*، سال ۹، ش ۱، بهار ۱۳۸۶، مسلسل: ۳۳، ۱۲۲-۱۴۸.

هدایت، رضا قلی خان، *سفارت نامهٔ خوارزم*، به کوشش علی حصوری، تهران، طهوری، ۱۳۵۶.

هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدیقلی، *خاطرات و خطرات*، چ ۲، تهران، زوار، ۱۳۴۴.

هدایت، صادق، *روی جاده نمناک*. دربارهٔ صادق هدایت، گردآوری محمد قاسم‌زاده، چ ۲، تهران، کاروان، ۱۳۸۷.

_____، *زنده بگور*، چ ۷، تهران، کتابهای پرستو، ۱۳۴۴.

هنرمندی، حسن، *آندره ژید و ادبیات فارسی*، تهران، زوّار، ۱۳۴۹.

هوار، کِلمان، «سعدی»، ترجمه و تحقیق احمد سمیعی (گیلانی)، *نامهٔ فرهنگستان*، سال ۱۰، ش ۱، بهار ۱۳۸۷، مسلسل: ۳۷، ص ۱۰۷ — ۱۲۰.

Abel – Rémusat, Jean – Pierre: "Voyage en Perse, fait dans les années 1807, 1808; 1809, etc., Paris, 1819, 2 vol., in *Journal des Savants* (*J. S.*), 1819, p. 625.

Annales de l'Université de Paris, 1961, Fasc., 2, pp. 233-34.

Babelon, Ernest, *Discours sur Barbier de Meynard*, in *Journal Asiatique* (*J. A.*), 1908, t. 12, p. 399 et suiv.

Barbier de Meynard, Charles – Adrien – Casimir, *Extrait d'une lettre adressée à M. Rainaud, par M. Barbier de Meynard*, attaché à la Légation de France en Perse, *J. A.* 1856, t. 7, pp. 267-71.

www.tabarestan.info

Id., "The Vazir of Lankaran, etc.", in *Revue critique* (*R. C.*), 1883, t. 15, p. 225 et suiv.

Id., " Manuel de la langue persane vulgaire de Guyard", *R. C.*, 1880, t. 9, pp. 345 - 48.

Barthold, V. V. *La découverte de l'Asie.* Histoire de l'orientalisme en Europe et en Russie. Trad. du russe par B. Nikitine. Paris, Payot, 1947.

Boissel, Jean, *Gobineau, l'Orient et l'Iran.* Paris, Klincksieck, 1973.

Bouvat, Lucien, *Essai sur les rapports de la Perse avec l'Europe de l'antiquité au commencement du XIXe siècle, Revue des Mondes Musulamans*, (*RMM*)., vol. 49 (1921), pp. 23-101.

Bréal, Michel, *L'œuvre scientifique de James Darmesteter*, in *Revue politique et littéraire* (*RPL*), 1895, t.3, p. 197 et suiv.

Bréhier, Louis, *Les Institutions de l'Empire byzantin.* Paris, A. Michel, 1949.

Bouché - Leclercq, Auguste, *Notice sur la vie et les travaux de M. Charles Schefer*, in *Comptes rendus de L'Académie des Inscriptions et Belles - Lettres* (*CRAIBL*), 1899, t. 27, 627-68.

Carrière, Auguste, *Notice historique sur l'Ecole spéciale des Langues orientales vivantes*, in Publications de l'Ecole des Langues orientales vivantes, 1795- 1895.

Centenaire de l'Ecole des Langues orientales vivantes, 1795 - 1895, Paris, 1895.

Chodzeko, Alexandre, *Grammaire de la langue persane*; 2e éd., Paris, 1883.

Cordier, Henrri, *Un interprète du général Brune et la fin de l'Ecole des Jeunes de Langues,* in *Mémoires de l'Institut* (*M. I*), 1911, t. 38, II, p.

Darcier, Bon - Joseph, *Tableau historique de l'érudition française* ou *Rapport sur le progrès de l'histoire et de la littérature ancienne depuis 1789.* Paris, E. Du Crocq, Reinp. [1862].

Darmesteter, James; "Dialogues français - persans d. Kazimiriski", *R. C.*, 1885, t. 19, p. 261-64.

Id., *Rapport annuel*, J. A., 1884, t. 4, pp. 57-73.

Id., *Rapport annuel*, Ibid., 1888, t. 12, p. 83 et suiv.

www.tabarestan.info

Dauza et coll., *Nouveau dictionnaire étymologique et historique*. Paris, 1971.

Dehérain, Henri, *La France dans le Levant. L'œuvre scientifique en Asie Mineure et en Perse*. Paris, 1931.

Id., *La Vie de Pierre Ruffin. Orientaliste et diplomate (1742 - 1824)*. Paris, 1929 - 30, 2 vol.

Id., *Un orientaliste alsacien, Daniel Kieffer*, in *Bulletin de la Société de Géographie*, t. 9, (1920), p. 134 et suiv.

Id., *Talleyrand et les chaires de langues turque et persane au Collège de France en 1805, J. S.* 1917, pp.

Id., *Jean - François Rousseau agent de la compagnie des Indes, consul et orientaliste (1738-1808)*, Ibid., 1927, pp.

Id., *L'orientaliste Ducauroy*, Ibid, 1918, pp.

Id., *Le Consul orientaliste Joseph Rousseau (1780-1831)*, Ibid., 1935, 1er art., p. 271.

Id., *Les orientalistes Desgranges*, Ibid., 1924, p. 124.

Id., *La mission de Félix Lajard en Perse (1807- 1809) et ses conséquences scientifiques*, Ibid., 1929, 1er art., p. 229.

Devic, Mercel, *Dictionnaire étymologie des mots d'origine orientale (arabe, herbreu, persan, turc, malais)*, 2e éd., Paris [1876].

D'Ohsson, Baron Constantin Mouradja, *Histoire des Mongols*. La Haye, 1852, t. 1.

Dubeux, Louis, "Timour", *Biographie Didot*.

Dugat, Gustave, *Histoire des orientalistes de l'Europe, du XIIe au XIXe siècle*. Précédée d'une esquisse historique des études orientales. Paris, 1868 - 70, 2 vol.

Dupont - Ferrier, Gustave, *Les Jeunes de Langues, ou " Arméniens", à Louis - le- Grand*,in *Revue des études arméniennes*, 1922, t. 2.

Gobineau, Joseph - Arthur de, *Œuvres* (Bibliothèque de la Pléiade). Edition publiée sous la direction de Jean Gaulmier; avec, pour ce volume, la collaboration de Jean Boissel. Il contient: *Scaramouche*; *Mademoiselle Irnois*; *Essai sur l'inégalité des races humaines*. Paris, 1983, t. I.

www.tabarestan.info

Id., *Œuvres* (Bibliothèque de la Pléiade) ...; avec, pour ce volume, la collaboration de Pierre Lésétieux et de Vincent Monteil. Il contient: *Mémoire sur l'état sociel de la Perse actuelle*; *Trois ans en Asie*; *Les Religions et ls Philosophies dans l'Asie centrale*; *Souvenirs de voyage*; *Adélaïde*. – Paris, 1983, t. II.

Id., *Œuvres* (Bibliothèque de a Pléiade)...; avec, pour ce volume, la collaboration de Jean Boissel et de Maire – Louise Concasty. Il contient: *Les Pléiades*; *Nouvelles Asiatiques*; *La Renaissance*. – Paris, 1987, t. III.

Id., *Extrait d'une lettre de M. le Cte de Gobineau*, secrétaire de l'Ambassade à Suse, *J. A.* 1856, t. 7, pp. 524 – 33. Voir aussi l'*Errata* de cette lettre, Ibid., t. 8, p. 538.

Grousset, René, *Travaux français en Iran*,in *Revue de Paris*, 1932, t. 3, pp. 885 – 99.

Hafez de Chiraz. *Le Divan*. Œuvre lyrique d'un spirituel en Perse du XIV siècle. In –troduction, traduction du persan et commentaires par Charles – Henri de Fouchécour. Lagrasse, Ed. Verdier, 2009 (Verdier/ Poche).

Jaubert, Pierre – Amédée: " Histoire des Mongols en Perse, trad., d'Et. Quatremère", *J. A.*, 1838, t. 2, pp. 571 – 89.

Lagarde, André et Michard, Laurent, *La Littérature Française*. Paris, Bordas – Laffont, 1971, t. 2.

Lazard, Gilbert, *Grammaire du persan contemporain*, Paris, Klinchsieck, 1957.

Lefranc, Abel, *Histoire de Collège de France*. Des origines jusqu'à la fin du premier empire. Paris, 1893.

Le général Semino en Iran qâjâr et la guerre de Hérat 1820 – 1850. Introduction par Jean Calmard. Sous la direction de Mansoureh Ettehadieh (Nezam Mafi) et Saïd Mir Mohammad Sadeq. Institut Français de Recherche en Iran. Téhéran, 1997, (Textes français et persan).

تبرستان www.tabarestan.info

Le Livre du Centenaire de la Société Asiatique (*1822-1922*). Paris, 1922.

Levasseur, *Discours sur Barbier de Meynard*,in *J. A.* 1908, t. 12, p. 344 et suiv.

Lévi, Sylvain, *Le quatrième centenaire du Collège de France. L'éntrée du sanscrit au Collège de France.* In *RPL (Revue Blue)*, 15 août 1931, pp. 491-92.

Massé, Henri, *Persan (1795).* Paris, 1948.

Masson, Frédéric, *Les Jeunes de Langues.* Note sur l'éducation dans un établissement des Jésuites au XVIIIe siécle, *Le Correspondant*, 1881, t. 124, 2e partie, p. 913 et suiv.

Meile, p. *Hindoustani (1830), puis Langues modernes de l'Inde.* Paris, 1948.

Menant, Joachim, *La découverte des langues perdues de la Perse er de l'Assyrie*,in *Revue contemporain*, 1859, t.3, pp. 268 – 89; 510 – 28.

Mohl, Jules, *Vingt – sept ans d'histoire des études orientales.* Paris, 1879 – 80, 2 vol.

Monteil, Vincent, *Iran*, Paris, Seuil, 1974.

Morier, James, *Les Aventures de Hadji baba d'Ispahan*; traduit de l'anglais par Elian J. Finbert. Paris, Phébus liberto, 1983.

Nawabi, Mahyar, *Biblography of Iran.* Tehran, t.2, (1971) et t. 6 (1984).

Peimontese, Angelo Michele, *Les huit paradis d'Amir Xosrow et la littérature européenne*,in *Loqman*, 12e année, n° 1, Automne – Huver, 1995, pp. 7-24.

Quatremère, Etienne – Marc, *Nortice de l'ouvrage persan qui a pour titre: Malta – assaadeïn, et qui contient l'histoire des deux sultants Schahrokh et Abou Saïd,* in *Notices et Extraits (N. E)*, Paris, t. 14, Ier partie.

Id., *Notice sur l'ouvrage persan qui a pour titre Moudjmal – attawarikh, "Sommaire des histoires"*, *J. A.*, 1839, t. 7, pp. 246 – 85.

Id.,: " Le Livre des Rois, par Abou 'lkasim Firdousi, publié, traduit et commenté par Juls Mohl. Paris, 1838, - 46, 3 vol. in – fil.", *J. S.*, 1838, p. 753; 1840, p. 337 et 403; 1841, p. 398 et 588; 1842, p. 426 et 470; 1843, p. 577; 1847, p. 510 et p. 307 et p. 355.

www.tabarestan.info

Id.,: " Grammaire prsane, ou Principes de l'Iranien moderne, etc., par Alexandre (Chodzko. Paris, 1852), *J. S.,* 1852, p. 696; 1853, p. 370 et 631.

Id.,: " Précis de jurisconsulte musulmane, ou Principes de législation musulmene, civile et religieuse ... de Khalil – Ibn – Ishak; trad. de l'arabe par Auguste Perron. Paris, 1848", *J. S.*, 1849, p. 653 et suiv.

Id.,: " Géographie d'Edrisi...", Ibid., 1843, pp. 205 – 217, 468 - 81.

Id.,: " Histoire des Sassanides, de Mirkhond", Ibid., 1847, pp. 167 – 180.

Raschid – Eldin, *Histoire des Mongols de la Perse.* Texte persan, publié, traduit en français accompagnée de notes et d'un Mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur par Etienne Quatremère. Paris, 1836, in – Fol. [Réimp,: Amesterdam, 1968].

Renan, Ernest, *Rapport annuel*, in *J. A.*, 18-_, t. 12, p. 56; Ibid., 1870, t. 6, p. 28.

Richard, Jean, *Le royaumme latin de Jérusalem*, Paris PUF, 1953.

Sadjedi, Tahmouress, "Bicentenaire de la naissance d'Etienne – Marc Quatremère", in *Journal des Savants*, 1983, pp. 19 – 32.

Id., " Christine de Suède et les orientalistes européens", *Birashknāme* (Book of Birashk), Mūsā Akrami. Tehran, Shahid Beheshti University Press, 1998, pp. 488-507.

Id., "Les orientalistes méridionaux du siècle de l'Histoire", *Mohaghegh Nama,* supervised by B. Khorramshâhi and J. Jahânbakhsh. Tehran, Sînânegâr, 2001, pp. 183- 221.

Id., " Recherches les origines du pupulisme français et ses dimensions littéraires et européennes", *Revue de la Faculté des Lettres et Sciences Humaines*, Univ. De Shahid Chamran d'Ahvaz, vol. I, No. 3, Automine 2005, p. 171 – 191.

Id., "André Gide: Traducteur. Etude fondée sur son Journal", Ibid., vol. II, N°s 1 et 2, Eté et printemps, 2006, pp. 193 – 213.

Id., " Arthur de Gobineau: genèse et sources de l'Histoire de Gambèr – Aly", *Revue des Etudes de la Langues Française*, Faculté des Langues

www.tabarestan.info

Etrangères de l'Univ. d'Ispahan, N° 2, Printemps – Eté 2010, 1er année, pp. 83 – 100.

Id., " Romain Rolland: une belle âme", *Revue de Téhéran*, N° 1, 19 sep. 2005, 1re année, pp. 18- 20.

Id., " Rolland Barthes en Iran", Ibid., N° 2, Décemb. 2005 – Jean. 2006, pp. 29 – 31.

Id., "L'Iranologie dans les grands centres orientalistes du monde", Ibid., N° 6, Mai 2006, pp. 28 – 31.

Id., "Regards sur l'ouvrage *L'Islam et sa civilisation* d'Andrée Miquel", Ibid, N° 10, Sept., 2006, pp. 30- 32.

Id., "Une Lettre inédite de Jullien de Paris (1775 – 1848)", Ibid., N° 13, Décemb. 2006, 2e année, pp. 40 – 42.

Id., "*Les Mille et Une Nuits en Europe*, d'après Robert Irwin", Ibid., N° 28, Mars 2008, 3e année, pp. 54 – 61.

Salmon, Georges, *Silvestre de Sacy* (*1758 – 1838*). Le Caire, IFAO, 1905 et 1923, 2 vol.

Schwab, Raymond, *La Renaissance orientale*. Paris, Payot, 1950.

Sédès, Jean – Marie, *Histoire des missions françaises*. Paris, PUF, 1950.

Silvestre de Sacy, Antoine – Isaac, " Préface",in *N. E.*, t.9, (1831), p. 261.

Id.,: " Npuveau – Testament ..., par V. R. H. Martyn. " , *J. S.*, 1816, pp. 171 – 79, 235 – 247; 1818, pp. 667 – 78.

Id., *Notice historique sur la vie et les ouvrages de M. de Chézy*, *M. I.*, 1839, t. Ier partie.

Id.,: "Fundgruben des Orients, Wien, 1811, vol. 1", *Magasin Encyclopédique*, 1813, t. 4, pp. 455 et suiv.

Id.,: " Chronique d'Abou – Djafar Tabari", *J. S.*, 1837, pp. 280 – 91.

Stendhal, *Racine et Shakespeare*. Paris, Ed. Kimé, 2002.

Triaire, Dominique, *Potocki, Essai*. Le Méjan, Actes Sud., 1990.

Vaïsse, Léon, *Essai sur l'histoire de la philologie orientale en France*. Paris, F. Didot, 1844.

Villamus, *Un grand explorateur français en 1837, Paul-Emile Botta*, in *RPL*,

www.tabarestan.info فرستان

1880, t. 19, p. 351-54.

Voltaire, *Zadig et autres contes*. Ed. de Frédéric Deloffre et Jacques Van Heuvel. Paris, Folio classique, 2002.

Wiet, Gaston, *Notice sur la vie et les travaux de M. Henri Massé*,in *CRAIBL*, 1970, pp. 208 – 221.

Id., *Louis Massignon* (1882 – 1962), in *Syria*, 1963, t. 40, pp. 221 – 25.

Zenker, Jules Theodor, *Bibliotheca orientalis. Mannuel de Bibliographie orientale*. Leipzig, 1846 – 1861, 2 vol.

Encyclopédie, Dictionnaire et Biographie

Grand Larousse Encyclopédique, Edition Prestige. Paris, 1970 – 76, 24 vol

Biographie Didot

Biographie Michaud

Biographie Rabbe

Encyclopédie Nouvelle, par Jean Reynaud et Pierre Leroux. Paris, t. VII (1836- 41), " Orientalistes".

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

نمایه

آبلار، پی‌یر، ۲۱۷
آثار البلاد، ۵۱
آجودان‌باشی، ۱۴۲، ۱۹۴، ۳۳۳
آخوندزاده، فتحعلی، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۳۱
آداب‌السلطنه، ۲۱۰
آذربایجان، ۳۷، ۴۸، ۴۹، ۲۲۴، ۲۹۹
آراگون، ۱۰۷، ۱۳۹، ۱۸۷
آرمن، پی‌یر، ۱۵، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵
آروزاریو، پتر ژوزفا، ۸۲
آریانا، ۷۹
آرین‌پور، یحیی، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۵۶
آز، شارل بُنوا، ۳۳۲
آژند، یعقوب، ۶۰، ۲۷۲، ۳۶۴
آسلن، نیکلا، ۳۸، ۱۴۵
آسیا، ۲۶، ۵۴، ۷۱، ۷۵، ۸۴، ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۴۳، ۲۶۸، ۳۰۲
آسیای صغیر، ۲۵، ۲۷، ۳۷، ۴۳
آسیای مرکزی، ۱۷، ۳۱، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۱۵۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۸۱
آشتیانی، سیدجلال‌الدین، ۲۸۵
آشنا، محمد، ۲۶۰، ۲۶۱
آشور، ۳۳۶، ۳۳۷
آشورشناسی، ۳۳۶
آفرینش رمان نوین فارسی، ۳۱۵
آق قونیلو، ۳۰۳
آقاخان کرمانی، ۲۳۹
آل بویه، ۲۵
آل زیار، ۲۳۱
آلزاس، ۱۰۶، ۳۵۴
آلمان، ۱۵، ۲۹، ۳۱، ۵۵، ۶۳، ۸۴، ۹۵، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۳۷، ۲۸۲، ۳۲۸
آمبروآز، تزه، ۷۵
آمپر، ژان ژاک، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۹۱
آمرسفورت، ۹۴
آموزگار، ژاله، ۲۴۲، ۲۵۱، ۳۰۷، ۳۰۹

آناطولی، ۲۶، ۴۷
آناکرئون، ۱۵۹
آنتورپ، ۶۲، ۶۴، ۷۶، ۷۸، ۸۵
آندره‌آ، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
آندوره، ۲۵۷
آنژ، ۲۸
آنوتو، گابریل، ۳۵۳
آنورس، ۷۶، ۷۸
آنه، کلود، ۲۵۸
آواز پر جبرئیل، ۲۸۳

اباقا خان، ۴۹، ۵۱
ابن‌اسفندیار، ۲۰۵
ابن‌البیطار، ۲۷۹
ابن‌رشد، ۲۸۰، ۲۸۱
ابن‌سینا، ۵۱، ۷۰، ۷۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲
ابن‌طاووس، ۷۶
ابن‌طفیل اندلسی، ۲۷۵
ابن‌قابوس ابن وشمگیر، ۱۸۶
ابوالحسن نقاشباشی، ۳۳۰
ابوالعباس احمد ابن یحیی، ۲۲۸
ابوحفض، ۲۴
ابوشکور بلخی، ۲۴
ابوطالب لندنی، ۱۰۴، ۱۲۹
ابوعلی بلعمی، ۲۴، ۵۲
اتریش، ۶۳، ۱۴۰، ۱۴۶، ۲۱۱
اتکینسُن، جیمز، ۱۶۰
اِته، هرمان، ۲۰۶، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۹۲
احمدخان، ۹۸
اخترشناسی و ریاضیات، ۲۷۶
اخلاق محسنی، ۲۱۸
اُخیضِر، ۲۶۵
ادبیات ایران، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۷، ۲۶۳
ادبیات فارسی امروز، ۲۶۳
ادبیات فارسی امروزی، ۲۶۳
ادبیات کردی، تاریخ ادبیات‌ها، ۲۹۶
ادبیات کنونی ایران، ۲۶۳
اُدیسه، ۱۶۹
ارامنه، ۴۴، ۴۸، ۶۶، ۳۳۴
اِرپنیوس، توماس، ۶۳، ۸۳
ارتاویراف نامک یا کتاب ارداویراف، ۲۴۳
ارداویرازنامه، ۳۰۸
ارزنجان، ۵۶
ارسطو، ۲۷۴، ۲۸۰
ارض اقدس، ۴۴
ارض ملکوت، ۲۸۷
ارمغان(مجله)، ۲۵۴
ارمنستان، ۲۵، ۳۰، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۷۲، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۹۰، ۳۳۱، ۳۳۶
ارمنستان صغیر، ۴۴، ۴۶
ارمنی‌شناسی، ۱۶۱
ارموی، صفی‌الدین، ۲۷۷
اروپا، ۱۴، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸،

www.tabarestan.info تبرستان

۳۳۰، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲
ارومیه، ۳۳۲، ۳۵۵
ازمیر، ۸۷، ۸۹
اسپانیا، ۲۷، ۵۵، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۳۲۰، ۳۲۱
اسپانیای مرکزی، ۷۰
استانبول، ۳۲، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۶۰، ۲۸۳، ۳۴۹
استاندال، ۱۵۸
استاین، اورل، ۲۵۰
استراسبورگ، ۲۸۲، ۳۱۷
استرن، لارنس، ۱۰۸
استکهلم، ۱۸۴، ۲۱۱
استودیا ایرانیکا، ۳۰۹
اسخولتنس، آلبرت، ۸۴، ۹۱
اسدی طوسی، ۲۴، ۲۳۹
اسکات، میشل، ۷۰
اسکالون، ۱۲۴
اسکالیجر، ژوزف ژوست، ۸۰
اسکندر مقدونی، ۲۶
اسکورپیون(کشتی)، ۳۵۰
اسلام تا پایان قرن یازدهم، ۲۱۲
اسلام، ۱۴، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۶۳، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۰، ۳۶۲
اسماعیلی، حسین، ۳۱۵
اسماعیلیه، ۲۲۴، ۲۳۴
اشارات تنبیهات، ۲۷۵
اشپولر، برتولد، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۳۶۳
اشپیگل، فریدریش فن، ۱۷۸
اشکانیان، ۲۶۰
اشلِگِل، فریدریش فُن، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۶۹
اشلیمر، یوهان، ۱۸۹
اِشمولدِرس، اگوست، ۲۷۸، ۲۷۹
اشنورر، کریستیان فریدریش، دو، ۱۱۱
اصفهان، ۱۵، ۹۲، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۲۴، ۲۲۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۵
اصفهانی، عمادالدین محمد، ۲۶۰
اصفهانی، میرزاحبیب، ۲۴۱
اصلاح الفبا و لغات فارسی، ۲۹۶
اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۲۸۸
اصول فیلولوژی تطبیقی سیس، ۲۰۶
اصول قوانین اسلامی، ۱۸۶
اعتمادالسلطنه، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۱
اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند، ۹۸
اُغلُمُش، ۲۲۴
افسانه‌های ایرانی، ۲۵۲
افشار، ایرج، ۱۹، ۱۳۰، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۴۴
افغانستان، ۳۵۸، ۳۶۰
اقبال، عباس، ۱۸، ۲۱، ۱۱۹، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۶۹، ۲۷۰
اکبر شاه، ۹۴
اکبر علی خان، ۹۶
اِکس آن پرووانس، ۳۱۷
اکسفورد، ۵۹، ۷۱، ۹۰، ۱۹۹
اکیوس، ۴۲
اِگل، دُنیز، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۷
اِلب(حزیره)، ۱۴۰، ۱۴۱

www.tabarestan.info تبرستان

اُلجایتو، ۴۹
الپ ارسلان، ۲۵
الجایتو، ۴۹، ۵۲، ۶۱
الجزایر، ۳۴۵
الصالح ایوب، ۳۰
الغرناطی، یوحنا الاسد، ۲۱۳
الفتح القُسّی فی الفتح القدسی، ۲۶۰
الکامل، ۳۰
الکساندر اول، ۱۲۷
الکساندر چهارم، ۴۴
الکساندر دوم، ۳۴۳
الکسی سوم، ۲۸
الگود، سیریل، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
المسالک و الممالک، ۱۹۹
المستعصم بالله، ۴۴
الهی‌نامه، ۳۰۵
الوند، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱
الیخمان، یوهان، ۸۱، ۸۴
امپراطوری صحرانوردان، ۴۱، ۴۲، ۴۳
امثال و حکم، ۲۵۶
امیر خسرو دهلوی، ۶۷
امیر علیشیر نوائی، ۶۱
امیر معزی، ۳۱۲، ۳۱۶
انجمن آسیائی، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۵۳، ۳۶۱
انجمن ایران‌شناسی، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۵
انجمن خِرد باستانی شرق و ملت آلمان، ۱۵۷
انسان کامل، ۳۰۶
انستیتوی مطالعات ایرانی، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۳، ۳۱۸
انطاکیه، ۲۹
انقلاب اسلامی، ۱۹، ۲۰، ۳۶۲
انگلیس، ۵۵، ۶۳، ۸۰، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۸، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۵، ۳۰۸، ۳۳۶
انوار سهیلی، ۶۱، ۶۴، ۱۵۲، ۱۵۳
انور، لیلی، ۳۱۵
انیس‌العشاق، ۲۳۸
اوبن، ژان، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶
اوپانیشادها، ۱۳۸
اوپسالا، ۸۰
اوتِر، ژان، ۱۴۳، ۳۲۴
اوتره، ژرژ، ۱۱۶، ۱۲۶
اوتره، کریستف، ۱۱۶، ۱۲۶
اودِسا، ۲۹
اوربن دوم(پاپ)، ۲۶، ۲۷
اورشلیم، ۲۸، ۳۰
اورکاد، برنار، ۱۸، ۲۸۶، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۵
اورمزد و اهریمن، ۲۰۴
اورنگ زیب، ۹۴
اوزون حسن، ۶۵، ۶۷
اوستا، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۴۷، ۲۹۲، ۳۲۷، ۳۲۸
اوسنه، ۲۵۶
اوسه، ۳۴۸
اوغول قایمش، ۴۱
اوکتای قاآن، ۳۷، ۴۱
اوگوستن، ۸۲
اوگوستوس، کلمنت، ۳۲۹
اولئاریوس، آدام، ۸۲، ۸۳

تبرستان www.tabarestan.info

اولوس، ۳۲، ۳۳، ۴۱
اونوریوس چهارم، ۷۱، ۷۳
اووید، ۱۵۹
ایتالیا، ۱۵، ۱۴۰
ایـــران باســـتان، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۵۸
ایـــران‌شناســـی، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۷
ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ۷۵، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۴، ۳۱۵
ایران‌شناسی در فرانسه، ۲۴۹
ایرانولوژی، ۲۴۷
ایرانیسم، ۲۴۷
ایروان، ۳۴۳
ایلام، ۳۴۷
ایلخانان، ۴۸، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۹، ۲۳۸، ۳۰۴
ایلیاد، ۱۶۹
اینالکو
اینوسان چهارم، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۵۸
اینوسان سوم، ۲۸، ۷۰
ایوان کسری، ۲۶۶
ایوبی، صلاح‌الدین، ۲۶۰
ایوبیان، ۴۵

باب الملک و اولاده، ۲۵۹
بابل، ۸۶، ۳۴۱، ۳۴۵
باتوک، آخت، ۲۴۲
باربیـــه، دومنـــار، ۱۹۳ ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۳۹
بارتلمی، آدرین، ۶۴، ۲۳۲، ۲۴۲، ۳۰۵
بارتولـــد ولادیمیـــرویچ، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۴
بارتولومه، کریستیان، ۲۴۳
بارجکند، ۴۸
بارس، موریس، ۲۷۲
باسانو، دوک دو، ۱۱۵
باسه، آندره، ۲۵۲
بالائی، کریستوف، ۳۱۵
باکون، روژه، ۷۰، ۷۳
باگراتید، ۴۶
بالزاک، او نوره دو، ۱۴۸
بالوا، رُنه دو، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴
بانوی زیبای ایرانی، ۲۲۹
بایجو، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵
بحرالروم، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲
بختیارنامه، قصهٔ ده وزیر، ۲۵۲
برثال، میشل، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۷
برانژه، شارل، ۳۳۰
بـــراون، ادوارد، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۱۶۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۷، ۳۰۱، ۳۲۳
بردو، ۷۱
برزونامه، ۱۹۴
برژه، آدولف، ۹۷، ۲۲۹
برمکیان، ۲۷۳
برنه، امیل، ۳۴۳
برهان قاطع، ۱۳۷
بریکتو، اوگوست، ۲۰۲، ۲۰۴
بریون، ۱۹
بز، تئودور دو، ۷۴

www.tabarestan.info تبرستان

بصره، ۶۲، ۹۹، ۳۴۹
بغداد، ۲۱، ۲۵، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۶۲، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۸، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۶۵، ۳۰۰، ۳۴۵
بغروند، ۴۶
بل، گرترود، ۲۶۵
بلخ، ۷۹، ۲۱۰
بلژیک، ۴۱، ۷۸، ۳۱۴
بلعمی، ابوعلی محمد، ۲۴، ۵۴، ۲۲۷
بلقیس، ۲۱۸
بلن، آلفونس، ۱۴۴
بلو، ۶۴
بلوشه، ادگار، ۱۶۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۷۰
بمبئی، ۲۳۵
بُن، ۳۲۸
بنفی، تئودور، ۶۶
بنگال، ۸۶، ۹۴
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۳۹، ۲۶۲
بِنوان، پرنس دو، ۱۱۵
بنونسیت، امیل، ۱۷، ۱۸، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۸۳، ۲۹۱
بنیاد شعر فارسی، ۲۰۶
بوآلو، نیکلا، ۲۶
بوا، اوفی، ۳۱۶
بوادِفر، پی‌یر دو، ۱۸۹، ۳۶۴
بوپ، ۱۶، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶
بوتا، پل امیل، ۳۳۶
بوداپست، ۷۲
بوداق، ۱۲۸
بورژوا، لئون، ۳۵۳
بوروکی، لوژیه، دو، ۳۰۶
بورنوف، اوژن، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۲، ۳۲۸
بوروسکی، ایزودور، ۲۶۸
بوره، اوژن، ۱۹، ۱۴۴، ۱۹۴، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹
بوستان، ۱۵۲، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۲۰
بوستون، ۱۸۳
بوسکو، بارتولومئو، ۲۶۸، ۲۶۹
بوشارلا، رمی، ۳۶۲
بوشهر، ۳۶۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۸، ۳۵۵
بوف کور، ۲۹۷
بولتن آتینهٔ شرقی، ۲۰۳
بووا، لوسین، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۷۳، ۳۶۴
بویل، جان آندرو، ۱۶۳
بهاءالدین ولد، ۴۷
بهار، ملک‌الشعرا، ۱۶۴، ۲۵۴، ۲۹۲
بهارستان جامی، ۲۲۰، ۲۲۲
بهرام گور، ۶۸
بهرنگی، صمد، ۲۳۴
بهمن‌نامه، ۱۹۴
بهمنیار، فریدون، ۲۸۷
بهنام، عیسی، ۲۵۱، ۲۶۲
بیبرشتاین، آلبر کازیمیرسکی دو، ۱۴۳
بیت‌اللحم، ۳۲۲
بیت‌المقدس، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۴۶، ۱۸۰، ۳۳۷
بیزانس، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۵۲، ۵۴
بیستون، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۵
بیلباندر، تئودور، ۷۳
بین‌النهرین، ۳۰، ۴۵، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶
بیهقی، ابوالفضل، ۲۳۱، ۲۹۵

www.tabarestan.info تبرستان

پاپ ژول سوم، ۶۵، ۶۶
پارسی دری، ۲۲
پاریا، ۱۵۸
پاریس، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۴۴، ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲
پاسارگاد، ۳۳۵
پالاسیوس، میگوئل آسین، ۲۷۴
پالمرستون، ۳۴۱
پان هلنیسم، ۲۶
پترارک، فرانسوا، ۷۲
پرایس، دیوید، ۶۳
پرتغال، ۶۱، ۳۰۴، ۳۰۵
پرسپولیس، ۱۷۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴
پرسووال، ژان ژاک آنتوان کوسن، دو، ۱۰۰
پرو، ژان، ۳۶۱، ۳۶۲
پروس، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۹۳، ۳۵۴
پرون، آبراهام آنکتیل دو، ۱۶، ۹۴، ۹۵، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۶
پری، ژان باتیست، ۹۹، ۱۰۵
پزار، موریس، ۳۵۵
پُستِل، گیوم، ۷۳، ۷۴
پلئیادها، ۱۵۰
پلان کارپن، ژان دو، ۳۱، ۳۲، ۳۸
پلانتن، کریستوف، ۷۶، ۷۸
پلزانس، ۲۶
پلزگریوسجان، ۸۷
پلوتارک، ۲۵۱
پلیو، پُل، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۲۵۰
پندنامه، ۲۱۴، ۲۱۶
پنسلوانیا، ۳۴۰
پوت، اوگوست فریدریش، ۱۵۲، ۱۹۲
پوتوتسکی، یان، ۸۵
پورداود، ابراهیم، ۱۸، ۱۵۶، ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۲۷
پولاک، یاکوب ادوارد، ۲۶۸
پولو، فرانگو، ۱۲۴
پولونوس، ۵۳
پهلوی (زبان)، ۱۶، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۷۶، ۲۴۰، ۲۵۱
پهلوی دوم، ۲۷۱
پیام کافکا، ۲۸۹، ۲۹۰
پیام من به فرهنگستان، ۲۵۶
پیامبر اسلام، ۱۸۳
پیزا، ۵۳
پیشاور، ۲۰۹
پیل پای، ۶۵

تاتارستان، ۱۰۳

تبرستان www.tabarestan.info

تاجیکستان، ۲۴۸
تارباگاتای، ۴۱، ۴۳
تارله، اوگنی، ۱۴۰، ۳۶۴
تاریخ آسیای مرکزی، ۲۰۸
تاریخ احمد، ۲۰۹
تاریخ ادبی ایران، ۲۰۶، ۲۱۱، ۳۲۳
تاریخ ادبی فرانسه، ۷۲
تاریخ ادبیات در ایران، ۴۶، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۸
تاریخ ایران کمبریج، ۲۲، ۲۳، ۲۴
تاریخ ایرانیان، ۱۸۴
تاریخ برامکه، ۲۲۶
تاریخ برگزیده، ۱۹۸
تاریخ بیهقی، ۲۳۱
تاریخ پزشکی ایران، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
تاریخ ترکیه، ۶۴
تاریخ تمدن ایران، ۲۵۵، ۲۶۲
تاریخ ثعالبی، ۲۲۸
تاریخ جهانگشای جوینی، ۱۶۳
تاریخ شاهان ایران، ۱۶۴
تاریخ طبرستان، ۲۰۵
تاریخ طبری، ۱۷، ۲۴، ۵۲، ۲۲۷
تاریخ قاجاریه، ۱۲۸، ۳۰۵
تاریخ مسعودی، ۲۳۱
تاریخ مغولهای ایران، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۹۰، ۲۴۴
تاریخ مغولهای موسوم به تاتار، ۳۱
تاریخ هرات، ۱۹۸
تاشکند، ۴۱
تسالِران، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
تامپلیه، ۴۲
تانکوانی، ژوزف میشل، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳
تاورینه، ژان باتیست، ۲۶۵، ۳۲۴
تبریز، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۵۵، ۲۶۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۳
تتبع دربارهٔ زبان، ۱۷۰، ۱۷۶
تحقیق دربارهٔ مبادی واژگان فنی عرفان اسلامی، ۲۶۷
تحقیق دربارهٔ اسطوره‌شناسی اوستا، ۲۰۴
تخت جمشید، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۷
تذکرة الشعراء، ۶۱
تذکرةالاولیاء، ۲۶۴
ترجمهٔ پنجاه رباعیات خیام، ۱۸۸
تِرزل، ۳۳۵
ترکستان، ۲۵، ۴۵، ۲۲۵
ترکستان شرقی، ۴۵
تروتئیلیه، ۳۳۵
تریستان و ایزوت، ۲۶۱، ۲۷۵
تزوکات، ۵۸، ۵۹، ۱۰۰، ۱۰۴
تصحیح تقویم، ۸۱
تفسیر طبری، ۲۴
تفضلی، احمد، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۶۵
تفلیس، ۱۸۳، ۳۴۳
تقی‌زاده، سیدحسن، ۲۳۱، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۹۶
تکسیه، شارل، ۳۳۱
تمدن ایرانی، ۱۶، ۱۹، ۲۴۱، ۲۶۲، ۳۶۲
توئیلری، ۱۳۲، ۱۴۱
توسن رنو، ژوزف، ۱۴۴، ۲۲۸
تولوزان، ۱۹۴، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹
تِونو، ژان، دو، ۳۲۵

تبرستان www.tabarestan.info

تونو، ملکیزدک، ۱۰۴
تهافت التهافت، ۲۸۰
تهافت الفلاسفه، ۲۷۷
تهران، ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱
تی یر، آدولف، ۳۵۴
تیبول، ۱۵۹
تیپو سلطان، ۹۶، ۹۸
تیشیرا، پدرو، ۶۱، ۶۴
تیکسن، اولائوس گرهارت، ۳۲۶
تیلسیت(قرارداد)، ۱۲۶
تیمور، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۱۰۴
تیموری، ۱۴
تیموریان، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۱۹۸، ۳۰۳
ثعالبی، ۲۲۸
جالینوس، ۱۲۵
جامع‌التواریخ، ۱۷، ۵۲، ۵۳، ۸۶، ۱۶۲
جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۸۱، ۲۵۹، ۳۰۶
جاویدان خرد، ۸۱
جزیرهٔ هرمز، ۶۱
جُغان، ۵۰
جلال‌الدین میرزا، ۲۰۱
جمالزاده، محمدعلی، ۱۲۵، ۱۴۷، ۲۶۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶
جُنگ اشعار فارسی، ۲۶۲
جنگ اول جهانی، ۱۸، ۲۴۸
جنگ اول صلیبی، ۲۹
جنگ *زاد سپرم*، ۳۰۸
جنگهای صلیبی، ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۶۹، ۷۲، ۱۶۵، ۲۱۷، ۳۴۳
جنگ صلیبی چهارم، ۲۹
جنووا، ۵۰
جوان، موسی، ۲۰۵
جورماغان، ۳۸
جوزجان، ۱۴۷
جونز، ویلیام، ۱۶۵، ۱۹۱
جونز، هارفورد، ۱۲۲، ۱۲۶
جهان همچون اراده و تصویر، ۱۷۰
جهانسوز، محسن، ۲۰۵

www.tabarestan.info تبرستان

جهانگشای جوینی، ۱۶۲، ۲۲۶
جیاکومو، ۵۳
جیحون، ۵۶
جیوستینیانی، آ، ۷۴

چرچیل، آدریان، ۳۳۹
چسنی، فرانسیس، ۳۴۱
چغازنبیل، ۳۵۷
چکسلواکیایی، ۲۸۳
چکامهٔ سهراب، ۱۶۰
چورماغون، ۳۷، ۴۵
چهارده افسانه از افسانه‌های روستائی ایران، ۲۵۶
چهل منار، ۳۲۱، ۳۲۲
چین، ۴۸، ۱۰۴، ۲۷۲
چین‌شناسی، ۱۶۱

حائری، عبدالهادی، ۸۳، ۱۴۹
حاج سیّاح، ۱۹
حاجی بابای اصفهانی، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۸۵، ۲۸۹
حافظ، ۵۳، ۶۱، ۱۰۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۳
حافظ ابرو، ۶۱
حبیب السیر، ۶۱، ۲۲۳، ۲۲۶
حدیدی، جواد، ۱۳۹، ۳۶۵
حسن‌لی، کاووس، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷
حسین بیگ باغبان، ۳۱۷
حکمت اشراق، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶
حلاج، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۳
حلیة المتقین، ۲۵۸
حنبلی، ۱۸۶، ۳۰۶
حنفی، ۱۸۶
حی ابن یقظان، ۲۷۵
حیات القلوب، ۱۸۳، ۲۵۸
حیدر علی خان بهادر، ۹۶
حیره، ۲۶۵

خاستگاههای آنتورپ، ۷۸
خاندان نوبختی، ۲۶۹، ۲۷۰
خانلری، پرویز، ۲۶۰
خانیکف، نیکولای ولادیمیروویچ، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۲۰
خانهٔ حاجی مسکو، ۱۰۷
خاورشناسی، ۱۳، ۱۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۶۳، ۲۶۴
خدابنده، ۵۲
خراسان، ۲۱، ۲۵، ۳۷، ۵۶، ۱۴۷، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۶۸
خرد هندیان، ۱۷۰
خرساباد، ۳۳۶
خسرو آباد، ۳۳۲
خسرو و شیرین، ۲۶۰، ۳۲۵
خسیس، ۲۰۳
خشایار شاه، ۱۷۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۷
خطائی، میرزا علی‌اکبر، ۲۱۱، ۲۱۲
خطای نامه، ۲۱۱
خلاصة‌الاخبار، ۶۱
خلیل بن اسحق، ۱۸۶

تبرستان www.tabarestan.info

خُمامی‌زاده، جعفر، ۲۳۲، ۲۳۴
خمسه، ۴۷، ۵۸
خمینی، آیت‌الله روح‌الله(ره)، ۳۰۰
خنجی، لطفعلی، ۱۲۱، ۱۶۱
خواجه داود، ۱۲۸
خواجهٔ عبدالله انصاری، ۳۰۵
خوارزم، ۳۰، ۳۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۳
خوارزمشاهیان، ۳۷، ۴۶
خوارزمی، ۲۳، ۳۰، ۴۹، ۲۳۱، ۲۶۸
خواندمیر، ۶۱، ۶۴، ۲۲۳، ۲۲۶
خواندنیها، ۲۷۱
خوزستان، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۷
خوشنویسان و مینیاتوریست‌های شرق اسلامی، ۲۴۱
خیام، ۱۸۸، ۲۰۷، ۲۵۸، ۳۴۳

داپیزا، ایولوس، ۵۳
داراب، ۳۴۵
دارابجرد، ۳۳۰
دارالفنون، ۱۸۹، ۲۶۸
دارسی، ویلیام ناکس، ۳۵۳
دارمِستتر، جیمز، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۰۶
داریوش، ۱۷۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۶۱
داسیه، بُن ژوزف، ۱۳۱
دانته، ۵۳
دانش‌پژوه، محمدتقی، ۲۵۹، ۳۰۳
دانشگاه تهران، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۶۰
دانشنامه زبان و ادب فارسی، ۲۳۵
دانش‌نامهٔ علائی، ۲۶۱
دانمارک، ۹۵، ۱۷۷، ۳۲۵
دانوب، ۴۲
دانیال نبی، ۳۴۲
داود خان، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
دایرةالمعارف اسلام، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۷۰
دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۲۶۵
دایرةالمعارف فارسی، ۲۷، ۵۵، ۷۹، ۲۲۸، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷
دُتریو، ۱۱۰، ۴۱۸
دجله، ۴۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲
دُرانی، ۲۰۸، ۲۰۹
دربارهٔ امام دوازدهم، ۲۸۶
دربارهٔ اهمیّت زبان‌های شرقی، ۱۰۰
دربارهٔ تأثیر فلسفی مطالعات شرقی، ۱۴۵، ۱۷۲
دربارهٔ کاست‌های هندی، ۱۵۸
دربارهٔ نهضت روشنفکری شرق، ۱۸۱
درخت آسوریک، ۲۴۳
دِرلانژه، بارون رودولف، ۲۷۷
دِرنبورگ، هارتویگ، ۲۴۶
درووِیل، گاسیار، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷
درویش مستعلی شاه، ۲۰۳
دریای خزر، ۳۳۸
دِریک، ادوین، ۳۴۰
دزفول، ۳۴۶، ۳۴۹
دسپینا خاتون، ۶۵
دستور زبان پارسی کهن، ۲۴۷
دستور زبان تطبیقی، ۱۶، ۱۴۱، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۴۸، ۲۴۹
دستور زبان عربی، ۷۴

www.tabarestan.info تبرستان

دستور زبان فارسی معاصر، ۲۹۰
دستور زبان مقدماتی فارسی، ۲۳۹
دشت مرغاب، ۳۲۷
دفاع از زبان فرانسوی و اغنای آن، ۵۴
دفتر ایّام، ۲۰۶
دِفرِمِری، شارل، ۶۳، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۲۲
دِکارت، رنه، ۱۵۱
دِگرانژ، ماتیو فلوران آنتوان، ۱۲۷، ۱۴۳
دلاواله، پیتر، ۲۶۵، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵
دِلکاسه، تئوفیل، ۳۵۵
دمشق، ۳۰، ۲۳۸، ۲۹۶، ۲۹۷
دو جنبهٔ تکوین راست کیشی زرتشتی، ۳۰۷
دو قرن سکوت، ۱۳۶، ۲۰۶، ۳۶۶
دوبُد، ۳۲۹
دوبله، ژوئاشم، ۵۴، ۱۷۰، ۲۵۶
دوپِره، آدریان، ۱۲۳
دوخویه، میخائیل، ۲۲۹
دورَنس، کُلر، ۷۴
دوروویل، کریستوف، ۶۶
دورینگ، ژان، ۲۷۷، ۳۱۰
دوریّه، آندره، ۱۳۸
دوزی، راینهارت، ۲۲۹
دوسارتیژ، ۳۳۷
دوسیو، لوئی، ۷۹، ۱۴۵، ۱۶۹، ۱۷۳
دولا گیش، فیلیپر، ۳۳۱
دولاکروآ، فرانسوا پتی، ۱۵
دولالوزرن، ۹۷
دولاوینی، کازیمیر، ۱۵۸
دولت و شبانان در خاورمیانهٔ باستان، ۳۰۹
دولتشاه سمرقندی، ۶۱، ۲۱۴
دومناش، ژان پی‌یر، ۳۰۷
دومینیکن‌ها، ۱۴
دونرسیا، اگوست آندره‌آ، ۱۱۶، ۱۱۸
دهخدا، علی‌اکبر، ۲۵۴، ۲۵۶
دهشیری، سیدضیاءالدین، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۸۷
دیاربکر، ۴۵
دیدیه، مون، ۹۹
دیگار، ژان پی‌یر، ۳۱۰
دیلم، ۳۳۱
دین محمدی، ۸۳، ۲۷۶
دینشاه، ۲۳۵
دینکرت، *یک دانشنامهٔ مزدیسنی*، ۳۰۸
دیو لافوا، ژان، ۳۴۲
دیو لافوا، مارسل، ۳۴۲، ۳۵۶
دیوان غربی – شرقی، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۷۱
دیو، لوئی دو، ۸۲
دیوان حافظ، ۲۲۳، ۲۶۰، ۳۱۱، ۳۱۳
دیولافوا، ۲۶۵، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸
ذخایر مشرق زمین، ۱۴۶، ۱۷۱، ۲۱۴، ۲۲۱
ذهبیه، ۳۰۶
راحة‌الصدور، ۲۱۲
رازی، محمدبن زکریا، ۲۷۳، ۲۹۵
راسک، کریستیان، ۳۲۷
رافلنگیوس، فرانسیکوس، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱
رامی، شرف‌الدین، ۲۳۸
راولینسن، هنری کرزیک، ۲۳۲، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۴۱

www.tabarestan.info تبرستان

راوندی، محمدابن علی، ۲۱۱
رایسکه، یاکوب، ۸۱
رباعیات بابا طاهر عریان، ۲۴۰
رباعیات خیام، ۱۸۸، ۲۱۸، ۲۱۹
ربّن صوما، ۵۰
رجب‌نیا، مسعود، ۳۲، ۳۳، ۵۶، ۳۶۸
رسالهٔ حاتمیه، ۲۱۱
رشیدالدین فضل‌الله، ۱۷، ۵۲، ۶۱، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۰، ۲۴۵
رضازاده شفق، ۲۳۹، ۳۶۳
رلاند، آدریان، ۸۳، ۸۴
رُمان، اومبر دو، ۷۳
رمانتیسم، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۳
رموزا، ژان پی‌یر آبل، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۶۷
رناک، سالومون، ۲۶۶
رنان، ارنست، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۸، ۱۹۲
رُنسانس، ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۷۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۷۷
رُنسانس شرقی، ۱۶۸، ۱۷۳
رنو، لوئی، ۱۹۷، ۲۲۹، ۳۱۷
روبروک، گیوم دو، ۴۲، ۴۳
روبنسون کروزوئه، ۲۷۵
روح بخشان، علی‌محمد، ۱۳۰، ۱۵۳، ۲۶۴، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۶۶، ۳۶۷
رودبار الموت، ۲۳۴
رودکی، ۲۲، ۲۴، ۵۴
روژهٔ اول، ۲۷
روستوک، ۳۲۶
روسو، ژان ژاک، ۱۱۲
روسو، فرانسوا گزاویه، ۱۱۲
روسیه، ۴۵، ۵۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۷، ۲۰۰، ۲۳۴
روشن، محمد، ۵۲، ۲۵۹، ۲۶۱
روشنائی شرق، ۱۵۷
روضات الجنات فی اوصاف مدینهٔ هرات، ۱۹۸
روضة‌الصفا، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۱۲۸، ۲۲۳
روضة *العقول*، ۲۵۹
روفن، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۵۵، ۲۲۱
روم، ۲۵، ۳۷، ۴۶، ۵۲، ۲۳۳، ۳۳۹
رومن چهارم دیوژن، ۲۹
رومیو، الکساندر، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۳
ریپکا، یان، ۱۹۴، ۲۲۰
رُیتر، بارون ژولیوس دو، ۳۵۲
ریشار، ژان، ۱۸۴، ۳۱۶، ۳۱۷
ریو، شارل، ۵۹، ۲۴۵

زبان فارسی در جهان امروز، ۳۱۸
زبان فارسی، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۵۶، ۲۵۸، ۳۶۰
زبان‌شناسی، ۷۱، ۲۰۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۶
زبدةالتواریخ، ۶۱
زردشت، ۹۴، ۱۳۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۴۳
زریاب خوئی، عباس، ۳۰۳
زرین‌کوب، عبدالحسین، ۶۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۷
زکریا قزوینی، ۵۱

www.tabarestan.info تبرستان

زند اوستا، ۹۴، ۱۵۶، ۱۷۶، ۲۰۵، ۳۶۲
زوتنبرگ، ۲۲۷
زوریخ، ۸۰، ۲۸۷
زولوس، ۵۳
زیارت سه فرزند جوان پادشاه سرندیپ، ۶۶

ژامبه، کریستیان، ۳۱۷
ژانسه، ۱۶۱
ژروم، آنتوان، ۱۲۷، ۱۴۳
ژَکیه، گوستاو، ۳۵۶
ژِنو، ۱۷۴، ۲۳۸
ژوآنار، امیل، ۱۲۳
ژوآنویل، ژان، دو، ۳۹
ژوآنن، ژوزف ماری، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۲۱
ژوبر، آمده، ۱۷، ۶۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۳، ۲۲۸
ژوراندِس، ۷۷
ژوردن، آمابل، ۶۳، ۲۰۳، ۲۲۶، ۲۷۳
ژورنال آزیاتیک، ۱۵۲، ۱۶۸
ژورنال آسیائی، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۴۷، ۲۸۳، ۳۰۹
ژورنال دِساوان، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۴
ژوکوفسکی، والنتین، ۲۳۵
ژووسکی، ونسلاس، ۱۴۶، ۱۴۸
ژید، آندره، ۱۴۶، ۲۵۷، ۲۷۲
ژیل بلاس ، ۲۳۱
ژیلسون، اتین، ۲۷۳، ۲۸۲
ژینیو، فیلیپ، ۱۹، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴

سارتیژ، ۳۳۷
ساسانیان، ۲۱، ۲۲، ۴۷، ۵۵، ۲۲۵، ۳۰۹، ۳۴۳، ۳۴۴
سالامانک، ۷۱
سالواتوری، ۱۲۴
سالونیک، ۲۷
سامانیان، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۱۵۲، ۲۲۵
ساند، ژرژ، ۲۳۴
سانسکریت، ۱۶، ۹۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۳۷، ۳۱۷
سانوتو، مارینو، ۷۲
سباستیانی، هوراس، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳
سبک‌شناسی، ۲۹۲
ستاری، جلال، ۲۰۵
سخنان مقدس، ۳۹
سِدیو، امانوئل، ۱۹۱
سر پل ذهاب، ۳۵۲
سرتاق، ۴۲
سِرسِه، کنت دو، ۲۲۹، ۱۴۲، ۱۸۷، ۳۳۲
سرکاراتی، بهمن، ۲۵۱
سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۵
سروستان، ۳۳۵
سُریانی، ۳۷، ۴۸، ۳۰۸
سعدی، ۲۵، ۴۰، ۴۷، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۸۲، ۹۲، ۹۶، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۹
سعید، ادوارد، ۱۶۱
سُغدی، ۲۲، ۲۳، ۴۲، ۴۹، ۵۵، ۲۳۸، ۲۴۷، ۳۱۴

www.tabarestan.info تبرستان

سفر احساساتی به فرانسه و ایتالیا، ۱۰۸
سفرنامهٔ آدام اولئاریوس، ۸۲
سفرنامهٔ حاج سیاح به فرنگ، ۱۲۷
سفرنامهٔ زمستانی، ۲۳۲
سفرنامهٔ شاردن، ۱۰۴
سفرنامهٔ فریزر، ۲۳۲
سفرنامهٔ ناصرخسرو، ۲۱۰
سفرنامهٔ هانری باندر، ۱۶۸
سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۴۸، ۶۷
سکاها، ۷۸، ۸۴
سلجوقنامه، ۲۱۱
سلجوقیان، ۲۵، ۲۲۵
سلطان آباد، ۲۶۹، ۳۳۱
سلطان حسین بایقرا، ۶۱
سلطان سلیم سوم، ۱۱۲
سلطان محمد خوارزمشاه، ۲۲۴
سلطان مسعود، ۲۳۱
سلطانیه، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۱۲۸، ۳۳۱
سلمان فارسی، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۷۱
سلیمان، ۲۵، ۷۶، ۸۵، ۹۲، ۲۱۸
سلیمان دوم، ۸۵
سلیمان شاه اول، ۲۵
سمرقند، ۵۵، ۵۶
سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۶۳
سمیعی، احمد، ۸۰، ۱۹۷، ۲۵۳، ۳۱۱، ۳۲۱
سِمینو، بارتلمی، ۲۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸
سن بارتِلمی، پولن دو، ۱۳۴، ۱۷۰
سن سیمون، ۱۴۵
سن مارتن، ژان، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۹۵، ۳۲۷
سنجر، ۲۶
سن‌لوئی، ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۶۹، ۲۹۸
سوئد، ۱۴۰، ۱۸۴، ۲۱۱
سوئیس، ۷۳، ۱۷۵، ۲۸۷، ۳۰۸
سوربن، ۱۹، ۷۲، ۱۸۱، ۲۴۹، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶
سورت(بندر)، ۹۴
سوریه، ۳۰، ۲۲۶، ۲۲۹
سوسور، فردینان دو، ۲۳۷
سووروف، الکساندر واسیلیویچ، ۱۴۰
سه سال در آسیا، ۱۸۲
سهروردی، ۲۱۷، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶
سیاحت بیدپای، ۶۵
سیاحتنامهٔ ناصرخسرو، ۲۱۰
سید حسینی، رضا، ۵۴، ۲۹۴
سیربید، ۱۲۹
سیس، آرچیبالد هنری، ۴۶، ۲۰۵
سیسیل، ۲۷، ۲۹، ۵۴، ۷۰
سیلوستر، دوساسی، آنتوان ایساک ر، ۱۶، ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۳۲۶، ۳۲۷
سی لیر ، اوگوست ، ۲۰۲، ۲۰۳
سیمئون، ۳۷
سیمرغ، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
سیوراک، هانری دورفور دو، ۳۳۸، ۳۳۹

www.tabarestan.info تبرستان

شاپور، ۲۶۳، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۵۹
شادان، ولی‌الله، ۲۶، ۳۶۹
شاردن، ژان، ۳۲۴، ۳۲۵
شارل ششم، ۵۷
شارل نهم، ۸۵
شافعی، ۱۸۶
شام، ۴۴، ۴۵، ۲۶۰، ۳۵۲
شامپانی، ۱۲۰
شامپولیون، ژان فرانسوا، ۱۶۱، ۳۲۹
شانتی نیکتان(دانشگاه(، ۱۵۶
شاندر ناگور ، ۹۴
شاه سلطان حسین، ۳۰۴
شاه صفی دوم، ۹۲
شاه عباس اول، ۳۲۰، ۳۲۱
شاهپور، ۳۴۵
شاهنامه، ۱۷، ۲۴، ۴۷، ۵۱، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۶۱، ۲۹۴
شایگان، داریوش، ۲۶۲، ۳۶۱
شایول، اگوست، ۱۰۹
شبه جزیرهٔ کریمه، ۴۲
شرایع الاسلام، ۱۸۶
شرح سفارت خوارزم، ۲۰۹
شرح مسافرت در تاتاری، ۴۴
شرف‌الدین علی یزدی، ۶۱
شرق اسلامی، ۲۵، ۲۷، ۷۰، ۸۹، ۲۰۳
شرق اقصی، ۴۲
شرقیات، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۲
شریعتی، علی، ۲۷۲، ۳۱۶
شریف ادریسی، ۲۲۸
شِزی، آنتوان لئوناردو، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۲
شِزی، هلمینافون، ۱۵۷
شعر در ایران، ۱۹۷
شعر سُرایی فروغ فرخزاد، ۲۹۴
شعر عرفانی، ۲۱۷
شعر فارسی عشق‌های مجنون و لیلی، ۱۳۷، ۱۵۷
شِفِر، شارل، ۱۷، ۱۸۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۷۱
شکسپیر، ۲۲
شِلگِل، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۱
شمس‌الدین ابراهیم، ۳۰۳
شوپنهاور، آرتور، ۱۷۰، ۱۷۱
شودزکو، الکساندر، ۱۶۵، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴
شوش، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲
شهرستانی، ۲۷۸
شهید بلخی، ۲۴
شیخ حسن تبریزی، ۲۱۱
شیخ صنعان، ۲۱۷
شیر و خورشید، ۱۲۱، ۱۲۹
شیراز، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۴۱، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۴۵

صالحه خانم، ۳۳۱
صدیقی، غلامحسین، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۲
صفا، ۵۵، ۶۸، ۲۶۲، ۳۶۷
صفا، ذبیح‌الله، ۵۹، ۲۵۱

www.tabarestan.info تبرستان

صفاریان، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۰۷
صفویان، ۱۴، ۶۶، ۶۸، ۸۲، ۲۵۸، ۳۰۴
صفیر سیمرغ، ۲۱۷
صلاح‌الدین ایوبی، ۲۸، ۳۰، ۲۷۷
صلیبیون، ۲۸، ۲۹، ۶۹
صنیع‌الدوله، ۳۴۴، ۳۴۵
صوفیه کبرویه، ۳۰۶
صومعهٔ سن بنوا، ۱۲۴

طاق بستان، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۵
طاهرالدین محمد، ۳۰۳
طاهریان، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۰۷
طباطبایی، جواد، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۷
طباطبایی، محمدحسین، ۲۸۵، ۲۸۸
طبقات الصوفیه، ۳۰۶
طبیب همدانی، فضل‌الله، ۲۶۱
طرابلس، ۲۹
طرابوزان، ۵۶، ۶۵، ۱۸۶
طغرل بیگ، ۲۵
طلیطله، ۷۰
طوروس، ۴۶
طهرانی، جلال‌الدین، ۱۶۴
طهماسب اول، ۶۶، ۷۴، ۷۶

ظفرنامه، ۶۱، ۲۱۰
ظهیرالدین نیشابوری، ۲۱۲

عباس میرزا، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۳۲۹، ۳۳۸
عباسیان، ۲۵، ۴۴
عبری، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۹۴
عثمانی، ۱۴، ۱۵، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۱۲، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۹
عراق، ۳۷، ۲۶۹، ۳۰۴، ۳۳۲، ۳۶۲
عزیز نسفی، ۳۰۶
عسگر خان افشار رومی، ۱۲۷
عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۸۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۶۴
عقل سرخ، ۲۱۷
علاءالدین کیقباد، ۴۷
علوی، محمد عبدالکریم، ۲۰۹
علی بن عیسی، ۲۴
عناصری برای کتاب درسی زبان فارسی، ۳۱۲
عوفی، محمد، ۲۲
عهد جدید، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
عیسی مسیح، ۱۴۸، ۳۲۲

غازان، ۵۱
غرجستان، ۱۴۷
غرچه، نوشتیکین، ۳۷
غررالسیر، ۲۲۷
غزالی، ۷۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
غزنویان، ۱۴، ۲۴، ۲۵، ۱۸۷، ۲۰۷

فارابی، ۷۰
فارسی میانه، ۲۲
فارسی نو، ۲۲، ۲۴
فاطمیان، ۲۲۶
فتحعلیشاه، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۰۱

www.tabarestan.info تبرستان

فتح مجدد، ۲۷
فخرالدین اسعد گرگانی، ۲۶۰، ۲۶۱
فرات، ۲۶۵، ۳۴۱
فراماسونری، ۱۲۷
فِران، گابریل، ۲۸۳
فرانسوای اول، ۷۴، ۸۵
فرانکفورت، ۶۴
فرانک، اوتمار، ۱۵۷، ۱۷۱
فردریک دوم، ۲۹، ۳۰، ۵۴
فردنامهٔ پاریس، ۱۲۹، ۱۳۰
فردوسی، ۲۴، ۲۵، ۴۷، ۵۱، ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۹۴، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۷، ۳۰۷
فردید، احمد، ۲۸۵
فردیدریک دوم، ۳۰، ۳۱
فرزانه، مصطفی، ۲۸۸
فرمانتل، آن، ۲۹، ۳۶۸
فرنگ‌شناسی، ۱۳۰
فِرنل، فولژانس، ۱۵۶
فروغی، محمدعلی، ۲۵۵، ۲۵۶
فرهنگ آثار، ۵۴، ۳۶۸
فرهنگ اسدی، ۲۴
فرهنگ ایران زمین، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶
فرهنگ خاورشناسان، ۱۶۳، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۱۶، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۶۸
فرهنگ فارسی ـ فرانسه، ۲۲۹، ۲۹۳
فرهنگستان فلسفی ایرانی، ۱۵۷
فِری، ژول، ۳۴۷
فریزر، جیمز بیلی، ۲۳۲
فِریه، دوپون، ۱۲۰
فسا، ۳۳۰، ۳۳۵
فقه مالکی، ۱۸۶
فقه‌اللغه، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۲۹۵
فکری ارشاد، جهانگیر، ۱۷۱، ۱۸۷، ۳۶۸
فلاندر، ۴۱
فلاندن، اوژن، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷
فلسطین، ۳۰، ۴۱، ۱۰۲، ۲۶۰
فلسفه اسلامی، ۲۹
فن هامر، ژوزف، ۶۱، ۸۰، ۸۱، ۱۴۶
فناریان، ۸۷
فورژه، ژی، ۲۷۵
فوشه کور، شارل هانری، ۱۹، ۲۶۰، ۲۹۳، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷
فی‌اللغة الفارسیه، ۲۴
فیتز جرالد، ادوارد، ۱۸۸، ۲۱۹
فیرزوآباد، ۳۳۵، ۳۴۵
فیروز بهرام(دبیرستان)، ۲۸۴، ۳۰۱
فیگوئروآ، دُن گارسیا دسیلوا، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴
فیلولوژی، ۱۷، ۱۳۲، ۱۷۴، ۲۰۵
فیلولوگ، ۱۷
فیلیپ سوم، ۳۲۰
فیلیپ لوبل، ۷۱، ۷۳
فین‌کن اشتاین، ۱۲۶

قائم مقام فراهانی، ۲۰۰
قابوس‌نامه، ۱۷۱، ۱۸۷
قاجار، ۱۲۶، ۱۹۰، ۲۰۱، ۳۳۳، ۳۳۷
قاسمی، سیدفرید، ۲۶۳، ۳۶۸
قاهره، ۹۱، ۱۴۵، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۹۷، ۳۵۸
قبرس، ۳۹، ۴۰، ۴۳

www.tabarestan.info تبرستان

قرآن کریم، ۱۵، ۲۴، ۷۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۴۶، ۲۱۸، ۲۹۵
قرائت یک رساله دربارهٔ نامه‌نگاری منتشر نشده‌ای بین تیمور لنگ و شاه فرانسه شارل ششم، ۵۷
قراباغ، ۲۰۳
قراجه داغی، میرزا جعفر، ۲۰۰، ۲۰۴
قراقروم، ۲۷، ۳۱، ۴۱، ۴۳
قراقوینلو، ۶۷، ۳۰۳، ۳۳۱
قرون وسطی، ۱۴، ۲۱، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۸۶، ۱۶۳، ۲۱۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۰۵، ۳۴۳
قزوین، ۱۱۴، ۱۹۸، ۲۳۵، ۳۴۴، ۳۶۱
قزوینی، محمد، ۲۵، ۳۳، ۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰
قسطنطنیه، ۲۸، ۴۲، ۵۱، ۵۴، ۷۵، ۷۷، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۱، ۳۳۴
قصر شیرین، ۳۵۲
قصه‌های ایرانی به زبان عامیانه، ۲۵۳
قفقاز، ۳۴۳
قلعهٔ شوش، ۳۴۶، ۳۵۶
قونیه، ۲۵، ۴۷

کابل، ۲۰۹
کاپیتولاسیون، ۸۵، ۸۷
کاترمر، اتین مارک، ۱۷، ۵۰، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۷۳، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۲
کاخ ونیز، ۱۱۶
کارا دووو، برنار، ۲۷۶
کارپن، پلان، ۳۱، ۳۲
کاردون، دُنی دومینیک، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱
کاردینال اودو، ۴۱
کارکاسون، ژان دو، ۴۰
کازیمرسکی، آلبر دو بیبرستن، ۱۹۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
کاستل، ادموند، ۱۳۷
کاشغر، ۴۲
کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، ۲۹۶
کافکا، فرانتس، ۲۹۰
کالمار، ژان، ۲۳۲، ۳۰۴، ۳۰۵
کالون، ژان، ۷۴
کپنهاگ، ۲۵۳، ۳۲۶
کُت، ادوار، ۳۵۲
کتاب مقدس، ۴۹، ۷۶، ۸۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۳۴۱
کتابخانهٔ عارف بیک، ۲۰۸
کتابخانهٔ ملی پاریس، ۸۹، ۱۰۲، ۲۴۳، ۲۴۵
کدی، نیکی، ۶۲
کرائوس، پل، ۲۸۳
کِرائیت، ۳۱
کراپون، آدام، ۷۷
کربلا، ۱۲۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۴۱
کربن، هانری، ۱۸، ۱۹، ۱۳۳، ۲۵۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۱۷
کردستان، ۱۶۸، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۲
کرمانشاه، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۵۲

www.tabarestan.info تبرستان

کِرمون، گیشار دو، ۳۸
کِری، آمِدِه، ۱۴۴
کریستنسن، آرتور، ۲۵۳
کریمه، ۳۳۸
کریستنسن، آرتور، ۲۵۴، ۳۰۱
کریستوف ارمنی تبریزی، ۶۶، ۶۷
کریم خان زند، ۱۱۳
کسائی مروزی، ۲۴
کسروی، احمد، ۲۲۰
کشف زبان‌های منسوخ ایران و آشور، ۳۲۳
کشمیر، ۸۶
کشوری و مذهبی، ۱۸۶
کلاپروت، ژول، ۷۲، ۱۰۵
کلارک، ماری، ۱۹۳
کلاویخو، گونسالس، ۵۵، ۵۶، ۵۷
کُلبر، ژان باتیست، ۸۸
کلِرمون، ۲۶
کُلژ دوفرانس، ۱۶، ۱۷، ۵۷، ۵۸، ۸۵، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۳
کلکته، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۹۵، ۲۳۱
کِلمانِ پنجم، ۷۱، ۷۲
کِلمانِ سوم، ۲۶
کلودِل، پل، ۲۷۲
کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، ۵۰، ۶۱، ۱۰۴، ۱۶۳
کمبریج، ۲۱۱
کُمپرو، هلن، ۲۸۸
کمدی الهی، ۲۴۶
کمیریان، ۸۴
کندی، عمیدالملک، ۲۵
کنگاور، ۳۳۵
کنگرهٔ کورنت، ۲۶
کوتولندی، ۶۴
کوراغلو، ۲۳۳
کورتی، ژان باتیست پاوه دو، ۱۴۳
کوردیه، هانری، ۲۰۶
کوروا، ژوزف دو، ۲۱۶
کوزیما، ۱۸۴
کوسپوس، آنجلوس، ۳۲۱
کوست، پاسکال، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶
کوش‌نامه، ۱۹۴
کونتنو، ژرژ، ۳۵۹
کوهی کرمانی، ۲۵۶
کیخسرو، ۳۴۵
کیفر، دانیل، ۱۰۶
کیقباد اول، ۲۵
کیلیکیه، ۴۶، ۴۷

گاتها، ۲۰۵
گاردان، کلود ماتیو، دو، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۲۰، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵
گارسن، دوتاسی، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹
گالیمار، ۲۶۲
گازت دِ بوزار، ۲۶۶
گاهنامهٔ طهرانی، ۱۶۴

www.tabarestan.info تبرستان

گُـدار، آنـدره، ۲۸۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱
گرانویل، ۷۶، ۷۷
گرشاسب‌نامه، ۲۴، ۱۹۴، ۲۳۹، ۲۵۹
گرُنه، فرانس، ۳۱۶
گروتفنت، ۱۳۵، ۱۷۷، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸
گروسـه، رُنـه، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۱۷، ۳۶۰
گشتاسب، ۱۷۷، ۳۲۷
گفتار دربارهٔ روش، ۱۵۱
گلپایگان، ۳۳۱
گلـستان، ۶۸، ۸۲، ۹۲، ۹۶، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۲۲
گلشن، عبدالحسین، ۲۸۵
گُلمن، ژیلبر، ۶۵
گلهای تاریخ مشرق، ۴۴
گُلیوس، یاکوب، ۸۳
گنجینهٔ اسرار، ۴۷
گوآشون، آملی ماری، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵
گوبینـو، ژوزف آرتـور دو، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۱، ۳۰۷، ۳۴۴
گوتنبرگ، ۲۵۵، ۲۶۲
گوتـــه، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۱۳
گوتیو، روبر، ۲۴۷
گوروپیوس بیکانوس، ۷۸
گویش ایرانی سیوندی، ۲۴۰
گویش ایرانی نائین، ۲۴۱
گیـار، استانیـسلاس، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۸
گیخاتو، ۵۱
گیرشمن، رومن، ۳۴۰، ۳۵۹
گیزلن، ریکا، ۳۰۹
گیزو، فرانسوا، ۳۳۳
گیلان، ۲۳۴، ۲۹۵
گیلک، محمدعلی، ۲۳۴
گیمن، ژان دوشن، ۳۰۸
گیوخان، ۴۱
گیوک، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۸
گیوم چهارم، ۳۴۱

لئوی، ژان، ۲۱۳
لابلانش، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۸
لاجازو، ۴۳
لار، ۳۰۳، ۳۲۰
لازار ،ژیلبر، ۱۸، ۲۴۲، ۲۶۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
لاژار، فِلیسک، ۱۴۴
لاسن، کریستیان، ۱۶۷، ۱۷۶، ۳۲۸، ۳۳۶
لافـتس، ویلیـام کنـت، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۸
لاکانال، ژوزف، ۱۰۱
لاکروآ، الکساندر لوئی ماری‌پتی دو، ۹۱، ۹۳
لاکروآ، فرانسوا پتی دو، ۹۱
لاگرانژ، گرانژره دو، ۱۶۷
لامارتین، آلفونس دو، ۳۳۷
لانژوینه، ژان دُنی، ۱۴۵
لانگدو، ژوستین، ۳۱۶

www.tabarestan.info تبرستان

لانگلس، لوئی ماتیو، ۱۶، ۱۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۱۰
لانگلوآ، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
لاوینیاک، آلبر، ۲۴۱
لباب‌الالباب، ۲۲
لُری، پی‌یر، ۳۱۶
لژیون دو نور، ۱۲۱، ۱۲۶
لسان‌الملک، ۱۲۸
لسترینج، گای، ۴۶، ۲۰۱
لِسکو، روژه، ۲۶۲، ۲۹۶
لغز قابس، ۸۱
لقمان (مجله)، ۳۱۶، ۳۱۷
لِگ، ژرژ، ۳۵۴
لنـدن، ۶۰، ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۷۲، ۳۲۸
لوئی چهاردهم، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۸
لوئی شانزدهم، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۳
لوئی فیلیپ، ۱۴۲، ۱۹۳، ۳۳۳
لوئی نهم، ۱۴
لوئی نهم، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۳۹
لوئی هجدهم، ۱۴۰، ۱۴۱
لوئیس، برنارد، ۸۶، ۸۸، ۲۱۵
لوبروتون، ایو، ۳۱
لوبِک، ۸۰
لوح قابس، ۸۱
لورو، پی‌یر، ۱۴۵، ۱۷۲
لوشاتلیه، ۲۷۱
لوکلِرک، ژوزف ویکتور، ۷۲
لوکوک، پی‌یر، ۳۱۵
لوگران، آلبر، ۷۰، ۸۸، ۹۳، ۹۶، ۱۴۲
لول، ریمون، ۷۱
لوور، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱
لوونرابل، پی‌یر، ۷۲
لوونکلاو، ۶۴
لِوی، سیلون، ۸۶
لهستان، ۸۴، ۱۴۰، ۱۴۸
لیپس، روست، ۷۶، ۷۷، ۷۹
لیدن، ۶۳، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۱
لیل، لئوپولد دو، ۲۴۵
لیلی و مجنون، ۱۳۷، ۱۳۸
لینگوا، فرانکا، ۸۶
لیون، ۴۰، ۲۶۱

مائده‌های زمینی، ۱۴۶
مادام رولان، ۱۰۷
مادام مول، ۱۹۲، ۱۹۴
مادام هانسکا، ۱۴۸
مارتین، هنری، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱
مارتینوس، ۵۳
مارسی، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۰۰، ۱۲۳
ماره، هوگ برنار، ۱۱۵
ماریشت، اوگوست، ۳۵۸
مارینیر، دولا، ۳۲۹، ۳۳۰
مازندران، ۱۹۰، ۲۳۴، ۳۵۲
ماسپرو، هانری، ۲۶۴
ماسون، فردریک، ۹۱
ماسـه، هـانری، ۱۸، ۳۳، ۴۰، ۱۶۱، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲،

www.tabarestan.info

۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۸
ماسینیون، لوئی، ۱۸، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۳، ۳۰۰
ماکان، ترنر، ۱۹۵
ماکو، ۵۶
ماکیخا، ۴۵
ماگازن آنسیکلوپدیک، ۱۴۵، ۱۴۶
مالایا، ۴۸
مالکی، ۱۸۶
مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ۱۱۹
مأمون، ۲۱، ۲۴۲
مان، اسکار، ۲۹۶
مانفرد، ۵۴
ماوراءالنهر، ۲۱، ۲۳، ۲۲۵
مبشری، اسدالله، ۲۸۷
مترنیخ، ۱۴۰
مجالس‌النفائس، ۱۹۰
مجسمه‌ساز و مجسمهٔ ژوپیتر، ۹۸
مجلهٔ شرقی الجزایری، ۳۴۰
مجلهٔ مردم‌شناسی، ۲۳۵
مجلس شورای ملی، ۳۵۷
مجلسی، ملامحمدباقر، ۱۸۳، ۲۵۸
مجمع‌التواریخ، ۶۱
مجمل‌التواریخ، ۱۶۴، ۱۹۵
مجموعه سفرهای شگفت‌انگیز، ۱۰۴
محاکمة‌اللغتین، ۱۶۴، ۱۹۰
محاورات فرانسه ـ فارسی، ۲۳۰
محمد درویش خان، ۹۶
محمد شاه، ۱۹۴، ۳۳۰، ۳۳۳
محمد عثمان خان، ۹۶
محمدخان قاجار، ۱۱۳
محمدخان کرمانشاهی، ۲۳۱
محمدشاه، ۱۹۴، ۳۳۷
محمود غزنوی، ۲۳۱
محیی، جواد، ۲۵۵، ۲۶۲
مختصری از فقه اسلامی، ۱۸۶
مدرسهٔ جوانان زبان، ۱۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۰۷، ۳۲۰
مدرسهٔ زبان‌های زندهٔ شرقی، ۱۶، ۱۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۵۲، ۳۲۰، ۳۳۲
مدرسهٔ مطالعات عالی، ۱۷، ۲۰۷، ۲۴۸، ۲۵۲
مدیترانه، ۸۵، ۸۶، ۸۷
مرآت البلدان، ۳۴۵
مراغیان، ۲۳۴
مراکش، ۲۵۳، ۳۴۵
مرزبان‌نامه، ۲۵۹
مرغنی، ابومنصور حسین ابن محمد، ۲۲۸
مرو، ۲۱، ۴۹
مروج‌الذهب، ۱۵۴
مِریک، جیمز، ۱۸۲، ۲۵۸
مسافرت به ایران، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۴۳
مسافرت تیشیرا یا تاریخ شاهان، ۶۴
مستوفی، حمدالله، ۱۹۸، ۲۲۵
مسجد سلیمان، ۳۴۰، ۳۵۲، ۳۵۳
مسجد کبود، ۳۳۱
مسعودی، ۱۵۴
مسکویه، ابوعلی، ۸۱
مسکو، ۱۳۹

www.tabarestan.info

مشروطیت، ۲۵۷، ۲۶۲
مصائب الحلاج، شهید اسلام، ۲۶۷
مصدق، محمد، ۱۸، ۲۷۱، ۳۰۲
مصر، ۲۸، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۶۹، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۸
مصرشناسی، ۱۶۱، ۳۲۹
مطالعات ایرانشناسی، ۹۵، ۳۱۲، ۳۱۴
مطالعات دربارهٔ تاریخ جهانگشای، ۱۶۳
مطالعات صفوی، ۳۰۴، ۳۰۵
مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین، ۵۰، ۶۱، ۱۰۴، ۱۶۳
مظفریان در آذربایجان، ۲۴۱
معتمد(خلیفه عباسی)، ۱۹۹
معتمدالدوله، ۱۲۳
معجم‌البلدان، ۱۹۸
معلم، مرتضی، ۲۹۳
معلوف، امین، ۲۱۳، ۳۶۹
معین، محمد، ۱۸، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۸۶، ۳۴۰
مغول، ۱۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۶۰، ۶۹، ۱۴۷، ۱۸۱، ۲۲۵، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵
مغولستان، ۳۲، ۳۷، ۴۱، ۴۵، ۵۶
مقبرهٔ دانیال، ۳۴۶، ۳۴۸
مقدم، حسن، ۲۵۷، ۲۷۲
مکه، ۲۱۰
ملا لاله‌زار همدانی، ۱۵۱
ملازگرد، ۲۵
ملاصدرا، ۲۸۲
ملطیوی، محمد غازی، ۲۵۹
ملفوظات، ۵۸، ۶۰
ملکشاه، ۲۵، ۳۷، ۲۲۶
ملک‌الشعراء بهار، ۱۶۴
ملکشاه، ۲۱۱، ۲۱۲
ملل و نحل، ۲۷۸
ممالیک، ۴۹، ۶۹، ۱۶۵
منازل السائرین، ۲۱۸، ۳۰۵
مِنان، ژوناشم، ۳۲۳
منتخب‌التواریخ، ۳۰۵
منترلان، هانری دو، ۲۷۲
منتسکیو، فرانسوا دو، ۱۴۱
منشی، محمد عبدالکریم، ۲۰۹
منصوری، ذبیح‌الله، ۲۸۷
منطق‌الطیر، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹
منکبرنی، جلال‌الدین، ۳۰، ۳۷
منگوقاآن، ۴۲، ۴۳
منوچهر ابن‌قابوس، ۲۳۱
منوچهری دامغانی، ۲۳۰
منوچهری، شاعر ایرانی قرن یازدهم، ۲۳۰
مورگان، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷
مورنا، ژوزف اِلیزنار، ۱۵۸
موری یون، آنتوان، ۷۷، ۸۰
موریه، جیمز، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۸۵
موسی هامون، ۷۶
موسیقی ایرانی؛ سنت و تحویل، ۳۱۰
موصل، ۴۴، ۳۳۲، ۳۳۶
مول، ژول، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹،

www.tabarestan.info تبرستان

۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۴، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۷
مولوی، ۲۵، ۴۷، ۹۲، ۱۸۱، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۶۰
موله، ماریژان، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷
مون پلیه، بلزدو، ۷۳، ۳۱۷
مونتسکیو، ۲۹، ۱۲۷
مونس العشاق، ۲۸۳
مونکوقاآن، ۴۱
مهدوی، یحیی، ۴۰، ۲۵۳، ۲۷۴، ۳۱۶
میافارقین، ۴۵
میتوخ، اویگن، ۳۰۱
میراث اسلام یا آنچه مغرب زمین به ملل اسلامی مدیون است، ۲۷۶
میرخواند، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶
میرزا ابوطالب خان، ۱۰۴
میرزا اسکندر کاظم بیک، ۱۶۵
میرزا حبیب اصفهانی، ۱۴۶، ۲۳۱
میرزا شفیع، ۱۱۸
میرزا عبدالوهاب اصفهانی، ۱۲۳
میرزا محمد ابراهیم شیرازی، ۱۶۵
میرزا محمد علی خان شیرازی، ۲۰۰
میرزا محمد کرمانشاهی، ۲۳۰
میرزا محمدخان قزوینی، ۱۲۶
میرزا محمدرضا خان، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۷
میسور، ۸۶
میشله، ژول، ۱۴۵، ۱۶۹
مینورسکی، ولادیمیر، ۱۶۳، ۲۶۱، ۲۷۰، ۳۰۴
مینوی، مجتبی، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۱
میّه، آنتوان، ۲۰۵، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۹۳

ناپاپ، ۲۶
ناپلئون، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۸۸، ۱۸۹
ناتل خانلری، پرویز، ۲۸۸، ۳۱۱
نادرشاه، ۱۱۳
نادره کاران، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶
ناسخ‌التواریخ، ۱۲۸
ناصرالدین شاه، ۱۵۲، ۱۸۷، ۱۹۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۵
ناصرالدین یحیی، ۲۱۲
نامه‌های ایرانی، ۱۲۷
نامه‌های راهبهٔ پرتغالی، ۲۶۱
نامهٔ خسروان، ۲۰۱
نبوغ مذاهب، ۱۶۸
نجف، ۲۶۶، ۳۰۰، ۳۴۱
نخجوان، ۳۷
نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب، ۸۳
نرسیا، آندره،آ ۱۲۳
نزهة‌المشتاق، ۲۲۸
نسطوریان، ۴۲، ۴۴، ۴۸
نصر، سیدحسین، ۴۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۷۰
نطنزی، معین‌الدین، ۳۰۵
نظام‌الدوله، ۱۹۴
نظام‌الدین شامی، ۶۱
نظام‌الملک، ۲۵، ۲۱۲، ۲۲۶
نظامی گنجوی، ۴۷، ۱۸۱، ۲۶۰
نظری اجمالی بر بوستان سعدی، ۲۲۲
نفحات الانس، ۳۰۶

www.tabarestan.info تبرستان

نفیسی، سعید، ۲۲، ۲۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۲۷، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۹۸
نقش رستم، ۳۲۷، ۳۳۱
نقشبندیه، ۳۰۶
نگاهی اجمالی به بوستان، ۱۹۹
نمونه‌های آثار مردم فارسی، ۲۳۵
نمونه‌های شعر عامیانهٔ ایران، ۲۳۳
نوائی، عبدالحسین، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۵۸، ۶۱، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۰، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۷۰
نورمان، ۲۷
نوول‌های آسیائی، ۱۸۴
نیبور، کارستن، ۱۷۷، ۳۲۵، ۳۲۶
نیرنگستان، ۲۵۶
نیشابور، ۵۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴
نیکلا، ژان باتیست، ۲۶، ۳۸، ۱۴۴، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۲۹
نینوا، ۳۳۶، ۳۳۷

واتیکان، ۳۲، ۳۳
واسیلوویچ، سیپ، ۱۱۵
واعظ کاشفی، حسن، ۶۱، ۶۴، ۱۵۳، ۲۱۱، ۲۱۸
واگنر، ریشار، ۱۸۴
والری، پل، ۳۰۸، ۳۱۷
والون، هانری، ۲۰۸
وان، ۲۵
وانتوردو ، پارادی، ژان میشل ، ۱۸۹
وزیر خان لنکران، ۲۰۱، ۲۰۳
وسلسکی، آلبرت، ۶۷
وضع کنونی ایران، ۱۲۹
وقایع اتفاقیه، ۳۴۰
ولاچ، جَنت، ۲۶۶
ولتر، ۲۹، ۶۷
ولگای سفلی، ۴۲، ۴۳
وندیداد، ۹۴
ونسان شِل، دومینیکن ژان، ۳۵۵
وورتمبرک، ۱۹۲
وولف، هنری دراموند، ۳۵۲
وولکانیوس، ۷۷
وهابیه، ۱۲۸
ویرولو، شارل، ۲۳۵
ویس و رامین، ۲۶۰، ۲۷۵، ۳۰۷
ویل دورانت، ۲۸، ۳۱، ۳۷۰
ویلتس، دوراکه، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۲
ویلکن، فردریک، ۶۳، ۱۳۶، ۱۵۲
ویلنوو، آرنو دو، ۷۳
وین، ۶۱، ۷۱، ۸۰، ۱۴۰، ۱۴۶
ویِت، گاستون، ۲۶۴

هاتف اصفهانی، ۱۲۳، ۲۲۰
هامر، ۸۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۷۱، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۳۱۴
هانری سوم، ۵۵، ۷۵
هانیبال، علی، ۲۳۵
های، نورمان، ۲۷
هایتون، ۴۴
هایدگر، مارتین، ۲۸۲
هِتوم اول، ۴۴
هخامنشیان، ۲۲، ۲۴۷، ۳۰۹، ۳۱۷
هدایت، رضاقلی‌خان، ۲۰۸، ۲۰۹
هدایت، صادق، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۳۶، ۳۵۷، ۳۶۰

www.tabarestan.info تبرستان

هُدهُد، ۲۱۸
هرمز، ۶۱، ۲۹۰، ۳۲۰، ۳۲۲
هرمزدنامه، ۳۰۱
هرنشمیت، کلاریس، ۳۰۹
هرودوت، ۷۸
هزار و یک روز، ۹۲
هزار و یک شب، ۱۵۴، ۱۵۸، ۲۲۹
هشت بهشت، ۶۷
هفت پیکر، ۴۷، ۶۷، ۶۸
هلند، ۱۵، ۶۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۷، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۹۲، ۲۱۱
همایون کاتوزیان، محمدعلی، ۲۵
همدان، ۴۴، ۱۶۴، ۱۷۸، ۲۲۴، ۲۷۲، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۴
هند، ۴۸، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۸۶، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۴۲، ۲۴۸، ۳۱۴، ۳۴۱، ۳۵۹
هندشناسی، ۱۶۱
هنرمندی، حسن، ۲۵۷، ۲۶۲
هوار، کلمان، ۲۰۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۷۱
هوراس، ۱۱۶، ۱۵۹
هوفر، فردینان، ۳۳۷
هوگو، ویکتور، ۱۵۵، ۱۷۲
هولاکوخان، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۹
هولشتاین، ۸۲
هونور یوس، ۵۰
هیروگلیف، ۳۲۹

یادداشت دربارهٔ تاریخ جهانی، ۶۳
یادداشت دربارهٔ وضع کنونی ایران، ۱۲۹
یادداشت‌ها و تلخیص‌ها، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳
یاقوت حموی، ۱۹۸
یانوس، والر، ۳۳۱
یزدنامه، ۳۰۵
یزدی، سید رکن‌الدین، ۳۰۵
یزگرد سوم، ۲۱
یعقوب بن طاووس، ۷۵
یعقوب لیث صفاری، ۲۱
یعقوبیان، ۴۴
یکی بود و یکی نبود، ۲۹۳
ینیش، برناردو، ۶۳
یوحنا، ۳۱، ۴۱
یوسف بیگ، ۱۲۷، ۱۳۰
یونان، ۱۴، ۲۶، ۷۹، ۸۱، ۹۵، ۱۵۶، ۱۶۹
یونسکو، ۲۶۲
یونگ، توماس، ۳۲۹

www.tabarestan.info تبرستان

بسمه تعالی

تبرستان
www.tabarestan.info

سخن مدیرمسئول

انتشارات سفیر اردهال با عنایت حق‌تعالی در شهریور داد ماه ۱۳۹۵ موفق به دریافت مجوز نشر از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شد و از آن زمان فعالیت انتشاراتی خود را آغاز کرد.

چاپ بیش از ۱۱۰ عنوان کتاب چاپ اول در موضوعات مختلف و ۵۰ عنوان تجدید چاپ شده و در دست‌داشتن بیش از ۳۰ عنوان کتاب در دست چاپ حاصل تلاش این انتشارات در مدت چهار سال فعالیت است.

هرچند انتشارات موضوع فعالیت خود را عمومی در نظر گرفته اما در بعضی از بخشها از جمله کتب گیاه درمانی و کتابهای کودک و نوجوان فعالیت بیشتری داشته است.

در بین کتب منتشر شده کتابهای نفیس و مرجع در حوزهٔ ورزش، سیاست، دین، هنر و فلسفه نیز به چشم می‌خورد.

با توجه به چشم‌انداز آیندهٔ انتشارات سعی بر آن است تا از حضور محققان، مترجمان و مؤلفان به‌نام نیز بهره بجوییم که این امر نیز به سرپرستی مشاور محترم فرهنگی انتشارات جناب آقای دکتر بیان منیر به انجام رسیده و تاکنون منجر به تولید سه مجموعه به نامهای «مجموعه فرهنگ‌پژوهی و انسان‌شناسی»، «مجموعه ایران‌شناسی و تاریخ» و نیز «مجموعه زبانهای بیگانه» گردیده است.

ناشر امیدوار است با اجرای اهداف فوق و بهره‌گیری از نقطه‌نظرات صاحب‌نظران و مخاطبان گرامی بتواند گامی کوچک در پیشبرد فرهنگی ایران‌زمین بردارد و در این راه از همهٔ مؤلفان، مترجمان، محققان و استادان عزیز کشور در حوزه‌های مربوطه دعوت به همکاری می‌نماید.

در پایان از تمامی کسانی که انتشار این انتشارات را مورد توجه خود قرار می‌دهند کمال تشکر و قدردانی را دارد.

سید حسین [illegible]

فرهنگ پژوهی و انسان شناسی

زیر نظر دکتر پیمان متین

مجموعهٔ حاضر در راستای معرفی و ارائهٔ آثار معتبر و پیشرو در عرصهٔ انسان شناسی فراهم آمده است. تلاش برای معرفی تک نگاریهای حاصل از پژوهش صاحب نظران و متخصصان، تدوین و ترجمهٔ منابع مرجع و درسنامه ای برای پژوهشگران و دانشجویان، مهمترین هدف سرویراستار این مجموعه است. بنابر این با جلب از نویسندگان و مترجمان آگاه در حوزهٔ انسان شناسی و فرهنگ پژوهی گامی درجهت احقاق این هدف برداشته شده است.

www.tabarestan.info

انسان شناسی در پزشکی: آشنایی با انسان شناسی پزشکی / مؤلف: پیمان متین

انسان شناسی در پزشکی
آشنایی با انسان شناسی پزشکی
مؤلف: دکتر پیمان متین
تعداد صفحات: ۲۹۶
اندازه و نوع جلد: وزیری - سخت
نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۸۹
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد
قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال

در این کتاب که برای نخستین بار در کشور در زمینهٔ دانش انسان شناسی پزشکی از سوی بنیاد گذار این رشته علمی در ایران یعنی دکتر پیمان متین، نخستین مدرس انسان شناسی پزشکی در دانشگاه تهران، تألیف شده است به شکلی جامع ابتدا اصول و مبانی این دانش تعریف و تبیین شده و در ادامه با ارائهٔ راهکارهای لازم تلاش شده تا کاربرد دانش انسان شناسی را در پزشکی و مسائل مبتلابه نظام بهداشت و سلامت نشان داده شود. توجه به رابطهٔ عمیق میان نظام پیشرفته پزشکی و فرهنگ کهن و غنی مردم و درک این ابعاد گسترده از جمله ضامنترین و مهمترین مراحل در توسعهٔ نظام بهداشت و سلامت ایران محسوب می شود. این کتاب فتح بابی در خصوص مطرح ساختن این مسائل نزد دست اندرکاران، استادان، دانشجویان و فعالان حوزهٔ پزشکی است.

فرهنگهای آشپزی در خاورمیانه / زیر نظر: سامی زبیده و ریچارد تاپر / ترجمه و ویرایش زیر نظر: معصومه ابراهیمی

فرهنگهای آشپزی در خاورمیانه
زیر نظر: سامی زبیده و ریچارد تاپر
ترجمه و ویرایش زیر نظر:
معصومه ابراهیمی
اندازه و نوع جلد: وزیری - سخت
نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۰
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

فرهنگهای کهن و بزرگ خاورمیانه هر یک، وارث نظامی اصیل و غنی در حوزهٔ خوراک. آشپزی و نظام تغذیه هستند که برخی از آنها همچون تمدن ایرانی مولد مکتبهای اصلی آشپزی در جهان و برخی دیگر در تداخل و فرهنگ پذیری از سایر تمدنها باعث تکامل فرهنگ و رفتارهای مرتبط با خوراک شده اند. این کتاب با نگاهی عمیق از منظر انسان شناسی سعی دارد برخی ابعاد فرهنگهای آشپزی در خاورمیانه را بررسی و زوایای ناشناخته آن را بگشاید. اثر مذکور که به قلم سرشناسترین دانشمندان این حوزه به نگارش در آمده از جمله معدود آثاری است که در این زمینه به زبان فارسی بر گردانده شده است. مقدمه و ویرایش فاضلانهٔ دکتر معصومه ابراهیمی، مدیر بخش مردم شناسی دو مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ارزش این اثر را دوچندان کرده است.

انسان و ماده: در فرایند تکامل و فنون / مؤلف: آندره لوروا- گوران / مترجم: اصغر کریمی

انسان و ماده
در فرآیند تکامل و فنون
مؤلف: آندره لوروا- گوران
مترجم: اصغر کریمی
اندازه و نوع جلد: وزیری - سخت
نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۰
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

این کتاب از جمله نخستین آثاری است که به زبان فارسی در حوزه‌ای منتشر می شود که از اساسیترین ارکان شناخت فرهنگ مادی بشر به حساب می آید. روند ابزارسازی بشر، فرهنگی و هوشمند شکل گیری مناوریهای مشابه و متفاوت نزد مردمان اقصی نقاط جهان، تأثیرپذیریها و تأثیرگذاریهای احتمالی آنها بر یکدیگر، و نیز توصیف دقیق و رشد مهارتهای فنی مردم توسط یکی از بزرگترین و سرشناسترین انسان شناسان جهان یعنی آندره لوروا- گوران در این اثر ممتاز به فرد کرد آمده است. ترجمهٔ دقیق و بسیار تخصصی این متن مشوق توسط مترجم و انسان شناس شهیر، اصغر کریمی، اندیشمندان ایرانی را از موهبت استفاده از این اثر نادر فراهم آورده است.

گیاهان آیینی در گستره فرهنگ ایران زمین / مؤلف: پیمان متین

مؤلف: دکتر پیمان متین
اندازه و نوع جلد: وزیری، سخت
نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۰
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

سرزمین باستانی ایران خاستگاه بسیاری از گیاهان، درختچه ها و درختان بوده است. تنوع اقلیمی در کنار پیشینهٔ کهن فرهنگی و مردمانی از اقوام گوناگون و استفادهٔ گسترده از انواع گیاهان در نظامهای غذایی و پزشکی ایرانیان باعث شده تا این مردمان در طی اعصار ارزش ویژه ای برای گیاهان قائل شوند. بازتاب این موضوع نه تنها در فرهنگ آشپزی و بهداشتی به وضوح دیده می شود، بلکه بسیاری از بن مایه ها و کهن الگوهای اسطوره ای، آیینها، باورها، مراسم، و حتی در قصه ها و زیانزدها و مثلهای مردمی دیده می شود. دکتر پیمان متین برای نخستین بار در این کتاب به جمع آوری و تحلیل علمی و انسان شناختی ابعاد آیینی و فرهنگی گیاهان در ایران پرداخته است.

زبان پوشاک در خاورمیانه / زیر نظر: نانسی لندسفارن - تایر ویروس اینگهام / ترجمه و ویرایش زیر نظر: معصومه ابراهیمی

«زبان پوشاک در خاورمیانه»
زیر نظر: نانسی لندسفارن
تایر و یروس اینگهام
ترجمه و ویرایش زیر نظر
معصومه ابراهیمی
اندازه و نوع جلد: وزیری، سخت
نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۰
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

این کتاب رویکردی جدید بر پایهٔ نظریه های نوین انسان شناسی را که از سوی دانشمندان برجستهٔ این حوزه مطرح شده بیان می کند. در میان مردمان خاورمیانه از قومیتهای مختلف، مذهبهای گوناگون و اقلیمهای متنوع، نوع پوشش، اجزای ویژهٔ آنها، رنگهای خاص، طراحیهای [illegible] به فرد و سایر علائم مستتر در پوشاک آنها، حامل پیامهای آشکار و پنهان هستند. نشانه ها و نمادهای موجود در لباس مردمان هر فرهنگ در واقع بیانگر هویت قومی، مذهبی، جغرافیایی و سیاسی آنهاست که در قالب اصطلاح جدید زبان پوشاک در این کتاب، در حوزهٔ خاورمیانه، با ترجمهٔ فارسی آن زیر نظر دکتر معصومه ابراهیمی به مخاطبان معرفی می شود.

www.tahlilbazar.com

داستان کیخسرو: از زبان راوی دشت توس / مؤلف: محسن میهن دوست

داستان کیخسرو
از زبان راوی دشت توس
مؤلف: محسن میهن دوست
تعداد صفحات: ۱۶۸
اندازه و نوع جلد: وزیری، سخت
نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۰
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد
قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

داستان کیخسرو، یکی از مهمترین متون حماسی ایرانیان محسوب می شود. بحثهای فلسفی، ادبی، اسطوره شناختی و فولکلوریک متفاوتی دربارهٔ این شخصیت و حوادثی که در شاهنامه بر او و اطرافیانش رفته صورت گرفته است. از سوی دیگر یکی از ویژگیهای فرهنگی اسطوره هایی از این دست، روایات متنوع محلی از آنها و نگاههای بومی و محلی هر منطقه نسبت به ابعاد گوناگون آنهاست. تحلیل قوم شناختی و فرهنگی این روایتها روشن کنندهٔ بسیاری از باورهای مستور و دیدگاههای فلسفی منطقه ای در خصوص قضیه ای ملی خواهد بود. که در این کتاب توسط محسن میهن دوست به عنوان یکی از مردم شناسان مجرب و سرشناس در ایران بر روی روایت یک راوی محلی صورت گرفته است.

فناوری فرهنگی / دو مقاله از: آندره اودریکو و ژان میشه آ / مترجم: اصغر کریمی

فناوری فرهنگی
دو مقاله از
آندره اودریکو و ژان میشه آ
مترجم: اصغر کریمی
اندازه و نوع جلد: وزیری، سخت
نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۰
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

در دست چاپ

در این کتاب پس از توصیف و تشریحی جامع از دانش مردم شناسی (انسان شناسی) و مکتبها و کارکردهای آن به قلم ژان میشه آ، بحث دقیق، عمیق و تأثیرگذار فناوری فرهنگی به قلم آندره اودریکو مطرح می شود که طی آن این مبحث گسترده از دو جنبهٔ روش شناسی و رویکردهای مختلف آن، و نیز طبقه بندی روشمند آن از لحاظ فنون بدن، فنون ساخت، فنون استحصال و فنون مصرف مورد کنکاش این مردم شناس برجسته قرار می گیرد. ترجمهٔ دقیق و روان دکتر اصغر کریمی از این اثر آن را به کتابی مرجع برای محققان و علاقمندان به این مبحث پایه و در عین حال کمتر کار شده تبدیل کرده است که می تواند افقهای نوی را در پژوهشهای آتی از این منظر در فرهنگ ایرانی و تمدن شکوفای آن از نظر فناوریهای ابداعی طی تاریخ کهن خود بگشاید.

موجودات وهمی در باور ایرانیان / مؤلف: معصومه ابراهیمی

موجودات وهمی در باور ایرانیان
مؤلف: معصومه ابراهیمی
اندازه و نوع جلد: وزیری، سخت
نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۰
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

یکی از برجسته ترین نمودهای فرهنگی هر جامعه حضور موجودات وهمی و ماورایی در باورهای مردمی آن جامعه است. شناخت ریشه های چنین باورهایی در مورد این موجودات، چگونگی شکل گیری و خویشکاری آنها، جایگاه و کارکرد ایشان در مراسم و آیینهای مردمی و تحلیل هر یک از این عناصر از ابعاد گوناگون از مباحث مطرح در دانش انسان شناسی است. این مهم برای نخستین بار در مورد موجودات وهمی و ماورای طبیعی در باورهای ایرانیان نظیر دیو، غول، پری، آل، بختک، همزاد، دوقلا، نسناس و... توسط دکتر معصومه ابراهیمی، مدیر بخش مردم شناسی مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، صورت گرفته که به تفصیل در این اثر به رشتهٔ تحریر در آمده است.

2 History and Iranian Studies

Histoire de l'Iranologie en France

Analyse portant sur le résultat des recherches effectuées jusqu'à ces dernières années

Par
Dr. Tahmouress SADJEDI

Université de Téhéran
et
Centre de recherches sur les langues étrangères
(ReCeLLT)

www.tabarestan.info تبرستان

همان طور که ادبیات نویسندگان بزرگ و کوچک خود را در ادوار گوناگون و در چارچوب‌های تاریخی گاه مشخص داشته است، تاریخ ایران‌شناسی فرانسه هم ایران‌شناسان بزرگ و کوچک خود را داشته است. مراد از بزرگ آن رده از ایران‌شناسانی بودند که شاگردپرور بودند و دستاوردهای آنان در زمینه‌هائی که بدیع بوده‌اند معرّف بزرگی آنها بوده است و مراد از کوچک آنهائی هستند که چندان شناخته شده نیستند و در نتیجه آثارشان شناخته شده نیست. اما مجموعهٔ این آثار به ویژه از نیمهٔ دوم قرن بیستم به بعد، بسیاری از کمبودهای گذشته و حتی گذشتهٔ دور را جبران کرده است. از این‌رو، لازم دیدیم که با این اقدام زمینهٔ لازم را در آتیه برای نوشتن یک تاریخ تفصیلی کامل ایران‌شناسی فرانسه، به ویژه بر پایهٔ اسناد منتشر نشده، فراهم کنیم.

ISBN: 9786006068091
9786006068091

انتشارات سازمان چاپ و انتشارات
تهران، خیابان سعدی، شهید دکتر مفتح
روبروی بانک ملی، ساختمان ۲۰۹، واحد ۷
تلفن: ۸۸۳۱۹۳۳۰ - ۸۸۳۱۹۳۴۲
تلفکس: ۸۸۳۱۳۸۹۸